كتاب ترجمة الحقائق

للعالم الفاضل نور الدين ميرزا
محمد بن المرتضى الكاشاني ابن
أخي الفيض صاحب
تفسير الصافي

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس خداوندی را سزاست که بنور ایمان روشن گردانید دلهای ما را بنور ایمان
و ثنا و ستایش بی انتها از اسرار حدیث و قرآن و درود نامعدود بر روح و روان پیغمبر
ما محمد بن عبد الله سید المرسلین و بر اهل بیت آن سرور و ائمه معصومین اما بعد
چنین گوید مؤلف این کلمات حقیقت آیات محمد بن مرتضی المدعو بنور الدین حشره الله
مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین که کتاب مسمی بحقایق از مؤلفات
عم بزرگوار و استاد عالی مقدار عالم دقایق تنزیل و غارس حدایق تاویل مصباح اسرار
درایت و مشکوة انوار هدایت محمول فیوضات ربانی و مشمول عنایات رحمانی المؤید
من عند ربه المهیمن محمد بن مرتضی المشتهر بمحسن اسکنه الله فی حظایر قدسه و بوّاه فی
مقامات انسه کتابیست مشتمل بر حقایق اسرار دین و دقایق انوار یقین از بیان علم و عمل
و معرفت نفس و قوای آن و تبیان مساوی اخلاق و تهذیب آن و تقریر منافع دنیا و
اغراض آن و تحریر مکارم اخلاق و تحصیل آن و توضیح انواع عبادات و اسرار آن و
تنقیح سایر اعمال صالحه و امور متعلقه بآن و تمامی آنها ماخوذ است از کتاب خدای تعالی
و سنت سید المرسلین و احادیث ائمه معصومین و افادات علمای دین آنچنان افادات
که مستفاد است از برکات شرع مبین و چون بزبان عربی بود و جمعی از راه عدم معرفت
بآن لغت از فواید بسیار و منافع بیشمار آن بی بهره بودند لهذا برادری از برادران
ایمانی و دوستی از دوستان روحانی این بی بضاعت استدعا نمود که آنرا بزبان
فارسی در آورد بعبارتی که کافه عوام و سایر انام از آن نصیبی داشته باشند و
این فقیر مسکین با قلت مهارت درین صناعت و عدم استطاعت بر تکلف در حسن
عبارت و رعایت جانب بلاغت و فصاحت بعد از استخاره و استشاره اجابت ملتمس
آن عزیز را نموده کتاب مذکور را بدون تصرف در تقریر مطلب بوجهی مبتذل ترجمه نمود

و نیز

و بترجمة الحقایق موسوم ساخت امید از جناب بزرگوار خداوندی آنست که خلوص نیت
درین عمل کثیر الخطاء و الزلل را مشرف بقبول گرداند و این موجب دستگیری این بنده خاکسار
و جمعی کار بند روز کارساز در یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و ما ذلک علی الله
بعزیز انه رؤوف رحیم و کتاب مذکور مرتب بر شش مقاله و خاتمه و در هر مقاله چند بابست و در
هر بابی چند فصل **مقاله اولی** در بیان اموری که نازل منزله اصولست و درین مقاله **باب اول**
در علم است بدانکه سبب کلی در آفرینش عالم علوی و سفلی و بهترین چیزی که موجب نزدیکی
بجناب الهی است علم و دانش است حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و هو الذی خلق سبع سموات
و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط
بکل شیء علما یعنی آنکه خدای عز و جل آنچنانست که هفت آسمان و هفت طبقه زمین را او
فرستاده در میان آنها حکم و فرمان خود را تا بدانید که بر همه چیزی قادرست و بدانید که علم
وی بهر چیزی احاطه نموده چیزی از علم او بیرون نیست و نیز فرموده شهد الله انه لا اله الا
هو و الملائکة و اولوا العلم یعنی گواهی میدهد خدای عز و جل بر آنکه نیست خدائی الا وی یکی
و همچنین فرشتگان و صاحبان علم نیز گواهی بیگانگی ذات حق تعالی میدهند و نهایت شرف
از برای علم که شهادت اهل علم بوحدانیت مقرون بشهادت خدای و فرشتگان شده
و دیگر فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی میترسد از خدای مگر جماعت دانشمندان
و باز فرموده هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون یعنی مساوی نیست جماعت دانایان
و گروه نادانان مقصود آنست که فضل عالم بر جاهل از امور بدیهیه است که کسی را در آن شکی
و شبهه نیست و نیز میفرماید و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون یعنی این
مثلها را در کلام مجید میزنیم از برای مردمان و مقصود از آن را نمیفهمند مگر صاحبان
عقل و دانش و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که دانشمندان وارثان
پیغمبرانند و در خبری دیگر وارد است که فرمودند خداوندا رحم کن جانشینان مرا پرسیدند
کیستند یا رسول الله جانشینان شما گفتند کسانی که بعد از من خواهند آمد و حدیث
و سنت مرا از برای مردمان روایت خواهند نمود و از حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب
سلام الله علیه منقولست که کمال دین طلب علم و عمل بدان نمودنست و فرمودند طلب علم نمودن

بر شما واجب تر است از طلب مال چو مال در میان شما قسمت شده و ضامن رسانیدن ان بشما راشد و البته وفا بان خواهد کرد و اما علم در نزد اهلش پنهان است و مخزون است و تحصیل ان موقوف بر طلب است پس بر شما باد که طلب نمایید و از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که اگر بدانند مردمان طلب علم چه مقدار فضل و ثواب دارد هر اینه طلب او را خواهند نمود اگر چه به ریختن خون جان و داخل شدن در دریاهای خطرناک بی پایان باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که یک دانشمندی که بعلم خود منتفع شود بهتر است از هفتاد هزار عابد و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که هر که تعلیم نماید چیزی پسندیده را خواهد بود از برای وی مثل ثواب کسی که بان عمل نماید و از حضرت امام رضا از پدران بزرگوارش از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیهم روایتست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی پس طلب نمایید او را در هر جایی که گمان داشته باشید و فرا گیرید از اهلش زیرا که فرا گرفتن علم از برای خدا حسنه است و طلب ان عبادت و مذاکره ان تسبیح و عمل بان جهاد و تعلیم دادن بکسی را که نداند صدقه و عطا نمودن ان باهلش نزدیکی است بخدای عز و جل از برای انکه علم نشانهاست از برای دانستن حلال و حرام و راه نماست براه بهشت و مونسیست در وحشت و مصاحبیست در غربت و تنهایی و هم سخنیست در خلوت و نماینده ایست بر خوشی و ناخوشی و سلاحیست بر دشمنان و زینت و دهنده ایست در نزد دوستان و سزاوار ان حقیقی و بلند میسازد خدای عز و جل بعلم جماعتی را و میکرداند ایشان را پیشوایانی که مردمان از اثار ایشان منتفع میشوند و پیروی کردار ایشان مینمایند و از راه لطف بالهای خود را بر ایشان میمالند و در نمازها نفع بایشان میرسانند و طلب امرزش میکنند از برای ایشان هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریایی و چهارپایان و درندگان صحرایی زیرا که علم حیات دلهاست از نادانی و از روشنی دیدهاست از تیرگی و قوت بدنهاست از ناتوانی و میرسانند بنده را بمنزل برگزیدگان و مجلس نیکان و بمرتبهای بلند در دنیا و اخرت و مذاکره علم برابری با روزه روزها و مباحثه ان معادل با عبادت شبها میکند و بعلم فرمانبرداری خدای و عبادت او وصله رحم و شناخت حلال

وهرا انچه سنتهای راه صواب اقتضای ان نموده است عمل میکند و فرو شکان در دوستی ان گروه رغبت مینمایند

و حرام حاصل میشود و علم بمنزله پیشوا ایست و عمل تابع ان نیکو بختان بعلم سرافراز میکردند و بد بختان از برکات ان محروم میمانند پس خوشا حال کسی که خدای عز و جل او را از بدبختی نشناختن و احادیث و اخبار در فضیلت علم و شرف ان بسیار است و بهمین قدر اکتفا نموده شد

فصل بدانکه چیزی که نفیس باشد و مردم رغبت بان نمایند منقسم میشود بسه قسم اول چیزی که ذات ان نظر بذات خود کرده قطع نظر از غیر مطلوب باشد دوم چیزی که از برای امری دیگر طلب کرده شود سیم چیزی که هم نظر بذات و هم نظر بغیر مطلوب باشد و شکی نیست که قسم اول افضلست از قسم دوم و قسم سیم اشرف و افضلست از اول مثال اول لذتها که دست بدن بانها مقصود میباشد و مثال دوم درهم و دینار که انها سنگی بی منفعتند اگر نه که خدای عز و جل قضا حوایج مردمان را بان سهل و اسان نموده هر اینه ان دو مانند سنگ ریزها در یک مرتبه میبودند مثال سیم سلامتی بدن مثلا سلامتی با مطلوبست از جهت ایمن بودن از الم و وجع و از برای رفتار و متوسل شدن بحرکات ان بسوی امور حاجات و بکار بردن دانستی هرگاه نظر کنی بعلم چون امریست لذیذ فی نفسه پس مطلوب بالذات خواهد بود و نیز وسیله سعادت دنیا و اخرت و ذریعه قرب بخدای عز و جل میباشد زیرا که متوسل نمیتوان شد بان مگر بعلم و عظیم ترین اشیاء از روی بهره در حق ادمی سعادت ابدیست و لذت و افضل چیزها چیزیست که وسیله حصول ان دو باشد و نمیتوان رسید بان دو مگر بعلم و عمل و بعمل نیز نمیتوان رسید مگر بعلم بکیفیت عمل پس ثابت شد که علم اصل جمیع سعادات و افضل همه اشیاست و چون افضل باشد و حال فضیلت هر چیزی بثمره اوست و دانستی که ثمره علم در اخرت قرب بپروردگار عالمیان و ملحق شدن بزمره فرشتگان و نزدیکی بگروه نیکانست و در دنیا حصول عزت و وقارست و فرمانروائی بر پادشاهان و محترم بودن در نزد مردمان حتی انکه جاهلان اتراک و اجلاف اعراب طبایع خود را مفطور بر توقیر و احترام مشایخ می یابند از راه اختصاص مشایخ بزیادتی علمی که از ایشان حاصل میشود که شده از تجربه امور بلکه بهایم بالطبع نیز توقیر ادمی مینمایند از ان راه که درجه ادمی کمالی زیاده از حیوانات ادراک میکنند و انچه گفته شد در بیان فضیلت مطلق علمست و چون علمها از راه اختلاف مراتب مختلفند پس لامحاله در فضیلت نیز متفاوت خواهند بود تا انکه منتهی

شود بمعرفت خدای عز و جل از راه یقین و این معرفت اصل هر معرفت است بنابر آنست که شناسایی
معرفتها بان باز میگردد و روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که اگر
بدانند مردمان انچه در فضیلت شناخت الهیست هرگز بر غنیمت نظر نخواهند کرد با نچه بهره‌مند
شدند بان دشمنان خدای از بهجت جوم دنیا و نعمتهای ان و خواهد بود دنیای دشمنان
در نظر ایشان حقیرتر از خاکی که پای مال میکنند و از معرفت خدای متنعم و متلذذ خواهند
شد مانند لذت کسانی که همیشه در بساتین بهشت با اولیاء الله بسر میبرند بدرستی که
معرفت خدا انیست از هر وحشت و صاحبیست از هر تنهایی و نوریست از هر تاریکی
و قوتیست از هر ناتوانی و شفاییست از هر بیماری پس فرمودند قومی پیش از شما بودند
که دشمنان حق تعالی ایشان را بانواع عذابها از کشتن و سوزانیدن و قطع نمودن
با ارّه‌های دو سر معذب میداشتند و کار بر ایشان در روی زمین با وسعتی که دارد
تنگ شده بود و مع ذلک از جاده دین مبین و طریق تحصیل معرفت و یقین منحرف نمی
شدند و این همه آزار که با ایشان میرسانیدند نه از راه کینه بود که از ایشان در دل داشته
باشند و نه از آن جهت بود که آسیبی از ایشان بایشان رسیده باشد بلکه از آن راه بود که
قوم ایمان بخدای عز و جل آورده بودند پس آن حضرت فرمود که سؤال کنید از خدا مرتبهای
عالیه ایشان را و صبر کنید بر سختیهای زمانه تا دریابید انچه را ایشان بسعی دریافتند

فصل

بدانکه علم بر دو قسمست اول علمیکه اطلاق علم دنیا و علم آخرت علم دنیا آنست که تعلق بمصلحتهای
دنیوی داشته باشد مانند علم طب و علم حساب و بعضی ازین علم محمودست و بعضی مذموم
و علم آخرت بر دو قسمست اول علمی که مقصود لذاته باشد دوم علمی که مقصود بان عمل
باشد تا انکه ان عمل وسیله علم مقصود لذاته گردد و علم آخرت تمام محمودست و اگر بان اراده
دنیا کرده شود ملحق بعلم دنیا خواهد شد اما قسم اول ازین علم عبارتست از نوری که در
دل پیدا میشود بعد از پاکیزه ساختن ان از صفات ذمیمه و بعد از ان منکشف میشود بسبب
این نور اموری که پیش از ان اسمی چند از ان امور شنیده بود و بحقیقت ان نرسیده بود و
واضح میشود از برای صاحبش معنیهای بسیار که مبهم بود تا انکه حاصل میشود معرفت
حقیقی بذات واجب الوجود و بصفات ان بقدر امکان و بافعال حق و حکمت در آفرینش دنیا

واخرت

و آخرت و کیفیت پیدا شدن آخرت از دنیا و معرفت معنی پیغمبری و پیغمبر و معنی امامت و امام
و معنی وحی و الهام و معنی ملائکه و شیاطین و کیفیت دشمنی شیطان با انسان و کیفیت ظاهر شدن
فرشته از برای پیغمبر او و کیفیت آمدن وحی با ایشان و سخن گفتن فرشته با امام و معرفت طبقات
آسمانها و زمین و معنی قلب و کیفیت برخورد جنود ملائکه با شیاطین در آن و فرق میان خاطر
ملکی با خاطر شیطانی و معرفت آخرت و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و میزان و صراط و تفاوت
و حساب و معنی انکه آدمی خود بحساب خود خواهد رسید و انکه دار آخرت دار حیوة و زندگیست
و معنی لقاء خدا و معنی نظر کردن بخدا و نزدیکی بحق تعالی و در جوار او بودن و معنی حصول سعادت
بمرافقت ملاء اعلی و مقاربت ملائکه و انبیاء و معنی تفاوت درجات بهشتیان تا انکه بعضی بعضی
را در رفعت و صفا مانند ستاره درخشان در میان سما خواهند یافت و حاصل میشود از ان
برای صاحب این علم غیر آنچه گفتیم از انواع معرفتها و هر کس در تصدیق باصل انچه ذکر
کردیم موافقند اما در فهم معانی انها مخالف بعضی جمیع امور مزبوره را امثالها و نمونها
میدانند و میگویند که انچه خدا از برای بندگان صالح از ثواب اماده نموده هیچ چشمی ندیده و هیچ
گوشی نشنیده و بهیچ خاطری خطور ننموده و از بهشت بغیر از نام و نشان چیزی دیگر باقی
ادراک نمی توان کرد و گروهی پاره از امور مذکوره را امثال و نمونه میدانند و پاره را امور حقیقی
که از ظاهر الفاظ مفهوم میشود و همچنین بعضی را اعتقاد آنست که نهایت شناخت خدای
عز و جل اعتراف بعجز از معرفتست و گروهی دعواهای عظیم در معرفت الله مینمایند و جمعی
بلند میگویند و طایفه میگویند که نهایت معرفت آنست که عوام الناس اعتقاد دارند که
عالم و قادر و سمیع است و بصیر و متکلم و مریدست و مراد ما از علم مقصود لذاته آنست که
پرده خفاء از روی این امور برداشته شود تا حق در هر یک از اینها چنانچه هست جلوه کند چنانکه
واضح و هویدا گردد که تا از منزله معاینه کردن شکی و شبهه نماند و حصول این درجه از انسان
ممکنست و چون آینه دل بسیار زنگ گرفته و علاوه بر فساد و رات دنیا بالمره کشته باید که
جلا داده شود از کثافاتی که حجابیست از معرفت خدای و صفات و افعال او و تنگی
که صفای این آینه و پاکیزگی آن حاصل میشود بباز داشتن نفس از خواهشها و پیروی
انبیا و ائمه هدی در همه کردارها و بهر قدر که آینه دل صاف میشود مواجه جانب حق میشود

حقیقت حق در آن بهمان قدر جلوه مینماید و راهی بآنچه گفتیم نیست مگر بتعلم علم و هدایت
و ترس خدای و پرهیزکاری و بغایت مشعور و زیرکی و این علم از آنهاست که در کتابها نوشته
نمیشود و کسی بآن بهره‌مند و مستعد شده بیان نمیکند الا اینکه از برای کسی که شایسته آن
باشد و این همه را داوری و بطریق پنهانی و اینست آن علم پنهانی که در حدیث نبوی صلی الله
علیه و آله اشاره بآن شده که فرمودند بدرستی که بعضی از علمها پنهانست و نمیداند آنرا
مگر خدا شناسان پس هرگاه اظهار کنند آن علم حق را رد نمیکنند آنرا مگر اهل غفلت که از
مکر و عقوبت الهی و هول غافلند انکار نمیکنند آنرا مگر کسانی که ایمان بخدای عز و جل دارند پس حقیر مشمرید
دانشمندی را که خدای تعالی بوی علمی عطا نموده زیرا که خدای وی را حقیر نشمرده که آن
گونه علم از اسرار او را مخزن او ساخته و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سلامه
مرویست که دوستترین بندگان بسوی خدای عز و جل بنده ایست که خدا او را اعانت کرده
بر نفس خود غالب و مسلط شده جامه غم و اندوه را ملازم جان نموده و لباس ترس
خدا در بر کرده و چراغ هدایت در دلش افروخته شده باشد و سخنان دیگر در
حق آن بنده فرمودند تا آنکه گفتند لباس خواهشهای دنیوی را از بر خود افکنده و از
همه غمها خود را خالی ساخته بغیر که غم خداوند باشد و در ساخته و از صفت نادانی
و همراهی هوا پرستان بیرون آمده و درهای هدایت را بر روی دل گشوده و درهای هلاک
را بر خود بسته راه حق را دیده و پیموده و مواضع نورانی آن راه را شناخته و مجهولهای ظلمانی
از آن طی نموده و بمحکمترین دستاویزی و محکمترین رشته متمسک شده و یقین او در وضوح
مثل روشنی آفتاب گردیده و نیز آنحضرت در حدیثی دیگر در وصف این بنده فرمودند
که دل خود را زنده ساخته و نفس خود را میرانیده تا آنکه آنچه در نظرش بزرگ بود
حقیر شده و دشوارها آسان شده و ظاهر شده از برای او چراغی پر نور که بآن راه حق
را دیده و پیموده و از جمیع درها بدرگاه سلامت و منزل اقامت رسیده و از هرگز
آرمیدگی بدن در آرامگاه امن و راحت ثابت قدم شده و آنچه گفتیم بسبب اینست که
همیشه دل خود را کار فرموده و خدای تعالی را خوشنود ساخته و در خبری دیگر
فرمودند که وارد و آگاه شده ام بر علم پنهانی که اگر اظهار کنم او را مضطرب خواهید شد

مانند اضطراب ریسمانهای دلو در چاههای بسیار دور و نیز فرمودند که فرا گرفتم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله هزار در از درهای علم که از هر دری هزار در از برای من گشوده شد و کمیل بن زیاد
نخعی سؤال کرد از آنحضرت از حقیقت فرمودند ترا چه کار است با حقیقت گفت آیا من صاحب سر
تو نیستم فرمودند بلی و لیکن مباش بر تو قطرهٔ چند از آنهای علم و معرفت که از سینه من ترشح
میکرد و پس جواب داد نه کمیل را از آنچه سؤال نموده بود و در روایتی دیگر مذکور است از کمیل که
آنحضرت دست مرا گرفته مرا بصحرائی برد و آهی بلند کشید و گفت ای کمیل این دلها ظرفهاست بهترین
دلها آنست که ضبط اسرار بیشتر نماید پس حفظ کن آنچه را میگویم بدرستی که مردمان بر سه قسمند
عالم ربانی که علم را از خدای عز و جل بی وساطت احدی فرا گرفته و دوم متعلمی که بر راه نجات
واقعست و علم را از اهل علم آموخته و سیم جمعی که چند نیرد غراشند ذالت و حماقت و پیروی
میکنند کسی را که ایشان را براهی بخواند و هر سخن باطلی که بایشان رسید از اعتقادی که دارند
بر میگردند و از نور علم چراغی نیفروخته و تکیه بر اصل محکمی ننموده اند پس آنحضرت سخن را دراز
کشید و آهی دردناک از سینه بر آوردند و اشاره بسینه مبارک خود نموده فرمودند که در اینجا
علم بسیاری هست کاشکی می یافتم کسی را که این علم را تحمل تواند نمود پس فرمودند بلی کسی
را می یابم که بر آن ایمن نیستم و آنچه از اسباب دینست در تحصیل دنیا بکار میبرد و بنعمتهای خدا
غلبه بر بندگان الهی میجوید و بحجتهای خدا بر او وسیله تسلط بر اولیاء الله میسازد و شخص
دیگر را می یابم که مجلی از حق را و از اهل دارست و لیکن بینائی در اموری که موجب اشتباه است
ندارد و بادنی شبهه که در خاطرش خطور کند شکی در دلش پیدا میشود پس فرمودند که نه
این شخص لایق تحمل علمست و نه آن شخص باز فرمودند دیگری را می یابم که حریصست بلذتهای
دنیوی و عنان بردار شهوتهاست یا حریصست بجمع مال و ذخیره کردن آن و این هر دو
از پاسداران دین نیستند و بسیار شباهت دارند بانعام چهارپا پس چنین و همچنین نایاب میشود
علم بسبب نایابی حاملان آن پس روی بجناب حق آورده فرمودند که خداوندا خالی چنانکه
که گفتم و لیکن هرگز زمین خالی نمی باشد از حجت خدا که بر پای باشد یا ظاهر و مشهور
یا خائف و پنهان تا آنکه حجتهای خدای عز و جل و آیات واضح او باطل نگردد پس فرمود
که این گونه کسی چه قدر تواند بود و در کجا یافت میشود بخدا قسم که این طایفه بحسب عدد کم

و از راه قدر و مرتبه عظیم میباشند و خدای عز و جل با ایشان حجتهای خود را و صی خود را حفظ
میکند تا آنکه هر گاه اجل این طایفه برسد آنچه از آیات الهی که در نزد ایشانست بکسی که مثل خود باشد
بسپارند و تخم این علوم را در دل آنها بکارند پس در وصف این قوم فرموده اند که اینها جمعند که
علم ایشان هجوم آورده بر حقیقت چیزها و نسیم یقین بمشام جان ایشان رسیده و آسان شمرده اند
آنچه را متنعمان بر خود دشوار کرده اند و انس گرفته اند با آنچه نادانان از آن وحشت دارند و
صحبت دارند با اهل دنیا به بدنهائی که روح آن بدنها همیشه در محلهای بلند بود و آویخته است پس
کار اینها آنست که جانشینان خدا اند در روی زمین و دعوت کنند کار مردمان بدین مبین و بنا
آنحضرت آه آه از راه اشتیاق بدیدن آنها کشیدند و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مرویست که اگر بداند ابوذر آنچه در دل سلمانست از علمهای پنهانی هر آینه وی را خواهد کشت
و حال آنکه حضرت پیغمبر میان آن هر دو عقد اخوت بسته بود و هر گاه عظیم الشأنی مثل
ابوذر تحمل این گونه علوم نتواند نمود پس چه گمان بسایر مردمان رود آنگاه فرمودند که
علم علمای حقیقی دشوارست و فهم آن نیز دشوار شده است و تحمل نمی نماید آن علم را مگر فرشته
مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدای عز و جل دل او را از برای ایمان کشادگی و وسعت
عطا نموده باشد پس آنحضرت فرمودند که سبب دیگر محسوب بودن سلمان از جمله علما آنست که مرد نیست
از اهل بیت ما و از این راه وی را در سلک علما شمردم و مراد آنحضرت از اهل بیت خانواده علم
عرفانست نه خانواده زن و فرزند و لهذا شد و همین مضمون بصدق مشهورست که سلمان از ما
اهل بیت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز روایت شده و در آن حدیث نبوی
منقولست که فرمودند که اگر بداند ابوذر آنچه در باطن سلمانست از حکمت
هر آینه او را کافر خواهد شمرد و در روایتی دیگر وارد است که هر آینه وی را خواهد کشت و شعری
چند بحضرت سجاد سلام الله علیه نسبت داده شده و ملخص ابیات آنست که من گوهرها
گوهرهای قیمتی از علم خود را پنهان میسازم تا آنکه مبادا نادانی آنها را اگر ببیند در
فتنه افتد و پیش از من حضرت امیر المؤمنین وصیت بامام حسن میفرمودند که این نوع علم
را پنهان باید داشت باز فرمودند جوهر علمی هست که اگر اظهار کنم آنرا مردمان مرا خواهند
گفت که تو بت پرستی و ریختن خون مرا حلال خواهند شمرد و بدترین چیزها است که ...

کفت

کفر با آنحضرت و قتل آن جناب نیز کارها خواهند داشت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
که همه مردمان بهایمند مگر کمی از مؤمنان و مصدق این روایت آنچه در قرآن مجید بیان شده
ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی آیا گمان میکنی تو ای محمد
که بسیاری از مردمان گوش شنوائی یا عقل کاملی دارند بلکه نیستند بسیاری از ایشان مگر مانند چهار
پایان بلکه گمراه ترند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که امر ما سریست پنهان در زیر
در زیر پرده ها است به پیمانی که خدا گرفته و هر که این پرده را بردرد و نزد نادانان این سر را فاش کند
خدا او را خوار سازد و نیز فرمودند که امر ما سریست پنهان در سر و سریست بسیار پنهان و سریست که
پنهانی بیان آن را نمیکند مگر سر و سر پنهان بر بالای سر و سریست پوشیده شده به پرده سر و باز فرمودند
کار ما حقست و حق حقست و ظاهر است و باطن ظاهر است و باطن باطنست و سر است و سر سر است و
بسیار سر و سر پنهان پوشیده در سر و نظایر این الفاظ کنایه است از نهایت پنهانی علم مذکور و نیز
اشاره بوجوب پنهان داشتن علم مذکور و فرمودند تقیه دین من و دین پدران بزرگوار منست و هر که
تقیه ندارد دین ندارد و نیز آنحضرت فرمودند که شرح کنید از برای مردمان چیزی که توانند فهمید
و واگذارید آنچه را انکار کنند و بگذارند بر سر ... و کار را بر خود و بر ما دشوار مکنید بدرستی که
کار ما دشوارست و فهم آن نیز دشوار شده تا آخر حدیثی که از حضرت امام زین العابدین علیه
السلام گذشت **فصل** و اما علمی که مقصود از آن عملست تا عمل یابد علم و سبب علم معصوم
شود برد و قسمت یکی علم اخلاق و دیگری علم شرایع و احکام و علم اخلاق عبارتست از علم
احوال قلب از خصلتهای پسندیده اما خصلتهای پسندیده مثل صبر و شکر و ترس خدا
و امید با او و تسلیم و رضا و زهد و تقوی و قناعت و سخاوت و عفو و احسان و حسن ظن
بر مردمان و حسن معاشرت با ایشان و ادای امانت و صدق و اخلاص و دانستن قدر نعمتهای
خدای عز و جل بر بندگان و در همه حالات و بدانکه معرفت حقیقت احوال مذکوره و حد آنها
و اسبابی که باعث آنها باشد و کسب احوال شود و ثمره آنها و علاماتی که دلالت بر آنها کند و تحصیل
علاج تقویت آنها اگر این خصال ضعیف باشد همگی داخل علم اخلاقست و اما خصلتهای ناپسندیده
قلب مانند ترس پریشانی و ناراضی بودن بتقدیرات الهی و بدخواه مسلمانان بودن و کبر
و حسد و اظهار خلاف آنچه در دل باشد و طلب علو بر مردمان و محبت عیبهای ناشایست

بطول عمر از برای تمتع از دنیا بر داشتن و کبر و ریا و غضب و از حق تنگ داشتن و دشمنی نمودن
بظاهر و بباطن و طمع و بخل و رغبت در دنیا و خود را از همه بلندمرتبه‌تر و شریفتر شمردن و
زیادتی نشاط و سرکش شدن بنمودن نعمتها و تعظیم اغنیا از رواه مال و خواری بفقرا و محزون
کردن و بخود بالیدن و بچیزهای نفیس و عبث و مباهات نمودن و میل از حق کردن و اهتمام
ورزیدن در کارهای بی فایده و خواهش بسیار گفتن و لاف زدن و مداهنه در امر بنهی
و از کردهای خود خوشنود بودن و از عیبهای خود باز ماندن و بعیب دیگران پرداختن
و غم از دل بدر کردن و ترس از خدا نداشتن با آنکه خواری که بنفس و شر و بسیار انتقام
کشیدن از برای حق کم اشتقام کشیدن و مردمان را بظاهر دوست گرفتن با عداوت در
باطن و از مکر خدا در سلب آنچه عطا نموده ایمن بودن و تکیه بر طاعتها و مکر و خیانت و فریب
دادن و طول امل و دلسختی و درشتی و بدنیا شعف داشتن و بر فوت آن تاسف خوردن
و بمردمان انس گرفتن و از مفارقت ایشان وحشت داشتن مگر از برای اعانت در دین
و ترک صله اخوان و طیش کردن و در کارها بی تاب بودن و بی حیائی و نامهربانی بمردم و این
خصلتها که گفتیم و مانند اینها از صفات قلب منشا امور قبیحه و مورث عملهای محرمه است
و اضداد اینها منبع طاعات و موجب تقرب بپروردگار است و علم بحدود این امور و خوابی
و اسباب و ثمرات و علاج اینها از علم آخرت است و واجب عینیست بر هر که اهلیت آن داشته
باشد و اگر کسی قابلیت تحصیل تمامی اینها را نداشته باشد بقدر آنچه ممکنش باشد سعی
نماید زیرا که خدای عز و جل تکلیف ننمود هیچ نفسی را الا بقدر آنچه او را میسر و آسان
باشد و اما علم شرایع عبادتست از علم بکیفیت عبادتهای مشروعه از طهارت و نماز و
زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و دانستن اسرار اینها و علم بحکمهای
مضبوطه از حلال و حرام در جمیع کسبها و معاملها مانند خرید و فروخت و ربا و قرض
و مضاربه و اجاره و شرکت و مزارعه و داد و ستد و رهن و ضمان و کفالت و وکالت
و ودیعه و اقرار و صلح و انواع بخششها و کارهای خیر و نکاح و طلاق و قسمت میراث
و علم بحدود و تعزیرات و قصاص و دیات و تجهیز اموات و علم باداب اکل و شرب و لباس
و مسکن و کردن سلام و ضیافت و استعمال بوی خوش و طریق سخن گفتن و بیاد کردن حق

و معاشرت با مردمان نمودن و سفر کردن و رعایت حقوق نمودن و امثال آنچه گفتیم و این علم
نیز واجب عینی است بقدر احتیاج و باندازه شعور و زیرکی و واجب کفائیست از برای فتوی
دادن و حکم در میان مردمان کردن و طریق تحصیل علم اخلاق و علم شرایع آنست که در فصل آینده
بیان خواهیم کرد و آنچه میگوئیم بگوش جان بشنو و پیروی نما جماعتی را که بر راه حق رفته اند
و تابع راه کج رو نادانان مشو **فصل** بدانکه هر یک از علم مقصود لذاته و علم اخلاق و علم شرایع
را در اصطلاح علم دین و علم فقه میگویند و فرا گرفتن آن تفقه در دین مینامند در قرآن مجید
خدای عز و جل میفرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم
اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی چرا کوچ نمیکنند از هر قبیله معدودی چند تا از برای آنکه
فرا گیرند علم دین را و هنگامی که مراجعت کنند بترسانند آن قبیله را از کارهای بد شاید که آن
قبیله پرهیز نمایند از آنچه بترسانند شنیده اند میشوند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
باصحاب خود فرمودند که بر شما باد که فرا گیرید علم دین را و اعرابی که جاهلند باحکام
الهی مباشید از برای آنکه هر که علم دین را فرا نگیرد خدای عز و جل در روز قیامت بآن بنده نظر لطف
نکند و عملی از وی را نپسندد و آنحضرت فرمودند که کاشکی تازیانها بر سر اصحاب من زده
میشد تا آنکه مسایل حلال و حرام را بدانند و نیز فرمودند که علامت کذاب آنستکه از آسمان
و زمین و مشرق و مغرب خبر میدهد و هر گاه از وی حلال خدا و حرام او را بپرسی نداند و دیگر
اخبار بدین مضمون بسیار است و تفقه در دین عبارتست از تحصیل بصیرت در مسایل دینیه
خواه علمی و خواه عملی مسایل ظاهری یا باطنی تعلق بعبادات داشته باشد یا بمعاملات خواه
واجب باشد شناختن آنها یا عمل کردن بآنها و خواه سنت و خواه ادب و غرض ما در این
وقت بیان کیفیت این تحصیل است و خلاف بسیاری در دین شده تا آنکه همه بگمراهی افتاده
اند و ما بتوفیق خدا پرده از روی حق بر میداریم بحیثیتی که شک و شبهه نماند بدانکه
مردمان در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اخذ علم از آنحضرت مینمودند
با آنچه وحی بآن جناب مستطاب میامد و بعد از وفات آنحضرت مردم دو گروه شدند
گروهی در تعیین امام قایل شدند باجماع باطل و در عقاید و احکام تابع
متشابهات و محکمات شدند از برای طلب فتنه و طلب تاویل آیاتی که راهی بفهمیدن

بسیارم

ان نداشتند و پیش از پیدا کردن دلیل بر مطلب اختیار مطلب نموده‌اند و این گروه اصحاب ابی
بکر بن ابی قحافه تیمی و عمر بن خطاب عدوی اند و هر که پیرو ایشان شد از جماعتی که در هر مسئله
قایل باجتهاد و رای شدند و رایهای ایشان متبدل و علماشان مختلف میکردید بر نحو هر گروهی
تابع کمان و انچه دلشان میخواست میشدند و انچه میگفتند تعجب میشود و این گروه دو صنفند
مقلد و کیفیت تفقه در نزد مجتهد ایشان فارغ ساختن خاطر بوده در تحصیل کمان در جهت
مردم بان محتاج باشند از علوم دینیه خواه اصول علم باشد و خواه فروع و قواعدی بسیار
اختراع نموده بودند که در استنباط متشابهات بان قواعد استعانت میجستند و کیفیت
تفقه در نزد مقلد ایشان ان بود که اخذ مینمودند از مجتهد خود انچه مجتهد بگمان استنباط
نموده بود و اگر مجتهد شان بیک واسطه یا چندین واسطه با ایشان میرسید اعتماد بقول
عمل میکردند و گروهی در تعیین امام قایل شدند بانچه خدای عز و جل بتصریح بیان نموده بود
در عقاید و احکام تابع محکمات شدند و اقتصار نمودند بر انچه ظاهر وحی و تنزیل با
ناطق بود و پرهیز کردند از انچه نزدیک بود که بگمراه شدن یا گمراه کردن بینجامد و این گروه اصحاب
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اند که در هر مسئله قایل نیستند مگر بنص مخصوص
ان مسئله و فرمانبرداری نموده‌اند امامی را که علم از خدا و رسول خدا در خصوص هر واقعه
فرا گرفته و اطاعت نمودند انچه را خدای عز و جل در قرآن مجید امر بان کرده در انجا که
فرموده مانند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل دانش اگر
ندانید و در انجا که فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم یعنی ای گروه مؤمنان اطاعت کنید خدا را و رسول خدا را و اهل حکم بفرمان خدا
و رسول مطلع و اگاهند و لما انچه منافی از اجتهاد نمودن بعضی از متاخرین علمای شیعه
و تصنیف کردن کتابها در اصول فقه سببش شبهه ایست که بمخالفین در وضع اصول روداده
و این شبهه در علمای شیعه سرایت کرده چنانچه بیان ان در بعضی کتب مفصل شده
انکه احتمال داده که اولا مصلحتی در ان دیده و در غایت مماشات با مخالفین نموده تا شبهه
ناکاه نکنند که این نوع علوم دقیقه در بین قوم یافت نمیشود و این معنی بر جماعتی که
بعد از ایشان امدند مشتبه شده سرایت در امثال ایشان نیز نموده باشد و بر هم

صنفی مجتهد و صنفی

تقدیر

تقدیر این باعث نقصی در علو درجه ایشان نمیکردد و سبب ملحق شدن ایشان بگروه اول
نمیشود و حاشا جناب عالیشان این بزرگان از امثال این سخنان چه این جماعت حق بسیاری
بر فرقه ناجیه دارند بسبب رواج دادن مذهب حق و برطرف کردن تقیه در بسیاری از
شهرها امید که خدای عز و جل ایشان را از ما جزای خیر داده با ائمه بزرگوار شان محشور گرداند
و کیفیت تفقه در نزد این گروه دوم ان بود که در هر مسئله رجوع بامام مینمودند هرگاه امکان
لقاء امام میسر میشود و الا بر دو قسمند صنفی بصیر مستبصر و بعبارات دیگر فقیه
متفقه خاصی و عامی مجتهد و مقلد چه نزاعی در تسمیه نمی‌باشد اما بصیر ایشان و ان کسیست
که صاحب فهم و زیرکی و قوت تقوی شد و زهد در دنیا و ورع در دین داشته باشد پس کیفیت
تفقه در نزد وی انست که تابع محکمات قران و سنت نبوی و محکمات احادیث اهل بیت
عصمت سلام الله علیهم که بصحت پیوسته باشد شده استنباط نماید از انها انچه را اول
اعتقاد داشتن با عمل بان نمودن و تقویت ان از بشواهد عقل قویم و فهم مستقیم و تا سبک کند
ان را با انچه از جانب خدای عز و جل بر ذهن صفی بعلتهای پسندیده و قلب منور بنور خلقتها
پاکیزه وارد شود و بان ملهم کردد چه شرافت عقل بر احدی مخفی نیست و اگر عقل نبود شرع
دانسته نمیشد و گویا عقل شرعیست داخلی چنانچه شرع عقلیست خارجی و هر یک
یک تابع و تقویت دیگری مینمایند تا انکه هر دو متحد شوند و در حدیث وارد است که اگر ادا
بندگان فرایض خدا را تا ادراک کنند انها را از جانب خدا و جمیع غایات ان در فضل عباد
نمیرسند با انچه عاقلان رسیده اند و عاقلان کسانی اند که بکنه حقیقت چیزها رسیده
در یافته اند و از انچه گفتیم گمان نکنی که ایمان خواص مؤمنان بخدا و روز اخرت از
جدلهای متکلمین و دلیلهای مجادلیست هیهات هیهات بلکه خدا را شناخته اند از
راه عقل و شرع با یکدیگر و ازین هر دو اجتماع نور داخلی با نور خارجی مانند اجتماع نور
با نور افتاب در دیدن چیزها و مانند چنین عقلی که گفتیم در قران مجید اشاره شده که
فرموده اند یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور چه مراد از نور علی نور
نور عقلیست که مؤید بنور شرع باشد و در حدیث وارد شده است که علم ان نیست که از
راه کثرت تعلم حاصل شده باشد بلکه علم عبارت از نوریست که خدای عز

و صنفی

می‌اندازد آنرا در دل هر که اراده هدایت آن دارد و هرگاه از برای بصیر بعد از متابعت شرع
عقل حکم مسئله ظاهر شود بحیثیتی که شبهه و شکی نماند اخذ بآن نموده شکر خدای عز و جل بجا
می آورد و اگر حکم مسئله مشتبه باشد علم آنرا بخدا و رسول و ائمه هدی سلام الله علیهم گذارده
عمل باحتیاط مینماید و در چنین صورتی فتوای جزم نمیدهد حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده اند هر علمی که از این خانواده بیرون نیامده باشد آن علم باطل است و اشاره
نمودند بخانواده عصمت و امامت سلام الله علیهم و هرگاه این شخص بصیر اختراع نمیکند از پیش
خود بجهة استنباط مسائل قاعده چند کلیه که نه منقول علیه و نه از امام معصوم مسموع باشد
مانند قاعده حجیت خبر واحد یا عدم حجیت آن که بحث در آن تا این زمان بجائی نینجامیده
و نخواهد انجامید و غیر از این قاعدها که نزد اهلش باصول فقه نامیده شده بلکه طلب میکنند
در هر مسئله که رو دهد یا منطوق روایتی را بخصوص که جایز باشد اعتماد بر آن کردن یا
مفهوم روایتی را که صریح در مقصود بوده بآن مطمئن توان شد و چون تواند شد که متشابه
محکم شود و حال آنکه خدای عز و جل آنرا متشابه قرار داده پس تاویل متشابه نمودن هم
باحد الطرفین آن کردن سزاوار نیست چنانچه جمعی که دلشان از حق میلی دارد این کار میکنند
و آنچه گفتیم وجهش آنست که خدای عز و جل امور را بر سه قسم کرده در حدیث نبوی وارد است
که بعضی از امور بینه خوبی او در غایت وضوح است پس باید او را تابع شد و بعضی از امور
بدی او در نهایت ظهور است پس باید از آن اجتناب نمود و بعضی از امور در بین میانه مشتبه است
پس باید که حکم آن حواله شود بخدا و رسول خدا و راسخین در علم و عالمین تاویل در مقامی که
خدای عز و جل چیزی را بر سه قسم کرده باشد چون احدی او را بر دو قسم تواند کرد با آنکه
در متشابه بودن بعضی امرها حکمتها و مصلحتهای بسیار است که بآن امتحان اصناف مکلفان
میشود و دیگر جمع میکنند میان اخبار متعارضه مگر بآنچه در احادیث در این باب وارد
شده از تفصیلی که آخرش آنست که مخیر اید و هر چه عمل کنید جایز است و بصیر بین بینی
خلاف و اختلاف و هوا و رای و بحرف خلاف نمی باید پس در نزد او اجتهاد و رای و جمع
نمی باشد بلکه اعتماد نمیکند مگر بر منطوق روایت یا مفهوم آن یا بر آنچه از امام شنیده باشد
و اجماع در نزد او عبارتست از اتفاق اصحاب بر عمل نمودن بنص مشهور بحیثیتی که

حوالرد

که روایت رسیده اگر حکم کنید بآنچه از ما نشنیده باشید و غیر فرموده آمده

از ضروریات شمرده شود حتی در پیش عامه مردمان مثل مسح کردن پاها و کندن موزه در وقت
وضوء پس اجماع در نزد وی تابع نص معتبر یا و خواهد بود نه آنکه از راه اجماع مستنبط بود
چنانچه مشهور است میان جمعی از اهل خلاف و نزاع و بآن اشاره شده در کلام حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام در خبری که وارد شده در کیفیت جمع میان اخبار متعارضه که فرموده
اند اخذ کن بآنچه میان اصحاب تو مجمع علیه است زیرا که شکی در مجمع علیه نیست و اما
کیفیت تقلید در نزد عوام این فرقه آنست که اخذ مسایل از خواص نمایند اگرچه بیک واسطه یا چند
واسطه باشد اما درین زمان کار بر ایشان بسیار دشوار شده از آن راه که غیر خواص نیز خود را مشتبه
ساختند و جمعی که در درجه خاصان نیستند خود را از ایشان شمرده اند و مردمان حیران گردیده
شده اند نه خود حق را میدانند و نه تمییز خواص را از غیر خواص میتوانند نمود و لیکن طریق
احتیاط از برای عوام درین مقام آنست که رجوع کنند بقومی از دینداران که عارف باشند از اهل
بصیرت تا آنها را بایشان بشناسانند و اگر چنانچه این میسر نشود باید که استفتا نمایند و تفحص کنند از عالمی
از شخصی که بر ظنش غالب باشد که از خاصانست و کسی نیست که دین خود را بر بنا عمیق فهمید پس
هرگاه فتوی دهد بحکمی از وی بپرسد که این حکم در کتاب خدا یا سنت رسول خدا یا احادیث
ائمه هدی سلام الله علیهم یافت میشود یا نه اگر بگوید بلی پس عمل کند بآن و اگر بگوید این حکم بخصوص
در آنها وارد نشده اما از آنها استنباط شده یا از اجماع فهمیده است بدون نصی که رسیده باشد
یا مانند این جوابها جوابی بگوید پس باید که از دیگران بپرسد تا برخورد بعالمی که جواب او از
قرآن و حدیث بگوید یا اشاره نماید باحتیاط یا تخییر و هرگاه آنچه گفتیم عالمی بجای آورد در نفقه
در آن مسئله نموده خواهد بود و اینست طریق حق صحیح و مذهب قدمای امامیین و در این اعصار
بهمین است و پس سزاوار نیست از برای کسی که باهل بیت عصمت نسبت داده شود و بشیعه
و امامیه و اثنا عشریه مسمی گردد مگر اخذ نمودن بآنچه گفتیم و اگر این طریقه بدعت نامیده
شده بر اهنای مخالفین رود بیرون عذری نیز از صدق نسبت بخانواده عصمت و نبوت میکند
باشا مجر نبوده کما ینبغی بد خواهد بود و اگر چه این معنی مشعر بر وی نباشد و از آنچه
سابقا گفته شد در وجوب متابعت احادیث اهل بیت عصمت بشرطی که بصحت پیوسته باشد
گمان نبری که علم بصحت نسبت اخبار با ئمه اطهار سلام الله علیهم واجبست که در وضوح و ظهور

و چون یاد نتوانند علم بوجود ایشان باشد و اگر چنین علمی حاصل نشود ان از قبیل خبر واحد
خواهد بود که مفید ظن است نه یقین حاشا و کلا و چون اینچنین باشد و حال انکه اگر اینکه ان
بری پس یقین بامامت ایشان نخواهی داشت زیرا که چون علم بوی بامامت ایشان و تواتر ان نیست
چون علم بوجود ایشان و تواتر ان نیست بلکه باید دانست همچنانکه ظن در ضعف و قوت
مراتب بسیار دارد همچنین یقین نیز درجات بیشمار دارد و بعقل دیگر بنور عقل و نور شرع
زیاد شود و هر یک بتقویت دیگری نماید یقین نیز زیاد میشود و باید دانست که در
احکام شرعیه ادنی مراتب یقین کافیست با انکه اکثر اخبار متعلقه باحکام در قوت
کمتر از اخبار امامت نیست نه از راه متن و نه از راه سند پس هر چه از اخبار که [illegible]
را بصحت ان اطمینانی حاصل شود عمل بان باید کرد و هر چه اطمینانی حاصل نشود باید
که بر حال خود واگذاشت در کتاب کافی مذکورست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند از اختلاف حدیث که میباشد راوی ان حدیث شخصیست که اعتماد بان داریم
و گاه کسیست که بان اعتماد نداریم انحضرت فرمودند هر گاه حدیثی بشما برسد اگر شاهدی
بصحت ان از کتاب خدا و از قول رسول بیابید اخذ کنید بان و الا ان حدیث را بانکسی
که روایت میکند واگذارید و نیز در کتاب مذکور از انحضرت مرویست که فرمودند هر چیزی
سنجیده میشود بکتاب و سنت و هر سخنی که موافق کتاب خدا نباشد ان سخن کذب و افترا
و در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست در حدیث طولانی
بعد از انکه هر گاه دو خبر مختلف بشما برسد عرض کنید هر دو را بر کتاب و سنت و بعد از ذکره
ذکر تخییر در عمل بهر یک و واگذاشتن علم ان برسول خدا در اخر ان حدیث فرمودند و هر چیز راکه
هیچ یک از انچه گفتیم نیابید علم ان حدیث را بما واگذارید که ما بدانستن ان سزاوار تریم
برای خود در چنین حدیثی سخن مگوئید و بشما باد که در نفهمیدن خود را از سخن گفتن
باز دارید و توقف و [illegible] نکنید و ایستادگی بکنید و همیشه در طلب معرفت ان و تفحص عالمان ان
بوده باشید تا انکه از جانب ما بیان ان بشما برسد و اخبار بسیار در ترغیب بعمل کردن
باحادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده بحدی که نزدیک بتواتر رسیده از جمله خبرها
خبریست که دلالت میکند بر انکه جایز نیست عمل کردن باخبار ایشان اگر چه در واقع از ایشان

صادر

نشده باشد و اینست قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند هر که بشنود ثواب عملی
را پس ان عمل را بجای آورد خواهد بود از برای عمل کننده ثواب ان عمل اگر چه در واقع چنین نباشد
که باو رسیده و سبب در انچه گفتیم اینست که این تسلیم و طاعت و فرمانبرداریست و رای
را در این راهی نیست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند محافظت کنید بر کتابهای
خود که زود باشید بعد از این بانها محتاج شوید و مراد انحضرت از کتابها کتابهاییست که
احادیث ایشان در انها نوشته شده باشد و نیز بمفضل بن عمر فرمودند که بنویس احادیث
ما را و منتشر نما علم را در میان برادران دینی پس هر گاه بمیری کتابها را میراث بفرزندان
بگذار بتحقیق که زمان آشفته بر مردمان خواهد آمد که انس نخواهند گرفت مگر بکتابها
از حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه مرویست که فرمودند که هر گاه شما را واقعه روی دهد
رجوع کنید در ان باب براویان حدیث ما از برای انکه ایشان حجتند بر شما و من حجتم
از جانب خدای عز و جل بر ایشان و بالجمله بتحقیق پیوسته که حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اذن داده اند در اخذ باخبار و کسب نمودن از راه تسلیم و فرمانبرداری و در اجتهاد
برای و اجتهاد دادن [illegible] بلکه نهی فرموده اند پس راه رعیت ما بحکم متابعت و اکتفا
نمودن بدون پیروی دلیلی که از ان پیشوایان بما رسیده باشد و گوئیم حق و راه نما
براه راست خدای عز و جل است پس **فصل** و از جمله فضل خدای عز و جل و لطف او بر ما
شکر م خدا را اضعاف انچه شکر کرده اند و او را شکر که از نعمتهای آنست که گردانید ما را
برای ما امامی بعد از امامی در حالتی که در میان ما ظاهر میشود و بود دشمنان ما پنهان تا انکه
زمان هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دویست و شصت سال گذشت و گردانید
از برای امام اخرین بعد از انکه غیبت نمودند کسانی که پیغام گزاری مینمودند میان
انحضرت و خواص شیعیان تا نزدیک بسیصد و سی سال از هجرت و اصحاب ما رضوان الله علیهم
در وقت غیبت که کون علوم دینیه را خواه علم ظاهر و خواه علم باطن از معدن علم بقدر
قابلیت و رتبه و منزلت فرا میگرفتند با دلهای [illegible] و [illegible] آرمیده و سینه های بنور معرفت
منور گردیده و خدای عز و جل ایشان را بدین وسیله مستغنی گردانیده بود از تقلید کسانی
که تقلید انها نمودن جایز نیست و پناه داده بود ایشان را از شر کردانی که جمعی داشتند و

بعد از انقضاء مدت عمر بوده رجوع میشود بن باصولی که ماخوذ بوده از ائمه هدی و مشتمل است
بر بسیاری از امور که هر که علم بآن محتاج باشد و فایده بود که مسائل هر چند که در آن
مثل حکم جزئی با کلی از ائمه معصومین یافت نشود اما این توفیق نصیب طایفه خاصی بوده
اند این هم بوده روایت است از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه که فرمودند ای کروه
اولیای کسانی که دوستی ما را بر خود لازم ساخته اید بپرهیزید از صاحبان رای بدرستی که ایشان
دشمنان سنتهای حضرت بوده اند از ایشان حفظ احادیث نمودن و دشوار کردیده بر
ایشان ضبط سنت نبوی کردن پس بندکان خدا را بندی خود ساخته اند و مال خدا را مال
خود کرده اند مردم ذلیل و منقاد ایشان شده اند و جمعی که مشتبه هستند بسکهای
درین اطاعت ایشان کرده اند و با حق و اهل حق نزاع نموده اند و خود را در زی پیشوایان
کوه نموده اند و حال آنکه از نادانان ملعونند و سوال از ایشان واقع میشد از چیزی
چند که علم آن نداشتند و عار داشتند از انکه اعتراف بنادانی نمایند پس عمل بعقل نمودند
از دین خود بسبب رایهای باطل کردانیدند و کمراه شدند و جمعی را نیز کمراه کرده اند و
بدانکه اکثر اهل ادیان برای و قیاس میبوده اند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
است هر اینه در وضو مسح کف پاها اکر بعقل بود کنار فاضل تر بود می باشد از آنکه
پشت پاها بود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که فتوی دهد مردمان
را برای خود بی بشارتی نموده خواهد بود خدای عز و جل را بچیزی که علم بآن ندارد
بر سیاری کند خدا را بانچه علم ندارد بتحقیق که مخالفت خدای عز و جل نموده از آن
که فرا داد حلال و حرام در چیزی که از علم ندارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که شخصی با آن حضرت گفت که وارد میشود بر ما مسئله ها و حکم آنها را در کتاب
و سنت نمی یابیم آیا فکر در آنها بکنیم و بدانچه فهم ما بآن رسد عمل کنیم آن حضرت فرمودند
که نه و آگاه باش بدرستی که اگر درست هم بیابی ثوابی نخواهی داشت و اگر خطا کرده
دروغ بر خدای عز و جل بسته خواهی بود و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در
مذمت اختلاف فتوی این سخن را فرموده اند که وارد میشود بر یکی از قاضیان مسئله
و حکم میکند در آن برای خود و بعد از آن این قضیه بعینها وارد میشود بر قاضی دیگر

ازیشان

از ایشان و حکم میکند بخلاف حکم قاضی اول … پس جمع میشوند این قاضیها در
نزد خلیفه که ایشانرا قاضی کرده اند و پیغمبرشان یکیست با خدای عز و جل ایشانرا اکر
باختلاف نموده ان خلیفه رای جمیع قاضیها را صواب میشمرد و حال آنکه خدای همه یکیست و
کتابشان یکیست و پیغمبرشان یکیست آیا خدای عز و جل ایشانرا امر باختلاف نموده
و اطاعت خدا کرده اند یا نهی کرده از اختلاف و نافرمانی نموده اند یا آنکه خدای عز
و جل دین ناقصی فرستاده و استعانت نموده با ایشان در اتمام دین یا آنکه این کروه
شریکان خدایند و بر ایشان لازم است که بگویند و بر خدا لازم است که بگفته ایشان
راضی شود یا آنکه خدای تعالی دین تمامی فرستاده و پیغمبر در تبلیغ آن و ادای
آن تقصیر نموده و حال آنکه در قرآن مجید میفرماید که کوتاهی نکرده ایم در کتاب
از هیچ راهی و در کتاب بیان همه چیزی شده و فرموده اند که بعضی از کتاب
تصدیق بعضی دیکر را میکند و در کتاب اختلافی نیست چنانچه میفرماید که اکر
کتاب از جانب غیر خدا نازل شده می بود هر اینه در آن اختلاف بسیاری می یافتند
آنحضرت فرموده اند بدرستی که ظاهر قرآن بسیار خوش آیند است و باطن آن بسیار
عمیق و عجایب قرآن تمام نمیشود و غرایب آن منتهی نمیشود و … نمیکردد و تیرکی
از روی چیزها بر طرف نمیشود مکر بنور قرآن در حدیث دیکر آنحضرت فرموده اند
ای بندکان خدا اکر مومن حلال میشمرد در امسال آنچه را امسال پیش حلال میشمرد و
حرام میشمرد امسال انچه را امسال پیش حرام میشمرد و بدانید که آنچه را مردم حرام
نموده اند حلال نمیسازد برای شما چیزی را که خدا حرام کرده بلکه حلال آنست که
خدا حلال کرده است و حرام آنست که خدا حرام کرده است فصل اما علم کلام پس
حاصل دلایل کلامی که بان منتفع میتوان شد در قرآن و حدیث یافت میشود و انچه
ازین دو بیرون است یا مجادله و مخاصمه است که در شرع مذموم است و یا کلماتیست
انکیزه متعلق باقوال متناقضه طوایف مردمان و یاد دادن کسی کلماتیست
بلکه سخنانی که اکثر آنها باطل و بی فایده و مهمل و نامعقول است بحیثیتی که طبعها از
قبول آن متنفر و کوشها از شنیدن آن کاره و منزجر میباشد و بسیاری از آنها

با مردین و نه سخنانیست که متعارف بوده باشد در عصر علماء اولین بلکه بحث از انها بتمامه
از جمله بدعتهاست و لیکن درین زمان از برای محافظت دلهای عوام از خیالات فاسده
اهل بدعت از امور ضروریه کردید و اما احتیاج بان از راه بدعتهائیست که حادث شده
از قبیل احتیاج مردم در راه حج با جاده جمعی از برای محافظت حاجیان از ظلم عربان
و راه زنیهای ایشان که اگر عربان ترک عداوت نمایند استیجار پاسبانان از شرایط
حج نخواهد بود و متکلمی که خود را فارغ ساخته از برای مجادله نمودن و سلوک راه
اخرت نماید و مشغول بتعهد احوال قلب و اصلاح ان شود از جمله علماء دین نخواهد
بود چرا که متکلم از دین سوی اعتقادی که سایر عوام با وی در ان شریکند چیزی
دیگر ندارد و این اعتقاد از جمله علمهای ظاهری دل و زبانست نه از علمهای باطنی
انها و امتیازی که ادعا میدارد از راه صنعت مجادله و محافظت خاطرها از بدعتهاست
و بدعتها معنی معرفت خدا و صفات و افعال او و جمیع علوم دینیه که حاصل میشود
بیشتر اشاره بانها شد از علم کلام حاصل نمیتوان شد بلکه نزدیکست که کلام حجابی
و مانعی از حصول ان علوم باشد و شکی نیست که رسیدن بان علوم از راه جهادی
میشود که خدای عز و جل ابواب مقدمه هدایت کرده است چنانچه میفرماید والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی انجماعتی که جهاد میکنند در راه ما با نفس و شیطان
دشمنان هر اینه راهنمائی میکنیم ایشانرا براههای خود و حضرت امیر المؤمنین سلام الله
علیه فرموده اند هر که طلب دین کند از راه جدل البته زندیق شود و از دین بیرون میرود
و روایتست که مردی بحضرت امام حسین علیه السلام گفت بنشین تا در دین با یکدیگر
بحث کنیم آنحضرت فرمودند که ای مرد من در دین خود بصیرت و بینائی دارم و هدایت
بر من ظاهرست و اگر تو نادانی دینی که داری پس برو و طلب کن او را چه نمودن من
و جدل کردن بجا و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که جدل نمودن باطل
میکند دین را و محو مینماید عمل را و باقی میگذارد از برای صاحبش شک و شبهه را و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مخاصمت مکنید مگر کسی که در دین شکی داشته باشد
یا کسی که پرهیزکار نباشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بعلی بن یقطین گفتند که

مصاحبان خود را که زبانها را از گفتگو باز دارند و خصومت در دین را واگذارند و سعی
کنند در عبادت خدای عز و جل و روایتست که شخصی کتابتی بحضرت امام رضا علیه السلام
نوشت باین مضمون که نهی شده از گفتگو و بحث کردن در دین و دوستداران شما از
متکلمین انرا تاویل کرده اند باینکه امام نهی کرده کسی را که بحث کردن نداند و خوب گفتگو
نتواند کرد و اما کسی که سخن تواند گفت او را نهی نکرده ایا چنانست که تاویل کرده اند یا نه
انحضرت در جواب نوشتند هر که خوب سخن تواند گفت و هر که خوب نتواند گفت باید که در
دین سخن نکند که بحقیقت گناه ان بیشتر از نفع انست **فصل** بدانکه سبب در منع نمودن از
مجادله و مباحثه انست که اداب و شروطی که در انها باید رعایت کرده شود بسیارست و افعالی
که واجبست اجتناب از انها نمودن در انها بسیار و کم کسیست که باداب و شروطی پی برده باشد
و بدانستن انها و اجتناب کردن توفیق یافته باشد و اگر جدل نمودن بطریقه
بهترین طریقهاست در شرع شریف امر بان شده از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه مرویست
که فرمودند نهی که وارد شده از امام جعفر صادق علیه السلام از جدال کردن در دین و اینکه رسول
و ائمه هدی نهی از ان نموده اند نهی حضرت صادق فرمودند نهی از ان مطلقا نشده بلکه
شده از جدل بغیر طریقه که بهترست اما نمیشنوی که خدای عز و جل فرموده و لا تجادلوا
اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بطریقه که بهترست
و نیز فرموده ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن یعنی
بخوان ای محمد مردم را براه پروردگار خود بسخنان حکمت امیز و موعظه نیکو و جدل کن
با ایشان بطریقه که بهترست پس امر فرموده خدای عز و جل علمای دین را بجدل بطریقه
بهتر و اما جدل بغیر طریقه بهتر حرامست و خدای عز و جل بر شیعیان ما حرام کرده چون
خدای تعالی مطلق جدل را حرام کرده باشد و حال انکه در کلام مجید میفرماید وقالوا
لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی گفتند جماعت یهود که داخل بهشت نمیشود
هیچکس مگر طایفه یهود و گفتند جماعت نصاری که داخل بهشت نمیشود هیچکس
مگر طایفه نصاری پس خدای عز و جل فرموده تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم
ان کنتم صادقین یعنی اینها آرزوهائیست که مینمایند بگو ای محمد بایشان که بیاورید

حجتی بر ایشان میگویید اگر راست گویید پس خدای عز و جل اوردن حجت را بر ایشان صادق
گردانیده و یا حجت و برهان آورده می شود مگر در جدال بطریقه بهتر که راست و بغیر طریقه
بهتر کو راست فرموده اند اما جدال بغیر طریقه بهتر انست که مجادله کنی با کسی که بر باطل باشد
پس ان کس وارد نماید بر تو باطلی بحجتی که خدای تعالی نصب کرده ... بلکه منکر شوی
حقی را که ان مرد باطل میخواهد اعانت باطل خود بحق کند و تو منکر حق میشوی از
ترس انکه مبادا ان کس را بر تو در ان حق حجتی بوده باشد و ترا بیرون شو از ان ممکن
نباشد پس حرامست بر شیعیان ما که باین نوع مجادله فتنه شوند بر برادران دینی که
ضعیفند از این گونه مجادلها و فتنه شوند بر جمعی که بر باطلند اما فتنه جمعی که بر باطلند
انست که هرگاه شخصی از شما مجادله نمود و عاجز شد از جماعت عجز ان کس از حجتی
میشان ... بر ان باطل و اما فتنه برادرانی که ضعیفند از مجادله انستکه هرگاه شخصی را
که بر حقست مغلوب کسی که بر باطلست یابند بسیار غمگین میشوند و اما جدال که
بهتر انستکه خدای عز و جل امر کرده بان پیغمبر خود را که جدال کند بان طریقه با کسی که
منکر شده بر انگیختن مردگان را بعد از مرگ و زنده ساختن خدای تعالی ایشان را
چنانچه در قران حکایت قول کافر را نموده فرموده اند و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال
من یحیی العظام وهی رمیم یعنی مرد کافر زد برای ما مثل عجیبی زنده و فراموش کرد انرا اولا
فراموش کرده و گفته است کیست که قادر باشد بر زنده کردن استخوانها در حالتی که پوسیده
شده و انهم پاشیده باشد پس در رد بر ان کافر فرموده قل یحییها الذی انشاها اول
مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا تا اخر سوره و مراد خدای
عز و جل انست که مجادله کند حضرت پیغمبر با کسی که این سخن را میگفت پس فرموده که
بگو ای محمد زنده میکند ان استخوانها را کسی که اول مرتبه انها را افریده ایا کسی که اول
باشد چیزی که نبوده عاجز خواهد بود از اعاده کردن ان بعد از انکه کهنه شده باشد
بلکه در نزد شما انشا نمودن چیزی که نبوده دشوارتر مینماید از اعاده چیزی که بوده باشد
پس فرموده که زنده خواهد کرد استخوانها را کسی که پیدا کرده است از برای شما از درخت سبز
اتش را پس ... اتش چیزها را از او فرو زنید مراد انست هرگاه خدای تعالی اتش که پنهانی

از درخت سبز بیرون اورده پس بشما شناسانید که بر اعاده چیزی که کهنه شده باشد قادرتر
خواهد بود پس فرموده اند یا کسی که اسمانها و زمین را با بزرگی جرمهم و عظمت شان افریده باشد
قادر نخواهد بود که مثل شما را بیافریند بلی قادرست بر افریدن ان و اوست بسیار افریننده
بسیار دانا مقصود انست که هرگاه افریدن اسمانها و زمین عظیم تر و از انکه شما را افریدن
قدرت داشته باشید دورتر باشد از اعاده نمودن چیزی که کهنه شده باشد پس چون تعجب
میکنید از خدا افریدن انچه را در نزد شما عجیبتر و پیش شما دشوارتر نیست و تعجب نمیکنید
خدا چیزی را که در نزد شما اسانتر مینماید پس حضرت صادق سلام الله علیه فرمودند این جدال
بطریقه بهتر از برای انکه عذر کفار را بریده و شبهه ایشان زایل شد و اما جدال
بغیر طریقه بهتر انستکه منکر شوی حقی را که قادر نباشی که جدا سازی ان حق را از باطل
کسی که با وی جدال میکنی بلکه دفع میکنی ان کس را از باطل بانکار حقی و این بر شما حرامست
زیرا که تو در این هنگام مثل ان مرد باطلی ان حقی را منکر شده و تو حقی دیگر را منکر شده
فصل در انکه علم نافع صفات و علامات و اداب بسیار دارد از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام در تفسیر کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء مرویست که مراد
از علما کسیست که فعل او مصدق قول او باشد و هر که فعلش مصدق قولش نباشد عالم
نیست و نیز از ان حضرت روایتست که طلب کنید علم را و هنگامی که علم را بر سانید بحرفی
ارا سته کنید بحلم و بجد کنی و افتادگی کنید از برای کسی که علم را تعلیم او میکنید و افتادگی
کنید از برای کسی که علم را از و فرا میگیرید و از جمله علماء جبار و متکبر مباشید که این
باطل بیرون میبرد از دست شما طریقه حقی را که دارید و از حضرت امام رضا علیه السلام
مرویست که از علامات دانشمندی حلمست و سکوت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند دانشمندی که دانشمند حقیقی
باشد کسیست که مایوس نسازد مردمان را از رحمت خدا و ایمن نگرداند ایشان را از عذاب
خدا و رخصت ندهد ایشان را در چیزی که نافرمانی خدا در ان باشد و ترک قران نکند
بانکه میل و رغبتش بغیر قران باشد اگاه باشید که خیری نیست در علمی که ان تازه
از چیزها فهمیده نشود اگاه باشید که خیری نیست در خواندن قرانی که تامل

همچنین او نشنوده آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که در آن دانشی نباشد آگاه باشید که
خیری نیست در علمهایی که در آن پرهیزکاری نباشد مراد آنحضرت از دانشمند حقیقی کسیست که
عالم باشد بمراد خدای عز وجل از نوید بثواب طاعات و تهدید بعقاب گناهان و عارف
باشد بجملی از امرها و نهیها و چون بسیاری از کسان که مردمان ایشان را دانشمند میشمرند
می‌باشند با سنداد که علامتی که آنحضرت فرموده‌اند تعریف دانشمند و آنچه
را اجمالی بودن دو معنا بیمعنی بود نمودند و گویا آنحضرت فرموده‌اند که تا بیراستی دانشمند آن کردار
و پیشوایان را اعتقاد و هر علامتی که مذهبی باشد از مذاهب باطله را در اصول و فروع
و فروع باطل ساخته‌اند پس علامت اول رد دیست بر معتزله که قایل‌اند باینکه بر خدای عز وجل
واجبست وفا نمودن بهر تهدیدی که بر گناهان نموده و اینکه هر کس گناه کبیره کرده بر خدای
عز وجل واجبست که او را همیشه با آتش جهنم بسوزاند و رد دیست بر خوارج که در تکلیفات شرعی
کار بر مردم تنگ و دشوار کرده‌اند و علامت دوم رد دیست بر طایفه مرجیه و هر که در حکم ایشانست
از کسانی که روی بفتنه شده‌اند بشفاعت و صحت اعتقاد و گمان کرده‌اند که بعد از شفاعت
هر کس کاری خواهند کرد و بواردر نجات باعتقاد صحیح و علامت سیم رد دیست
بر جماعت حنبلی مذهب و بر گروه اشاعره و هر که با ایشان همانند مثل بسیاری از متصوفه
علامت چهارم رد دیست بر جمعی که طریقه حکما بر خود بسته‌اند و از حکمت بهره مند اینکه
از قرآن و اهل قرآن اعراض کرده‌اند و اراده کسب دانش و معرفت از کتابهای حکمای
نموده‌اند و رد دیست بر جمع حنفی مذهب که عمل بقیاس کرده‌اند و ترک نموده‌اند قرآن و حدیث
را و مقصود آنحضرت در حدیث نبود از علی که دو دلالت دو تا روایت نوع جزئی دانستن
علم ظنی و تقلیدی نیست بجز حفظ کردن قولها و روایتها زیرا که فی الحقیقه آنها علم نیست
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که سائلی پرسید و آنحضرت جوابی گفتند بعد از آن
شخص سایل گفت که دانشمندانی که هستند باین جواب قایل نیستند پس آنحضرت فرمودند
ای وای بر تو آیا هرگز دانشمندی دیده کرد دانشمند حقیقی کسیست که از دنیا
بیزار و باخرت راغب باشد و چنگ بسنت پیغمبر صلی الله علیه و آله زده باشد و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که طالبان علم سه صنف‌اند و ایشان را خوب بشناس

واوصاف

و اوصاف ایشان را بدان صنفی تحصیل میکنند علم را از برای تحصیل شبهها و جدل با مردم کردن
و صنفی دیگر طلب علم میکنند از برای زیادتی کردن و فریب دادن مردم و صنفی طلب
علم را از برای دانش و شعور میکنند اما اولین از آزار رسانان میباشد و مردم را اذیت
می‌اندازد و در هر مجلسی متوجه گفتگو میشود و ذکر علم و صفت حلم میکند و اظهار
بحسب ظاهر را بر خود می‌بندد و از پرهیزکاری باطن خالی میباشد پس آنحضرت نفرین کردند
صاحب این حالت را و فرمودند خوار کرداند خدای عز وجل او را از این راهی که سلوک
میکند و شکسته کرداند اسبابی را که بان تقویت مییابد و اما دوم پس صاحب مکر و حیله‌ها
میباشد و اظهار میکند بر خلاف آنچه در دل میدارد و زیادتی میکند بر کسانی که در
درجه اویند و افتادگی میکند از برای دولتمندانی که از ایشان و ابستر بطعام ایشان
میخورد و دین خود را فاسد میسازد پس نفرین کردند صاحب این حالت را که کم نام کند
خدای عز وجل او را و بر طرف سازد در میان علما نشان او را و اما سیم پس همیشه شکسته
خاطر و غمگین میباشد و شبها را بیداری میکند از دنیا حالتی که سر بجیب تفکر فرو میبرد
و در تاریکی شب بنماز مشغول میباشد و مکرر عمل میکند و از خدای عز وجل میترسد در
حالتی که بر کردها اندیشه میدارد و خدا بر اعلی الدوام میخواند و بر خود میترسد و متوجه
اصلاح نفس میباشد و معرفت بمردم زمان میدارد و از معتمدترین برادران وحشت میدارد
میمانند دعا کردند آنحضرت صاحب این حالت را و فرمودند محکم کرداند خدای تعالی ارکان
دین او را و عطا کند بوی در روز قیامت برات ایمنی از عذاب را و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند دانشمندان دو صنف‌اند یکی مردیست که بعلم خود عمل میکند و این
شخصی البته رستگار است و دیگری آنست که عمل بعلم خود نمیکند و او بیقین هلاک است
جهنمیان آزار میکشند از بوی عالمی که ترک علم خود کرده باشد و پشیمان ترین مردم جهنم
و پر حسرت‌ترین ایشان کسیست که مردی را بخدای عز وجل دعوت نموده
آن مردم فرمان برده و قبول نموده پس اطاعت خدای تعالی کرده و خدای تعالی او را داخل
بهشت ساخته باشد و آن کسی که این مرد را بخدا خوانده داخل جهنم سازد بسبب ترک
علم و متابعت هوا و هوس و آرزوهای دور و دراز چرا که متابعت هوا باز میدارد از

قبول حق و آرزوی دراز محو میسازد انتظار آخرت را و نیز از آنحضرت روایتست که
دو حریصند که هرگز سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم پس هر که اکتفا کند از
دنیا بر آنچه خدای تعالی از برای او حلال کرده سالم میماند و هر که از غیر حلال اخذ نماید
هلاک میشود مگر آنکه بخدای عز و جل بازگشت نماید یا از عهده فعل حرامی که کرده بیرون
آید و هر که فراگیرد علم را از اهلش و عمل کند بآن رستگار میشود و هر که مرادش از علم
دنیا باشد همین دنیا نصیب او خواهد بود و از آخرت بهره نخواهد داشت و از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام منقولست که در انجیل این سخن نوشته شده که طلب مکنید
دانستن چیزی را که عمل نمیکنید و حال آنکه با آنچه دانسته اید عمل نکرده باشید که بتحقیق
که هر علمی که عمل بآن نشود زیاد نمیکند از برای صاحبان علم مگر کفر و دوری از خدای
عز و جل و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که طلب کند علم را از برای آنکه
فخر کند بر آن بر علما یا جدل کند بآن با دانایان یا بگرداند روی مردمان را بسوی
خود و ایشان را امام خود سازد پس باید که جای او در میان جهنم باشد بدرستی که ریاست
نیست ریاست و پیشوائی مگر از برای کسی که شایسته آن باشد و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایتست که علم پیوسته است بعمل پس هر که علم بهم رساند عمل میکند
و هر که عمل بهم رساند میداند و علم ندا میکند صاحبش را بعمل اگر اجابت کرد
او را باقی میماند و الا زایل میشود و نیز از آنحضرت مرویست که هر گاه عالم را دوستدار
دنیا بینید پس او را در دینی که دارد متهم سازید و این چنین باشید که مخالفت دین بکنید
زیرا که هر کسی بچیزی دوستی دارد دوست میدارد **فصل** بدانکه سزاوار از برای کسی که اراده
تحصیل علم نماید آنست که پاک سازد نفس را از خلقهای بد و صفتهای ناپسندیده
زیرا که علم عبادت دلست و نماز روحست و تقرب جستن باطنست بخدای عز و جل و
چنانکه نمازی که وظیفه اعضای ظاهر است صحیح نیست مگر بپاک ساختن ظاهر
اعضا از نجاستهای صوری و معنوی همچنین صحیح نیست عبادت باطن و عمارت دل
بعلم مگر بعد از پاک ساختن آن از خلقهای خبیث و صفتهای پلید حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده اند بنای دین بر پاکیزگیست و ایضا فرموده اند شامل پاکی ظاهر و

کرد

بکنید چیزی را اگر

باطن

باطن هر دو هست و خداوندگار عالمیان فرموده اند إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ یعنی جز این نیست که
مشرکون نجسند و در این کلام اشعاریست باینکه پاکیزگی و پلیدی منحصر نیست در ظاهر که بحس
ادراک آن میشود زیرا که مشرک گاه میباشد که جامه پاک و بدن شسته میدارد بلکه مراد
حقیقت شرک است و آلوده بودن باطن باعتقادات ناشایسته و نجاست عبارتست از چیزی
که از آن اجتناب نمایند و دوری از آن جویند و اجتناب و دوری از صفتهای ذمیمه
باطن مهم‌تر است از آن راه که هم نظر بزمان حال پلیدند و هم نظر بعاقبت هلاک کننده اند و
از اینجهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند داخل نمیشوند فرشتگان بخانه که در آن سگ
باشد و شکی نیست که دل خانه ایست که فرشتگان در آن نزول میکنند و اثر فیضان
فرود می‌آید و دل آرامگاه ایشانست و صفتهای ناپسندیده مانند غضب و شهوت و کینه و حسد
و تکبر و عجب سگانی چندند فریاد کننده و چون شود که فرشتگان داخل خانه دل شوند و حال
آنکه پر باشد از سگان و ثابت شده که خدای عز و جل نور علم را نمی‌اندازد بدلها مگر بواسطه
فرشتگان پس هر گاه پاکیزگی در دل حاصل نشود نور علم در آن جلوه نمیکند **فصل** و سزاوار
از برای معلم آنست که خالص سازد نیت را در تعلیم دادن از برای خدا و بیرون از طمع و غرض
باشد بر متعلم و خیرخواه او باشد و اکتفا کند در افاده علم بقدر فهم او و هر که را شایسته علم
داند باو عطا کند و هر که را قابل نیابد از او باز دارد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که وقتی حضرت عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل ایستادند بوعظ کردن و فرمودند ای
بنی اسرائیل بیان مکنید از برای نادانان حکمت را که ستم بحکمت کرده خواهید بود و باز مدارید
حکمت را از کسانی که اهلیت آن داشته باشند که ستم بایشان کرده خواهید بود و دیگر سزاوار
از برای معلم آنست که چیزی را که نداند نگوید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که چیست
حق خدای عز و جل بر بندگان فرمودند اینکه بگویند هر چه را دانند و ایستادگی کنند در آنچه
که نادان باشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که فرمودند بدرستی که
خدای تعالی تخصیص داده بندگان خود را بدو چیز در دو آیه از قرآن یکی آنکه نادانسته
سخن نگویند و دیگری آنکه هر چه را ندانند رد نکنند اما آیه اول آنست که فرموده اند أَلَمْ يُؤْخَذْ
عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ یعنی آیا عهد و پیمان گرفته نشده از

بهبود در بهبود یکی آنکه تا ندانسته باشد سخن نگوید و دیگری آنکه هر چیز را نمیداند رد نکند
این قول است که فرموده‌اند الم یؤخذ علیهم میثاق که نسبت ندهند بخدای تعالی مگر آنچه را حق
فرموده باشد و اما اینکه دوم است که فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله یعنی
تکذیب کرده‌اند جماعت مشرکون چیزی را که علم ایشان بآن احاطه نکرده و هنوز بر حقیقت
او مطلع نشده‌اند و از آنحضرت نیز مرویست که بپرهیزید از دو خصلت که بسبب آن جماعتی
که هلاک شده‌اند از آنها آن دو خصلت است بپرهیزید از اینکه فتوی دهید برای خود یا
کسی دیگر در دین چیزی که نمیدانید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست هر که فتوی
دهد مردم را بدون علم و بدون هدایتی از جانب خدا لعنت میکنند او را فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و باو میرسد گناه هر کسی که بفتوای او عمل کرده و مراد
از علم نیز دانستن است که مستفاد شده باشد از انوار الهی و الهامهای حق چنانچه از برای
ائمه هدی سلام الله علیهم حاصل بوده و مراد از هدایت نیز نور مذکور است که از اهل
نبوت شنیده باشد چنانچه از برای گروه شیعیان میسر شده و ملائکه رحمت آنانند
که راه نمائی میکنند نفسهای نیکان را بمقامهای عالی که در بهشتست و ملائکه عذاب
آنانند که میکشانند نفسهای بدان را بسوی بدترین جاها در جهنم و حضرت صادق صلوات
الله علیه فرموده‌اند هرگاه یکی از شما شیعیان سؤال کرده شود از چیزی که نمیداند باید
بگوید نمیدانم و نگوید که خدا بهتر میداند بسبب اینکه در دل آن شخص شکی بیفتد
آنکه بگوید نمیدانم که در دین گمان علمی نبرد **فصل** و سزاوار از برای کسی که عبادت
کند از برای خدای عز و جل آنست که تحصیل کند اولا علم بکیفیت آن عبادت را از منبع
این علم و منشأ جمیع علوم که آن عبارتست از خانواده پیغمبری که آنکسانی که وحی بر ایشان
نازل میشده و منبع حکمتند و علم را از خدای عز و جل فرا گرفته‌اند و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام پرسیدند از معنی آیه کریمه فلینظر الانسان الی طعامه که مراد از
چه طعام است فرمودند که مراد علمیست که آدمی فرا میگیرد باید که ملاحظه کند که از
چه قسم کسی فرا میگیرد و چون تفسیر ظاهر بود آنحضرت متوجه آن نشده تأویل
آن را بیان فرمودند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که فرمودند هر که علمی

بغیر علم آنچه را فاسد میکند بیش از آنست که اصلاح میکند و از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که عمل کننده بی بصیرت مانند راه رویست که در غیر جاده رود هر چند تند
میرود از مطلب مقصود دورتر می‌افتد و تمام آنچه گفته شد آنست که اصلاح دل و پاکیزه کردن
عبادتهای جسمانی و صفا دادن آن بعملهای بدنی مقصود بالذات نیست زیرا که اموری که
عبارتست از نمودن کردن و ترک در چیزی دل و نمودن امری مقصود اصلی نمی‌باشد بلکه
مقصود بالذات از عملها آنست که ظاهر شود از برای قلب معرفتهای حقیقی از شناخت خدای
عز و جل و شناخت فرشتگان و کتابهای الهی و روز قیامت و ظهور معرفتها بنا و تست از
صاحب شرع ماخوذ باشد و اعتقاد صحیحی بآنچه بجای آورده میشود حاصل باشد اگر چه حصول
این اعتقاد بمحض شنیدن از صاحب شرع باشد و بس پس هر که اکتفا کند در دوامی که میکند
عمل و ریاضت و جهاد نفس بدون بصیرت و معرفتی صفای باطن بروی وبال خواهد بود زیرا
زیرا که نفس در این هنگام بسبب چیزهای که در وهم در آید مضطرب میشود و خیالات نفسانی
بر آن مستولی میگردد و این باعث تشویش قلب میشود از آن راه که بجای آنکه این نفس را علمهای
حقیقی و فکرهای صحیح ریاضت نفرموده طریق عبادت را از صاحب شریعت و جانشینان آن
اخذ ننموده پس خیالهای فاسد و تصورهای باطل و کاذب در دل آن نقش می‌بندد
و بسا باشد که در ذات واجب الوجود و صفات او اعتقادهای فاسد بخیال در آید که از جمله
کفر و زندقه باشد و گمان برد که این اعتقادها همه صحیح و حقست نعوذ بالله از این حالت و
بسا باشد که دیگری در این باب بیرون شود و سزاوارست دعوی بکند و از جمله نادانانی
گردد که خود را بعبادت بسته‌اند و پشت دانائی را بآن بر هم شکسته‌اند و با وجود این معنی
کم میباشد که بخود بنازد و فخر بدانش خود نکند و مغرور بعبادتی که میکند نباشد و
نظر بمردمان بچشم حقارت و خواری نکند و بسیار میباشد که باطن این عمل کننده پر از
مرضهای نفسانی پر می‌باشد تا بپسندیده است بپسندیده و آنچه عیب است و از این عمل
غافل و بعلاجها و برطرف کردن آن نمی‌پردازد و بسیار میباشد که آنچه ناپسندیده است
پسندیده و آنچه عیب است کمال میشمرد چنانچه خدای عز و جل در قران مجید از این خبر داده
و فرموده قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون

إِنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا يعني بگو اي محمد آيا آگاه سازم شما را بجماعتي كه زيان كارترين مردم‌اند
از راه عملهاي كه كرده‌اند آن جماعت كسانيند كه آنچه كرده‌اند در ايام زندگي در دنيا همه
باطل و ضايع است و حال آنكه گمان مي‌برند كه آنچه ميكنند بسيار خوب كرده‌اند و بكردهاي
اعتقادهاي خود نهايت شعف داشتند و حضرت امير المؤمنين سلام الله عليه فرموده‌اند
شكسته است پشت مرا دو كس يكي دانشمندي كه پروا نكند در فاش كردن رازها و
دوم ناداني كه خود را بعبادت بسته اما اين نادان فريب ميدهد مردم را از راه
عبادت و آن دانا مردم را از هم مي‌پاشاند بسبب پرده دري و حضرت امام جعفر صادق
عليه السلام فرموده‌اند قبول نميكند خداي عز و جل هيچ عملي را مگر بمعرفت و معرفتي نمي
باشد مگر بعمل پس هر كه خدا را شناخت راه مي‌نمايد شناخت او را و براين عمل
و هر كه عمل نكرده البته شناخت ندارد و ليكن بعضي از ايمان حاصل ميشود از بعضي
ديگر معني حديث آنست كه هر معرفتي منتج حالتي و صفائي در نفس ميشود و هر حالتي
صاحبش را بر عملي و عبادتي ميدارد و هر عبادتي منشأ حالتي ديگر و صفائي غير از
صفاي اول ميشود و آن حالت و صفا باعث معرفتي ديگر سواي معرفت اول ميشود و
همچنين قوت ميگيرد ايمان آدمي بمعرفت و عبادت تا بنهايت برسد و از تعب و مشقت
خلاص شود و در آرامگاه امن و راحت قرار گيرد در حالتي كه بعين اليقين رسيده باشد
و مثل اينچنين كس مثل كسيست كه سوي چراغ در تاريكي ميرود پس هر قطعه از راه كه بنور
چراغ روشن شده در آن ميرود و اين رفتن سبب روشني قطعه ديگر از راه ميشود و
همچنين در حديث نبوي صلى الله عليه و آله وارد شده كه هر كه بداند و عمل كند بآنچه دانسته
عطا ميكند خداي تعالى باو بوساطت آن علم و عمل علم چيزي را كه نميدانست فصل بدانكه
در مذمت صاحبان بدعت و راي و جاهلاني كه بعلما ميمانند و از ايشان نيستند اخبار
بسيار از ائمه اطهار سلام الله عليهم وارد شده و پاره از آنها را ايراد ميكنيم تا عبرت باشد
از اينجمله و اكنون اشتباه حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرموده‌اند كه حضرت پيغمبر صلى
الله عليه و آله فرموده‌اند هر گاه صاحبان بدعت و شك را بعد از من به بينيد اظهار
بيزاري از ايشان بكنيد و بسيار دشنام بايشان بدهيد و سخنهاي بد در حق آنها

بگوييد

بگوييد و غيبت ايشان بكنيد و نسبت بدهيد بايشان كاري را كه نكرده‌اند تا طمع نكنند در فساد
كردن در اسلام و مردم از ايشان بپرهيزند و از بدعتهاي آنها چيزي فرا نگيرند و بنويسند
بجاي آنها او بيني تا آنكه خداي عز و جل بنويسد از براي شما بسبب آن طاعتها حسنه‌ها و
بلند گرداند باين مرتبها شما را در بهشت و نيز حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده‌اند هر گاه
ظاهر شود بدعتها در امت من بايد كه عالم علم خود را اظهار سازد و در ابطال سعي نمايد و
عالمي كه اين كار نكند بر آن باد لعنت خداي عز و جل يعني از درگاه الهي رانده و از رحمت
ابدي دور باد و نيز آنحضرت فرموده‌اند بتحقيق هر بدعتي كه بعد از من يافت شود كه
بسبب آن از راههاي پنهان خللي در ايمان پيدا شود در نزد آن بدعت ولي از خاندان
من خواهد بود موكل بر ايمان كه حراستش نمايد و دفع كند از آن ضرر بدعتها را و
گويد بالهامي از جانب خدا و اظهار حق نمايد و حق را واضح سازد و باطل كند حيله مكر
و را دفع و حمايت شيعيان ناتوان را نموده از جانب ايشان سخن گويد و اظهار نمايد
ابجد در دل داشته باشد پس عبرت بگيريد اي صاحبان بصيرت و توكل كنيد بر خداي
عز و جل و نيز آنحضرت فرموده‌اند هر بدعتي گمراهيست و هر گمراهي در آتش است و حضرت
امير المؤمنين سلام الله عليه در اثناء خطبه فرموده‌اند جز اين نيست كه ابتداي پيدا شدن
فتنها رايها و هواها بود كه مردم متابعت كردند و حكمهاي بود كه جمعي از پيش خود اختراع
كردند كه در آن فتنها مخالفت قرآن ميشد و بعضي مردم بعضي را دوست ميگرفتند
پس اگر باطل محض مي‌بود اختلافي نميبود و ليكن قدري از باطل و قدري از حق را اگر
با يكديگر مخلوط كردند پس هر دو با هم ميباشند و در اين مقام غالب شد شيطان بر
دوستداران خود و نجات يافتند كسانيكه در روز ازل از جانب خدا عاقبت ايشان
بخوبي مقدر شده بود و نيز از آنحضرت مرويست كه فرموده‌اند بدرستي كه دشمن ترين
خلايق نزد خداي عز و جل دو كسند يكي مرديست كه خداي تعالى او را بخود واگذاشته
پس از راه راست بدر رفته و بكلام بدعت شروع شعف دارد از براي فريب مردم
بروزه و نماز حرص بسياري دارد و اين مرد آلت فتنه ايشان براي هر كسي كه در پيش او
در فتنه افتد و گمراه شده از طريقه پسنديده هر كه پيش از وي بوده و گمراه كننده است

انها

بر هيچ عاقلي باطل ازيشان پنهان نمي‌بود
و اگر حق محض مي‌بود

کسی را که پیرو او شود در زندگانی او و بعد از مرگ و برداشته است بار گناهان دیگران را و نفس او
در گرو خطا نیست که کرده و مردی دیگر است که در میان مردمان نادان چیزی چند که مورث
شک و شبهه است تحصیل نموده و دولتمند است بنیر کیهانی که در فتنه‌ها می‌باشد و کسانی که تا هم
بآدم مانند و آدم نیستند او را عالم می‌نامند و حال آنکه یک روز در او در علم بسلامت نبرده
و هر روز در اول وقت پیش دستی میکند جمع بسیار چیزی را که کم آن بهتر است از بسیار آن
تا وقتی که سیراب شد از آب گندیده و دولتمند شد از چیزهای بی‌فایده نشست در میان مردم
بحکم کردن در حالتی که متعهد آن شده که هر چه بر دیگران مشتبه باشد از آنها بیرون کند
نماید و اگر مخالفت نمود با قاضیی که پیش از وی بوده ایمن نیست که برهم زند حکم او را آن
که بعد از آن خواهد بود چنانچه او میکند با او بجز آن با قاضیی سابق کرده بود و اگر وارد
بر وی مسئله‌ای از مسئله‌های بسیار مبهم و مشکل فی الحال در جواب آن بوچ از رای خود
مهیا میسازد و بعد از آن جزم میکند که حکم مسئله اینست و در هم بافتن شبهها آینکه
شبیهست بعنکبوت در بافتن تارهای لعابی و هر گز نمیداند که درست کرده یا غلط
و هر چه را خود نمیداند گمان نمیبرد که دیگری دانسته باشد و راهی دیگر در دانستن چیزها
بغیر از راهی که عقلش بآن رسیده تجویز نمیکند و هر چیزی را اگر بجز بی‌بعضی و قیاس کند
و غلط در سخن خود روا نمیدارد و اگر دشوار شود بروی امری از آنها پنهان میسازد
از آن راه که علم بنادانی خود دارد و اظهار نادانی نمینماید مبادا اگر بگویند نادانست و
بعد از آن جرات نمود حکم میکند پس او در همیشه گشاینده درهای تیره و تاریک
و سوار است بر امرهای مشتبه و سرگشته بغلط در راههای نادانی نه عذر میخواهد در
چیزی که نمیداند تا سالم بماند و نه دندان تیزی در علم فرو میبرد تا غنیمتی بدست
آورد بر باد میدهد روایتها را همچنانکه باد باعلف خشک خورد شده میکند میراثها
از دست فتواهای باطل او گریانند و خونها از حکمهای ناحق او نالان میباشند و حکمی که
میکند فرج حرام را و فرج حلال را حرام میسازد نه با طعنش بدست بیرون شدن از
هر چه بروی وارد میشود و نه اهلیت بجهت چیزی دارد که از و سر میزند از دعوای علم حق
کردن و نیز آنحضرت سلام الله علیه فرمودند بخدا شکوه میکنم از گروهی که زندگانی

میکنند

میکنند در حالت نادانی و میمیرند در حالت گمراهی در میان ایشان متاعی کسادتر از قرآن
نیست هرگاه تلاوت آن چنانچه باید کرده شود و هیچ متاعی رواتر و پر قیمت‌تر از قرآن نیست
گاه از جای خود گردانیده بر خلاف معنی اصلی حمل شود و در پیش ایشان چیزی مجهول‌تر از
معروف و معروف‌تر از منکر نمی‌باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند صاحبان
قیاس طلب کردند علم را بقیاس پس زیاد ساخت قیاس ایشان را مگر دوری از حق و بیقین که دین
خدا را بقیاس نمی‌توان یافت و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایتست هر که نظر
کند در دین برای خود هلاک میشود و هر که ترک کند کتاب خدا و قول پیغمبر را کافر میشود
و چون غرض در این کتاب بیان حقیقت علمهای دینی است و بس لهذا اکتفا شد باینقدر و گوی
شد و در که پیش این و بیان سایر علوم نشد و از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مرویست
که فرمودند علم بیش از آنست که احاطه بآن توان نمود پس فرا گیرید از هر علمی بهترین آن و در
خبری دیگر این زیادتی یافت میشود بدرستی که زنبور عسل از هر شکوفه بهترین آن را میخورد و در عیب
نوست میشود دو جوهر پس از آن یکی موم و دیگری شفای مردمانست از مرضها که آن عسل است
و از دیگری چراغها افروخته میشود که آن موم است مولف گوید که قول خدای عز و جل در
قرآن مجید مصدق آنست که گفته شد چنانچه فرموده فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب یعنی بشارت
ده بندگان مرا آن کسانی که میشنوند سخنان را و پیروی میکنند بهترین آنها را ایشانند آنچنان
کسانیکه خدای عز و جل ایشان را براه حق هدایت نموده و این جماعت صاحبان عقلهای
کامل‌اند نه دیگران **باب دوم** در بیان اعتقاد اینکه جایز نیست فرا گرفتن اعتقادات
مگر هیچ از جانب خدای عز و جل بوساطت پیغمبران و اوصیا ایشان با معرفتی که حق سبحانه
را حاصل است بحسب فطرت در قرآن مجید نازل شده که فطرة الله التی فطر الناس علیها لا
تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم یعنی پیروی کنید فطرت خدا را آن فطرتی که آفرید
است مردم را بر آن و قادر نیست احدی که تغییر بدهد آفرینش او را اینست دین مستقیم که کج
ی در آن نیست و در حدیث وارد شده که مراد از فطرت در این شریفه معرفتست و در روایت
دیگر وارد شده که مراد توحید است و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر طفلی

متولد میشود بر فطرت یعنی اسلام و بعد از آن پدر و مادر او را جهودی یا نصرانی یا گبر
میکردانند و فطرت در اصل لغت بمعنی خلقت و طبیعت است و آن عبارتست از عقل
طبیعی که شرع داخلست چنانچه شرع عقل خارجیست و بتحقیق که عقل مانند چراغست و
شرع مانند روغن که مدد بچراغ میرساند مادام که روغن نباشد چراغ شعله نمیکشد و
مادام که چراغ نباشد روغن روشن نمیشود و نیز عقل مانند چشمست و شرع مانند
شعاع و وجود چشم نفعی نمیرساند مادام که در خارج شعاعی نباشد و شعاع
فایده نمی بخشد مادام که چشم نباشد خدای عز و جل فرموده قد جاءکم من الله نور
و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من
الظلمات الی النور باذنه یعنی آمده است بشما از جانب خدا نوری و کتابی واضح
راه نمائی میکند خدای عز و جل بوساطت آن کسانی که تابع خشنودی خدا شده
اند براهای سلامتی از عذاب و بیرون می برد ایشان را از تاریکیهای نادانی بنور دانش
بفرمان خود و مراد از نور و کتاب عقل و شرعست پس دور باشند از رحمت خدا
قومی که عقل را معزول ساخته اند و از پیغمبران اعراض نموده تابع هواهای خود شده اند
و خود گمراه شده و جمعی را گمراه کرده اند و بعد از پیغمبر ما که عاقل ترین عاقلان بود محمد
است صلی الله علیه و آله و بهترین شرعها شرع اوست و جز این نیست که خدای عز و جل
او را فرستاده و کتابی بآن نازل ساخته تا مردم بر عدالت و استقامت باشند و
آنحضرت فرمان خدا را بمردم نمود و راه نمائی کرد ایشان را بشناختن صانع عالم
و شناختن روز قیامت ببیان و برهانی که مناسب عقلهای ایشان بود و کامل ساخت
ایشان را بدلیلها و حجتهای که فهمهای ایشان بآن میرسید و آسان نمود از برای همه طایفه
جزئی را که عقل و فهم ایشان بآن وصل میتوانست داشت با بعضی بدلیل عقلی سخن گفت
و با بعضی بسخنانی که مقبول طبع همه باشد متکلم شد و با بعضی جدل نمود بطریقی
که بهترین طریقهاست و از برای هر کسی که معجزه در نزد او واضح تر بود آنرا بمعجزه نمود
تا آنکه هر کس در کار خود بر بینائی باشد و از برای آنکه هلاک آنکه هلاک شود
در هنگامی که حق در نزد وی ظاهر باشد و نجات یابد هر که نجات یابد در حالی که حق

خدا را نظام جهان و راه

در نزد

پیش وی ظاهر باشد و بعد از آن تمام کرد اینها را از برای مردم امر دین را بحیثیتی که محتاج
نبودند امت او بکتابهای پیغمبران سابق در چیزهای که اهتمام بآن باشد و بکار آید در امر
دین و کسی را نمیرسد که بگوید ثبوت پیغمبران و شریعتها موقوفست بر ثبوت صانع و صفتهای
کمالیه پس چون صانع و صفات او را به پیغمبران و شریعتها توان شناخت از برای آنکه ما دور
گوئیم سخنان پسندیده پیغمبر و در جمیع افعال معصوم بودن دلیلیست بر صدق آن اگر
فرض کنیم که صاحب این نوع کلام و بیان نبی بود شریعتها و حقیقت و راستی آن از آن جهت
که مطابق مقتضای عقلهای سلیمست از برای آنکه برهانهای که پیغمبر بجا آورد در
پیروی نمودن آن نبی باشد و معجزها و حجتهای او هر خصمی را الزام میدهد بنوعی که دیگر
مجال سخن نمی ماند با آنکه معرفت صانع و صفاتش که شریعت موقوف بر آنست و باز
منزلها امور بدیهیه است که هر که اندک شعوری داشته باشد حکم بآن میکند در قرآن مجید
نازل شده و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله یعنی اگر سؤال کنی
از جماعت کفار که آسمانها و زمین را که آفریده هر آینه خواهند گفت که خدا آفریده است
پس ثابت شد که آنچه در شرع شریف وارد شده با عقل طبیعی که سرشته شده است در
طبیعت هر کس که از آفتها سالم باشد کافیست در راهنمائی خلایق براه حق و احتیاج نیست
بتکلفهای که جماعت متکلمین نموده اند در اظهار دلیلها و اقامت حجتها بر امور دین
با آنکه این جماعت مرتبه‌های مختلف و رایهای پریشان و قولهای متناقض میدارند
و جمع کرده اند نادانی را بانادانی دیگر اما نادانی ایشان اینست که طریق دلالت دلیلهای
خدای عز و جل بضعف کرده نتوانسته اند و اما نادانی دیگر اینست که در بعضی نمودن
دلیلها که گمان برده اند و داخل آنها شده اند و معارضه با خدای عز و جل نموده اند
از آن راه که فکرهای خود را در دین تمام تر میدانند از آنچه حق تعالی راهنمائی نموده
و عزیمت حق سبحانه از آن بلند ترست که این گمان رود با خداوند عالم دین ناقص
فرستاده و در تمامی دین استعانت بایشان جسته یا دین تمامی فرستاده و پیغمبر از رسیدن
رسانیدن و ادای آن تقصیر کرده و حال آنکه حق تعالی در قرآن فرموده ما فرطنا
فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در فرستادن چیزها در قرآن و در آن بیان

هر چیزی شد حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه و آله فرمودند قرآن ظاهرش زیبا
خوش آیند و باطنش بسیار عمیقست و عجایب آن فانی و غرایب آن بحدی منتهی نمیشود
و تیرگیهای جهالت زایل نمیشود مگر بنور قرآن فصل چون ثابت شد که بهترین راه
نمائی بخدای عز و جل پیغمبر است پس بدانکه ثابت شد که واگذاشت آنحضرت بعد
از خود از برای جانشینی دو چیز نفیس عظیم الشان یکی کتاب خدا و دیگری
خویشان نسبتا نزدیک که برگزیدگان خدا اند و وصیت نکرد آنحضرت امت خود
را مگر بتمسک بان دو و مرویست اینها جا بجا اخبار بسیار از طریق اهل سنت و طریق
شیعه با الفاظ مختلف که همه در معنی متفقند وارد شد و در روایتی وارد است
که آنحضرت فرمودند بدرستی که واگذاشتم من در میان شما چیزی را که هرگاه
تمسک بان نمائید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد تا وارد شوند بر من در
در حوض کوثر و مقصود آنحضرت از حبل الله اینست که علم قرآن تمام نزد ایشان
یافت میشود پس هر که تمسک با اهل بیت پیغمبر بجوید بیقین که بهر دو چسبیده خواهد بود
و در روایتی دیگر آمده که فرمودند بدرستی که من گمان دارم که قبض روح من خواهد شد
و نزدیکست که خوانده شوم بمرگ پس قرآن بدیهم و بتحقیق که واگذاشته ام در میان شما
دو متاع گران بها عظیم القدر و در روایتی دیگر فرمودند بزرگتر از هر دو کتاب
خدا است و آن رشته ایست که یک طرف آن در دست خدا است و طرف دیگر در دست
شماست پس چنگ زنید بدین رشته تا گمراه نشوید و کوچکتر از دو خویشان نزدیک منند
البته ایشان را نگاه کنید و از دست خود مکنید که من از خدای مهربان دانا سؤال
کرده ام که این هر دو در حوض بر من وارد شوند و خدای عز و جل اجابت مسئلت
نموده پس هر که فرمانروایی بر آن دو نموده ستم بر ایشان کند بدانست که مرا مضطر ساخته
و هر که ترک یاری ایشان کند بدانست که ترک یاری من کرده و دوستدار آن دو دوست
منست و دشمن ایشان دشمن من و در روایتی دیگر فرمودند آن دو جانشین منند بعد
از من و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه پرسیدند که مراد از خویشان نزدیک
کیست فرمودند منم و حسن و حسین و نه کس از فرزندان حسین که نهمین ایشان

کتاب خدا و خویشانی که از خانواده منند ... صح

تمسک صح

مهدی و قایم ایشانست جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب از ایشان جدا نمیشود تا وارد
شوند هر دو بر پیغمبر در کنار حوض و در خبری متواتر است بدرستی مثل اهل بیت من مثل کشتی
وارد شده هر که این دو را پیشوای خود سازد میکشانند او را به بهشت و هر که ایشانرا در عقب
خود بگذارد میکشانند او را باتش جهنم و در حدیثی که بسیار کسی از او روایت کرده
وارد است بدرستی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوحست هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که
تخلف کرد غرق شد و در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند اول کسی که در روز قیامت بخدا و بنزد او که غالبست بر هر چه اراده
میکند و تلافی میکند شکستگیها را او در خواهد شد منم و کتاب خدا است و اهل
بیت من و بعد از آن امت من پس از ایشان خواهم پرسید که چه کردید با کتاب خدا و اهل
بیت من و از حضرت امام جعفر صادق از پدران بزرگوارش سلام الله علیهم روایتست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند ای جماعت مردمان شما در منزل صلحید و چند روزی
با یکدیگر بهم ساخته اید و بر سر راه سفرید و شما را بسرعت تمام سیر میفرمایند و می بینید
روز و شب و آفتاب و ماه را که هر تازه را کهنه میسازند و هر دوری را نزدیک میگردانند
و هر چه وعده شده آنرا می آورند پس مهیا خوبی بگیرید از برای راه دوری که در پیش
دارید بعد از آن مقداد بن اسود در آن مجلس برخواست و از حضرت پرسید که مراد
از منزل صلح چیست فرمودند مراد منزل عذابیست که شما را با آخرت میرسانند و تمام میشود
فتنها بر شما مشتبه و تیره کرده مانند تیرگی اجزای شب تاریک پس بر شما باد که پیرو
قرآن نمائید زیرا که قرآن شفاعت کننده ایست که قبول شفاعت آن خواهد شد
کسندا است بخدای عز و جل کسی را که پیرو و بجا آورنده باشد و تصدیق کرده خواهد شد
آنرا پیشوای خود سازد او را به بهشت میکشاند و هر که آنرا در پس سر خود جای دهد
بجهنم خواهد کشانید و قرآن راهنمائیست که بهترین راهها راهنمائی میکند و کتابیست
که در آن تفصیل هر مجملی و ایضاح هر مبهمی و تحصیل هر مطلبی میشود و کتابیست
که جدا میسازد حق را از باطل و کوتاهی در آن نشده و آنرا ظاهریست و باطنی
اما ظاهرش فرمان الهیست و باطنش علمیست و معرفت ظاهر آن خوش آینده و باطن آن

خواهد بود صح

عمیقست از برای قران حدها حاصلست که فکرها بان منتهی میشود و بالای از هر حدی
حدها و نهایتهای غیر متناهی یافت میشود و عجایبات شمرده نمیشود و غرایب ان کهنه
نمیگردد چراغهای هدایت در ان افروخته و نشانهای نور حکمت در ان موجودست و
راهنما بسنت معرفتها از برای کسی که صفت شناسائی و کیفیت استنباط معرفت را
دانسته باشد پس باید که جلا بدهد هر جلا دهنده دین خود را و باید که برسد
بصفت شناسائی دین فکر ان تا نجات یابد از هلاک و خلاص شود از افتادن در
مهلکه که خلاصی از ان نیابد بدرستی که فکر کردن زندگی دل بیناست مثل انکه روشنائی
از برای کسی که در راههای تیره می رود پس بر شما باد که خود را خوب خلاص سازید
از برای فکر در ان و ایستادگی در بین نمایید و نیز از انحضرت ع روایتست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند قران هدایتست از گمراهی و نماینده ایست از نا
بینائی و دستگیریست از لغزش و روشنی تیرگیهاست و ظاهر سازنده چیزهای
پنهانیست و پناهیست از هلاکت و راهنماییست از ضلالت و بیان کننده بلاها
و رساننده ایست از دنیا باخرت و کمال دین شما در انست و هیچ کس میل از قران
ننموده مگر انکه بجهنم رفت و از ائمه معصومین سلام الله علیهم منقولست که هر که
از دانایان معرفت بحال ما نداشته باشد از فتنها خلاصی نیافته و نیز از انحضرت
مرویست که هر که فرا گرفته باشد دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر کوهها
از جای خود بیرون میروند پیش از انکه ان کس از دین بیرون رود و هر که دین
خود را از دهنهای مردمان فرا گیرد مردمان او را هلاک میسازند و محمد بن
یعقوب کلینی رحمه الله بعد از نقل این حدیثها فرموده اند که از برای این علتست
کردونیا بعد از مردم این زمان دینهای فاسد و مذهبهای رسوا گردد از تمامی خصلتها
کفر و شرک جمعست بدا شدن و این وابسته بتوفیق خدا و ترک یاری اوست پس
هر که را خدای عزو جل اراده توفیق دادن نموده و انکه ایمان او ثابت و برقرار
باشد سببها از برای او بر انگیخته که بگشاید او را بفرا گرفتن دین از کتاب
خدا و سنت پیغمبر بعلم و یقین و بصیرت و اینچنین کسی در دین خود ثابت است

از کوهها

از کوههای ثابت و هر که را خدای تعالی اراده ترک یاری او نموده و اینکه دین او عاریت و ناپایدار
باشد و نعوذ بالله از این سببها از برای او بر انگیخته که دین را بعقل خود میسنجد و تقلید کورکورانه
گروهی مینماید و چیزها را تاویل میکند بدون علم و بصیرت و حال اینچنین کس موقوف بمشیت
خداست اگر خواهد ایمان او را تمام میسازد و اگر خواهد از وی سلب میکند و میباید و ایمن نشود
بود که داخل صباح شود در حالتی که مومن باشد و شام کند در حالتی که کافر شده باشد یا
در شام مومن باشد و در صبح کافر شود از برای انکه میل میکند بسوی هر بزرگی از بزرگان که
در ان تمکین و وقاری بحسب ظاهر ملاحظه مینماید و قبول میکند هر چیزی را که ظاهر از ایشان
میشنود و بتحقیق که اهل بیت رسالت سلام الله علیه فرمودند بدرستی که خدای عزو جل اقرار
است پیغمبران بر پیغمبری پس نمی باشند مگر پیغمبر و او نهاده است اوصیا را بر وصی بودن پس نمی
باشند مگر وصی و عاریت نموده ایمان را نزد قومی اگر خواسته از برای ایشان تمام کرده و
اگر خواسته سلب نموده و در شان ایشانست قول خدای عزو جل که در قران مجید فرموده
فمستقر و مستودع و مقصود از این ایه انست که مذکور شد از ثابت بودن ایمان نزد بعضی
و بامانت بودن نزد بعضی دیگر و از جابر بن عبدالله انصاری روایتست که چون خدای
عزوجل این ایه را بر پیغمبر نازل ساخت که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم گفتم یا رسول الله خدا و رسول را میشناسیم اما اولوا الامر که طاعت ایشان
مقرون بطاعت شماست کیستند انحضرت فرمودند که ای جابر انها جانشینان منند و پیشوایان
مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالبست و بعد از ان حسن و بعد از ان حسین
و دیگر محمد بن علی است که در توریت مشهورست بباقر و زود باشد که ای جابر ادراک زمان او بکنی
پس هر گاه او را دریابی سلام مرا بوی برسان و بعد از ان صادق جعفر بن محمد و بعد از ان
موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از ان
همنام و هم کنیت من که حجت خدای عزوجل خواهد بود در روی زمین و باقی گذاشته خدا
در میان بندگان ولد حسن بن علی و انست انکسی که فتح خواهد کرد بر دست خود خدای تعالی
بر دستش مشرق و مغرب را و انست انکسی که از شیعیان و دوستداران خود غایب
خواهد شد غایب شدنی که ثابت نخواهند ماند بر امامت او در غیبت مگر کسی که خدای عزو جل

دل او را گشاده ساخته باشد از برای قبول ایمان جابر میگوید که گفتم یا رسول الله آیا
شیعیان در غیبت او بآن منتفع خواهند شد فرمودند بلی بحق آنکسی که مرا بپیغمبری فرستاد
شیعیان از نور او چراغها خواهند افروخت در غیبت او و از دوستی او منتفع خواهند
شد مانند انتفاع بردن مردم از آفتاب اگرچه ابرها آنرا پوشیده باشد ای جابر این از اسرار
پنهان و علمهای پنهان خدای عز و جل است پس پنهان بدار این را مگر از کسانی که اهل آن باشند

فصل بدانکه مردم در فهمیدن اعتقادات و قبول کردن آنها متفاوت‌اند و مرتبه بعضی
فوق مرتبه دیگری میباشد و هیچکدام در یک درجه نیستند و شکی نیست که خدای تعالی تکلیف
نموده بندگان را بقدر عقل و فهم و طاقت ایشان حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
بدرستی که مؤمنان مراتب بسیار دارند بعضی بر یک مرتبه‌اند از مراتب ایمان و بعضی بر دو
مرتبه و بعضی بر سه مرتبه و بعضی بر چهار مرتبه و بعضی بر پنج مرتبه و بعضی بر شش مرتبه
و بعضی بر هفت و اگر خواهی که بار کنی بر کسی که یک مرتبه از ایمان دارد دو مرتبه از آن را او
توانائی نخواهد داشت و اگر بار کنی بر صاحب دو مرتبه سه مرتبه ایمان را توانائی نخواهد داشت
و حدیث را تا آخر ذکر فرمودند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند ایمان
حالتها و درجها و طبقها و مرتبها دارد بعضی از ایمان تمامست و بنهایت تمام رسیده و بعضی
ناقص است و نقصان آن بسیار ظاهر و بعضی از آن راجح است رجحان زیادی دارد و نیز
آنحضرت فرمودند اگر بدانند مردم که خدای عز و جل چگونه خلق را آفریده هیچکس ملامت
احدی نخواهد کرد و بنا بر آنکه گفته شد سزاوار است که پیش از همه چیزها شنوانیده شود از برای
طفل باشد در اول نشو و نما معنی اعتقادات تا حفظ کند آنها را حفظ کردنی و بعد
از آن معنی آنها آهسته آهسته روز بروز ظاهر میشود پس ابتدا از حفظ کردنست و بعد از آن
فهمیدن و بعد از آن اعتقاد کردن و یقین داشتن و تصدیق بآن نمودن و این از آن
چیزها نیست که حاصل میشود در سن طفولیت بدون برهانی و از جمله لطفهای خدای
تعالی بر دل آدمی آنست که در اول نشو و ترقی او را وسعتی از برای قبول ایمان داده
احتیاج بامری که مهیا سازد او را بقبول و بدون دلیل عقلی و چون کسی منکر این بحث شود
و حال آنکه جمیع اعتقادات عوام اوایل آنها فهمانیدن بحث و تعلیم محض نیست بلکه اعتقا

که بمحض تقلیدی باشد در ابتدا خالی از نوع ضعفی نمیباشد باین معنی که اگر نقیض آنرا
اول دانسته باو گفته شود اولی از خاطر او زایل میگردد و ناچار است از تقویت دادن و
ساختن اعتقاد در خاطر طفل و مرد عامی تا محکم گردد و تزلزل در آن راه نیابد و
طریق تقویت و اثبات آن نیست که صنعت مجادله و گفتگو را تعلیم وی کنند بلکه باید
مشغول گردد بتلاوت قرآن و تفسیر آن و بخواندن حدیث و معنیهای آن و مشغول گردد
بعبادتهای پی در پی تا آنکه همیشه اعتقاد او قوت یابد و ثبات او در آن زیاد شود بسبب
از دلیلها و حجتهای قرآن بگوش او میخورد و بسبب اخبار خبرها و فایدها آنها بر آن
وارد میشود و بسبب انوار نور عبادتها و مواظبت بر آنها بر آن می‌تابد و بسبب دیدن صلحا
و ملاحظه آثار عبادت و طریقه و هیأت ایشان در افتادگی از برای خدا و ترسیدن از او
و فروتنی از برای او و بآن سرایت میکند و فهمانیدن معنی اعتقادات در اول مرتبه شبیه است
بافشاندن تخم در زمین دل و سببهای مذکوره بآب دادن و تربیت نمودن تخم تا آنکه
بروید و قوی گردد و بلند شده درختی شود پاکیزه و ثابت که بیخ آن در زمین محکم و شاخ
آن در بلندی باشد و سزاوار است که محافظت کرده شود گوش او از جدل و گفتگو
نهایت محافظت از برای آنکه پریشانی جدل بیش از آبادانی است و افسادش بیش از
اصلاح و مشاهده در این باب بیانیست کافی و معاینه برهانیست شافی پس بسنج اعتقاد اهل
صلاح و تقوی را از عوام الناس با اعتقاد متکلمین فصاحان چون که در این سنجیدن
اعتقاد مرد عامی را در ثبات مانند کوه عظیمی مییابی که چیزهای بسیار عظیم و صداعها
بسیار سخت از حرکتش نمیدهد و اعتقاد متکلمی که محافظت اعتقاد خود را با انواع
جدلها میکند مانند رشته در هوا آویخته مییابی که اندک بادی آنرا میل بهر سو
میدهد مگر کسی از جماعت متکلمین که دلیل اعتقاد را شنیده و تقلیداً فرا گرفته باشد
چنانچه اصل اعتقاد را تقلیداً فرا گرفته بود و فرقی نیست میان تقلید نمودن در فرا
گرفتن دلیل و میان تقلید در فرا گرفتن چیزی که دلیل دلالت بر آن میکند زیرا که آموختن
دلیل امریست و مستقل بودن در فکر چیزی امریست دیگر از آن بسیار دور و بعد
از آن هرگاه طفل باین اعتقادات تربیت یابد اگر مشغول کسب دنیا شود در دیگر

آنچه فرا گرفته بر روی دل او گشوده نمیشود اما در آخرت بسبب این اعتقاد حقی که دارد از
اعتقاد و سالم عذاب سالم خواهد بود زیرا که شرع شریف تکلیف نموده عربان را به حسبه
از تصدیق جزم بظاهر این اعتقادات و بهیچ وجه مکلف نشده اند به بحث و تفتیش
نمودن چه در چه تکلیف دلیل آنها را بر تعیین دانستن و اگر اراده این نمود که از جمله
سالکان راه آخرت باشد و اهلیت این را داشته باشد و بتوفیق حق مساعدت کند
تا آنکه مشغول عمل شود و ملازم تقوی گردد و باز دارد نفس را از هوسها و مشغول
بریاضت و جهاد نفس گردد درهای هدایت بر روی دل آن گشوده میشود و حقیقت
اعتقادات ظاهر میشود از راه نور الهی که در دل آن افکنده شد بسبب جهاد نفسی که
کرده تا وفا بوعده که حق سبحانه و تعالی فرموده اند بشود چنانچه فرموده اند والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آن جماعتی که در راه ما جهاد نموده اند هر آینه ما
راهنمائی میکنیم ایشان را به راههای خود و این است آن گوهر پر قیمت که نهایت مقصد
کوتاهی که بیش همه کس تصدیق کرده اند و آنانی که بخدای عز و جل نزدیکند و مراتب
بسیار است بحسب مراتب جهاد کردنها و مراتب باطنها در پاکی و پاک ساختن آنها از
غیر خدای عز و جل و در روشن شدن آنها بنور یقین و این تفاوت مانند تفاوت
کم مردم در اسرار طب و فقه و سایر علمها میباشد از برای آنکه اینها مختلف میشوند
باختلاف سعیها و اختلاف او بهیش در زیرکی و شعور و چنانچه مراتب مردم در
این علوم بیشمار است همچنین مراتب ایشان در کشف حقایق عقاید بیحد اندازه است
و اما تفصیل متعلقات اعتقادات از برای خاصان و کیفیت جهاد کردن از برای
ایشان در فصل سیم از باب اول انشاء الله بیان خواهد شد **فصل** حجة فرقه ناجیه نصیر
الحق والدین محمد بن حسن طوسی فرموده اند اول آنچه بر مکلف از اعتقاد بآن دانستن
واجبست دانستن معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است و بعد از آن که تصدیق
برسول خدا کرد سزاوار است که تصدیق کند او را در صفات خدا و روز آخرت
و تعیین امام معصوم و تصدیق با آنها همه بر وجهی باید که قرآن مجید مشتمل است بر آن
بدون زیادتی و برهانی اما در صفات خدا تصدیق کند که صاحب حیوة و قدرت و علم

از متعلق ٣

و اراده و کلام است و هیچ چیز مانند او نیست و شنوا و بیناست و اما در روز قیامت و آخرت تصدیق
کند به بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حساب و شفاعت و غیر اینها و واجب نیست که تفحص کند
از حقیقت صفتها و از اینکه کلام خدا و علم او و غیر اینها حادث است یا قدیم بلکه اگر هرگز این
معنی بخاطرش نرسد و برین حالت بمیرد مومن مرده خواهد بود و اگر غالب شود بر دلش شکی
یا اشکالی اگر ممکن باشد ممکن باشد که محو کند آن را از خاطر بسخنی نزدیک بفهم ایشان
بفهمها اگرچه آن سخن در نزد متکلمین قوی و پسندیده نباشد این کار بکنند که کافیست و
احتیاج بتحقیق دلیل نیست زیرا که دلیل تمام نمیشود مگر بعد از ذکر شبهه و جواب آن و هرگاه
ذکر شبهه شد ایمن نمیتوان بود که در دل نقش نبندد و بعد از آن گمان کند که آن شبهه
حقست از آن راه که عقل او از فهمیدن جواب قاصر باشد چون گاه باشد که شبهه در نهایت
وضوح و جواب آن در غایت خفا باشد و عقل قبول آن جواب نکند و از این راهست که از
تفحص و تفتیش و گفتگو در شرع منع شده و شکی نیست که منع ضعیفان عوام شده
اما نمیتوان ایشان را دین را میبرد که تعمق نمایند در کنه اشکالها و منع کردن عوام از آن
منع کردن اطفال است از کنار نهرهای عظیم از راه آنکه مبادا غرق شوند و رخصت [illegible] با ایمان
و شبهه نیست و رخصت کسی که مهارت تمام در شناوری داشته اما این مقام فریب و لغزش
قدمست از آن جهت که هر ضعیف العقلی گمان میبرد که قدرت بر ادراک حقیقت همه چیز دارد
و خود را از جمله توانایان میشمرد و بسا میباشد که داخل در نهرها میشوند و غرق میگردند
در دریای نادانی و شعور باین معنی ندارند و صواب است که جمیع مردمان مگر شاذ نادر
که یافت نمیشود در دریاها مگر یکی یا دو ممنوع گردند از تجاوز از طریقه صاحبان علم
در ایمان سهل و آسان و تصدیق مجمل نمودن با آنچه خدای عز و جل نازل ساخته و بعمد
خبر آن داده پس هر کسی که مشغول شود در خوض کلام خود را در شغلی انداخته که
شغلها باید مجانند و وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی از اصحاب خود را دید
که شروع در گفتگو و خوض در کلام نموده بودند آنحضرت غضبناک شدند بمرتبه
که گونهای روی مبارک ایشان سرخ شد پس فرمودند اما شما باین امور مامور شده اید آیا
قرآن را بهم میزنید و بعضی را بر بعضی حمل میکنید بدرستیکه خدای عز و جل

شمارا امر بان کرده بجای او ربیدو انچه شمارا نهی ازان کرده باز ایستید و این تنبیهست
طریق حق که ازین تجاوز نباید نمود و در کتاب مصباح الشریعه مرویست که حضرت صادق
سلام الله علیه فرمودند از خدا بترس و بعد ازان در هر جا که خواهی و از هر قومی که خواهی
می باش چرا که هیچ کس را از خوف خدا بترسی خلاف نیست و بر همه کار محبوبست در
هر طایفه و در بر همه کار هر چیزی و را حق جمعست تا آنکه آنحضرت فرمودند انکاه
ملتزم شو چیزی را که اجماع صاحبان صنعتهای باطن و بر همه کاری بران واقع شده از اصول
دین و حقیقتهای یقین و رضا و انقیاد و داخل مشو در اختلافهای مردم و سخنان
ایشان که کار بر تو دشوار شود چنانچه بسنیدی که این امت اجماع کرده اند که خدا یکیست
و مثل او چیزی نیست و انکه عادلست در حکم و هرچه میخواهد میکند و فرمان میدهد کمیان یا
اراده مینماید و در هر چه کرده نمیتوان گفت که چرا کرده و چیزی نبوده و همواره بوده
بخواهش خدا و انکه قادرست بر هر چه میخواهد و راستگوینده است در هر چه وعده
خواسته کرد بر طاعتها و وعده بدی که بر معصیتها کرده و آنکه قران کلام اوست و آنکه
بوده است پیش از کاینات و مکان و زمان و آنکه او هست و فانی ساختن چیزی دیگر
در پیش او یکسانست نه با فرهنگ چیزی علم او زیاد میشود و نه بفانی ساختن چیزی ملك
ان کم میگردد سلطنتی بالاتر از سلطنت او نیست و تعالی عظیم تر از تعالی او نیست
و هر که بر تو وارد شود از چیزی که این اصل را بر هم زند قبول مکن و باطن خود را مجرد
ساز از برای انچه گفته شد تا فایده این را بیابی و با رستگاران رستگار شوی فصل بدانکه
اسراری را که علما از عوام پنهان میدارند بر چند قسمست بعضی از انها انست که فهم
ایشان از دریافتن ان قاصرست و عقلشان بان نمیرسد مانند روح که از عالم باطنست و علم
عوام از عالم ظاهر تجاوز نموده پس هر گاه حقیقت روح را از برای ایشان بیان کنند
در فتنه و بلا می افتند خداوند کار عالم در قران کریم فرموده اند یسئلونك عن الروح
از چیزهای پنهانی بود در کلام حقیقت کار معنی است و از محض قدرت او هست شده و شما
است که کمی از علم یا داده نبرده است بعلم مکر کمی از شما و بعضی از اسرار انست که فی نفسه فهمیده
نمیشود و عقل از فهمیدن او عاجز نیست اما ذکران ضرر بسیار بخشی از شنوندگان میرساند

قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم
الا قلیلا یعنی سوال میکنند
از تو کیفیت روح را
بگو از امر پروردگار
منست

و ترس از قضا و قدر از این قبیلست و ازین راهست که منع از اظهار ان شده و دور نیست که ذکر
حقیقت بعضی چیزها ببعضی از مردم ضرر رساند مثل ضرری که نور آفتاب بچشم مرغ شب پره
ضرری که بوی گل بر جعل میرساند و بعضی از اسرار انست که اگر صریح گفته شود فهمیده شود
شده و ضرری ندارد اما بیان ان در لباس استعاره و رمز میشود تا وقع او در دل شنونده
بیشتر باشد و مصلحتی در ضمن عظمت وقع او در دل بیشتر باشد چنانچه اگر کسی بگوید
دیدم فلانی را که گوهر قیمتی را در گردن خوك میکرد و بخت و این سخن کنایه است از آنکه علم
و حکمت را تعلیم نا اهلش میکند و گاه باشد ظاهر این سخن در ذهن شنونده جای گیرد
الا کسی که دانا باشد و ملاحظه کند و بداند که ان مرد گوهر قیمتی ندارد و در جایی نیست که خوك
با او نیست بر و باطن این کلام متفطن نمیشود و درین هنگام ان تفاوت در میان مردم پیدا میشود
و چنانچه در حدیث وارد شده الی نمیترسد که کسی که پیش از امام سر از سجده بر میدارد انکه خدای
عز و جل سر او را سر الاغ کرداند و این تعبیر نظر بصورت هرگز نشده و نخواهد شد اما نظر بمعنی
متحقق شده چرا که حقیقت الاغ و خاصیت او کم شعوری و نفهمیدگیست و هر که سر از سجده پیش
از امام بردارد سر او در کم شعوری و نفهمیدگی سر الاغ خواهد بود و مقصود در حدیث همین
استو بس نه صورت ان که ظرف معنیست چرا که جمع کردن میان اقتدا و پیشی بر امام جمع میان
بی عقلیست چو این دو کار نقیض یکدیگرند و این نوع کلام بر میگردد باینکه تعبیر از معنی بصورت
کرده شود که متضمن این معنی یا مثل ان معنی باشد و ازین قبیل است انچه در قران مجید واقع
شده که فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یعنی گفت خدای عز و جل
باسمان و زمین که اوردن شوید خواهی نخواهی پس گفتند که اوردن شدیم در حالتی که فرمان برداریم
و شکی نیست که تاثیر کردن قدرت خدای عز و جل در اسمان و زمین و متاثر شدنها بالطبع
تشبیه شده بامر کسی که فرمان او برده شود و اطاعت نمودن شخصی که بر غبت فرمانبرداری
کند و ازین قبیل است انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون یعنی کلام ما با
چیزی که اراده ایجاد ان نموده باشیم انست که بگوییم بشو پس بشود و این نوع عبارتست از کار
باطنی که نه حرف و صدا باشد و ازین قبیل است که تعبیر از اضطراب شدن کشتی در میان
دریا بهشت و دوزخ و تعبیر از میزان بترازو نیز شده که دو کفه داشته باشد و همچنین سایر چیزها

از م

بهشت و دوزخ و بعضی از اسرار مثل آنست که آدمی ادراک چیزی را اجمالاً نمود و بعد از آن
تفصیل آن امر را بتحقیق و ذوق ادراک کرد بحیثیتی که حالی او میشود و از آن منفک نمیگردد
بر نفا و تصیان این علم پیدا میشود و اولین مانند پوست و دوم مانند مغز و اولین مثل
ظاهر و دوم مثل باطن می باشد و این مثل آنست که شخصی چیزی را در تاریکی یا از دور در شب
کسی نقش بست و نوع علمی از برای او حاصل شد و هر گاه در نزدیک یا بعد از زوال
تاریکی او را دید فرق بسیاری میان این دو حالت می یابد و اینجا اخیرا فیه تفسیر قول
نیست لکن همان اولینست که در دوم مرتبه ظاهرتر شده و همچنین است سخن در علم و ایمان
و تصدیق و بسیاری از اعتقادات از این قبیل است فصل در تفسیر امام حسن عسکری علیه
السلام در آیه و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی مذکور است که شخصی بحضرت امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر گاه این جماعت یهود نداشتند از کتاب مگر آنچه را از علمای
خود شنیده باشند و راهی بغیر از این نداشته باشند پس چون خدای عز و جل مذمت
ایشان کرده در تقلید نمودن و قبول کردن از علمای ایشان گفت آیا تفاوتی هست میان
عوام یهود با عوام ما و هر گاه از برای ایشان تقلید علما نمودن جایز نباشد از برای
ما نیز تقلید علما جایز نخواهد بود آنحضرت در جواب فرمودند که میان عوام ما با
علمای ما و میان عوام یهود با علمای ایشان از راهی فرقست و از راهی مساوی اند آنچه
خدای تعالی عوام ما را در تقلید علما مذمت نموده چنانچه مذمت عوام یهود کرده و اما
از راهی که میان ایشان فرقست پس چنین نیست سایل گفت یا ابن رسول الله بیان از
برای من بیان کن تا بدانم آنحضرت فرمودند که عوام یهود علمای خود را شناخته بودند
بدروغ گوئی صریح و بحرام خوردن و رشوه گرفتن و بآنکه حکم خدا را از طریقی که می
بایست تغییر میدادند بسبب التماس بعضی و بسبب توجهی که با بعضی میداشتند و
رشوه که از بعضی میگرفتند و شناخته بودند ایشان را بتعصب محکم و دوری دین و میل
بکسانی که از برای ایشان تعصب میکشیدند اگر مستحق نبودند و از برای حق
ایشان ستم بجمعی میکردند و شناخته بودند ایشان را که مرتکب حرامها میشدند و
دانسته بودند که هر که این کارها کند فاسق است و جایز نیست تصدیق نمودن او

عقلی که آن از دین مرد بزهند و هر گاه تعصب دینی احمد اطلب یا حسنه ... تعصب

بحز

بخدای عز و جل یا بپیغمبران نسبت دهد و خدای عز و جل از برای همین ایشان را مذمت کرده
که تقلید کسی میکردند که میشناختند و میدانستند که خبر او را قبول نباید کرد و اخبار
نقل کنند بتصدیق نباید نمود و عمل نباید کرد با خبر پیغمبر ما نشانها از جانب کسانی که اعتقاد
نمیتوان نمود و واجبست بر عوام ایشان تا خود فکر کنند در امر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از
برای آنکه دلایل آنحضرت ظاهرتر از آن بود که پنهان توانند بود و مشهورتر از آن بود
که بر ایشان ظاهر نباشد و همچنین عوام امت ما هر گاه بشناسند علما را بفسق ظاهر و تعصب
شدید و حرص بر متاع دنیا و حرام آن و هلاک ساختن هر که بر او تعصب ورزند اگر چه
مستحق آن باشد که امر او اصلاح شود بعداوت نمودن و نیکی و احسان بهر کسی که از برای
او تعصب کشند اگر چه مستحق خفت و خواری باشد پس هر که از عوام ما تقلید این نوع
علما نماید مثل جماعت یهود خواهد بود که خدای عز و جل مذمت ایشان کرده بسبب تقلید
که علماء فاسق را مینمودند اما هر که از دانشمندی که محافظت نفس و رعایت دین و مخالفت
هوا و اطاعت فرمان خدا نماید عوام می باید که متابعت او بکنند و اینچنین دانشمندی
نمی باشد مگر علمای شیعه نه آنها بدرستی که هر که از علمای شیعه مرتکب شود بعضی از امرهای
قبیح و شنیع اینجا علمای اهل سنت مرتکب شده اند اینجا از زبان ما نقل کنند قبول مکنید و فایده
در ضمن آن قول نیست باب سیم در شناخت نفس است و مراد ما از نفس این گوهر لطیف که
از عالم غیب است و این بدن جسمانی را در کارهای که میخواهد در خدمت میفرماید و این بدن فرمان
بردار او شده مانند مولائی که خادم را فرمان بردار خود ساخته باشد و این عبارتست از
ذات آدمی و حقیقت آن که علم بمعقولات دارد و او را در این بدن لشکرهای جسمانی هست
که اعضاء باشد و لشکرهای روحانی که قوتها باشد خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده
اند و فی انفسکم افلا تبصرون یعنی در نفس آیات بسیار هست آیا نظر در آنها نمیکنید
ببایند که چه مقدار چیزهای عجیب در نفس قرار داده شده و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
فرمودند هر که نفس خود را بشناسد بتحقیق که خدا را شناخته است و نیز فرمودند شناساترین
شما بنفس خود شناساترین شماست بخدای عز و جل خود و این گوهر غیبی را گاهی
روح میگویند مانند از برای آنکه زندگی بدن موقوف بر آنست و گاهی که قلب مینامند

بعضی از مه

ازان راه که در خاطرها میگردد وهر وقتی جلوه مینماید وعقل مینامند وازان جهت که کسب علوم میکند ومتصف میشود بچیزهای که ادراک میشود واین چهار اسم گاه می باشد که در غیر این معنیهای مذکوره استعمال
اما بقرینه مقام مراد معلوم میشود وباز بدانکه نفس بحسب اختلاف احوالات متصف بصفتهای مختلف میشود
پس هر گاه آرمیده است بانکه فرمان بردار امرهای وعنیهای الهی باشد ومعارضه شهوتها مضطرب نشود اورا
نفس مطمئنه می نامند ودر قران مجید نازل شده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی
ای نفس آرمیده بفرمانبرداری خدای عز وجل برگرد بسوی خدای خود در حالتی که خشنود باشی
خدا از تو خشنود باشد واگر آرمیدگی او تمام نباشد اما مدافعه شهوت وغضب نماید وبر این دو اعتراض
کند اورا نفس لوامه نامند از برای آنکه ملامت میکند صاحبش را هنگامی که تقصیر در عبادت خدای تعالی
میکند ودر قران کریم وارد شده ولا اقسم بالنفس اللوامة یعنی قسم میخورم بحق نفس ملامت کننده واگر ترک
اعتراض نمود تصدیق وفرمانبرداری مقتضای شهوتها وبواعث شیطانی مینماید اورا نفس اماره نامند الا ما
رحم ربی یعنی اراده من از اینکه گفتم آن نیست که اظهار پاکی نفس خود بکنم بدرستی که نفس اماره
کننده است ببدی مگر وقتی که خدا رحم کند **فصل** بدانکه دو لشکر غضب وشهوت گاه می باشد که
فرمان قلب را ببرند وفرمانبرداری تمام میکنند او را اعانت او میکنند بر راهی که سلوک میکند ورفاقت خوبی
با او میکنند در سفری که مینماید وگاه می باشد که از فرمان او بدر می روند وسرکشی میکنند تا آنکه
او را بنده خود مینمایند وباین سبب هلاک میشود وازین سفری که باین سعادت ابدی رسد باز می
ماند واورا لشکری دیگر هست که علم وحکمت وتفکر باشد وسزاوار او از برای دل است که ازین لشکر
استعانت جوید بدرستی که این لشکر خدای عز وجل است مسلط بر آن دو لشکر وگاه می باشد
که آن دو ملحق بلشکر شیطان میشوند پس اگر کسی استعانت از لشکر علم نجوید ولشکر غضب وشهوت را
بر نفس مسلط سازد البته هلاک میگردد وزیان کار میشود زیان کاری ظاهری وحال اکثر مردم این
است سر خود را بامید شهوتها میفرستند وسزاوار او بود که شهوتها فرمان بردار عقلها باشند در هر چه عقل با آن محتاج
باشد **فصل** دیگر بدانکه در ترکیب وآفرینش آدمی چهار چیز مخلوط شده وازین راه چهار صفت از
صفتها در وجمع شده واینها صفتهای سبعی وبهیمی وشیطانی وربانی است وآدمی ازان حیثیت که غضب
بر ومسلط شده مباشر کارهای حیوانات درنده میشود مانند دشمنی نمودن وبغض داشتن
وغلبه نمودن بر مردم وجستن بر زدن ودشنام دادن وازان جهت که شهوت مسلط بر و شده مرتکب کارهای

پس میباشد در قران مجید بر سبیل حکایت از حضرت یوسف علیه السلام ... ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی

چنین است چرا که عقلها ... شهوتها ... استنباط حیلها ... م

حیوانات چهارپا میگردد مثل خواهش زیاد بچیزی داشتن وحرص در چیزها ورغبت تمام بچیزهای جماع
وغیر اینها وازان راه که در نفس امری از امرهای الهی یافت میشود چنانچه در قران نازل است قل الروح
من امر ربی دعوای ربوبیت از برای خود مینماید ومحبت میدارد براستیلا بر مردمان وبلندی مرتبه
خود را مخصوص خود ساختن واستقلال در امور وتفرد به ربوبیت خلایق وخلاصی از قید بندگی وتواضع
ورغبت میدارد براطلاع بر همه علوم بلکه دعوی میکند از برای خود علم ومعرفت واحاطت بجمیع امور
وخوشحال میشود هر گاه نسبت داده شود بدانش وغمگین میشود از نادانی وازین اوصاف ربوبیت
احاطت بجمیع حقایق نمودن ومستولی بودن بتسلط بر همه خلایق است وادمی بجهت حرص میباشد
وازان حیثیت که از چهارپایان جدا شده بتمیز میان خیر وشر در عاقبت با مشارکت اینها در صفت غضب
وشهوت حاصل میشود در وصفت شیطانی وصاحب شر بسیار میگردد وکار میفرماید بی شعوری خود
را در استنباط راههای حیله وشر ومتوسل میشود در مطالب بمکر وحیله وفریب وواصف اینکه شر را
در صورت خیر واینها خلق شیطانست وهر کسی این چهار اصل که ربوبیت وشیطنت وسبعیت و
بهیمیت باشد سرشته شده وتمامی اینها در دل انسان جمع کردید وگویا مجموع اینها در پوست آدمی خوک
وسگ وشیطان وحکیم است اما خوک عبارت از شهوت چرا که مذمت خوک نه از راه رنگ وشکل وصورت
اوست بلکه ازان راه است که اخذ نصیب خود مینماید وطمع در نصیب غیر میکند وبسیار میخورد وشره
وحرص بی اندازه بر خیرها میدارد وسگ عبارت از غضب چرا که بدی حیوانات درنده یا سگ که درنده
باعتبار صورت ورنگ وشکل است بلکه روح معنی درندگی آنجا بر آمدن وزیادتی کردن وگزیدنست
ودر باطن ادمی طینت حیوانات درنده وغضبان وحرص خوک وزیادتی شهوت آن موجود است وخوک
از راه حرص دعوت میکند بامرهای شنیع وقبیح وحیوان درنده از راه غضب دعوت میکند بظلم
وازار رسانیدن وشیطان همیشه شهوت خوکی وخشم حیوان درنده را در آدمی بر می انگیزد وهر یک
ازین دو را بر دیگری مسلط میگرداند ودر نظر هر یک خوبی آنچه میسازد آن خلقی را که بر آن
آفریده شده اند وحکیمی که عبارت از عقلست مأمور است که حیله شیطان ومکر او را دفع کند بانکه ظاهر
سازد بر بینائی صاف ونور درخشان واضح که او را هست از برای آدمی اینها را از شیطان ومکر او
دفع کند وآن پنهان ساختن وماموریست که بشکند حرص این خوک را بانکه مسلط ساختن سگ ازان
چرا که بغضب تندی شهوت شکسته میشود وماموریست که دفع کند تندی سگ را بانکه مسلط ساختن

کرده‌اند در خواب دیدن و مجموع را در تحت فرمان خود در آورد و هرگاه اینچه گفتیم بجای آورد و قدرت بر آن
داشته باشد کارها در حق وسط و عدالت در مملکت بدن پیدا میشود و مجموع اینها بر راه راست همچنین
رفته اگر عاجز باشد از غالب شدن بر اینها اینها غالب میشوند بر عقل و او را در خدمت خود میدارند
و همیشه مشغول استنباط حیلها و فکرهای دقیق میشود تا خواهش را میسر گرداند و سلوک را او صبر زندگی
بر علی الدوام در عبادت سلوک با خواهش خواهد بود و حال اگر مردم ایستاده کرده بیشتر همت این است
مصروف بطن و فرج و جاه دل پادشاه باشد فصل اما انجار از اطاعت خواهش شهوت صادر میشود
حالت بیحیایی است و ناپاکی و اسراف و بخل و ریا و پرده دری و بی پروایی و فساد و حرص و طمع بسیار
و بزبان اظهار دوستی کردن و در دل اثری از آن نباشد و حسد و سرزنش و غیر اینها و انجار از اطاعت
غضب در دل منتشر میشود حالت جلادت و ارتکاب امور خسیسه و طلب علو و لاف زدن و طیش و کبر
و تکبر نمودن و عجب و بالیدن و بی ادبی و شوخی کردن و افتخار نمودن و مردم را خوار داشتن و
بدخواه بودن و دغت ستم داشتن و غیر اینها و انجار از اطاعت شیطان بسبب اطاعت شهوت و غضب
حاصل میشود حالت مکر و فریب و حیله وری و بی تدبیری و روباه بازی و چیزها را مشتبه ساختن
و اظهار خیرخواهی بر خلاف واقع نمودن و در لباس نرمی ضرر رسانیدن و کارهای قبیح کردن و مانند
اینها و اگر چنانچه اطاعت شهوت و غضب بکند و اینها را در تحت فرمان صفت ربانی در آورد
هر آینه فرا خواهد گرفت در دل او داشتن صفتهای الهی که علم است و حکمت و یقین و احاطه به همه
چیز و شناختن چیزها چنانچه هست و مستولی بر همه اینها بودن بقوت علم و بینایی و اهلیت پیشوایی
مردم داشتن بکمال علم و بزرگی رتبه او و مستغنی خواهد شد از عبادت شهوت و غضب و بخواهش
رسید با و از محافظت خواهش شهوت و برگردانید مهار آن با اعتدال صفتهای شریفه مانند پاک دامنی و قناعت
و آرمیدگی و زهد و خدا ترسی و پرهیزکاری و شکفتگی و هیئت خوش اینها و حیا و خوش زبانی و مهربانی
و مانند اینها حاصل خواهد شد در و از محافظت قوت غضب و غالب شدن بر آن و برگردانید
آن بجایی که واجبست صفت شجاعت و کرم و سخت گیری بدان و محافظت نفس و صبر و حلم و بردباری
و عفو و ثبات قدم و نجابت و شعور و تمکین و غیر اینها و دل مانند آینه ایست که احاطه نموده باشد او
این نوع امور که در او اثر میکنند و این اثرها چون زنگها و مرئیها اما اثرهای پسندیده که گفتیم باعث
زیادتی جلا و روشنی و سفیدی و درخشندگی آینه دل میشود تا بجایی که حق در و پیدا در نهایت

وضوح جلوه گر میگردد و حقیقت چیزی که در دین مطلوب است ظاهر میشود و باین چنین قلبی اشاره شده
در حدیث نبوی که فرمودند که هرگاه خدای عز و جل اراده کند به بنده خیر را دل او را واعظ و ناصح او
میگرداند و در خبری دیگر فرموده‌اند هر که را از جانب دل واعظی باشد که پند دهد خواهد بود او را از
جانب خدا حافظی که ضبط او نماید و اینست آن دلی که بیاد خدا در و قرار میگیرد در قرآن مجید نازل شده
الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی آگاه باشید که بیاد خدا دلها آرمیده میشوند و اما اثرهای ناپسندیده باشند
دود بستر تیره که با بیند دل رسد و همیشه پی در پی بر روی هم نشیند تا آنکه او را سیاه و تیره سازد و بالکل از
فیض الهی محروم ماند و اینست مراد از طبع و رین که در قرآن کریم وارد شده خدای عز و جل فرموده اند
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنین است که ایشان میپندارند بلکه پوشیده است صیقل
دل ایشان را آنچه کرده‌اند از معصیتها و نیز فرموده ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم و نطبع علی قلوبهم
فهم لا یسمعون یعنی اگر خواهیم معذب بسازیم ایشان را بگناهانی که کرده‌اند و مهر میکنیم بر دلهای
ایشان پس نمی‌شنوند آیات را بطریقی که بفهمند و منتفع شوند و در این آیه شریفه نشنیدن و مهر کردن
مربوط بگناهان شده چنانچه شنیدن در آیه دیگر مربوط به پرهیزکاری شده در آن موضع که فرموده
اند و اتقوا الله و اسمعوا و در موضعی دیگر فرموده و اتقوا الله و اطیعوا الله و در جای دیگر فرموده
و اتقوا الله و یعلمکم الله و هرگاه گناهان جمع کردد مهر بر دل گذاشته میشود و در آن هنگام نابینا
میگردد از دیدن حق و صلاح دین و سهل میشمرد امر آخرت را و عظیم میشمرد امر دنیا را و تمامی
همت او مصروف دنیا میشود و هرگاه احوال آخرت و اهوال آن بگوش زد او میشود از یک گوش
میشنود و از گوش دیگر بیرون میکند و در دل او قرار نمیگیرد و او را بتوبه و تدارک نمیدارد
و اینها آن جماعتند که از آخرت مأیوس شده‌اند مانند کافرانی که مرده‌اند و احوال آخرت را
معاینه کرده‌اند و اینست معنی سیاه شدن دل بگناهان چنانچه صریح قرآن مجید و سنت پیغمبر بآن
ناطق است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که ظاهر میشود ایمان در دل قطعه روشن
سفید و هرگاه بنده عملهای صالح کرد آن قطعه بزرگ و زیاد میشود تا تمام دل سفید شود و ظاهر
میشود نفاق در دل نقطه سیاهی و هرگاه بنده مرتکب عملهای حرام شد آن نقطه زیاد میشود تا
تمامی دل سیاه کردد و مهر بر آن گذاشته شود که دیگر امید خیر بر آن نباشد بعد از آن این آیه را
تلاوت فرمودند کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند

بدرستی که دلها بر سه قسمت یکی دلیست که سرنگون شده هیچ خیری را ضبط نمیکند و آن دل کافرست
و دوم دلیست که در و نقطه سیاهی بوده باشد و خیر و شر در او با یکدیگر مجادله مینمایند پس هر گاه اثر سیاهی
بر سفیدی زیاده باشد شر بر خیر غالب میشود و هر گاه اثر سفیدی بر سیاهی غالب زاید باشد خیر بر شر
غالب میگردد و سیم دلیست که درهای خیر بروی گشاده و چراغهای هدایت در او افروخته و
مشتعل بوده تا روز قیامت خاموش نمیشود و آن دل مؤمنست و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم فرمودند ساعتی از ساعتهای شب و روز می باشد که در دل نه ایمان می باشد و نه کفر و
دل در آن وقت مانند جامه ایست کهنه بعد از آن فرمودند بان شخصی که حاضر بود ایا نمی یابی آن
حالت را در خود آنگاه فرمودند که بعد از آن نقطه و نشانی از جانب خدای عز و جل در دل ایجاد
میشود با نچه خواهد از کفر و از ایمان **فصل** بیان تحقیق که دل مانند خانه ایست که درهای
متعدد داشته باشد و از هر دری خبرها بان خانه وارد شود یا مانند نشانه ایست که از هر
اطراف تیرها بان رسد یا مانند اینه نصب شده که انواع صورتهای مختلف بر گذرد و بان زمان
در صورتی دیده شود یا مانند حوضیست که نهرهای متعدد داشته باشد از هر نهری آبهای
مختلف در او فرو ریزد و راهها یا شهها اثرها که در هر حالی تازه بتازه در دل می باشد
یا از ظاهر هست که باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه باشد و یا از باطنست که خیال باشد و
شهوت و غضب و خلقهایی که در مزاج آدمی ترکیب شده بدرستی که هر گاه آدمی ادراک چیزی
بحواس نماید اثری از آن در دل ظاهر میشود و همچنین مثلا هر گاه شهوت بحرکت آید از بسیار
خوردن یا بقوت مزاج اثری در دل پیدا میشود و اثرها در و باقی میماند و خیال از هر چیزی
بچیزی منتقل میشود و دل بحسب انتقال خیال منتقل میشود از حالی بحالی و همیشه از واردات دیگر
سببها متغیر و متاثر میباشد و نزدیک تر این اثرها که در او حاصل میشود خاطرهاست که در دل
خطور میکند و عارض او میشود از فکرها و ذکرها اعم از آنکه این خاطرها تازگی طاری
شده باشد یا آنکه سابقا در دل بوده و الحال متذکر آن گردد و خاطرهاست محرک اراده میشود
از برای آنکه نیت کردن و عزم و اراده چیزی نمودن البته بعد از آن می باشد که آن چیز
در دل خطور نماید پس مبدا کارها خاطرها می باشد و بعد از آن خاطر محرک رغبت
و رغبت محرک نیت و عزم و نیت و عزم محرک اعضا، و منقسم میشود خاطرها بانکه محرک

رغبتند

رغبتند بخاطری که دعوت بشر کند یعنی بچیزی که در عاقبت ضرر رساند و بخاطری که دعوت
نماید بخیر یعنی بچیزی که در آخرت نافع باشد پس این دو خاطر مختلف می باشند و آن که محمود است الهام اواه
می نامند و آن که مذموم است وسوسه میخوانند و سبب خاطری که دعوت بخیر مینماید را ملک مینامند اواه
که عبارتست از فرشته و باعث خاطری که بشر دعوت میکند شیطان میگویند و لطف خدای عز و جل که اواه
آن دل مستعد قبول الهام ملک میگردد توفیق مینامند و آنچه سبب آن مستعد قبول وسوسه شیطان میشود
اغوا و خذلان میگویند و ملک عبارتست از مخلوقی که خدای عز و جل او را آفریده است از برای رسانیدن
خیر و افاده علم و ظاهر ساختن حق و وعده نمودن بچیزهای مستحسن و شیطان عبارتست از مخلوقی
که کار او وعده نمودن بشر است و امر کردن بچیزهای قبیح و ترسانیدن از درویشی نزد اهتمام [illegible]
و همیشه هر یک از ملک و شیطان دل را بجانب خود میکشانند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است
که در دل آدمی دو جز خطور مینماید یک خاطر از جانب ملک است که وعده بخیر میدهد و تصدیق
بحق مینماید و هر که این را در خود بیابد که از خدای عز و جل بداند و شکر او را بجا آورد و خاطری
دیگر از جانب دشمنست یعنی شیطان که وعده میکند بشر و تکذیب حق مینماید و نهی میکند از خیر
و هر که این را در خود بیابد باید پناه برد بخدای عز و جل از شر شیطان بعد از آن حضرت این آیه را
تلاوت فرمودند الشَّیطانُ یَعِدُکُمُ الفَقرَ وَیَأمُرُکُم بِالفَحشاءِ وَاللهُ یَعِدُکُم مَغفِرَةً مِنهُ وَفَضلًا وَاللهُ
واسِعٌ عَلیمٌ یعنی شیطان وعده بر شما میدهد شما را در وقت نفقه نمودن در راه خدا و امر میکند
شما را ببخل و خدا وعده میدهد شما را بآمرزش از خود در صدقه دادن ایشان و عوض در دنیا
و آخرت و خدا احسان کننده است بر منفقان و داناست باستحقاق ایشان و نیز آن حضرت فرمودند
دل مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداست میگرداند او را هر کیفیت که میخواهد و این کنایه
است از آن که خدای عز و جل بزودی او را از حالی بحالی میگرداند و قدرت بر حرکت دادن و تغییر
دادن با نیکه او را مسخر ملک و شیطان ساخته چرا که این دو مسخر خدا اند در گردانیدن دلها
مانند انگشتان که مسخر انسانند مثلا در گردانیدن اجسام و دل بحسب فطرت و اصل خلقت
قبول اثرهای ملکه و قبول اثرهای شیاطین دارد و در قبول اثر هر یک از این دو مساویست
که یکی از اینها بر دیگری می یابد بسبب تابعت هوا و میل بشهوات و مخالفت اینها می باشد و هر گاه غالب
شود بر دل یاد دنیا و بواعث هوا شیطان را جولانگاه میشود و ملک اقبال نمودن بالهام خیرات مینماید

[illegible]

پس معلوم شد که منازعه و مجادله میان لشکر ملک و شیطان در معرکه دل دایست تا فتح ملک او از برای یکی از آن دو شود
و در روساکن گردد و لوای حکم و تصرف او در یک بر افرازد و سبیل راه زن باشد در قرآن مجید از آن است اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوا
اِذا مَسَّهُم طائفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذا هُم مُبصِرُونَ یعنی بدرستی که جماعتی که از خدا می‌ترسند هرگاه خیال شیطانی
در خاطر ایشان حلول نماید بیاد حق می‌افتند پس براه حق بینا شده خود را از معصیت باز می‌دارند **فصل** بدانکه گاه
گاه می‌باشد که خاطر شیطانی مشتبه بخاطر ملکی می‌شود چرا که از مکرهای شیطان است که بدرا در صورت خوب وا می‌نماید
چنانچه بکسی که طریق وعظ میداند می‌گوید که آیا ملاحظه خلق را نمی‌کنی که همه از راه حق مرده اند و بسبب غفلت هلاک
شده اند و مشرف به دخول جهنم گردیده اند آیا رحم بر بندگان خدا نداری که ایشان را نصیحت و پند از هلاکت
خلاصی دهی و بفضل خدای عز و جل بود دل بینائی و زبان گویائی و گفتار دلپسند بتو داده پس چون که از این نعمت خدا میکنی
متعرض غضب او میشوی و از اظهار علم و دعوت بندگان خدای عز و جل براه راست ساکت می‌باشی و همین از حیلات
را در خاطر او جای میدهد و بلطایف الحیل او را میکشاند تا اینکه مشغول وعظ میشود بعد از آن دعوت میکند
او را به زینت کردن از برای مردم و خود نمائی با یراد الفاظ مسجع و اظهار خیر نمودن و با او میگوید که اگر این کلام
نکنی سخن تو در دلهای مردم بی اعتبار خواهد بود و از حق برخواهند گردید و علی الدوام این را محکوم میکرداند
و در اثنای آن پلیدهای ریا و قبول خلق و لذت جاه و عزت داشتن بزیادتی علم و بعضی چیزهای دیگر در نظر
او مینکو و بسیار دلخواه است بوسیله نصیحت او را هلاک میکشانند و شروع در سخن وری میشود و کمان میبرد که
کار او در خیر بود و حال آنکه قصد او جاه و قبول مردم است و باین سبب هلاک میشود و نیز کمان میکند که در نزد
خدا مرتبه عظیمی دارد و حال آنکه از آن جمعی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان ایشان فرموده اند
بدرستی که خدا تقویت میکند این دین را بجماعتی که نصیبی از دین ندارند و بدرستی که خدا مدد میکند این دین
را بمرد فاجر **فصل** بعضی از اهل معرفت گفته اند که الهام ملک و وسوسه شیطان در نفس آدمی بجهة
علامات واقع میشود یکی از آنها مانند علم و یقین است که از قوای جانب نفس حاصل میشود و در مقابل او هوا
و شهوت است که از اضعف جانب نفس میباشد و دوم از آنها مانند فکر در دلایل آسمانها و زمین و دلیلهای نفس و
نظام و نسق محکم بودن آنها بروجهی که از آن رشد و شبهه زایل میشود و حاصل سازد معرفت و حکمت را در قوت عاقله
که از قوای جانب نفس واقع است و در مقابل این خطرها است بطریق اشتباه و غفلت و اعراض بروجهی که از
این شبهه و وسواس حاصل میشود در قوت واهمه و مخیله که از اضعف جانب نفس واقع است بدرستی که الهامهای حکمی
بمنزله لطفهاییست که از جانب عقول است که عبارتست از عقول و نفوس کلیه از برای آنکه الهامهای حکمی مبدا و منشا علمهای یقینی

ایشان م

نفس م

والهامهای متشابه خیالی بمنزله شیاطین و ضدهای آنهاست از برای آنکه الهامهای متشابه مبدا و منشا مغالطه است در اصول
دین است و سیم از آنها مانند اقرار نمودن بداری پیغمبر مختار و پیشوایان اطهار که واقع است در مقابل اهل عناد و انکار …
و جمعی از کفار عالم را خالی از صانع میدانند یا از برای صانع شریکی و مانندی قرار میدهند پس هر کسی که سلوک
راه هدایت کند بمنزله ملائکه است که الهام خیرات مینمایند و هر که سلوک راه ضلالت نماید بمنزله شیاطین است که
مردم را بشر و بدی ارشاد مینمایند و چهارم آنها مانند تحصیل تحصیل علوم و ادراکاتیست که متعلقست بمبادی عالیه و ذوات
شریفه مثل ایمان بخدا و پیغمبران و ملائکه و روز آخرت و مبعوث شدن خلایق و قیام قیامت و ایستادن مردم
در نزد خدای عز و جل و حصول صحبت ملائکه و پیغمبران و شهیدان و صالحان که در مقابل تحصیل علوم و ادراکات
از راه حیله و مکر و کلمات بی فایده و فکر در امور دنیائی که از محسوسات نکوهیده بوده باشد بدرستی که قسم اول
شبیهست بملائکه روحانی و لشکرهای خدای عز و جل که در باطن آسمانها ساکنند و قسم دوم شبیهست بشیاطینی
که رانده درگاه الهی و ممنوع از دخول آسمانها شده در ظلمات هوا محبوس شده اند و در دار دنیا از عروج بمقامات
عالیه محروم و در آخرت از نعمتهای بهشت جاودان محجوب شده اند **فصل** بدانکه آنچه در خاطر خطور میکند از گناهان مواخذه
و بازخواست ندارد از برای آنکه بنده را در آن اختیاری نیست و همچنین میل خاطر و شوق بمعاصی از برای آنکه در
این دو نیز اختیاری ندارد اما اعتقاد داشتن و جزم کردن باینکه سزاوار است که آن گناه کرده شود یا این دو
قسمت یا اضطراری و یا اختیاری و احوالات در این مختلف است و هر چه از آن اختیاری است بازخواست دارد
و آنچه اضطراری است … اما قصد معصیت کردن البته مواخذه دارد مگر آنکه از آنجای بیا و ورد و توبه از ترس
خدای عز و جل کرده و بر قصدی که کرده پشیمان شده باشد و در این صورت ثوابی از برای او نوشته خواهد
شد زیرا که قصد معصیت گناهیست و خود را باز داشتن و جهاد نفس کردن عوض آن ثواب است و قصدی که موافق
طبع باشد دلالت میکند بر غفلت نمی از خدای عز و جل بلکه خود را باز داشتن جهاد نفس و مخالفت طبع محتاج
بقوت عظیمی است در موافقت شیطان و موافقت طبع است و در هنگامی که ثوابی از برای او نوشته شود از آن
جهت که سعی او در باز داشتن نفس از قصد داشتن رجحان دارد بر قصد معصیت و اگر چنانچه آن فعل را که
کرده عمل نیاید از راه عایقی و مانعی یا از راه عذری ترک آن نماید پس از راه ترس خدا گناهی بر نامه عمل او نوشته
شود خواهد شد چرا که قصد او عملیست از عملهای قلب که اختیاری است و دلیل بر این تفصیل خبری است که از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرشتگان بخداوند عرض میکنند که خداوندا فلان بنده تو اراده
نموده که معصیتی بکند و حال آنکه خدای عز و جل آن را اراده بنده دانا ترست از فرشتگان پس خداوند عالم

مخالفت طبع نمودن و بازداشتن ... کردن ...

با ایشان میگوید که منتظر باشید هر گاه بجای آورد آن عمل بد را عقوبت بر نامه عمل او بنویسید و اگر ترک آن کند آن را
از برای او ثوابی بنویسید که ترک آن نموده از برای رضای من کرده. و در روایتست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یعنی اگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شماست یا در خفا نهان نمایید
جزا میدهد شما را خدای عز و جل با آنچه در دل گذرانیده اید که آنحضرت فرمود این آیه بر پیغمبران و امتهای سابق
عرض شد و قبول نکردند از دشواری آن و پیغمبر صلی الله علیه و آله قبول آن را نمود و بر امت خود عرض کرد
و ایشان قبول نمودند و چون حق سبحانه دید که ایشان این را قبول کردند با آنکه طاقت آن را نداشتند فرمود
که ای محمد چون قبول این را نمودی با گرانی و عظمت آن و پیش از این بر امتها عرض کردیم و قبول نکردند و امت
تو قبول نمودند پس لازم شد بر من که این را از امت تو بردارم و فرمود لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف
نمیکند خدای تعالی نفسی را مگر با آنچه بر آن بآسانی قادر باشد و از این خبر ظاهر شد که هر چه در تحت اختیار
بنده نباشد و قدرت بر آن ندارد از خاطرهای اضطراری مؤاخذه و بازخواست نخواهد شد و از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که نه چیز است که از امت من موضوع و ساقط شده و مؤاخذه ندارد خطا
کردن و فراموشی و آنچه را ندانند و آنچه را طاقت نداشته باشند و آنچه را مضطر بآن باشند و آنچه را
بجبر و اکراه کنند و آنچه را شوم شمرند و فال بد زنند و آنچه بخاطر رسد در امر وسوسه مردم
و شر و حسد داشتن مادام که بر زبان یا دست ظاهر نشود و از حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایتست که خدای
عز و جل کرامت فرموده است از برای حضرت آدم در ذریت و نسل او این را که هر که قصد طاعتی نماید و بجای نیاورد یک
ثواب از برای او نوشته میشود و هر گاه بجای آورد ده نوشته میشود و هر که قصد معصیتی کند و بجای نیاورد بر او گناهی نوشته
نشود و هر گاه بجای آورد یک گناه بر او نوشته شود و در روایتی دیگر وارد است که هر گاه بنده گناهی
میکند مهلت داده میشود از صباح تا بشام اگر توبه کرد بر او گناهی نوشته نمیشود و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام پرسیدند از مردی که گناهی از او صادر شود در حالت غضب آیا خدای تعالی او را مؤاخذه مینماید
فرمودند خدای عز و جل کریمتر است از آنکه کار را بر بنده خود دشوار گرداند و تنگ گیرد بر او چیزی که
اختیار نداشته باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او گناهی هست که
گاهی ترک او را میکند و بعد از آن گناه میکند و این معنی دارد آیه که تعبیر کرده در کلام مجید الا
اللمم بعد از آن فرمودند که لمم آنست که مردی قصد گناه میکند و توبه مینماید پس خدای تعالی او را مؤاخذه
نمیکند و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند بتحقیق که قوت داده خدای عز و جل مؤمن را بفرشته که حاضر

میشود در نزد او هر وقتی که کار خوبی میکند بجز هر کاری باشد و غایب میشود هر وقتی که گناه میکند و ستم کاری کرد
و آن فرشته نشاط میکند او را بخوبی حالی هر گاه عمل خوبی میکند و بکناری میرود از او هر گاه عمل بدی میکند
پس باید نعمت حق را بدارید بآنکه اصلاح نفوس خود بکنید تا یقین شما زیاد شود و سود کنید عوض مرغوبی که آن
بهائی را بعد از آن دعا کرد آنحضرت که رحم کند خدای عز و جل مردی را که همت خیر نماید و عمل آن بکند یا قصد بدی
بکند و خود را از کردن باز دارد بعد از آن فرمودند که ما که از اهل بیت عصمت و طهارتیم تقویت میکنیم آن
فرشته را بفرمان برداری خدا و عمل کردن از برای رضای او **مقاله دوم** در بیان خلقهای نیک و پسندیده
و پاکیزه کردن نفس از آنها و در بیست و چهار باب **باب اول** در معنی خلق و پاکیزه کردن آن بدانکه
خلق عبارتست از هیئتی و حالتی که در نفس راسخ و ثابت باشد بحیثیتی که صادر شود از او افعال بآسانی و بدون
فکر و تامل و آن هیئت اگر بنحوی است که صادر شود از او افعال خوش آیند و پسندیده هم بحسب عقل و هم بحسب شرع
آن را خلق حسن میگویند و اگر افعال قبیحه از وی صادر شود آن را خلق سیئی مینامند و چرا شرط کردیم که آن هیئت
راسخ باشد از برای آنکه کسی که بذل مال از وی صادر شود بر سبیل ندرت از برای مطلبی نمیگویند که جود
کردن خلق اوست تا دائم که در نفس او راسخ و ثابت نباشد و چرا شرط کردیم که صدور افعال بآسانی و بدون
تامل باشد از برای آنکه کسی که با وجود بذل مال تامل میکند نمیگویند که جود خلق اوست و خلق عبارت از فعل
نیست از برای آنکه بسیار کس باشد که جود خلق او باشد و بذل مال نکند از راه نداشتن مال یا از برای مانعی
دیگر و بسیار باشد که بخل خلق او باشد و بذل مال نماید از برای غرضی یا از راه ریا پس باید دانست که در خلق
از قوت علم و قوت غضب و قوت شهوت و قوت عدل بودن میان این هر سه و خوبی قوت علم و صلاح در آن است
که بحیثیتی باشد که بآسانی فرق کند میان راست و دروغ در گفتارها و میان حق و باطل در اعتقادها
و میان خوش آیند و ناخوش در کردارها و هر گاه این قوت حاصل شد میوه حکمت از و حاصل میشود و حکمت راس خیرات
خوبیست چنانچه در قرآنست و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت عطا شود بآن خیر بسیار رسیده
خواهد بود و خوبی قوت غضب و شهوت در آنست که هر دو تابع اشاره حکمت و دین و مقتضیات وی
قوت عدالت عبارتست از ضبط قوت غضب و شهوت در تحت اشاره عقل و شرع و عقل بمنزله ناصحیست که فرمان
فرما باشد و قوت عقل عبارتست از قدرت داشتن بر چیزها و عدالت بمنزله کسیست که بامر حکم و فرمان دو ابا
و فرمان عقل جاری میباشد در غضب و شهوت و مثال غضب مثل صید است که محتاج است با دب کردن تا آنکه رام
شدن و باز ایستادن او بحسب اشاره عقل باشد نه بمقتضی رغبت نفس و خواهش آن و مثال شهوت مثال

کر سواران شوند در طلب صید که گاه می باشد که ریاضت کشیدن با ادب می باشد و گاه سرکش می باشد و هر کس
این صفتها در وی قرار یافته باعتدال باشد علی الاطلاق خوش خلق خواهد بود و هر که بعضی از اوصاف در
باعتدال باشد دون بعضی نسبت بآن معنی که در و اعتدال دارد خوش خلق خواهد بود نه مطلقا و هرگاه
قوت غضبی نیکو و باعتدال باشد آنرا شجاعت می نامند و هرگاه قوت شهوت نیکو و باعتدال باشد آنرا
عفت میخوانند و اگر قوت غضب از اعتدال میل بزیادتی کند آنرا تهور می نامند و اگر میل بجانب نقصان کند
جبن میخوانند و پسندیده از اینها آنست که بر وسط باشد که عبارتست از عدالت و هر یک از دو طرف خارج
از فضیلت و ناپسندیده است و از برای عدالت طرف زیاده و نقصان نمی باشد بلکه یک ضد دارد که جور میگویند
هرگاه استعمال حکمت در غرضهای فاسد شود افراط آنرا مکر و جربزه می نامند و تفریط آنرا بلاهت میگویند
حد وسط آن باسم حکمت تخصیص یافته پس مادر خلقهای خوب و زیبنده و اصلهای آن چهار است حکمت و شجاعت
و عفت و عدالت و بغیر از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دیگری بکمال اعتدال در این چهار نرسیده و از برای
آنست که خدای عز و جل در قرآن مجید بطریق مدح خطاب بآن حضرت فرموده انک لعلی خلق عظیم یعنی بتحقیق
که خلق عظیمی داری و سایر مردم تفاوت دارند در مرتبه اعتدال و دوری از آن پس سزاوار آنست که همه کس اقتدا
بآن حضرت نماید چرا که میفرموده که مبعوث شده ام به پیغمبری از برای آنکه تمام سازم خلقهای پسندیده را
و در قرآن مجید اشاره باین خلقها در وصف مومنان واقع شده چنانچه فرموده انما المومنون الذین
آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون یعنی جز
این نیست که مومنان آن جماعت اند که ایمان بخدا و رسول آورده اند و بعد از آن شک نیاورده و جهاد با مالها
در راه خدا نموده اند و اینها آن گروه اند که راست گویانند و در این آیه شریفه ایمان بخدا و رسول که از آن
بیرون شک عبارتست از یقین که ثمره عقل و منتهای حکمت و جهاد بمال عفو که عبارتست از خرج که بسبب قوت
شهوت بعمل میکردد و جهاد بنفس کردن عبارتست از شجاعت که مرجع آن باستعمال قوت غضب است بمقتضای
عقل و حد اعتدال و نیز حق تعالی در قرآن وصف کرده و فرموده اشداء علی الکفار رحماء بینهم یعنی سخت و غلظه
بر کافران و مهربان و بخشنده در میان خود و باکه مومنان را شدت و درین اشاره است که شدت جایی دارد
جایی و کمال در همه حال بر شدت باشد نیست **فصل** بدانکه بعضی از کسانی که بطالت برو غالب شده و
عوض بدن ریاضت کشیدن و اشتغال بآنکه در ساختن نفس و اصلاح اخلاق را دشوار شمرده و نفوز
که این از راه صعوبت و نقصان او باشد گمان برده که تغییر دادن خلقها ممکن نیست و طبیعتها تغییر نمی یابد

جبن و ضعف میخوانند و اگر قوت شهوت میل بزیادتی کند آنرا شره نامند و اگر میل بنقصان کند

و استدلال برین مطلب بدو چیز نموده یکی آنکه خلق بضم اول عبارتست از صورت باطن چنانچه خلق بفتح خا عبارت از
صورت ظاهر و همچنانکه خلقت ظاهر را تغییر نمی توان داد همچنین خلقت باطن را تغییر نمی توان داد ممتنع و
این کردیدن تضییع اوقات بودن فایده چرا که مطلوب بقطع التفات قلب از لذتهای و این محالست و در
جواب این گمان باطل میگوییم اگر اخلاق قابل تغییر نباشد وصیتها و موعظها و گریه ها باطل میبود و خدای عز و جل
نمی فرمود قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی بتحقیق که رستگار شد هر که پاکیزه کرد نفس را از الایش خلقهای بد
و بتحقیق ناامید شد هر که نفس را فرو گذاشت و تربیت او ننمود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی فرمودند که نیکو کنید
خلقهای خود را و چون تصور توان نمود که آدمی منکر این توان شد و حال آنکه تغییر خلق حیوانات چنانچه ممکنست زیرا که صید
وحشی را انسی میتوان کرد و سگی که حریصست بخوردن صید تادیب کرده میشود بنوعی که صید را محافظت نموده
از او چیزی نخورد و اسب از سرکشی به نرمی و فرمان برداری میکردد و تمامی اینها تغییر خلقت است و سخنی که پرده از
این برداشته حق را ظاهر میسازد آنست که موجودات بر دو قسمند یکی آنکه بنده را دخلی و اختیاری در اصل
وجود و سایر احوالات آن نیست مانند آسمان و ستاره ها و اعضا بدن خواه عضو ظاهری و خواه عضو باطنی و
هر چیزی موجود که کاملست از وجود و سایر کمالات آن فراغی واقع شده و قسم دوم آنست که وجود دارد اما
ناتمامی و کمال بالقوه در او هست اگر شرایط آن متحقق شود و شرط گاه می باشد که وابسته باختیار بنده می باشد مثل
خرما که سبب خرما است و بکیفیتی از پرورش که بتربیت بایستی بخرما میتواند شد اما هیچ وجه سبب نمیتواند شد
بتربیت بر سبب نمیشود پس هرگاه استعداد خرما باختیار بنده متاثر میتواند شد نیز تواند شد تا آنکه بعضی از حالات
را قبول کند و بعضی را قبول نکند همچنین غضب و شهوت اگر خواسته باشیم که ازاله آنها بالکلیه نماییم بحیثیتی
اثری از آنها باقی نماند قادر نیستیم اما اگر خواسته باشیم که بریاضت و جهاد آنها را نرم سازیم و فرمانبردار کردانیم
قدرت بر آن داریم و اینست آنچه بآن مامور شده ایم و این سبب نجات و رسیدن بدرگاه خدای عز و جل و مطلوب است آن
و پس ازاله نمودن آنها بالکلیه و چون ازاله آنها مطلوب باشد و حال آنکه شهوت از برای فایده ای آفریده شده
خلقت آدمی از ضروریاتست که اگر شهوت طعام منقطع شود هلاک میشود و اگر شهوت جماع منقطع گردد نسل منقطع
میشود و اگر غضب اصلا یافت نشود آدمی دفع چیزهای مهلک را از خود نخواهد کرد و هرگاه اصل شهوت باقی
باشد البته محبت شهوت بر پا خواهد بود تا آنکه صاحبش را بر امساک مال بدارد و مطلب آن نیست که
شهوت بکلی زایل گردد بلکه مطلوب آنست که باعتدال که حد وسط است میان افراط و تفریط بوده باشد و معقول
از صفت غضب آنست که حمایت و حراست بر وجه مستحسن حاصل شود و این بآن میشود که از تهور و جبن هر دو خالی

و دوم آنکه حسن خلق بزایل ساختن غضب و شهوت و محبت دنیا و غیر اینها منوط است و این امر ممتنع نایاب است

زایل

مالی کرد

باشد و بالجمله مطلوب آنست که غضب فی نفسه قوی باشد و با وجود قوت فرمانبردار عقل باشد که اگر غضب باطل
شود جهاد با کافران ممتنع خواهد بود و چون قلع غضب و شهوت بالکلیه مطلوب باشد و حال آنکه پیغمبران
خالی از آن نبودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند من آدمی ام و بغضب می آیم چنانچه آدم بغضب می آید
و گاهی در حضور آن حضرت سخنی می گفتند که مکروه آن جناب می بود پس بغضب می آمد بمرتبه‌ای که گونهای مبارک
آن حضرت سرخ میشد اما نمیگفتند مگر حق و او غضب ایشان را از حق بیرون نمی برد در قرآن مجید نازل شده و
الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ یعنی بهترکاران آن جماعتند که خشم خود را با وجود قدرت فرو نشانند و نفرموده‌اند
که والفاقدین الغیظ یعنی خشم نداشته باشند و بسیار باشد که شهوت بر آدمی مستولی میشود بحیثیتی که قدرت
بر دفع آن ندارد و نمی تواند که دیگر او را معصیت نگاه دارد اما بریاضت بحد اعتدال عود میکند پس معلوم شد
که تغییر خلق ممکن است و تجربه و مشاهده دلیل است بر این سوء ظن که شکی و شبهه نماند **فصل** گاه می باشد که اعتدال
قوت شهوی و غضبی بحسب فطرت و آفرینش می باشد بحیثیتی که آدمی بهم میشود داری و تربیت می یابد در حالتی که
کامل العقل و حسن خلق باشد و شهوت و غضب را بر عقل او تسلطی و غلبه نباشد مانند انبیا والائمه سلام الله
علیهم و گاهی باشد که اعتدال آن دو قوت کسبی می باشد و حصول آن بمجاهده و ریاضت می باشد باینکه
بکند داشته میشود نفس بر کارهایی که مقتضی حسن خلق است پس هر که خواسته باشد مثلا از برای خود فضیلت خلق
جود بکند طریقش آنست که کسب کند کارهایی که صاحب جود میکند باینکه بذل مال بکند و همیشه بتکلف بر این
مواظبت نماید و با نفس مجاهده کند تا آنکه عادت او شود و موافق طبع او گردد و بر او آسان شود و فضل و صاحب جود
گردد و هر که خواسته باشد که خلق تواضع را تحصیل کند و کبر بر او غالب باشد طریقش آنست که مدتی مواظبت
نماید بر افعال صاحبان تواضع و در آن مدت با نفس مجاهده نماید و بتکلف تواضع را بر خود ببندد تا آنکه خلق
و طبیعت شود و طریق تحصیل جمیع خلقهایی که شرع پسندیده است اینست و غرض اصول اخلاق آنست که لذت
آنها از صاحبش لذیذ و خوش آیند گردد پس سخی کسی را میگویند که از عادت بذل لذت یابد نه آنکه بکراهت بذل
مال نماید و متواضع کسی را گویند که تواضع را لذیذ شمرد و اخلاق دینی راسخ و ثابت در نفس نگردد مادام که جمیع
عادتهای نیکو معتاد نگردد نشود و عادتهای بد متروک نگردد و مادام که مواظبت بر آنها نکند و مواظبتی که از آن
مشتاق افعال جمیله باشد و متنعم بآنها نماید و از افعال قبیحه کراهت داشته باشد و از آنها متألم گردد چنانچه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند روشنی چشم من در نماز است و هر گاه عبادتها و ترک محرمها با کراهت و دشواری
باشد از راه نقصان خواهد بود و با این حال بکمال سعادت نمی توان رسید بلی مواظبت بر آن بودن بمجاهده خوب است

اما نسبت بترک آن نسبت بکردنی که از روی طوع و رغبت باشد و از برای اینست که خدای عز و جل فرموده وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا
عَلَى الْخَاشِعِينَ یعنی بدرستی که نماز دشوار است مگر بر گروهی که خشوع و شکستگی داشته باشند و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده‌اند عبادت کنید خدا را برضا و رغبت و اگر استطاعت نداشته باشید صبر بر دشواری کردن خیر بسیار
دارد و نیز در رسیدن بسعادتی که وعده شده بر حسن خلق کافی نیست که در بعضی اوقات طاعات را لذیذ یابد و از
معصیتها کراهت داشته باشد و در بعضی اوقات چنین نباشد بلکه سزاوار آنست که علی الدوام و تمامی عمر چنین
باشد و هر چند عمر زیادتر گردد فضیلت در نفس راسختر و کاملتر گردد و از برای اینست که از پیغمبر صلی الله علیه
چون سؤال از سعادت واقع شد فرموده‌اند که سعادت عمر دراز است در طاعت خدا و از این راه بود که انبیاء
کراهت از موت داشتند چرا که دنیا مزرعه آخرت است و هر چند از آنکه بطول عمر عبادت بیشتر باشد ثواب وافی تر
و نفس صافی تر و پاکیزه تر و خلقها قوی تر و راسختر خواهد بود و مقصود از عبادت تأثیر نمودن آنهاست
و قوت آثار عبادات بکثرت مواظبت بر آنهاست و منفعت و فایده اخلاق آنست که محبت دنیا از دل زایل شود
خدای عز و جل در دل راسخ گردد تا آنکه هیچ چیز در نزد او محبوبتر از لقای خدای عز و جل نباشد و هر صفتی که در
ظاهر میشود آثار آن باعضا میرسد و عضو موافق آن صفت حرکت مینماید و هر عملی که بر اعضا جاری میشود اثر
بدل میرسد و کسی که طالب پاکیزگی نفس است بعبادت یک روز عطلی نرسد و از معصیت یک روز از آن
مایل بود و روز را تعطیل کردن بتعطیل روز دیگر میکشاند و همچنین اگر اهمال نفس اندکی کاهلی میکرده و ترک
مینماید و بعضی معصیتهای صغیره بعضی میکشاند تا آنکه بخرابی و بطلان اصل ایمان در آخر عمر اصل سعادت
میشود پس سزاوار نیست طاعت کم را سهل شمردن و معصیت را کم دانستن چرا که هر دو بسیار از آنها اثر
و قدر و بسیار از اجتماع هر یک از افرادی باشد پس کمی را نوع را بنوع اثری می باشد و بسیار می باشد که تحصیل
خوب بمشاهده صاحبان افعال جمیله و مصاحبت ایشان میشود و از جماعت هم نشینان خوب و حصول
بد از مشاهده صاحبان اعمال بد و مصاحبت ایشان می باشد و آن جماعت هم نشینان بد اند زیرا که طبع از
دیگر خیر و شر هر دو را می رباید و هر کسی که در حق او این سه جهت جمع گردد و هر یک معین دیگری گردد تا آنکه
و عادت و فطرت اگر فطرتش صاحب فضیلت شود آن کس در نهایت فضل و کمال خواهد بود و هر که طبع پاکی داشته
نشینان بد از برای او دو هد و چیزهای بد از ایشان فرا گیرد و اسباب شر از برای او مهیا شود تا آنکه با آنها
کند آن کس در نهایت دوری از خدای عز و جل خواهد بود و در میان این دو مرتبه باختلاف این سه جهت
و درجه هر کسی مختلف است در قرب و بعد بحسب مقتضای ظاهر صفت حالات او است پس هر کس مثقال ذره از خیر بکند جزای

و باید و هر که مثقال ذره از شر بکند جزای آن را می یابد و خدای عز و جل ستم بر مردم نکرده بلکه مردم بخود ستم
میکنند **فصل** در آنکه خدای عز و جل هرگاه اراده خیر بنده خود کند او را بعیبهای نفس بینا میگرداند و هر که بصیرت
او کامل باشد عیبهای او بر او پنهان نمی باشد و هرگاه عیبها را دانست ممکنست که علاج آنها بکند و لیکن اکثر مردم
بعیبهای خود جاهلند و خاری اگر در چشم برادر مومنی باشد می بینند و ساق درختی که در چشم خود شان باشد
نمی بینند پس هر که خواهد بر عیب خود مطلع شود باید که دوستی بگیرد راستگو و دانا و صاحب دین و او را ناظر بر خود
سازد تا ملاحظه احوال و افعال او را بکند و هر چه از دوست خوش نیاید از اخلاق و افعال و عیبهای باطنی
و ظاهری او را اعلام سازد یا آنکه استفاده اطلاع بر عیبهای خود از زبان دشمنان نماید زیرا که چشم غضب
عیبها بیشتر بجا می آورد گفته اند و عین الرضا عن کل عیب کلیلة و لکن عین السخط تبدی المساویا یعنی کسی که از شخصی خوشنود
دید او از ملاحظه عیب آن کند می باشد و هرگاه ناخشنود است همه عیبها را ملاحظه مینماید و ظاهر میسازد و شاید که
انتفاع آدمی از دشمنی که دل او از بغض ممتلی باشد و ذکر عیبهای او کند بیشتر باشد از انتفاع از دوستی که مداهنه
نماید و مدح و ثنا کند و عیبهای او را از او پنهان سازد لیکن طبیعت هر کس بر این حال آفریده شده که تکذیب دشمن
و لجاج او کند و حمل بر حسد کند اما دانا خالی از آن نیست که از قول دشمن منتفع شود از برای آنکه بدیهای او البته
بر زبان دشمنان منتشر میشود یا آنکه معاشرت با مردم بکند و هر چه را در میان مردم مذموم بیابد مطالبه
از خود ترک آن را او هر چه را ممدوح بیابد خود را بآن مطالبه نماید و بآن متصف سازد بدرستی که مومن آینه مومن است
پس در عیبهای دیگران عیبهای خود را می بیند و باید دانست که طبعها در متابعت هوا نزدیک بهم اند و هر خلقی که
هم نشین متصف بآن باشد هم نشین دیگر خالی نمی باشد از اصل او یا از عظیم تر از آن یا از چیزی از آن پس تفتیش
احوال خود را نموده نفس را از هر چه در غیر نمی پسندد پاک گرداند و همین از برای ادب نفس کافیست چرا که اگر
هر کس ترک کند آنچه را از غیر نمی پسندد هر آینه از ادب آموزنده مستغنی خواهد بود بحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
گفتند که ادب از که آموختی فرمودند که کسی مرا ادب نیاموخت اما جهل جاهل را که دیدم اجتناب از آن
نمودم **باب دوم** در ادویه خلقهای بد که تعلق بشکم و فرج و زبان دارد بدانکه رسوخ خلقها در
نفس بتکرار عملها میشود و صدور عملها از دل بواسطه اعضا می باشد و هر عضوی صلاحیت آن دارد که صادر
شود از آن عملهای نیکو که طبع خلقهای خوب بکند و قابلیت آن دارد که صادر شود از آن عملهای بد که موجب
خلقهای بد شود باشد پس ناچار است از رعایت دل و اعضا نمودن با آنکه هر یک را بخیرات بدارد و از شرور منع
نماید و عظیم مهلکترین مهلکات از برای فرزند آدم شهوت بطن و فرج و زبان است و در حدیث نبوی وارد است

هر کس که از شر بطن و فرج و زبان محفوظ باشد از همه شرها محفوظ مانده و بسبب شهوت بطن بود که حضرت آدم و حوا را
از قرارگاه آرامش که بهشت باشد بیرون کردند و در منزل خواری و پریشانی جای دادند زیرا که از خوردن درختی از
درختان بهشت ممنوع شده بودند و شهوت ایشان غالب شد بچیزی که از آن درخت تناول نمودند و ظاهر شد از
برای ایشان عورات ایشان با آنکه جامها از نور بر ایشان پوشیده و هر یک ملاحظه عورت دیگری نمودند و یقین که بطن
منبع شهوتها و محل پیدا شدن مرضها و آفتهاست زیرا که شهوت فرج و رغبت بسیار بزنان تابع شهوت بطن است
شدت رغبت در مال و جاه که توسعه در طعامها و زنان تابع شهوت خوردن و جماع کردن است و انواع رعنائی و
اقسام رغبت و حسدها تابع زیادتی مال و جاه است و متولد میشود از اینها آفت ریا و قباحت مفاخرت بجاه و
مباهات بسیاری مال یا اولاد و بزرگی و فراوانی دواب و اینها مستلزم کینه و دشمنی بجهت ظاهر و باطن است و کینه و
دشمنی صاحبش را میکشاند بارتکاب شمردن ستمکاری و فخر کردن مردم انکار آن کنند و علمهای زشت و ناهموار
بر آن اعمال معروف است و اینها متولد میشود از پرکشتهای سیری و پری معده و اگر بنده نفس خود را بگرسنگی فرمان بردار
سازد و راههای شیطان را بر خود تنگ گرداند البته فرمان خدای عز و جل خواهد برد و براه سرکشی و کم راهی نخواهد رفت
و بجز این نخواهد شد که مستغرق در دنیا شود و دنیا را بر آخرت اختیار نماید و این بعد از حرص بدنیا نخواهد داشت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نساخته بدتر از شکم کافیست فرزند آدم را چند
لقمه که پشت خود را بر پا دارد و اگر چاره نباشد شکم را پر سازد چنان کند که ثلثی را از آن از برای طعام و ثلثی از برای
آب و ثلثی از برای نفس کشیدن باشد و نیز آنحضرت فرمودند که نمیرانید دلها را بکثرت طعام و شراب بدرستی که دل
مانند زراعتست که میمیرد هرگاه آبش بسیار شود و نیز فرمودند که فاضلترین شما از روی مرتبه نزد خدای
عز و جل آن کسی است که اندیشه و فکر او دراز تر باشد و دشمن ترین شما نزد خدای عز و جل هر کسیست که خواب
کند و طعام بسیار خورد و آب بسیار آشامد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بدرستی که شکم آدم
بلند بسرکشی میشود و نزدیکترین حالت بنده بخدای عز و جل آنست که شکم او از طعام سبک باشد و دشمن ترین
حالت بنده نزد خدای عز و جل آنست که شکم او پر باشد و در کتاب مصباح الشریعه مرویست که آنحضرت فرمودند
هیچ چیز از برای دل مومن ضرر رساننده تر از بسیار خوردن نیست و پرخوری موجب دو چیز است یکی قساوت قلب و
دیگری برانگیخته شدن شهوت و گرسنگی نان خورش است از برای مومن و غذایست از برای روح و طعام
از برای دل و صحت است از برای بدن حضرت لقمان به پسر خود فرمودند ای پسرک من هرگاه معده پر شد فکر بخواب
میرود و حکمت گنگ میشود و اعضا از عبادت کردن می مانند و مجمل کلام آنکه فواید گرسنگی بسیار است و از جمله

صفای دل و رقت است و لذت طاعت یافتن و شکستگی که مانع معصیت و غفلت است و یاد کردن گرسنگی فاقت
کردن و شکسته شدن شهوت فرج که از راه بسیار خوردن غالب میشود و دفع خواب که عمر را کم میکند و اوقات
عمر را ضایع میسازد و بر خواستن بعبادت و نماز شب کردن آسان میکند و از فواید گرسنگی آسان شدن مواظبت
بطاعت است زیرا سبکی بدن و فارغ بودن از اهتمام تحصیل طعام و تهیه آن از کردن و خوردن و دفع مرضها
که مانع طاعت است در حدیث وارد شده که معده خانه مرضست و پرهیز کردن اصل هر دوائیست **فصل** دانستنی
مطلب اصلی در جمیع احوال و اخلاق حد وسط است و آنچه در فضیلت گرسنگی مذکور شد مشعر بر آنست که افراط
آن مطلوب باشد و لیکن اینچنین نیست بلکه از اسرار حکمت شریعت است که هرچه طبیعت در غایت میل بطرف آن باشد
و در آن فسادی باشد در شرع مبالغه و منع از آن بر وجهی شده که جاهل چنان میداند که مطلب شارع ضد مقتضای
طبیعت است و اما کسی که عالمست میداند که مقصود حد وسط است برای آنکه طبع هرگاه سیری طلب نماید
سزاوار است که شرع غایت گرسنگی را طلب کند تا آنکه طبع باعث و شرع مانع باشد و هر یک با دیگری مقاومت
نماید و اعتدال حاصل میشود و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در همه شب بعبادت ایستادن و
روزه داشتن روز غوره نمود و بعد از آن چون دانستند احوال بعضی مردم که همیشه روزه میدارند و تمام شب بعبادت
میکوشند ایشانرا منع نمودند از همیشه روزه داشتن و تمام شب بیدار بودن و هر گاه این را دانستی پس بدانکه بهتر
بطبع معتدل آنست که بطوری بخورد که احساس ثقل معده نکند و احساس الم گرسنگی نکند بلکه شکم را
فراموش کند و اصلا خوردن را اثری در و نکند زیرا که مقصود از خوردن بقای حیوة و قوت عبادت و ثقل
طعام مانع عبادت است و الم گرسنگی نیز دل را مشغول میسازد و مانع عبادت میشود پس مقصود آنست که بحد اعتدال
باشد بهیئتی که اثری از آن باقی نماند تا آنکه تشبیه بملائکه حاصل باشد زیرا که ایشان منزه اند از ثقل طعام و
الم جوع و اشاره باین معنی شده در آیه کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید و حد
اعتدال در آن است که طعام بخورد تا وقتی که اشتهای آن هم رسد و دست از خوردن بدارد و حال آنکه
اشتهای آن داشته باشد **فصل** و اما تسلط شهوت فرج بر آدمی از برای بقای نسل و باقی ماندن وجود او
و از برای آنست که آدمی لذت آن را بیابد تا لذتهای آخرت را بآن قیاس کند زیرا که لذت جماع با نیکو
عظیم ترین لذتهای جسد خواهد بود چنانچه الم آتش عظیم ترین المهای جسد است پس ترسانیدن و امیدوار
کردانیدن مردم را بلذت تمام نمی باشد و حاصل نمیشود مگر بالم محسوس و لذتی که ادراک کرده شود پس
فایده شهوت اینست اما اگر ضبط آن نشود و مغلوب نگردد و بحد اعتدال بر نگردد آن مقدار آفت در آن هست

که دنیا و دین را هلاک میسازد زیرا که در شهوت فرج افراط و تفریط میباشد و افراطش آنست که بر عقل غالب شود
تا آنکه همت آدمی صرف میشود در تمتع از زنان و کنیزان برداشتن و از سلوک راه آخرت محروم میشود تا آنکه بر دین
غالب میشود تا آنکه میکشاند بسهل شمردن امرهای زشت و منجر میگردد بکسی که بر همه او بر عقلش غالب باشد کار بجائی میرسد که
این شهوت منتهی میشود بعشقی که حیوانات چهارپا میدانند که عشقی که از غلبه شهوت ناشی میشود و هم عقل را فرمان
بردار خدمت شهوت میسازد و حال آنکه عقل از برای آن آفریده شده که فرمان بردار او باشند نه آنکه او خادم
شهوت باشد و همیشه از برای او تدبیرها کند و این عشق مرض قلبیست که از خیال آخرت فارغ باشد و علاج آن
و واجبست بر آدمی که پرهیز کند از مقدمات آن باینکه هرچه نظر کند و فکر در آن ننماید که عود بآن نکند و اگر
هنگامی که مستحکم شود دفع آن بغایت دشوار است و تفریط شهوت فرج یا آنست که از حد اعتدال خارج
باشد یا ضعیف بودن از بهر جنس ساختن نکو جز خود و این نیز مذموم است و محمود آنست که شهوت معتدل باشد
کم و زیاد فرمان بردار عقل و شرع باشد و هرگاه بحد افراط باشد و بگرسنگی و نکاح تسدید نمایند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند ای گروه جوانان بر شما باد بجماع کردن و هر که دسترس نشود برو باد بروزه داشتن که در روزه
کسر شهوت میشود **فصل** بدانکه این شهوت غالبترین شهوتهاست بر آدمی و نافرمان بردارترین آنهاست مر عقل را در
هنگام برانگیخته شدن تا آنکه مقتضای این شهوت قبیح و زشتست و مردم از آن شرم میکنند و از ارتکاب آن
و امتناع اکثر مردم از آن یا از جهت عجز است یا از راه ترس و یا از راه حیا و یا از راه محافظت بر جسد و هیچ یک
از اینها ثواب مقصود نیست زیرا که در هر یک از اینها اختیار حظیست از حظهای نفس بر حظی دیگر و لیکن مقتضی
میباشد بلی چون که یک فرد از افراد عصمت آنست که نیز قادر بر چیزی نباشد میتوان گفت که در بین موانع فایده
کران دفع گناه باشد زیرا که هر که ترک زنا کند گناه زنا از آن دفع شده و هر سببی که ترک آن از گناه باشد
لیکن فضیلت و ثواب بسیار در آنست که ترک آن از ترس خدا کرده باشد با آنکه قادر بر آن بوده باشد و مانعی
نداشته باشد و اسباب میسر باشد خصوصا در وقتی که شهوت مستولی باشد و این درجه صدیقانست و از برای
اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که عاشق شود و عفت ورزد و پنهان سازد عشق را و بمیرد
شهید خواهد بود و نیز فرمودند هفت کسند که خدای عز و جل سایه لطف و رحمت بر سر ایشان خواهد گسترد
روزی که سایه غیر سایه خدا نباشد یعنی روز قیامت و از جمله آن هفت کس مردیست که زن صاحب حسن
و جمال و برا بخود دعوت نماید و او بگوید که من از خدای عز و جل میترسم و قصه یوسف و امتناع او از
زلیخا با قدرت و رغبت مشهور است و خدای عز و جل یوسف را باین عمل در قران مجید مدح نموده و حضرت

توسعه بخشوای هر کسیست که توفیق مجاهده شیطان در این مرتبه عظیم یافته باشد و حق سبحانه فرموده قُل
لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ یعنی بگو بمؤمنان که دیده خود را از نامحرم بپوشند و محافظت
فرجهای خود بکنند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند نظر کردن تیریست زهرآلود از تیرهای شیطان
که بنیاد اوست هر که ترک کند نظر کردن را از ترس خدا عطا میکند خدای عز و جل باو ایمانی که
شیرینی او را در دل خود یابد و نیز آنحضرت فرموده‌اند بپرهیزید فتنه دنیا را و فتنه زنان را زیرا که اول فتنه بنی اسرائیل
از زنان بود **فصل** و اما زبان از جمله نعمتهای عظیمه و از لطایف صنعتهای غریبه است زیرا که جثه او
کوچکست و طاعت و معصیت او عظیم است زیرا که ایمان و کفر ظاهر نمیشود مگر بگواهی زبان و این دو نهایت طاعت
و نافرمانیست و نیز هیچ موجودی یا معدومی خالقی یا مخلوقی خیالی یا عقلی ظنی یا وهمی نیست مگر آنکه زبان بآن
میرسد و متعرض نفی یا اثبات آن میشود چرا که هر چه علم بآن میرسد تعبیر از آن میکند بحق یا باطل و هیچ چیز نیست زبان
مگر آنکه علم بآن میرسد و این خاصیتیست که در سایر اعضا یافت نمیشود زیرا که چشم در نمی‌یابد مگر رنگها و
صورتها را و گوش در نمی‌یابد مگر آوازها را و همچنین سایر اعضا اما زبان میدان او وسیع است و در کوشش او بیرون
و از برای جولان کردن آن نهایتی و حدی نیست و از برای او در خیر جولانگاه وسیعیست و هم در شر پس زبان
را رخصت گفتار دهد و واگذارد آنرا در حالتی که رها کرده باشد شیطان او را در هر میدان
سیر خواهد فرمود و خواهد کشانید او را بکنار وادی که نهایت او بود و سیل خیز و خالی و صرفه
و مشرف بر انهدام باشد تا آنکه مضطر سازد او را و هلاک و ساقط بی‌نماید مردم را بر روی در آتش جهنم مگر
آنچه درویده‌اند زبانهای ایشان که در آن خیری نباشد چنانچه در حدیث نبوی وارد شده و نجات نمیتوان
یافت از شر زبان مگر آنکه مقید شود بلجام شرع پس رها نشود مگر در چیزی که در دنیا و آخرت نافع باشد و
باز داشته شود از هر چیزی که از شر آن ترسید خواه در دنیا و خواه در آخرت و علم بمحمود و مذموم از سخن گفتن یا
مذموم از آن بسیار پنهان و دشوار است و عمل بمقتضای آن بر کسی که دانسته باشد گران و دشوار و نافرمان
بردارترین اعضا بر آدمی زبانست زیرا که تعبی در حرکت دادن او و مؤنتی در رها کردن آن نیست
و مردم در اجتناب از آفات و مفاسد آن و پرهیز از تلها و دامهای آن سهل انگاری و بیباکی نموده‌اند و آن عظیم‌ترین
آلتیست از برای شیطان در گمراه کردن انسان و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند هر که
خاموشی پیشه کند نجات یافت و فرموده‌اند خاموشی حکمتست و کم است کسی که این کار بکند یعنی احتیاط و غایت
احتیاط در خاموشیست و نیز فرموده‌اند نگاه دار زبان خود را زیرا که نگاه داشتن این صدقه ایست که

بان

بآن تصدق نموده باشی بر نفس خود و بعد از آن فرموده‌اند بنده بحقیقت ایمان نمیرسد تا آنکه محافظت زبان نماید و
نیز فرموده‌اند هر که از غلطهای کم میکند جای سخن را بداند کم سخن خواهد گفت مگر در موضعی که بکار آید و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بر مردی گذشت که سخنان بی‌فایده میگفت پس آنحضرت بر سر او ایستاد و فرمودند ای مرد
املا میکنی بر دو فرشته که ضبط میکنند بر تو نامه عملت را و ایشان بر تو کتابت مینویسند و بر خدای عز و جل عرض میکنند پس
سخنی بگوی که فایده بتو رساند و واگذار سخنی را که بکار تو نیاید و امام زین العابدین علیه السلام فرموده‌اند زبان
فرزند آدم هر روز صباح مشرف میشود بر جمیع اعضا و میگوید که چه حال دارید میگویند حال ما بخیر است اگر تو
ما را بحال خود بگذاری و بعد از آن میگویند که از خدا بترس در باره ما و او را قسم میدهند و میگویند جز این نیست
که بسبب تو ثواب و عقاب بما میرسد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند شیعه ما گنگ میباشند و سخن نمیگویند
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند خواب راحت بدنست و سخن راحت جانست و سکوت راحت عقلست و
فرموده‌اند در حکمت آل داود مسطور است که عاقل آنست که عارف باشد بمردم زمان خود و متوجه اصلاح حال خود شود
و زبان را محافظت نماید از گفتار و فرموده که لقمان به پسر خود گفت ای پسرک من اگر گمان کنی که سخن از نقره است
بتحقیق بدان که خاموشی از طلاست و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که سخن ظاهر میسازد
آنچه را در دل آدمیست از صفا و کدورت و دانش و نادانی و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند
آدمی پنهانست در زیر زبان و مادام که سخن نگوید فضل و نقص او معلوم نمیشود پس بسنج سخنی را که اگر بگو
و عرض کن آنرا بر عقل و معرفتی که داری اگر آن سخن از برای خدا و در راه خدا باشد بگوی و اگر غیر از این باشد
خاموشی بهتر است بهتر از آنست و هیچ عبادتی بر اعضا کم تعب‌تر و سبکتر و افضل‌تر و قدرش در نزد خدای
عز و جل عظیم‌تر از سخن گفتن نیست در چیزی که خوشنودی حق تعالی در آن باشد و از برای نزدیکی بخدا و از
برای انتشار نعمتهای حق در میان بندگان باشد نمی‌بینی که خدای عز و جل نگردانیده است در میان سخنانی که
پیغمبران در ظاهر ساختن آنچه پنهانی بایشان رسانیده از علمهای مکنون و وحیهای مخزون چیزی بغیر از سخن
و همچنین در میان پیغمبران و امتها و باین ثابت شد که بهترین وسیلها و لطیف‌ترین عبادتهاست و همچنین هیچ معصیتی نیست که
بر بندگان گرانتر و عقوبتش نزد خدای عز و جل بدتر و عاقبتش شدیدتر و کرده و وقتش بتعجیل نزدیکتر
از زبان باشد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که سخن بهتر است یا سکوت فرمودند هر یک
را آفات بسیار است اگر از آفتها سالم باشند سخن بهتر است از سکوت گفتند یا ابن رسول الله و چه
این چیست فرمودند از برای آنکه خدای عز و جل پیغمبران و اوصیا را بسکوت نفرستاده بلکه بکلام فرستاده

غیبت
وکسی بسکوت مستحق بهشت و مستوجب محبت خدا نشده و بسکوت از آتش جهنم خلاصی نشده و از غضب بود نکرده
بلکه اینها و از نحو سخن شده اخرم نموده که من اوراثا افتاب یکسان نمی توانم کرد و توضیحات سکوت دا بر کلام و
میکنی اما فضیلت کلام بر سکوت بیان نمیکنی **فصل** بدانکه افات زبان بسیارست از انجمله خطا کردن و دروغ
و غیبت کردن شایع ادن بخدا و بخلق و علم و سخن چینی و ریا و نفاق و فحش و جدال و مدح نفس و نزاع با مردم
حرفهای لغو و فرو رفتن در باطل و کر دانیدن سخنها از محل خود و نمودن یا دکر کردن و ازار مردم و بی [illegible] دری و وفا
کردن در او و شوخی و استهزا و غیر اینها و از اینهایی [illegible] و بیشی [illegible] میکیرند و [illegible] کران [illegible] و ازار
اینها در دل جا کرفتی و [illegible] با عنها از طبع و شیطان [illegible] باشد پس هر که خوض در اینها نماید کسی که قادر باشد
بر آنکه زبان را در فرمان خود داشته باشد در هر جا که واجب باشد ازاد ها کند و از هر جه واجب باشد ازان
باز دارد چرا که این عملهایی مشکلست و خوض در این خطرناکست و در سکوت [illegible] حاصل و [illegible] که
سکوت را عظیم شمرده اند با آنکه در سکوت [illegible] جمع و وقار دائمی میباشد و [illegible] فکر و ذکر و عبادت فارغ
میتوان بود و از بد عاقبتی گفتار در دنیا و از حساب ان در عقبی سلامتی حاصلست و در قران مجید [illegible]
الملفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی ادمی تکلم نمیکند بچیزی مکر آنکه در نزد او نکهبانی بود [illegible] آماده
[illegible] فی الحال [illegible] لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او
اصلاح بین الناس یعنی خوبی در بسیاری از سر کوشی ایشان نیست مکر سر کوشی کسی که امر بصدقه یا معروف یا
باصلاح میان مردم کند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند خوشا حال کسی که سخنان زیاد زبان را نکاه
دارد و زیادتی مال را انفاق نماید و [illegible] دروغ و غیبت را معین ساختیم بدانکه شایع
نداده باشد اینست که بعضی از افراد دروغ و غیبت میباشد که جایزست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
هر دروغی صاحبش را در قیامت باز خواهند نمود مکر [illegible] کسی که در جنک [illegible] دروغ [illegible] دشمن [illegible]
این قسم دروغی کناهی ندارد و دیکر مردی که اصلاح میان دو کس نموده باشد و هر یک سخنی [illegible] دیکری
کفته بکوید و قصدش ازین اصلاح باشد یا مردی که بعیال خود وعده نموده باشد و اراده وفا بان نداشته
باشد و این حدیث نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وارد شده و نیز [illegible] وارد شده که [illegible]
از پنهان ساختن چیزی [illegible] و اظهار غیر ان نمودن وسعتی حاصلست که احتیاج بدروغ کفتن نیست و این
در مقامیست که مضطر بدروغ شود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند هر که پرده حیا را از روی خود بکند
غیبت او جایزست و فرمودند که غیبت فاسق حرام نیست و فرمودند هر که [illegible] فرض [illegible] باشد و [illegible]

حاصلست عرض او را بردن و او را عقوبت نمودن و نیز فرمودند صاحب [illegible] که اظهار کند عیب کسی را که بر وجهی
دارد و پیش ازین [illegible] که وجوب غیبت صاحبان بدعت [illegible] ازبرای انکه مردم از ایشان پرهیز نمایند و از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله روایتست که فرمودند ایا باز میایستید از ذکر فاجر تا انکه مردم ایشان را بشناسند
بلکه [illegible] او را ذکر کنید تا مردم از او اجتناب کنند و در [illegible] غیبت خدا [illegible] که می باید بوده از روی [illegible] داشت حتی
را ظاهر ساخت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله مرویست که فرمودند میدانید که غیبت کدامست کفتند خدا و
الست ۲ خدا و رسول بهتر میدانند فرمودند که غیبت که یاد کنی برادر مومن را بچیزی که هر کاه بشنود کراهت داشته باشد کفتند یا
رسول الله اکر انچه یاد کرده باشیم در ان برادر باشد فرمودند اکر در او باشد غیبت خواهد بود و اکر در او نباشد
بهتان و بستن خواهد بود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایتست که فرمودند صفت غیبت
انست که یاد کرده شود کسی بعیبی که نزد خدای عز و جل عیب باشد و مذمت کرده شود در چیزی که مذموم
باشد در نزد علما و اما مبالغه کردن در غایبی بانچه نزد خدا عیب باشد و ملامت بر صاحبش در ان چیز متوجه باشد
انچنین غیبت نیست اکرچه صاحبش هر کاه انرا بشنود کراهت داشته باشد و این در حالتیست که تو منزه
و خالی از ان عیب باشی و حق را از باطل بکفته خدا و رسول از یکدیکر جدا ساختی بشرط انکه قایل را بغیر از
بیان حق و باطل دین خدا مراد دیکر نباشد و اما اکر مرادش ازین نقص ان شخص باشد نه تمیز حق از باطل
اخبر ۲ البته از راه فساد مرادش مواخذه خواهد بود اکرچه در واقع کفته حق باشد [illegible] که این حدیث مخصوص
کسی باشد که علم بقبح ان چیز نداشته باشد و از پنهان ساختن و از ظاهر شدن ان کراهت نداشته باشد و دلیل
[illegible] از حضرت [illegible] روایت شده که فرمودند غیبت انست که بکویی در دین برادر خود چیزی را که نکرده باشد و
فاش سازی بر او چیزی را که خدای عز و جل بر او پنهان کرده باشد [illegible]
کنده ۲ نشود و از حضرت امام موسی علیه السلام روایتست که هر که ذکر کند کسی را هنکامی که غایب باشد بچیزی که در او باشد و مردم
دانند غیبت او را نکرده خواهد بود و هر که بکوید در شان کسی که غایب باشد چیزی را که در او باشد و مردم
ندانند غیبت او کرده و هر کاه ذکر کند چیزی را که در او نباشد بهتان و افترا بر ان کس نموده خواهد بود و از
حضرت صادق علیه السلام مرویست که غیبت انست که بکویی در حق برادر خود چیزی را که خدای تعالی بر او پنهان
ساخته باشد و اما ذکر چیزی که ظاهر باشد غیبت نیست [illegible] غضب و زیادتی اضطراب [illegible]
از عملهای [illegible] حرمت غیبت [illegible] بغیبت کسی [illegible] که عارف باصول عقاید باشد و اعتقاد [illegible]
حقه داشته باشد از برای انکه دلایل حرمت غیبت شامل جماعتی نیست که [illegible] که [illegible] غیبت

دوستان مؤمنانست و در حق برادر کردن غایت ستاریت و در مؤمن بر شامل حقوق اهل بود و کسی را که اعتقاد بحق نداشته
باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اهل غیبت منقسم بده قسمند اول آنست که از برای فرو نشاندن
خشم باشد دوم آنست که از برای همراهی جمعی باشد سیم آنست که از برای تهمت باشد چهارم آنست که تصدیق نمایند خبری
را که شنیده باشد برود آنکه صدق و کذب آن را معلوم کرده باشد پنجم آنست که از راه بدگمانی باشد ششم آنست
از رهگذر حسد باشد هفتم آنست که از راه سخریت و استخفاف باشد هشتم آنست که از راه تعجب و استبعاد باشد
نهم آنست که از راه دلتنگی و ملال باشد دهم آنست که از برای زینت و آراستگی باشد بعد از آن فرمودند اگر
غیبت کسی کرده باشی و آن بکسی برسد حلیت از وی طلب نما و اگر باو نرسیده باشد از خدای عز و جل استغفار
کن و صفای او را در پنهان مستغنی است از بیان

باب سیم

در غضب و کینه و حسد است آنکه
غضب شعله آتشیست که افروخته شده است از آتش الهی که افروخته باشد و آتش الهی ظاهر و غالب نمیشود مگر بر
دلها و آن آتش پنهانست در کانون سینه مثل پنهانی اخگر در زیر خاکستر و حمیت و رقابت دین آن را از دلهای
مؤمنین بیرون می آورد و یا حمیت جاهلیت و کبر الهی و تکبری که در دل جباران و سرکشان میهمانست پنهان
حمیتی که رگ او در شد سوی شیطان لعین دو اینم آن آتش را ظاهر میسازد چنانچه شیطان رجیم در هنگام
سجود آدم تکبر کرد و گفت خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ یعنی مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل و شأن گل آرمیدگی
و وقار است و شأن آتش شعله کشیدن و افروخته شدن و حرکت کردن و گداختن و اجزاء از غضب هم مرسل
کینه و حسد است و این دو هلاک میشود هر که هلاک میشود و فاسد میشود هر که فاسد میشود و منشأ محل اکبر
شدن این دو پاره گوشت که عبارتست از دل هر گاه این پاکیزه و خوب باشد باقی جسد از برای خوبی آن
پاکیزه خواهد بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که غضب فاسد میسازد ایمان را مانند فاسد ساختن سرکه
عسل را و فرمودند هر که غضب خود را باز دارد باز میدارد خدای عز و جل عذاب خود را و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمودند بتحقیق که غضب اخگریست از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته میشود و هر گاه احدی از
شما بغضب در آمد چشمهای او سرخ میشود و رگهای گردن او پر باد میشود و شیطان داخل در وی میشود هر گاه
کسی بر خود ترسد التهاب مذکور را پس باید که بر روی خاک فرو نشیند و فرمودند که بدرستی امام زین
العابدین علیه السلام فرمودند مسیح پیغمبر فرمودند که چه چیز سخت ترست از غضب بدرستی که سخت ترین غضب هلاک میشود
کسی را که حرام ساخته خدای عز و جل کشتن او را و یا تهمت زنا میزند زنی را اگر شوهر دار باشد و فرمودند هر که
خود را باز دارد خدای عز و جل عیب او را از مردم میپوشاند و فرمودند بدرستی که در تورات نوشته شده

ای فرزند آدم یاد کن مرا در وقت غضب تا یاد کنم ترا در وقتی که بغضب در آیم و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
غضب کلید هر شریست و بدانکه آدمی هر گاه بغضب در آید بر کسی که زیردست او باشد و در حق وی یابد که تسلط و قدرت
بر او دارد در آن هنگام خون او بجوش می آید و در تحت جلد منتشر میشود و اگر بغضب در آید بر کسی که بالادست او باشد
و از انتقام و تلافی مأیوس باشد در آن وقت خونی که در تحت بشره می باشد متوجه قلب میشود و از این موجب حزن
و اندوه می باشد میشود و رنگ روی او زرد میشود و اگر غضبناک شود بر مثل و مانند خود که در انتقام کشیدن
از او متردد باشد خون او متردد خواهد بود میان انقباض و انتشار پس سرخ میشود و زرد میشود و مضطرب
میگردد از برای اراده انتقام و هر گاه آتش غضب شعله ور شد متوجه دفع موذیات میشود و از برای همین آفریده
شده و این پیش از آن می باشد که آن موذی واقع شده باشد و متوجه تشفی غیظ و انتقام میشود و قوت غضبی
و شهوت آن انتقامست و لذت آن در آنست و آرام نمیگیرد قوت غضب بغیر انتقام و مردم در ابتداء فطرت و خلقت
در قوت غضبی بسه قسمند بعضی در تفریط و بعضی در افراط و بعضی در اعتدال اما تفریط آن بسبب فقدان
این قوت یا بسبب ضعف آنست و این مذموم است و صاحب این حالت را میگویند حمیت و غیرت ندارد و این
کس بسیار ناقص می باشد و از ثمره این حالت آنست که بر حرم خود غیرت نمیورزد و تحمل خواری از کسان
دون باشد و مینماید و در هنگام مشاهده امور منکر نفس او خوار و ضعیف و ساکت می باشد و در کتاب
مجید خدای عز و جل بزرگان صحابه را مدح نموده بشدت و حمیت چنانچه فرموده أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ یعنی
سخت و غلیظند بر کفار و باز فرموده یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ یعنی ای محمد
جهاد کن با کفار و منافقین و درشتی کن با ایشان و بر ایشان سختگیر و شدت و غلظت که در این دو آیه
مذکور شده که از آثار قوت غضب است اما افراط قوت غضب آنست که بر صاحبش غالب شود تا آنکه از فرمان
عقل و دین بیرون رود و بصیرت و تامل و فکر و اختیاری از برای او باز نماند و حالت او بی مانند و سبب غلبه
این صفت گاهی فطری می باشد و گاه بعادت حاصل میشود از معاشرت نمودن با جمعی که مسرورند بتشفی
غیظ و فرمان برداری غضب و این را شجاعت و مردی میدانند و گاه احدی از ایشان میگوید که من صبر بر
سخنها نمیکنم و از کسی چیزی را تحمل نمی نمایم و معنی این نوع سخن آنست که عقل ندارم و مع ذلک در مقام
فخر نهادن این سخن را میگوید و هر که این کلام را شنید در نفس او حسن غضب و محبت تشبه بآن جماعت
راسخ و ثابت میشود و از دیدن و شنیدن هر چیزی کور و کر میشود و هر گاه نور عقل وی ندارد از برای
روشنی عقلش بجهت غضب فرو نشسته دیگر نمایان بر و متنبه نمیشود و از آثار این نوع غضب در ظاهر بدن

تغییر رنگ و ارتعاش اعضاست و بیرون رفتن افعال او و از ترتیب و نظام و اضطراب در حرکت و حرف
زدن بجای که بر کنار لبها کف ظاهر شود و چشمها سرخ گردد و دماغ بر بالا جهد و هیئت روی از حالت اصلی
بیرون رود و بعینه اگر غضبناک در حال غضب زشتی صورت خود را ملاحظه نماید از شرمندگی زشتی صورت
غضب او شاکن خواهد شد و شکی نیست که زشتی صورت باطن عظیم‌تر است از زشتی صورت ظاهر چرا که ظاهر
عنوان باطنست و زشتی اول در باطن پیدا میشود و ثانیا اثر آن بظاهر میرسد و آنچه گفته شد آثار دیگر در جسد
هویدا میشود اما اثر آن بر زبان گشادن است بدشنام و فحش و سخنان زشتی که عقلا از آن ننگ میدارند
و قایل او نیز در وقتی که غضبش فرو نشست خجلت میبرد و با وجود این حالت سخنانش پریشان و کلماتش
مضطرب میباشد و اما اثر آن بر اعضا کسی را زدن است و هجوم بروی آوردن و جامه‌اش را دریدن و کشتن
و زخم زدن در وقتی که قادر باشد بدون احتیاطی و اگر کسی را که بر و غضب کرده فرار کند یا مانعی از اشفاء
کشیدن رود هم غضب او بر خودش بر میگردد و جامه خود را میدرد و بر روی خود میزند و گاه میباشد که
میرود مانند دیوانه کسی که حیران و مست و بیهوش و سرگردان باشد و بسا میباشد که بر زمین می‌افتد
قدرت بر دویدن نمیدارد و نمیتواند که خبر دارد از راه زیادتی غضب و حالتی و بیار و میبرد و بیهوش [illegible]
بیهوشی و بسیار میباشد که جمادات و حیوانات را میزند با آنکه کاسه و خوان را بر زمین میزند و میشکند و
گاهی کارهای که در دیوانها کنند میکنند با آنکه دشنام بحیوانات و جمادات میدهد و با ایشان سخن در حق
میگوید که از جانب شما نوازا کرده [illegible] عاقلی سخن میگوید و اما اثر غضب در دل کینه و حسد است و اظهار
بدی و شماتت با خوشحالی کسی که بر و غضب کرده میدانند و همکین شدن از خوشحالی او و قصد فاش نمودن اسرار
و پرده دری او و غیر اینها از چیزهای قبیح و آنچه گفته شد ثمره غضب است که در حد افراط باشد و سزاوار
برای صاحب این نوع غضب آنست که علاج نفس خود را بکند با آنکه تندی غضب را بشکند و بحد وسط
باز بسته که عبارتست از اعتدال بغیر تفریط و افراط و آن صراط مستقیمست و باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است
و اگر از حد وسط عاجز باشد سعی نماید که نزدیک بوسط باشد و در قرآن مجید نازل شده و لن تستطیعوا
أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ یعنی استطاعت ندارید که عدالت
بورزید در میان زنان و هر چند در این مرتبه دوست داشته باشید هر چند سعی کنید اما میل تمامی بیک طرف نکنید
با آنکه ترک کنید آنچه را استطاعت داشته باشید و واگذارید ایشان را مانند زنی که نه بی شوهر و نه شوهر
دار باشد و از این آیه شریفه مستفاد میشود که هر گاه ایشان تمامی خیرات نتوانند نمود نباید که اتیان بجمیع شرور بکنند

بلکه بعضی از شرها آسان‌تر از بعضی میباشد و بعضی خیرات شاید رفیع‌تر از بعضی میباشد **فصل** بدانکه آدمی
را دایم که محبت میل دارد بهر چه موافق طبع اوست و بآن احتیاج دارد و کراهت میل دارد بآنچه مخالف طبع اوست و از
این مادی نیست خالی از خشم و غضب نمیباشد از راه خلقت طبیعت از برای آنکه هر گاه محبوب او را فوت کند خشم
کسی قصد آزار او بکند البته غضب میآید و این باختلاف اشخاص مختلف میشود و آنچه محبوب و ضرور و دوست است که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره بآن نموده و فرموده است هر که صباح کند ایمن باشد در راهی که سلوک آن میکند
و بدن او صحیح باشد و قوت آن روز را داشته باشد چنانست که تمام دنیا از برای او جمع شده باشد پس هر که
بحقیقت چیزها دارد و این سه چیز که حضرت فرموده اند با آنچه از برای او بخصوص ضروری باشد نمیشود در حق
او تصور میتوان کرد که در غیر آنها غضبناک نشود و مراد آنست که آنچنان کسی قدرت دارد که فرو آن غضب نبرد و نظام
او انکار نبرد بگیرد بطریقی که حسب الشرع مستحسن و نظر بعقل مستحسن باشد و حصول این بجهاد و بتکلف حلم و بردباری در
مدتی مدید میتواند شد تا آنکه حلم و تحمل خلق او شود و در وی راسخ شود و اما قلع نمودن اصل خشم را از دل که
مقتضای طبیعت ممکن نیست بلی ممکنست که تندی آن را بشکند و آن را ضعیف سازد تا آنکه خشم در باطن او نیز
بهم نرسد و ضعف او بحدی رسد که اثر آن در روی وی ظاهر نشود اما این نیز بسیار دشوار است اگر کسی گوید
که هر چه را آدمی با آن محتاجست وقتی که فوت میشود واجبست که متألم شود نه آنکه غضبناک میشود پس هر که مثلا گوسفندی
داشته باشد و قوت او باشد و آن بمیرد بر کسی غضب نمیکند اگر چه دل بهم میرساند و کلام نیست که
هر که از چیزی متألم شود البته غضب دارد و چنانچه آدمی از فصد و حجامت متألم میشود اما بر فصاد و حجام
متألم نمیشود پس هر کسی که توحید بروی غالب شده باشد و همه چیز را از خدای عز و جل داند بر هیچ کس غضب در حق
ایشان نمیکند از برای آنکه همه را در تحت قبضه قدرت حق مسخر میداند مانند مسخر بودن قلم در دست کاتب و هر کسی که
دفتر بکشتن او بپرهیزد بر قلم غضب نمیکند پس ممکنست که بغلبه توحید قلع غضب بشود و همچنین بحسن ظن بخدای
عز و جل و لطف او ممکنست با آنکه همه چیز را از خدا داند و بداند که نقدیر نمیکند خداوند عالم مگر چیزی را که در آن
خیری باشد و بسا باشد که خیر در گرسنگی و بیماری و زخم خوردن و کشته شدن باشد پس بغضب در حق
ایشان نمیکند بر فصاد و حجام از برای آنکه چیزها را از آن می‌بیند جواب گوییم آنچه گفته شد در رفع غضب بر این نهج
مسطور محالست اما غلبه توحید برین عنوان نمیشود بلکه برقی که در ساعتی بجهد و نماند و باز گشت قلب
بواسطه در میان خدا و اشیاء از چیزها طبیعی است که سلب آن ممکن نیست و اگر این حالت در کسی تصور میشد
بایست که در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله متصور باشد و حال آنکه آنحضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه [illegible]

غضب آن نمیشود

کرم فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله از برای دنیا غضبناک نمیشد و هرگاه از برای حق غضبناک
میشد کسی آن حضرت را نمی شناخت و هیچ چیز تاب مقاومت غضب او نمی آورد تا آنکه انتقام از برای حق
میکشید پس معلوم شد که از برای حق آن حضرت غضبناک میشد و این غضب اگر چه از برای خداست اما فی
الجمله مستلزم التفات بوسایط است بلکه هر که غضب کند بر کسی که ضرر و تفویت و احتیاج را اگر راه دهد
چاره از آن نیست اخذ نموده باشد در واقع و فی نفس الامر برای خدا غضب کرده پس ممکن نیست که
آدمی از آن منفک شود بلی گاهی میباشد که اصل خشم در امر ضروری مفقود میشود در هنگامی که
مشغول باشد بضروری دیگر که اهم از آن باشد و در آن حالت قلب را گنجایش غضب نمی باشد از برای
آنکه مشغول چیزی دیگر شده و هرگاه قلب مشغول بعضی از امور مهم باشد ممنوع است از آنکه احساس
امری دیگر بکند چنانچه سلمان رضی الله عنه در وقتی که شخصی او را دشنام داد فرمود که اگر میزان عمل
من از طاعت سبک است پس من بدتر از آنم که گفتی و اگر میزان عمل گرانست انچه تو گفتی ضرری بمن نمیرساند
پس چونکه مصروف آخرت بود دل او بدشنام متاثر نشد و ظاهر شد که بسبب مشغولی قلب بامر مهم با
ملاحظه توحید تصور فقدان خشم و غضب میتوان نمود و سببی دیگر غیر از این دو سبب تصور از می
نمود باینکه بنده بداند که خدای عز و جل محبت دارد باینکه او غضب در نیابد و شدت محبت او نسبت به
عز و جل موجب فقدان میشود و این نیز در بعضی احوال محال نیست **فصل** بتحقیق ثابت شد که علاج هر مرضی
بقطع و قلع ماده آن و ازاله اسباب آنست و سببهائی که باعث بر انگیختن غضب میشود تکبر است و عجب و
فخر بجسب و نسب نمودن و سستی نمودن در تحصیل کمال و استهزاء بمردم کردن و مسخره نمودن و جدل
کردن و مخالفت نمودن و فریب دادن و نهایت حرص بر زیادتی مال و جاه داشتن و این ها اخلاقی اند ردیه
و بحسب شرع مذموم و با وجود این سببها از غضب خلاصی نمیتوان یافت پس لابد از ازاله این سببها بانها
باینکه تکبر را بتواضع زایل سازی و همچنین عجب را بالیدن بمعرفت بعجز نفس و فخر را بدانستن آنکه آن
ناپسندیده است بلکه فخر بجود آنست که با اخلاق فاضل باشد و سستی در تحصیل کمال را بسعی تمام در تحصیل
فضایل و اخلاق حسنه و استهزاء کردن را باجتناب از آزار مردم و خود را محافظت نمودن از آنکه کسی
بتو استهزاء کند و مسخره نمودن را باجتناب از گفتار قبیح و محافظت نمودن خود را از جواب ناگوار
و زیادتی حرص بر رفاهیت معیشت را بقناعت بر قدر ضرورت و فکر کردن از برای آنکه عزت استغنا
را تحصیل کند و از خواری احتیاج خود را منزه سازد و علاج هر خلقی از این خلقها و صفتی از این صفتها

بخر

محتاج است بریاضت و تحمل مشقت و فایده ریاضت آنست که بر عاقبت این خلقها را بدانی تا نفس از قبایح آنها
نفرت کند و از قباحت آنها متنفر شود و بعد از آن بر ضد آنها مواظبت بر مباشرت نقیض اخلاق مذمومه نمایی تا آنکه
عادت شود و نفس باضداد آنها الفت بگیرد و بر او آسان شود و هرگاه این خلقها از نفس محو شود نفس از آن
میشود با صفتهای ناپسند و خلاص میگردد از غضبی که از آنها متولد میشود و علاج غضب در وقت برانگیخته
شدن آنست که پناه برد بخدای عز و جل از شر شیطان و هرگاه ایستاده باشد بنشیند و هرگاه نشسته باشد
بپهلو بخوابد و وضو و غسل کند از آب سرد زیرا که غضب از آتش است و این علاجها در حدیث نبوی وارد
شده و علاجی دیگر آنست که تامل کند در آنچه وارد شده در فضیلت فرو نشانیدن خشم و عفو کردن و حلم
و تحمل نمودن خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین یعنی فرا گیر
عفو کردن را و امر کن بمعروف و اعراض کن از جاهلان و نیز فرموده والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
والله یحب المحسنین یعنی جماعت متقیان آن ناسند که باز میدارند خشم خود را با آنکه قدرت بر امضاء آن داشته
باشند و عفو میکنند از مردم بدی که با ایشان کرده باشند و خدای عز و جل دوست میدارد احسان کنندها
را و باز فرموده ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین صبروا
وما یلقاها الا ذو حظ عظیم یعنی دفع کن بدی را که با تو کرده اند بچیزی که در نفس الامر بهتر باشد و هرگاه این
کار بکنی میان تو و میان آن کسی که دشمنی بوده هر آینه طریقی چنین شود که آن کس دوست و مهربان گردد و داده
است این خصلت یعنی در برابر بدی نیکی کردن مگر جماعه صابران و داده نشده است این مگر بکسی که
صاحب نصیب عظیمی باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرموده اند هیچ جرعه نزد من دوست تر نیست
تر باشد از جرعه خشمی که فرو نشاند آن را از برای طلب رضای خدای عز و جل و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده اند هر که فرو نشاند خشم خود را و قادر بر امضاء آن باشد پر میسازد خدای عز و جل دل او را از
ایمان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هیچ بنده نیست که خشم خود را فرو نشاند مگر آنکه خدای
عز و جل عزت او را در دنیا و آخرت زیاد کرداند و نیز فرموده اند چون یاری کسی ایست حلم از برای آدمی
و اگر صفت حلم را نداشته باشی خود را بتکلف بر حلم بدار که آن نیز ناصحت و علاجی دیگر از برای فرو
فرو نشانیدن آتش غضب آنست که بترساند نفس خود را از عقاب الهی در وقتی که محتاج باشد بعفو خدای
عز و جل و علاجی دیگر آنکه در باطن خاطر نشان خود کند که بدی عاقبت دشمنی و انتقام کشیدن را و آنکه
نیز با او مکر عداوت خواهد بست و از آزار او خواهد رسانید و علاجی دیگر آنکه آنست که بداند غضب

مشعر است باینکه چرا امری موافق مراد خدای عز و جل شد نه موافق (گفت) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت است که فرمودند آگاه باشید بتحقیق که بنی آدم بر طبقات مختلفه آفریده شدند بعضی از ایشان دیر بغضب
می‌آیند و زود پشیمان میشوند و بعضی زود بغضب می‌آیند و زود پشیمان میشوند آگاه باشید که بهترین
مردم آنست که دیر بغضب آید و زود پشیمان شود و بدترین مردم آنست که زود بغضب آید و دیر پشیمان
شود **فصل** بدانکه هرگاه کسی غضب خود را فی الحال فرو نشاند از آن راه که از انتقام کشیدن عاجز باشد آن
غضب رجوع بباطن میکند و در آنجا محبوس میشود و کینه میگردد و معنی کینه آنست که کسی را همیشه در دل گران
بشمرد و دشمن او می‌باشد و از آن نفرت میدارد و بدین حالت باشد و باقی میماند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که مؤمن کینه نمیدارد و بدانکه کینه مورث چندین معصیت است اول حسد زیرا که کینه صاحبش را بر آن
میدارد که آرزوی زوال نعمت آن کس بکند و غمگین باشد بنعمتی که باو رسیده و خوشحال گردد بمصیبتی که باو
نازل شده باشد دوم آنکه زیاده بر حسدی که در باطن دارد شماتت او نیز میکند بآنچه که بوی رسیده سیم آنکه
ترک آشنائی کرده کناره میجوید هر چند که آن کس کرم و مهربانی کند چهارم آنکه سخنانی که جایز نیست در شان
آن کس میگوید از دروغ و غیبت و فاش کردن راز و پرده دری و غیر اینها پنجم آنکه حکایت گفتار و کردار او را
مینماید بر سبیل سخریت و استهزا ششم آنکه حقوق او را بجای نمی‌آورد یا آنکه ترک صله رحم میکند و قرض
او را ادا نمیکند و دفع ستم از وی نمینماید و هیچ یک اینها حرام است و از کینه ناشی میشود و اقل مراتب کینه آنست که
از التفات میکند و احتراز کند اما آن کس در دل وی گران باشد و بغض او را داشته باشد تا آنکه خود را
باز دارد از آنچه بیش از این میکرد از شکفتگی و نرمی و مهربانی و بر آوردن حوایج و هم‌نشینی نمودن و یاد
خدا و اعانت بر منافع با آنکه ترک دعا و ثنا نماید و مردم را ترغیب بر احسان و مهربانی او نکند و تمام اینها باعث
نقصان درجه او میشود در دین و مانع میشود میان او و میان مرتبهای عظیم و اولی آنست که بر آنچه بوده
باقی ماند و اگر چنانچه ممکنش باشد که جهاد نفس نموده علی رغم شیطان لعین احسان را زیاد کند هر آینه
درجه کسانی خواهد بود که بمقام صدق رسیده باشند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین
خلقها در دنیا و عقبی عفو کردن است از کسی که ظلم بتو کرده باشد و پیوند کردن با هر که از تو جدائی کند و احسان
نمودن که با تو بدی کند و عطا کردن بکسی که ترا محروم ساخته باشد و نیز فرمودند بر شما باد که عفو کنید
بدرستی که عفو زیاد نمیکند بنده را مگر عزت پس عفو کنید تا خدای عز و جل شما را عزیز گرداند از نزد خود
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که پشیمانی بر عفو کردن افضل و اسهل است از پشیمانی بر انتقام کشیدن

و این خصلت که زود پشیمان شدن است جبر و تلافی زود بغضب آمدن را میکند و بعضی زود بغضب می‌آیند و دیر پشیمان میشوند

بیشتر

باص

واز

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که نرمی و همواری خلقیست که در هر جا یافت شود موجب زینت آن میشود
و از هر چه سلب شود آن را عیب دار میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند هر چیزی را قفلیست و قفل ایمان
نرمی و همواریست و باز فرمودند خدای عز و جل با لطف و نرمی است نرمی کار میکند و لطف و نرمی را دوست میدارد
و عطا میکند بسبب لطف و نرمی چیزی چند که از راه درشتی و تندی عطا نمیکند و حضرت صادق سلام الله علیه فرمودند
هر که در کار خود نرم و هموار است هر چه را بخواهد از مردمان میخواهد و حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه فرمودند نصف
زندگانی در نرمی و مدارا است **فصل** بدانکه حسد از ثمرات کینه است چنانچه کینه از ثمرات غضب است و آن از افعال و
صفات ناپسند و حسد شرع میشود که عنوان مذمت خدای عز و جل در قرآن مجید بر سبیل انکار و استعجاب فرموده
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی آیا حسد میبرند بر مردم بر آنچه خدای عز و جل از فضل خود
عطا فرموده و نیز فرموده است ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم یعنی
آرزو دارند بسیاری از اهل کتاب که شما را بعد از آنکه ایمان آورده اید بر گردانند بکفر از راه حسدی که بر شما دارند
و این آرزو را از خواهشهای نفسانی بود نه از راه دینداری و باز فرموده ان تمسسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم
سیئة یفرحوا بها یعنی اگر بشما خیری برسد دلگیر میشوند و اگر بدی بشما برسد خوشحال میشوند و حکایت حسد بردن
برادران یوسف بر یوسف و آنچه در دل ایشان بود و بآنچه انجامید از راضی بودن بقتل یوسف و انداختن آن
بسیار از نفوس حسد بتفصیل در قرآن مجید مذکور است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حسد عملهای نیکو
را محو و باطل میکند چنانکه محو کردن آتش هیزم را و نیز فرمودند که خدای عز و جل بحضرت موسی فرمودند ای موسی بن
عمران حسد مبر بر مردمان بر آنچه از فضل خود بایشان عطا کرده‌ام و نظر مکن بآنچه بایشان داده‌ام و چشم خود
را در دنبال آن چیزها مدار زیرا که هر که حسد دارد نعمت مرا دشمن میدارد و راضی نمیباشد بقسمتی که من در میان بندگان
کرده‌ام و هر که چنین باشد من از آن نیستم و او از من نیست و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که مدد جوئید
بر امور و حاجتها بپنهان داشتن احوال خود زیرا که هر که نعمت میدارد مردم بر او حسد میبرند و نیز فرمودند که
چند خصلت است که کسی از آنها خلاصی نمی‌یابد و در روایتی دیگر فرمودند که سه کس است که از آنها خلاصی نمی‌یابد یکی
گمان بد بردن و دوم فال بد زدن و سیم حسد بردن و فرمودند بیان کنم از برای شما بیرون شدن از آنها را هر گاه
گمان بد بردی تحقیق مکن و یقین مکن و هر گاه فال بد زدی از آن درگذر و پروا مکن و هر گاه حسد بردی
بی ادبی مکن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند آفت دین حسد و عجب و بالیدن و فخر کردن است و در
مصباح الشریعه از آنحضرت مرویست که ضرر حسد بخود حسد رساند پیش از آنکه ضرر برساند بکسی که حسد بران برده

داردوماندن شیطان که باقی گذاشت بسبب حسد از برای خود لعنت را و از برای آدم این مرتبه را که خدای عز و جل
برگزید او را و توفیق دادن توبه و هدایت نمود و برابر ثابت بودن برادرش چنانچه در قرآن مجید وارد شده ثُمَّ اجْتَبَاهُ
رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى و بلند مرتبه ساخت او را و رسیدن بکنه حقیقت عهد و پیمانی که از وی باخود بود از دشمن
داشتن شیطان و فریب او را نخوردن و بدانستن آنکه حقیقت بکرامت کی معصوم بودن از نزع و وسوسه شیطان اللعین
بر آن حضرت فرموده نه چنان باش که بر تو حسد و بغض آنکه تو حاصل کسبی آنست باشی البدستی که میزان عمل حاسد
حبث سبک می باشد و ثقل میزان محسود و روز قیامت هر کسی در دوزخ اول مقرر و در رمان مرهان منت شد پس حسد
حاسد چه نفعی رسانند و محسود چه ضرری تواند رسانید و اصل حسد از کوری باطن است و از انکار لطف و
احسان خدای عز و جل ناشی میشود و این کوری و انکار دو بار است از برای که کرد آدمی باین دو با وجع که مرسل
و قابیل فرزند آدم بر حسد بحضرت هابیل مبتلی شد و هلاک کرد بیچارگی که هر که از آن نجات نیافت و حاصل
نو بر عنکبوت از برای آنکه بر حسد مصر می باشد و اعتقاد جهد میدارد و این حالتیست که در طبیعت مرتشه
شد و چون حسد از امور طبیعیه است چیزی با آن معارضه نکند و سببی سوای اقتضای طبیعت ندارد و
هر چه طبیعت از اصلاح خود تغییر نتواند بود هر چند معالجه آن نشود **فصل** معنی حسد کراهت داشتن نعمت
آن کسی که حسد بر آن میبرند و محبت داشتن بزوال نعمت از آن و اگر خواهش بزوال نعمت او و کراهت از دوام
نعمتش نداشته باشد الا مثل آن نعمت را از برای خود خواهش داشته باشد آنرا غبطه و منافسه گویند که در
قرآن مجید اشاره بجوابی آن واقع شده چنانچه فرموده وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ یعنی و درین شرابی که
اهل بهشت دائمی باشند باید که رغبت کنند رغبت کنندگان و غبطه کردن گاهی واجب و اگر در امر دنیات مباحست و
اگر در بهشت مستحب است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مؤمن غبطه میدارد و منافق حسد میبرد و فرموده الی م
حسد روایت کرده و خبر یکی آنکه مردی را خدای عز و جل عطا فرموده باشد و مسلط ساخته باشد او را
را در انفاق نمودن آن در مصرف حق وجه دوم مردی را خدای عز و جل علمی عطا نموده باشد و آن کس عمل با آن علم
کند و تعلیم مردم نماید و درین حدیث غبطه را حسد نامیده چنانچه در بعضی مواضع حسد را منافسه نامیده اند و
در دیوان اشعار دیده باشی که هر یک بجای دیگری استعمال میشود و هر گاه بکافری یا فاجری نعمتی برسد و او بآن نعمت
استعانت جوید بر آنکه فتنه جویی و فساد در میان مردم کند و ازار بایشان رساند درین صورت ضرر
ندارد کراهت آن نعمت و رغبت بزوال آن داشته باشد از آن جهت که آن نعمت آلت فساد است نه از آن راه که
نعمت و سببهای حسد بی که ناپسندیست بسیار است مثل عداوت و داشتن با عزت بودن و تکبر نمودن و از فوت مقصد ونعم ذاهی

محبوبه رسیدن و محبت پیشوایی داشتن از جمله اسباب حسد زبونی نفس و بخل است زیرا که هر که کراهت نعمت کسی
میدارد یا از برای آنست که دشمن اوست و نمیخواهد که خیری باو رسد و یا از آن راهست که میداند که هر گاه آن کس
نعمت داشته باشد تکبر بروی خواهد نمود و او بجهل کثرت تفاخر و برا نخواهد نمود و یا بعبث مراد آنکه عزت نمودن که
شد و یا از برای آنست که در طبع او خواهش تکبر بر محسود مرکوز است و نعمت داشتن او مانع از تکبر حاسد بر محسود
میشود و یا از آن جهت که نعمتش را عظیم و منصبش را بزرگ میشمرد و تعجب میکند از بهره مند شدن چنین کسی
بچنین نعمتی و یا از آن حیثیت است که میترسد از فوت شدن مطالب بسبب نعمت آن کس بگمان آنکه مبادا از آن
نعمت مزاحمت بحال او رسانند و مانع شود از رسیدن او بغرضهای که دارد و یا از آن راهست که محبت ریاست و
پیشوایی دارد و هر گاه نعمتی که او دارد دیگری داشته باشد منصب ریاست مخصوص او نمیخواهد بود و یا از برای
سببهای مذکوره نیست بلکه بجهت خبث نفس و بخل آن باشد با اینکه خیری چند که از خدای عز و جل برسد اگر چه آن
نعمت بخودش منتقل نشود و بسیاری میباشد که تمامی این اسباب یا بسیاری از آنها در یک کس یافت میشود پس حسد او
عظیم میشود و قوت میگیرد و قوتی که قادر بر پنهان داشتن حسد نمیباشد و عنوانی که بآنها حسد بعنف
سلوک باشد بلکه پرده حسن معاشرت را دریده و اظهار عداوت میکند **فصل** بدانکه ازدیاد این سببها
ازدیاد روابط می باشد و هر گاه میان جمعی بسبب ربط اجتماعی در مجالس بوده و بغرضهای که داشته باشند
تزاحم نمایند و یکی از آن میان مخالفت نماید با دیگری در غرضی از غرضها طبع آن دیگر از آن متنفر شود و دشمنی
و کینه او را در دل میگیرد و در آن هنگام میخواهد که او را حقیر شمرد و تکبر بر آن نماید و انتقام از وی بکشد بسبب
آنکه مخالفت غرض آن سلوک نموده و کراهت میدارد از نعمتی که آن کس را حاصل است و مطالبی که دارد در میان رسیدن حسد در
میان دو کس که در دو شهر دور از هم باشد متحقق نمیشود بلی اگر بجا و رسانند در مسکنی یا بازاری یا مجلسی
یا مدرسه و تزاحم نمایند در مطالبی که غرضهای ایشان مخالف یکدیگر باشد از آن مخالفت کراهت و عداوت
بهم میرسد و باقی اسباب از این راه پیدا میشود و از اینجاست که عالم بعالم حسد و عابد بعابد و عالم بر عالم و عابد بر عابد
میدارد و اما عابد بر عالم حسد نمیدارد و تاجر بر تاجر حسد میدارد نه بر دیگری مگر آنکه حسدش از رهگذر دیگر
سوی پیشه تجارت باشد و همچنین برادر و عمو زاده حسد میدارند نه بر بیگانه و همچنین حسد زن بر زنی دیگر که
شوهر تو داشته باشد یا کنیزی که خود داشته باشد حتی از حسد می باشد که برادر شوهر و دختر او داشته باشد
و سبب درینها همه تزاحم در غرضها و مطلبهاست بلی هر کس کسی که حرص بسیاری بر تحصیل جاه و اعتبار داشته باشد
و محبت عظیمی داشته باشد باینکه نام و آوازه او در جمیع اطراف عالم منتشر شود این چنین کسی حسد میدارد بر

بهر کسی که مشارکت نماید با وی در خصلتی که بدان تفاخر کنند و منشأ جمیع اینها محبت دنیاست از برای آنکه از حیثیت
دنیا است که هر قدر از آن با حدی برسد دیگری را از آن قدر نصیبی نمی‌تواند بود و این بخلاف نعمتهای آخرت
که در آن تنگی نمی‌باشد و نعمت علم آخرت مثالیست از برای آخرت چه هر قدر از آن هر گاه بکسی برسد دیگری نیز از آن
بهره‌مند می‌تواند شد بدون آنکه از او این چیزی کم شود و از این راهست که هر که محبت بشناختن خدای عز و جل
و شناختن صفات او و بشناختن ملائکه و پیغمبران و بشناختن اسرار زمین و آسمان داشته باشد حسد کسی
که این محبت را داشته باشد نمی‌دارد و این وقتی می‌باشد که عارف باشد یعنی آنچه گفته شد از برای آنکه معرفت
بعارفان تنگ نمیگردد بلکه یک چیز معلوم هزار هزار عالم می‌تواند بود و منشأ فرح و لذت هر یک میشود بدون
آنکه لذت احدی بمعرفت دیگری کم شود بلکه بکثرت عارفان انس و الفت و ثمره افاده و استفاده زیاد میگردد
زیرا که معرفت خدای عز و جل دریاییست وسیع و بی‌پایان که گنجایش تنگی ندارد و قرب بمنزلت نزد خدای
عز و جل نیز تنگی نمی‌دارد از برای آنکه عظیم‌ترین نعمتهای که در پیش خداوند تعالی میباشد لذت لقای او
و جمال اوست و مزاحمت در آن نمی‌باشد بلکه بکثرت عارفان انس زیاد میشود بلی اگر قصد علماء مال و جاه باشد
حسد بر یکدیگر میبرند از برای آنکه مال از اعیان و اجسام است و در دست هر که باشد در دست دیگری نمی‌تواند
بود و معنی جاه مالک دل مردمان شدنست و هر دلی که بمحبت تعظیم عالمی پر گردد از احترام بجهت عالمی دیگر خالی
یا آنکه کمتر متوجه میشود و همین معنی البته سبب حسد میشود **فصل** بدانکه حسد از مرضهای عظیم دلهاست و مرض
دل علاج نمی‌توان نمود مگر بعلم و عمل و علمی که نافعست از برای مرض حسد آنست که بتحقیق بدانی که حسد ضرر
در دین و دنیای محسود نمی‌رساند بلکه نفع میرساند و هر گاه این را از روی بصیرت بدانی و دشمنی خود و دوستی
خود نداشته باشی البته که از حسد مفارقت خواهی نمود اما ضرر دینی که حسد بدین تو میرساند آنست که بسبب حسد
راضی بقضای خدای عز و جل نیستی و کراهت داری نعمتی را که خدا در میان بندگان خود قسمت کرده و عدلی
را که خدای تعالی در ملک خود بر پای داشته بحکمت لطیفی که دارد و منکر این مراتب شده نعمت الهی را انکار
و ناخوش خواهی شمرد و این جنایتیست که بر مردمک توحید نموده و خاریست که در چشم ایمان افکنده و ترا کفایت
در ضرر رسانیدن این نوع جنایت در دین و حال آنکه با وجود اینها با مرد مؤمنی نفاق ورزیده و ترک
خیرخواهی او نموده و مفارقت کرده طریقه اولیا و انبیا را در خیرخواهی بندگان خدا و مشارکت نموده با ابلیس
در خواهش بلا از برای مؤمنان و زوال نعمت از ایشان و تمامی اینها خصلتهای پلیدیست که حسنات قلب را آنچنان
میخورد مانند فانی ساختن آتش هیزم را و محو کردن شب روشنی روز را و اما ضرر رسانیدن حسد بدنیا

از علم
اجابت

توبه باید نمود ضرری بجهت دنیای

بار

که بسبب آن همیشه در عذاب و محنت و درد و غم میباشی از آن راه که خدای عز و جل دشمنان ترا خالی نمی‌گذارد
از نعمتی که با ایشان برساند و محنت هر نعمتی که در ایشان می‌بینی در عذاب و از هر بلائی که از ایشان میگردد در غم
و الم بوده پریشان خاطر و دل تنگ میباشی و ابدا از برای دشمن خود میخواهی از محنت در دین و فتنه
تو در تو می‌باید و حال آنکه آن نعمت از محسود بحسد تو زایل نمیشود چه اگر نعمت بحسد زایل میشد هر که نعمتی بر تو
و بر مردمان باقی نمی‌ماند و نعمت ایمان نیز باقی نمی‌ماند از برای آنکه کافران حسد بر مؤمنان در نعمت ایمان
میبرند در قرآن مجید وارد شده وَدَّت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
وَمَا يَشْعُرُونَ یعنی آرزو دارند گروهی از اهل کتاب که شما را گمراه سازند و حال آنکه گمراه نمیسازند مگر
خود را و شعور باین ندارند بلکه هر چه خدای عز و جل تقدیر کرده از اقبال و نعمت ناچار باید که باقی باشد
تا مدتی که مقدر شده و تدبیری در دفع آن نمیتوان نمود بلکه هر چیزی نزد خدای تعالی باندازه‌ایست
و از برای هر مدتی کتابی نوشته شده و هر گاه نعمت بحسد از محسود زایل نشود ضرری در دنیا بوی نخواهد
رسید و در آخرت نیز گناهی نخواهد داشت و اما آنکه محسود در دنیا و آخرت منتفع میشود این امریست
واضح اما منفعت دین آنست که مظلوم میباشد از جانب تو خصوصا وقتی که حسد ترا بگفتار و کردار بد
بکشاند مانند غیبت کردن و بدگویی و پرده دری و ذکر عیبها نمودن و اینها همه هدیه‌ایست از جانب تو
که بآن کس میفرستی باینکه حسنهای تو بدیوان عمل او منتقل میشود بسبب آنکه میخواهی که او از نعمت مغلوب
و محروم باشد چنانچه تو در دنیا از نعمت محروم شده پس نعمت تازه بنعمتی که دارد اضافه میکنی و شقاوت
فوق شقاوت از برای خود تحصیل مینمایی و اما منفعت دنیای محسود آنست که مهم‌ترین غرضهای مردم
ناخوشی دشمنان و اندوه و شقاوت ایشانست و اینکه اینها مغموم و معذب باشند و هیچ عذابی عظیم‌تر
از آن حالتی که تو داری نمیباشد و این مراد حاسد است تو بخود کرده پس سزاوار از برای عاقلست
که حسد را حکم سازد و هر چه را اقتضا کند از قول و فعل نفس خود را بخلاف آن تکلیف کند پس اگر حسد او را
بر بدگویی کسی رساند کشاند خود را تکلیف کند بمدح کردن او و نیکی وی را گفتن و اگر حسد او را
بتکبر بدارد خود را بتواضع او و عذرخواهی بدارد و اگر او را بمنع انعام بدارد سعی کند در زیاد
کردن احسان و هر گاه بتکلف این کارها بکند و محسود این را بداند از روی خشنودی محبت او را
داشته و هر گاه دوست دار او شود حاسد نیز بر میگردد و دوست او میشود و در میان ایشان اتفاق
قاطع ماده حسد بهم میرسد و آنچه را اولا بتکلف میکردند آخر طبیعی میشود و اصل در علاج حسد

قلع اسباب است از تکبر و خود را عزیز شمردن و غایت حرص بر چیزهای بی فایده داشتن چنانچه بیان آن
بعد از این خواهد آمد **باب چهارم** در بیان ریا و کبر و عجب است بدانکه ریا از کبایر
حرامست و صاحب ریا را خدای عز و جل دشمن میدارد و در قرآن مجید واقع شده فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ
سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ یعنی عذاب شدید از برای نمازکنندگان که آن جماعتند که از نماز
خود غافل میباشند و پروای نماز ندارند آنانکه عملهای ریا میکنند و منع میکنند از انفاق معروف و نیز
وارد شده يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا یعنی ریا میکنند از برای مردم و یاد خدا نمیکنند مگر
کم و نیز در قرآن واقع شده كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ یعنی باطل مکنید صدقات خود را عبث که آن
مانند کسانی است که باطل ساختند منافعی که انفاق میکنند مال خود را از برای ریا و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده اند که خدای عز و جل میفرماید هر کس عملی بکند که شریک سازد در آن عمل با من غیر مرا آن
عمل تمامی از آن شریک خواهد بود و من از آن کس بیزارم و من غنی ترین اغنیایم از شریک و نیز آنحضرت
فرموده اند که ادنی ریا شرکست و فرموده اند زود باشد که بیاید بر مردم زمانی که باطنهای ایشان بد شود و ظاهر
شان نیکو باشد از برای طمع در دنیا و مراد ایشان رضای خدا نمیباشد و دین ایشان ریا خواهد بود و هیچ
خوف نخواهند داشت تا آنکه خدای عز و جل ایشان را مبتلا بعذابی خواهد نمود و هر چند دعا
خواهند کرد دعا کردن شخصی که در دریا غرق شده باشد و خدای عز و جل دعای ایشان را مستجاب
نمیکند و نیز از آنحضرت مرویست که فرشته عمل بنده را باسمان میبرد در حالتی که بان خشنود میباشد و
هر گاه حسنات بنده را باسمان برد خدای عز و جل میفرماید که آن عملها را در اسفل درجات جهنم جای
دهید از برای آنکه آن بنده در عمل اراده رضای مرا نمیبود بلکه قصدش ریا بود و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده اند بترسید از خدا و بترسید [illegible] و عمل کنید [illegible] قصد آنکه مردم بشنوند
زیرا که هر که عمل کند از برای غیر خدا وا میگذارد او را خدای عز و جل با عملی که کرده و نیز فرموده اند که صاحب ریا سه
علامت میدارد هر گاه مردم [illegible] و کاهل میشود هر گاه تنها باشد و محبت میدارد که در جمیع امور مدح
او گفته شود و از امام محمد باقر روایتست که خود را بر عمل باقی داشتن دشوارتر از عمل کردنست پرسیدند که
باقی داشتن چه چیز است آنحضرت فرمودند مردی صله و قرابت میکند و از برای رضای خدا انفاق مینماید
را با خدا شریک نمیکند و آن عمل در نامه او پنهانی نوشته میشود بعد از آن ذکر آن عمل میکند و آن محو
میشود و در نامه عمل او علانیه ثبت میشود بعد از آن ذکر آن عمل میکند و در نامه او عمل ریائی نوشته میشود

وحضرت

وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که خدای عز و جل فرموده من بهترین شریکانم هر که غیری را با من شریک
سازد در عملی که کرده باشد قبول نمیکنم مگر آنچه را که از برای محض رضای من باشد و آنحضرت فرموده اند
ریا نوعی شرکست بدرستی که هر که عملی بکند از برای مردم ثوابش با مردم خواهد بود و هر که عملی از برای خدا بکند
ثوابش با خداست و نیز آنحضرت در تفسیر این فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا فرموده اند که مردی عملی میکند که آن عمل ثواب میدارد اما آن مرد در آن عمل طلب رضای خدا نمیکند بلکه غرضش
آنست که مردم مدح او را بکنند و میخواهد که در مجالس آن عمل مذکور شود و شرک در عبادت در این مکان این
معنی دارد بعد از آن فرموده اند هیچ بنده نیست که عملی را پنهانی بکند مگر آنکه بعد از مدتی که بگذرد خدای عز و جل
خوبی او را ظاهر میسازد و هیچ بنده نیست که عمل بدی را پنهانی بجای آورد و مگر آنکه بعد از مدتی
او را ظاهر میکرداند و نیز آنحضرت فرموده اند که چرا احدی از شما عمل خوب را ظاهر میسازد و عمل بد را پنهان
و باز گشتی بخود نمیکند که بداند این چنین کاری فایده ندارد و حال آنکه خدای عز و جل فرموده بَلِ الْإِنْسَانُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ یعنی بلکه آدمی بر نفس خود صاحب بصیرتست و بر عملهای خود بیناست بعد از آن فرموده اند که
هر گاه باطن آدمی خوب باشد ظاهرش تقویت می یابد و فرموده اند هر که عمل قلیلی بکند و مرادش خدای عز و جل
باشد ظاهر میسازد خدای تعالی بیش از آنکه آن بنده اراده نموده و هر کس که عمل بسیاری بکند و بدن خود را
اندازد و شب را بیدار بسر آورد و امام مرادش مردم باشد خدای عز و جل او را در نظر مردم کم مینماید و
با کی نیست در خشنودی از ظهور عمل هر گاه قصد عامل پنهان ساختن طاعت باشد و با خلاص آن عمل را از برای
خدای عز و جل کرده باشد و هر گاه مردم بر آن عمل مطلع کردند داند که خدای تعالی ایشان را مطلع ساخته و
کارهای پسندیده او را ظاهر ساخته و استدلال کند باین بر حسن معامله حق با وی و بر توجه حق و لطف او نسبت
بوی اگر آن کس طاعت و معصیت را پنهان کرده و خدای عز و جل معصیت او را پنهان ساخته و طاعتش را
ظاهر کرداند پس فی الحقیقه خوشنودی او بزیادتی لطف حق با او خواهد بود نه بمدح مردم و در قرآن
معتبر بوده در قرآن مجید نازل شده قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا یعنی بگو ای محمد که بفضل
خدا باید که خوشنود باشند و همچنین استدلال کند بظاهر ساختن خدای تعالی عمل خوب او را و پنهان ساختن
عمل زشت او را در دنیا بر آنکه در آخرت پنهان خواهد ساخت نیز این چنین خواهد کرد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده اند هیچ معصیتی را خدای تعالی بر بنده در دنیا پنهان نمیسازد مگر آنکه در آخرت
پنهان خواهد ساخت پس خوشنودی بنده در استدلال او بقبول عملش فی الحال و در استدلال دوم

پاینده است و همچنین هرگاه گمان داشته باشد که مردمی که مطلع بر عمل او شوند رغبت خواهند نمود بر پیروی
او ثوابش نیز مضاعف میشود پس ثواب عمل ظاهری را خواهد داشت بسبب انچه در اخر ظاهر شد و ثواب عمل
پنهانی خواهد داشت بسبب اخفا و اول قصد نموده و هرکه پیروی او بکند از برای او ثواب عملهای پیروی کنندگان
حاصل خواهد شد بدون انکه چیزی از ثواب ان جماعت کم گردد و همچنین اگر خوشنود شود بجهت انکه بزمان بردار
مردم از برای خدا در رحمت که ان کس را گشتن یا انکه خوشنود شود بجهت که مردمان بطبع خدا امیدوار
و یا بنگر دلهای ایشان با اهل اطاعت باشد و روایتست که مردی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله من
عمل را پنهان میسازم و نمیخواهم که کسی بران مطلع شود اما اگر احدی مطلع شد خوشنود میشوم انحضرت فرمود که
از برای تو دو ثواب خواهد بود ثواب عمل ظاهری و ثواب عمل پنهانی و از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند از مردی
که عمل خیر کند و هرگاه کسی بران مطلع شود ان مرد خوشنود شود انحضرت فرمود که باکی نیست و هیچ کس نیست
مگر انکه محبت میدارد برانکه خدای تعالی خیر او را ظاهر کند اما بشرطی که قصد این نداشته باشد که اگر قصد او
در عمل ظهور ان باشد ثوابی نخواهد داشت و چنانچه خوشنود شود بظهور عمل باکی ندارد و همچنین باکی نیست در
پنهان داشتن معصیت نه بقصد انکه مردم اعتقاد پرهیزکاری بان داشته باشند بلکه قصد او احتراز از
پرده دری باشد یا از برای ان باشد که شارع امر به پنهان ساختن معاصی نموده و این را از ان میتوان دانست
که کراهت داشتن از ظاهر شدن معصیت دیگران یا از برای این باشد که المومن مردم متالم گردد و این
منافیتی ندارد زیرا که طبیعی انسانست یا از برای این باشد که مبادا مومن گستاخ در معصیت افتد و این را
بان میتوان دانست که مذمت او و مذمت دیگران در پیش او مساوی باشد و تفاوتی در آزرده شدن از
مذمت نیابد یا از برای ان باشد که مبادا ضرر احدی باو رسد یا از برای حیا باشد که این از لوازم نجابت
طبیعت میباشد چنانچه در حدیث وارد شده که هر نوع حیایی خوبست و در خبری دیگر است که حیا شعبه ایست
از ایمان یا از برای ان باشد که مردم پیروی او در پنهان ساختن معصیت نمایند یا از برای این باشد که
دارد که در نزد خلایق محبوب باشد تا بدانکه خدای تعالی نیز محبت باو دارد زیرا که هرکه را خدای تعالی دوست
دارد او را در دلهای مردمان محبوب میسازد فصل بدانکه ریا در عبادات از جهت لذت مدح و فرار از
الم مذمت و طمع در مال مردمان ناشی میشود و هرگاه بنده معرفت بهم رساند بمضرت ریا و انچه از او فوت میشود
از صلاح باطن و با انچه از ان فی الحال محروم میشود از توفیق الهی و انچه در اخرت از ان محروم میماند از
تقرب بخدای عز و جل و انچه را متعرض میشود از عقاب و خشم خدای عز و جل و خواری در قیامت و بجد

اجر را از برای او حاصل میشود از جانب مردم و خود از انکه بجهت ایشان میکند یا بجهت ان رو میکرد از آخرت
و اجر از رو محو میشود از ثواب اعمال اهل اینه البته ترک ریا خواهد نمود با انکه بسیار میباشد که بسبب یک عمل که
باشد که حسنات رجحان می یابد و هرگاه بسبب یا عمل فاسد یکی کم شود منتقل بکفه سیئات شده ان کفه
رجحان می یابد و صاحبش را باتش جهنم می اندازد و مع هذا بسبب حفظ خاطرهای مردم اشتغال در دنیا و
خاطر او را در دنیا رو میدهد که شخص نمیتواند خود را از برای انکه رضای مردم نهایتی ندارد که بان توان رسید
و هرچه موجب خوشنودی گروهی شود باعث دلگیری گروه دیگر میشود چون خوشنودی جمعی در دلگیر ساختن جمعیست
هرکه طلب خوشنودی مردم کند با انکه خدا را ناخشنود سازد هم خدای تعالی بر او غضب میکند و هم مردم را بر او غضب
در میاورد و نیز چه غرض است در مدح کردن مردم و حال انکه خدا را بمدح ایشان احتیاجی نباشد با انکه
مدح ایشان نه بخشش یا در روزی و در ازدیاد عمر او میشود و در روز قیامت که بیشتر محتاج باشد نفعی باو
نخواهد رسید و علاج قطع طمع در چیزهای مردم انست که بداند که خدای عز و جل دلهای مردم را مسخر نموده در
نهادن و دادن و بداند که مردم در این امر اختیاری ندارند که روزی دهنده بغیر خدای تعالی و هرکه طمع
در مردم میدارد خالی از خواری [illegible] نمیباشد و اگر بمطلب برسد خالی از منت و خفت نمیباشد و
کسی که در خاطر خود [illegible] این ضررها را [illegible] رغبت او سست شده دل او متوجه خدای عز و جل
میشود و کافیست در علاج ریا انکه اگر مردم بدانند انچه در دل او است از قصد ریا و اظهار اخلاص البته او را
دشمن خواهند داشت و بزودی خدای تعالی باطن او را بر مردم ظاهر میگرداند تا او را دشمن دارند و اگر
اخلاص بورزد از برای خدا البته خدا اخلاص او را بر مردم ظاهر میسازد و ایشان او را دوست میدارند
و نیکوی را [illegible] میکنند و زبان ایشان را بمدح و ثنای او میگشایند با انکه کمالی در مدح ایشان
و نقصانی در مذمت ایشان متصور نیست و نیز سزاوار انست که خود را عادت دهد به پنهان داشتن عبادات
و درهای ظهور انها را بر مردم ببندد چنانچه در امور قبیحه درهای ظاهر شدن انها را می بندد تا انکه قناعت
کند بعلم و اطلاع خدای عز و جل بعبادت خود و رغبت بعلم غیر خدای تعالی نکند و این کار اگرچه در ابتدا
مجاهده دشوار می باشد لیکن هرگاه [illegible] بران متکلف صبر کند گرانی ان ساقط میشود و بر او اسان گردد
بسبب الطاف الهی که پی در پی باو میرسد و مددی که بندگان خود را میکند از حسن توفیق و تایید و هرگز تغییر نعمتی
که خدای عز و جل بندگان عطا میکند تغییر او را نمیدهد مگر انکه ایشان در نفس تغییر بهم رسانند چنانچه
بنده جهاد نموده [illegible] هدایت کردن و خدای تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نمیسازد در نصح آنکه

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند بیشتر چیزی که ریا در آن واقع میشود نظر کردن در خود
و سخن گفتن و راه رفتن و همنشینی کردن و پوشیدن و خندیدن و نماز و حج و جهاد و قرائت قران و سایر
عبادات ظاهر است و هر که باطن خود را خالص سازد از برای خدا و بلا افتادگی کند از برای او و بعد
از آن با عجز و بی مقدوری باشد خود را مقصر داند این چنین کسی از قبول عبادت خواهد یافت و از آن کسانی
خواهد بود که امید خلاصی از ریا و نفاق یار میتوان داشت اما بشرطی که در همه حالت بر آن طریق مستقیم بوده
میلی نکند **فصل** و اما ریا در غیر عبادات که مستحب و گاه واجب می باشد بنا که بر مومن واجب است که
حفظ عرض خود بکند و کاری نکند که عیب او را بگیرند و لا بد چیزی از برای صاحبان مروت که در حضور
مردم مرتکب امور خفیفه شوند اگرچه در خلوت مباشر آنها گردند و این امریست که مختلف میشود باختلاف
زمانها و شهرها و شخصها و رعایت این را نمودن از امور ضروریه است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که وقتی آنحضرت مردی از اهل مدینه دید که چیزی از برای عیال خود خریده بود و خود حامل آن چیز بود هنگامی
که آنحضرت را دید شرمنده شد پس آنحضرت فرمودند که چیزی جهت عیال خریدی و برداشتی و بسوی ایشان
میبری بخدا قسم که اگر از ترس اهل مدینه نبود من هم میخواهم چیزی از برای عیال بخرم و خود برداشته بجهت
ایشان ببرم مراد آنحضرت این بود که می ترسم اهل مدینه عیب مرا بگیرند با آنکه جد آنحضرت که امیر المؤمنین صلوات
الله علیه باشد این کار میکرد و اما چون در زمانی بود که عیب نبود جایز بود که حضرت امیر مرتکب آن بشود بلکه
از برای آنحضرت منقبتی بود و تعلیمی بود مردمان را که از طریقه دور نیفتند و روایتست که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله روزی اراده نمودند که بنزد اصحاب خود روند و در اثنای بیرون آمدن از خانه نگاه به
آب کردند و عمامه و ریش مبارک خود را هموار نمودند بعد از آن کسی به آنحضرت گفت یا رسول الله با شما هم
از برای مردم آرایش میکنید در جواب فرمودند بلی بدرستی که خدای عز و جل دوست دارد که هر گاه بنده
او بنزد برادران مومن رود آرایش خود بکند و از برای ایشان بکند و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه
فرمودند باید که هر کس از شما که ببیند برادر مسلمانی رو خود را زینت بدهد مانند زینتی که از برای
غریبی میکند که میخواهد او را در بهترین هیئتی ببیند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که جامه پاک
خوار و نکوهیده شمار مکنند و قبای اینها مگر شد ریا نیست پسندیدن **فصل** و اما کبر از نتایج عجب و تکبر
از کینه یا حسد یا دنیا ناشی میشود و در بسیاری از مواضع قران خدای عز و جل مذمت تکبر نموده چنانچه فرموده
اند ساصرف عن ایاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق یعنی زود باشد که بگردانم از قبول کردن ایات خود

آن جماعتی را که تکبر میکنند بر مردم در روی زمین بغیر استحقاق و نیز فرموده اند کذلک یطبع الله علی کل قلب
متکبر جبار یعنی همچنین مهر میکند خدای عز و جل بر دل هر متکبر ستمکار و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند
که داخل بهشت نخواهد شد هر کسی که در دل او هم وزن دانه خردل از تکبر بوده باشد و نیز فرموده اند هر که خود
را عظیم شمرد و تکبر کند در رفتار بخدا ملاقات خواهد نمود و حال آنکه خدای عز و جل بر او غضبناک باشد
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که کبریا ردای مخصوص خدای عز و جل است بنوعی و هر که تکبر کند
منازعه با خدا در کار نموده خواهد بود در امر مخصوص و بیست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که آنست که مردم را حقیر شمری و زیادتی بر ایشان کنی و حق را نشناسی و طعن بر اهل حق زنی و نیز فرموده اند
هر که تکبر یا زیادتی میکند از زیادتی خواری و ذلت نیست که در نفس خود یافته است و فرموده اند که در جهنم دره خانه است
از برای متکبران و نام آن سقر است و وقتی از شدت حرارت شکوه کرد بخدای عز و جل و رخصت طلبید
که نفسی بکشد پس نفس کشید و از حرارت نفس جهنم را سوزانید و فرموده اند که متکبران در محشر بصورت مور
محشور خواهند شد و مردم ایشان را پایمال خواهند نمود تا وقتی که خدای عز و جل از حساب خلایق فارغ
شود و فرموده اند در آسمان دو فرشته است موکل بر بندگان هر که افتادگی نماید آن دو فرشته او را بر داشته بلند میکنند
و هر که تکبر کند آن دو او را از مرتبه جباریت و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست هیچ بنده نیست که
از برای خدا افتادگی کند مگر آنکه خدای تعالی او را بلند مرتبه میگرداند و نیز از آنحضرت مرویست که فرمودند
خوشا بحال کسی که چیزی را بخرد و خود بردارد و بر داشته از برای عیال ببرد و خود را از خواری عیال کرده
تا دفع کبر از خود بکند و نیز آنحضرت فرمودند با اصحاب خود که چرا در شما شیرینی عبادت نمی یابم فرمودند
که شیرینی عبادت چیست فرمودند که تواضع و افتادگیست و از آنحضرت روایت شده که فرمودند هر گاه
متواضعان امت مرا ببینید از برای ایشان تواضع کنید و هر گاه متکبران را ببینید تکبر کنید بر ایشان از
آنکه این موجب خواری و ذلت ایشان میشود و منقولست که حضرت امام زین العابدین علیه السلام وقتی بجماعتی
خورده داشتند گذشت و الاغی سوار بود و آن جماعت طعام صبح میخوردند پس آنحضرت را دعوت بطعام
کردند حضرت فرمودند که اگر من روزه نبودم هر اینه با شما طعام میخوردم و چون بمنزل
خود رفتند فرمودند طعامی سرانجام کنید و بسیار خوب آن طعام را بعمل آورید و بعد از آن آن جماعت را
دعوت کردند و ایشان در نزد حضرت طعام خوردند و حضرت با ایشان طعام خوردند که مبادا آنها دلگیر
خاطر شوند و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند تواضع آنست که با مردم سلوک کنی بطریقی که میخواهی

برای

مردم با تعلق کنند و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که تواضع اصل هر شرف
فنیست و اصل هر مرتبه ایست که بلند باشد و اگر تواضع را زبانی می‌بود که مردم میفهمیدند هر آینه بیان میکرد از
برای مردم حقیقت آنچه از عاقبت چیزها پنهانست و تواضع آنست که از برای خدا و در راه خدا باشد و آنچه
از این دو باشد مکر و فریب است و هر که از برای خدا تواضع کند خدای تعالی او را بر بسیاری از بندگان بلند
مرتبه گرداند و اهل تواضع علامتی چند میدارند که فرشته‌های آسمان و عارفان روی زمین از علامتهای ایشان را
میشناسند در قرآن مجید واقع شده و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف مردانی هست
که هر کسی را بعلامت میشناسند و اصل تواضع از بزرگ شمردن خدا و هیبت او را در دل داشتن و او را عظیم دانستن
ناشی میشود و هیچ عبادتی نیست که خدای تعالی او را بپسندد و قبول کند مگر آنکه باب آن عبادت تواضع است
و حقیقت تواضع را نمی‌دانند مگر بندگان مقربی که همیشه خدا را بیگانگی می پرستند در قرآن مجید وارد شده
وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندگان خدا آن جماعتند
که بر روی زمین با هستگی میروند و اگر جماعت نادانی با ایشان گفتگو بکنند کنند تسلیم و بردباری میکنند
و خدای عز وجل بهترین خلایق و بزرگترین مردم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد امر بتواضع فرموده
چنانچه گفته واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین یعنی تواضع کن از برای هر کسی که تابع تو شده از مؤمنان
و تواضع مزرعه افتادگی و شکستگی ظاهر و باطنست و مزرعه ترس و حیا از خدای تعالی و این خصال پسندیده
حاصل نمیشود مگر از مزرعه تواضع و شرف تمام و حقیقی میسر نمیشود مگر از برای کسی که در راه خدا تواضع نماید فصل تکبر گاه
بر خدای باشد چنانچه نمرود و فرعون کردند و گاه بر پیغمبران می‌باشد چنانچه کفار و مشرکین با پیغمبر صلی الله علیه
و آله از راه استهزا میگفتند این است آن کسی که خدا او را در میان ما ها برگزیده است و گاه بر سایر مردمان می‌باشد
باینکه خود را عظیم شمرد و غیر خود را حقیر داند و هر گاه حق ظاهر شود از بندگان خدا شود ننگ داشته باشد
از قبول آن و منادی شده انکار حق نماید چنانچه بسیاری از کسانی که مباحثه و مجادله در علوم مینمایند از برای
غلبه بر خصم و اسکات و الزام او منکر حق میشوند و نیز گاهی تکبر بعلم میباشد و گاه بعبادت و بهر کاری
که سبب صحبت و جمال و مال و قوت و بسیاری عدد کار و متابعان میباشد و تکبر بعلم و سبب بزرگی
آنست که مشغول میباشد بچیزی که علم نام میدارند اما علم حقیقی نیست دوم آنست که خوض در علم مینماید اما نفس
و خلقهای بد دارد و نفس را اول پاکیزه نساخته و تطهیر از ابعاد نداده و خود را در عبادت تمرین نموده و
ریاضت نفرموده بنابر این که هر گاه خوض در فروع علمی نماید آن علم در دل او وارد میشود در منزلی

ناپاک و متعفن باشد و اکرم می‌باشد و این چیزی از آن علم ظاهر نمیشود و علامتش آنست که بداند که تکبر لایق و سزاوار نیست
مگر از برای خدای عز و جل تنها و بداند که هر گاه تکبر نماید نزد خدای مبغوض گردد و مبغوض خواهد بود و نیز
را خدا از بندگان دوست میدارد آنست که افتادگی بکند پس ناچار بتکلف خود را متکلف خواهد ساخت
بچیزی که خدا دوست دارد و دیگر آنکه بداند که حجت خدا بر دانایان تمام ترست و بداند که خدا از جاهل عفو
میکند چیزی را که از عالم عفو نمیکند و بداند که هر که نافرمانی خدا کند با شناسائی و دانائی عذاب
او عظیم خواهد بود از برای آنکه حق نعمت خدا را در آن علم بجا نیاورده و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده اند مردم عالم را در قیامت خواهند آورد و در آتش جهنم خواهند انداخت پس روده‌های او
از درون شکمش بیرون خواهند آمد و آن روده‌ها را با خود حرکت خواهد داد مانند حرکتی که الاغ سنگ آسیا را
با خود حرکت میدهد و بعد از آن اهل جهنم بدور او حاضر خواهند شد و خواهند گفت این چه حالتست ترا که باین عذاب
گرفتار شده در جواب خواهد گفت که امر بخیر مینمودم و عمل بآن نمیکردم و نهی از شر میکردم و از آن باز نمی ایستادم و
خدای عز وجل در قرآن مجید علمای بد را بحمار و بلعم بن باعورا تمثیل نموده و حضرت عیسی علیه السلام فرموده‌اند
که وای بر علمای بد که بچه نوع حالی آتش جهنم بر ایشان شعله خواهد کشید و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که
برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده میشود پیش از آنکه از برای عالم یک گناه آمرزیده شود و بر عابد
پرهیزکار لازمست که بداند که هر عالمی که بسبب علم تقدم بر او دارد سزاوارست که تکبر بر او نکند و اگر عالم
فضیلت علم را دانسته و همچنانکه برکت علم بر عالم جاری شود و ضرر بدی زبانی نمیکند که وسیله نفع او و کفاره
گناهانش شود بدرستی که علمای نیکو کفاره گناهان میشود و هر که عالم بد خصال او را پوشیده است
در نجات بر خاطر است و بر خاطر واجبست که اگر کسی ببیند که او بدتر است بگوید شاید او نجات یابد
سوم پس باید که آن کس را از خود بهتر داند و از عاقبت خود ترسان باشد و بگوید شاید نیکی از کسی نهان باشد
از برای او بهترست و بگوید که من از آن شاید در خلق خوبی باشد در میانه او و میان خدا و خدای عز وجل
بآن قبول توبه او بکند و عاقبت حال او را بخیر نماید و بگوید که نیکی من ظاهرست و این از برای
من پوشیده از آن را که ایمن نیستم که طاعتی را که ظاهر نماید خالص باشد داخل آن شده باشد و ابطال
باشد و مجمل کلام آنکه هر که بچیزی بکند که در نزد خدا شقی باشد و تقدیر الهی شقاوت آن سبقت گرفته
دیگر گنجایش ندارد که هیچ حالی تکبر کند بلکه هر که در اخوف غالب شود هر کس را بهتر از خود میداند و
در بهشت در قرآن مجید واقع شده والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة یعنی مومنان آنهایند که آنچه

مبکنند و مع هذا بسیار میترسند که قبول نشود و هر که از جهت نسب تکبر کند باید که علاج قلبش را دو چیز
نماید اول آنکه بداند که این جهالت است زیرا که از آن حیثیت که خود را عزیز میشمارد در راه کمالی که با دیگری است
همین معقول است از شعری که گفته‌اند لئن فخرت بآباء ذوی شرف لقد صدقت ولکن بئس ما ولدوا یعنی اگر
فخر کنی بپدران صاحب شرف راست میگوئی اما بد فرزندی زائیده‌اند که کمالی ندارد و از کمال دیگران صاحب
کمالی میکند پس هر که تکبر بنسب مینماید اگر در صفاتی که خود دارد خست و دنائت دارد چون بکمال دیگری
خست او را میکند بلکه آن کسی که متکبر خود را بآن نسبت میدهد اگر زنده باشد خواهد گفت که فضیلت از
من دارم و تو کیستی و جز این نیست که تو کرمی هستی که از بول من شده از فضله من که منی باشد دوم آنکه
حقیقی خود را بداند پس پدر و جد خود را بشناسد بدرستی که پدر نزدیک او نطفه پلید است که از آن
هم رسیده و جد دور او خاکست که در نهایت خواریست و این نسب را خدای عز وجل در قرآن مجید با و شناسا
است چنانچه فرموده الذی احسن کل شیء خلقه وبدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین یعنی
آن خدائی که همه چیز را خوب آفریده و ابتدا آفرینش آدم را از خاک بوده و بعد از آن نسل آدم را از آب
گندیده خواری که دانید و اما علاج تکبر بجمال آنست که نظر کند بباطن خود آن نظری که عقلا میکنند تا به
بیند آن چیزهای قبیح و درشت چیزی چند که بجمال خود ناپیدا میکند زیرا که پلیدیها در جمیع
اجزا او سرایت نموده چنانچه غائط در روده‌ها و بول در بول‌دان و ماده غلیظ در بینی و ماده رقیق در دهان
و چرک در گوش و خون در رگها و خونابه و چرک در زیر پوست جلد و بوی بد در زیر بغل و روزی یک نوبت یا دو نوبت
ازاله غائط بدست خود میکند و روزی یک مرتبه یا دو مرتبه بیت الخلا نرد میشود آنچه از بیرون بدن آلوده می‌شود
او چیزی که اگر چشمش ببیند از پلیدی خواهد شد بجای آنکه دست بر وی بمالد از آن اسوده دیگر آنکه اول
مرتبه آن چیزهای پلید بهیئت آفریده شده مانند نطفه و خون حیض و بیرون آمده است از مجرای بول و حیض
که موضع خون حیض و مجرای پلیدیهاست و اگر چنانچه دو روز خود را پاکیزه نکند و نشوید بدنش بوی
بد و گند تعفن میشود و بو و بدی لجن رسیده مرداری میشود که کثیف‌تر از هر کثافتی باشد و اما
تکبر بزور و قوت علاجش آنست که بداند چیزهای دیگر بر آن مسلط کرده از ناتوانی و مرضها و بلاها
که اگر یک رگ از رگهای بدن او دردناک شود عاجزتر از هر عاجزی و خوارتر از هر خواری خواهد بود و اگر مگسی
چیزی از وی برباید نمیتواند که از وی پس گیرد و اگر پشه داخل بینی یا مورچه داخل گوش او شود او را هلاک
میکند و اگر خاری داخل پای او شود او را عاجز میگرداند و اگر یک روز تب کند لتقدار

میرود که در مدتی چرا و نمیشود و نیز هیچ آدمی قوی‌تر از الاغ یا فیل یا شتر یا گاو نمیباشد و چون افتخار قوت
نمودن بچیزی که حیوانات در آن بر آدمی تقدم داشته باشند و اما تکبر بتوانگری و بسیاری مال و اتباع و انصار
بچیزی که از ذات آدمی بیرونست و از قبیل خال و صورت و عمل نیز نیست و این قبیح‌ترین انواع تکبرهاست چون که اگر
فلک یا یهود امثال از شرفی که نمود در آن باب تقدم داشته باشد و زیاد از تو ایشان بود و هر که تکبر او از اعمال
در نزد پادشاهان کند بنای کار او بر دولتیست که غلیان و جوش او بیش از دیگیست که آتش در زیر آن افروخته
در جوش باشد و اگر لطف پادشاه با وی تغییر یابد بخوارترین جمیع مردمان خواهد شد و مجملا هر که تکبر
بامری که خارج از وی باشد نابجا او ظاهر و هویدا خواهد بود فصل بدانکه شفا تمام از مرض تکبر
نمیشود مگر بقطع نمودن اصل آن از بیخ و قلع نمودن درختان آن از جائی که در دل روییده و آن باین میشود
که خدا را بشناسد و بداند که عظمت و بزرگی غیر خدا را نمی‌سزد و نفس خود را چنانچه باید بشناسد
بداند که از هر خواری خوارتر و از هر کمی کمترست و بداند که لایق او نیست مگر تواضع و خواری و زبونی
اگر دیده بصیرتش گشوده شود یک آیه از قرآن الحکیم برای علاج او کافیست در قرآن واقع شده قتل
الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبیل یسره ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره
یعنی دور باد آدمی از رحمت خدا که چه کافر نعمت است هیچ اندیشه نمیکند که خدای عز و جل او را از چه چیز
آفریده است اول او ظاهر کرده اعضا و اشکال او را یابد از محصوص بس راه خیر را باو نموده بعد از آن او
را میرانیده داخل در قبر کرده‌اند و بعد از آن هر گاه که خواسته او را زنده کرده‌اند در محشر بلی اگر خدای
تعالی او را کامل کرده باشد و امر او را باو واگذاشته و زندگی او را همیشه باختیار او گذاشته باشد
جای آنست که سرکش شده مبدا و منتهی را فراموش کند اما در ایام حیوة مرضهای هولناک و دردهای عظیم
و آفتهای مختلف و طبیعتهای مخالف یکدیگر از صفرا و سودا و بلغم و باد و خون دارد و بر وی مسلط ساخته
بعضی از اجزای بدن و بعضی دیگر را از هم میپاشند باشد خواهد یا نخواهد خوش شود یا نشود باشد یا نباشد
اختیار گاهی گرسنه و گاهی تشنه میشود و گاهی بیمار و گاهی میمیرد و هیچ چیز را مالک نمی باشد از نفع و ضرر
و خیر و شر گاهی میخواهد چیزی را بداند و نمیتواند دانست و گاهی میخواهد که چیزی را در خاطر نگاه دارد
فراموش میکند و گاهی میخواهد که چیزی را فراموش کند و از آن غافل شود و غافل نمیتواند شد و گاهی
میخواهد که دل او متوجه امور مهمه شود و در اختیار بوادی وسواس و فکرهای باطل می افتد پس نه
مالک دلش میباشد و نه نفسش مالک نفسش میگردد و بسیار میباشد که در عقب چیزی میدارد که هلاکش

درانست و بسیار می باشد که کراهت از چیزی میدارد که حیاتش در انست و طعامی را الذین یستمتع که او را
هلاک میکند و ضرر میرساند و دوائی را کراهت میدارد که نفع میرساند و حیات می بخشد و هیچ لحظه از شب
و روز نمی باشد که ایمن باشد از انکه سلب شود از و کوش و چشم و علم و قوت و اعضاش در هم پیچیده و عقلش
ربوده شود و روحش پرواز نماید و جمیع انچه در دنیا محبوب اوست از وی سلب شود و مضطر و خوار باشد اگر
کس او را واکذارد باقی بماند و اگر اسبابی یاوری بسد فانی میشود بنده ایست مملوک که هیچ چیز خود را
مالک نیست پس اگر خود را بشناسد میداند که هیچ چیز از وی خوارتر نیست و میداند که اگر جهل بروی غالب
نکردد کبر لایق اوست و انچه نکوهش و سخط کار اوست و اما اخر او جائی که بران وارد خواهد شد
مرکیست که در قرآن مجید اشاره شده بانچه فرموده اند ثم اماته فاقبره یعنی خدای عز و جل و امر اینده و
داخل در قبر کرد اند پس مردار کنند به پلیدی مثل اعضا و صورت او کنده شده و اجزای او از هم پاشیده
و استخوانهای او پوسیده و کهنه شده و در هم شکسته و بعد از ان ترکیبی میشود در این روز کرمها و جمیع
که جسد او را می خورند و میکردند و هر ادمی که ملاحظه ان می نماید او را پلید می دید نفرت میدارد و بدترین احوال
او انست که عود کند بانچه اول بوده باینکه خاک شود تا از ان کوزه ها و خانه ها ساخته شود و جو خوش
باشد که [illegible] حال خاکی باقی بماند بلکه بعد از کشتکی بسیار زنده میشود تا در صحیفه های او را با کشند و
برا کنده او جمع شده از قبر بیرون می اید و حاضر میشود در اهوال قیامت و خواهد دید قیامتی بر پا [illegible]
و اسمانی از هم دریده و در هم شکافته و زمینی که تبدیل یافته و کوه هایی که متحرک کردیده و ستاره های که تیره
شده و افتابی که کرفته شده و حالتهای تیره و فرشتهای درشت و سخت و جهنمی افروخته و بهشتی که از
نظرهای کنند و حسرت بر دو صحیفهای عمل کشاده ببیند و انچه کفته و کرده از کم و بسیار و هر چه دیده یا
بسیار کم باشد خواهند بود در انجا نوشته یابد و اینست معنی ثم اذا شاء انشره پس کسی که حال او چنین
خواهد بود او را چه کار است با تکبر بلکه با یک لحظه خوشحالی چه جای خوشی بی اندازه و زیادتی کردن
و اما علاج عملی که تواضع نمودنست برای خدای تعالی و برای سایر مردم بمواظبت کردن با خلق و عادت
متواضعان وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی خاک طعام میخورد و میفرمود که جز این
نیست که من بنده ام و طعام میخورم مانند کسی که بنده باشد و وقتی شخصی سلمان گفت که چرا جامه
خوب نمی پوشی گفت من بنده ام اگر روزی ازاد شوم خواهم پوشید و مرادش این ازادی [illegible] بود
از اتش جهنم و علامتها از برای متواضع می باشد که بان امتحان میتوان نمود پس باید که متواضع

امتحان

امتحان خود را بان علامات نماید تا مطمئن شود بانکه متواضعست از برای انکه بسیار می باشد که کسی تواضع
را در خاطر مکنون دارد و دعوای برائت از کبر مینماید و اگر واقعه واقع شود نفس بطبیعت اصلی عود میکند و انچه
دعوی مینمود فراموش میسازد اما محکی دانست که تواضع با همه نکند بر و دن انکه خود را خوار و خسیس ماند
برای انکه در هر خلقی طرف افراط و تفریط ان مذموم است و بهترین امور میانه نزد خدای عز و جل وسط است و وسط
انست که هر صاحب حقی حق او را عطا کند و عدل در چیزها عبارت از نیست **فصل** و اما عجب عبارت است از عظیم
شمردن نعمت و تکیه بران کردن و غافل بودن از نسبت دادن نعمت بحق تعالی که انعام کرده و اگر خایف باشد
از زوال ان نعمت و از تغییر یافتن ان و ترسد با انکه شاید نعمت از ان را امیباشد که خدا احسان نموده
باز ان را [illegible] باشد که بخود نسبت دهد این چنین کسی صاحب عجب نخواهد بود و اگر زیاده بر انچه در معنی عجب
کفته شد غالب شود بر نفس او اینکه او را نزد خدای عز و جل حقی هست و اینکه مرتبه عظیمی نزد او دارد [illegible] و در
دانستن وی مکروهی جاری شود این حالت را ادلال نامند و لغت ادلال ناز و عشوه کردن است و صاحب
این حالت چنان از برای خود نزد خدای عز و جل مرتبت عظیمی تصور نموده بکردهای خود می بالد و می نازد کویا
کرده عطا ناز و عشوه میکند و همچنین کاه می باشد بشخصی چیزی عطا میکند و ان را عظیم میشمرد و منت بر ان
کس میکذارد و صاحب عجب میکردد و اگر چنانچه او را نیز خدمتی فرماید با انکه تکلیفات شاقه نماید و توقعات
بی اندازه داشته باشد و استبعاد نماید از انکه مطالب او را انجام نداده صاحب ادلال خواهد بود
در قرآن مجید در معرض مذمت و انکار این امر نازل شده و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم یعنی در روز جنگ حنین
بسیاری عدد شما را بعجب در آورد و تکیه بران نموده از استعانت خدا و بر کار غافل کردید تا شکست دید
و در موضعی دیگر وارد شده و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا یعنی کمان بردند
قبیله بنی نضیر که حصارها و قلعهای ایشان مانع خواهد بود از امور عذاب الهی پس عذاب خدای تعالی بر ایشان
نازل شد از انجا که کمان نداشتند و نیز در قرآن واقع شده و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی کارهای بد
میکنند و کمان میبرند که بسیار خوب میکنند و این حالت نیز بعجب بعمل میکردد و کاه می باشد که ادمی بکردار بد که در
ان خطا کرده عجب میدارد چنانچه عجب بکردار صواب مینماید در قرآن مجید وارد شده افمن زین له سوء عمله فراه حسنا
یعنی چون باشد حال کسی که کردهای بد او در نظرش زینت یابد و از اخبار است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند سه چیز است که هلاک کننده است بخلی که صاحب آن پیروی ان بخل عمل کند و فرمانبرداری او نماید و
هوای نفسانی که ادمی که متابعت ان نماید سیم عجب داشتن ادمی بنفس خود و نیز فرموده اند که هر گاه بر چنین [illegible]

اطاعت کرده شود و هوایی که متابعت کرده شود و عجب داشتن هر صاحب رایی برای خود در این حالت هلاک
خود شود و عجب دور دار و متابعت کسی مکن و نیز آنحضرت فرمودند اگر نه آنست که شما گناهی نکنید میترسیدم بر شما چیزی را که
عظیم‌تر باشد و آن عجب است و این کلام را دو مرتبه از راه تاکید فرمودند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
بدرستی که خدای عز و جل گناه را از برای مؤمن بهتر از عجب دانسته و اگر نه این چنین بود هرگز مؤمنی بگناه مبتلا
نمیشد و فرمودند مردی می‌باشد که گناهی میکند و پشیمان می‌باشد و عملی میکند که خوشنود میشود از ان
عمل پس میگردد او را از آن حالت که داشت میشود و اگر چنانچه بر آن حالت گناه کردن و پشیمان بودن باقی
داشت از برای او بهتر بود از طاعت کردن و خوشنود بودن و نیز از آنحضرت مرویست که عالمی نزد عابدی آمد
و با او گفت چونست نماز تو عابد گفت از مثل من کسی میپرسد که نماز تو چونست و حال آنکه چندین سال است که عبادت
خدا میکنم پس آن مرد عالم پرسید که گریه تو چونست عابد گفت آنقدر میگریم که آب از چشمم جاری میشود
پس آن عالم گفت خنده تو در حالتی که ترسان و هراسان باشی افضل است از گریه تو در حالتی که معجب بخود
بالی و شکفتگی زیاد کنی بدرستی که هر که صاحب این حالت شد چیزی از عمل او مقبول نمیشود و از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده‌اند فرمودند که دو مرد داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق و هر دو از مسجد برون
رفتند و آن فاسق صدیق شده و عابد فاسق گردیده بود و سببش آن بود که عابد داخل مسجد شد و بعبادت
خود مشعوف بود و فکر او در خوبی عبادتش بود و فکر فاسق در پشیمانی از فسقش بود و استغفار مینمود
از گناهانی که کرده بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت موسی بشیطان گفت که خبر ده مرا
بگناهی که هرگاه فرزند آدم بکند بر وی غالب میشوی در جواب گفت هرگاه فرزند آدم بر خود بالد و عمل
خود را بسیار شمرد و گناه در نظرش کم نماید بر وی غالب میشوم و نیز آنحضرت فرمودند که خدای تعالی با
داود گفت ای داود بشارت ده جماعت گناهکاران را و بترسان صدیقان را حضرت داود گفت که چون گناهکاران را
بشارت بدهم و صدیقان را بترسانم خدای عز و جل فرمود که گناهکاران را بشارت ده که قبول میکنم توبه ایشان را و درمیگذرم
از گناهان ایشان و بترسان صدیقان را از اینکه بعملهای خود عجب ننمایند از برای آنکه هیچ بنده نیست
که او را برپا دارم بجهت حساب مگر آنکه هلاک گردد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند از عجبی که عمل را فاسد
کند فرمودند که عجب مراتب دارد از جمله عجبها آنست که بد کرداری بنده در نظرش زینت یابد و آنرا خوب داند
و عجب نماید و گمان کند که بسیار خوب کرده و از جمله عجبها آنست که بنده ایمان بخدا آورد و منت بر خدا گذارد
در طاعتی که کرده و حال آنکه خدای عز و جل در آن طاعت منت بر وی دارد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر

صادق

ماقبله

صادق علیه السلام مرویست که فرمودند که عجب بغایت عجبست از کسی که بعمل خود عجب نماید و حال آنکه نمیداند که امر او بچه
ختم خواهد شد پس هر که عجب بنفس و فعل خود نماید از راه راست منحرف شده و از برای خود ادعا نموده چیزی را که
از آن نیست و مالک آن نیست و هر که دعوای ناحق کند کاذبست اگر چه دعواش پنهانی و نهانی باشد و عمر دراز داشته
باشد و خدای عز و جل او را مهلتی داده باشد زیرا که اول چیزی که بصاحب عجب میرسد آنست که سلب میشود از وی آن
چیزی که بان عجب نموده تا آنکه عاجز و حقیر شود و شاهد شود بر خود تا حجت بر وی محکم‌تر شود چنانچه با شیطان واقع
شد و عجب گیاهی است که دانه آن کفر است و زمینش نفاق است و آبش سرکشی و شاخهایش جهالت و برگهایش گمراهی است
و میوه‌اش لعنت است و همیشه در جهنم بودن پس هر که اختیار عجب نماید تخم کفر را افشانده و نفاق را کاشته و ناچار
میوه او را بر خواهد داشت **فصل** بدانکه آفات عجب بسیار است یکی آنکه دعوت بکبر میکند از برای آنکه یکی
از اسباب کبر عجب است چنانچه اشاره بان شد و از جمله آفات آنست که منجر بفراموش ساختن گناهان میشود و آنها
را اندک میشمرد و حقیر میشمرد و عظیم نمییابد پس سعی در تدارک و تلافی آن نمیکند بلکه گمان میکند که آنها آمرزیده
شده و اما عبادات را عظیم میشمرد و بان شعف پیدا میکند و منت میگذارد بر خدای عز و جل بسبب ایقاع آنها و نعمتهای خدا را
بر خود که توفیق و قدرت دادن بر طاعت فراموش میکند و هرگاه عجب بعملها بهم رساند از دیدن آفات آنها نابینا میشود
و هر که تجسس آفات عملها ننماید بیشتر کارهای او باطل خواهد بود از برای آنکه عملهای ظاهری هرگاه خالص و پاکیزه
از آفات نباشد کم نفع میبخشد و کسی تجسس میکند که ترس و خشیت بر وی غالب باشد نه آنکه عجب داشته باشد
و هر که عجب دارد مغرور و ایمن بخدای خود میباشد و از مکر و عذاب الهی ایمن میباشد و گمان میکند که در نزد
خدای تعالی منزلتی دارد و بعملهای که نعمتی است از نعمتهای الهی و عطیه از عطایای او منتی و حقی گمان میکند که بر خدا
دارد و عجب میکشاند او را بانکه مدح و ثنای خود کند و اظهار خوبی و پاکیزگی از معایب نماید و اگر چنانچه عجب برای
علم و عقل کند مانع میشود او را از استفاده علم و طلب مشورت و سؤال کردن و مستقل میشود برای خود
و تکبر میکند و ننگ پیدا میکند از سؤال کردن از کسی که دانشمندتر از وست و بسیار میباشد که عجب مینماید برای
غلطی که بخاطرش خطور نموده و خوشنود میباشد که این چنین چیزی بخاطر او رسیده و خوشنود نمیشود بخطری که
مکانه بخاطر دیگری میرسد و بر وی مصر میباشد و نصیحت ناصحی و وعظ واعظی را نمیشنود بلکه نظر بدیگران میکند بچشم استحقار
و ایشان را جاهل میشمرد و اگر چنانچه خود را متهم سازد و اعتماد برای خود نکند و تحصیل معرفت نموده قرار بگیرد و
از علمای دین بجوید و مواظبت کند بر درس خواندن و سؤال از دانشمندان نمودن البته این طریقه او را بحق
میرساند و اینها که گفته شد و امثال اینها از آفات عجبست و از جمله آفات عجبست که از مهلکاتست و از عظیم‌ترین آفات

انکه مستوفی کاهل میشود در تحصیل سعادت از ان راه که گمان میکنند که هر کمالی قابل رسیدن و متعذر است و این
البته هلاک صریحیست که شبهه در ان نیست **فصل** و انکه گاه می باشد که عجب ادمی باسبابی می باشد که باز تکبر
میکنند و علاجش انست که در بحث تکبر گذشت و گاه عجب بغیر از اسباب تکبر می باشد مانند عجب داشتن برای غلطی که از
راه جهل نیستی از برای صاحبش داده میشود و از این نوع عجب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده که در
آخر الزمان غالب خواهد شد و هر امتی از امتها و فتنه که فرقهای بسیار پیش شد به سبب عجب برای هر اهل شده و هر
طایفه خوشنود میباشند بطریقه که میدارند و جمیع اهل بدعتها و گمراهی از راه عجب به اینها مصر بوده اند
و گمراهی میباشند و عجب برای عبارتست از انچه میل نفس با نفسانی و شبهها ادمی را برای میکشانند و گمان
کند هست و علاج این نوع عجب دشوارتر از سایر عجبهاست از برای انکه صاحب رای غلط جاهل میباشد به غلط
خود و اگر داند که غلط است ترک او خواهد نمود و مرضی را که ادمی نداند علاج آن نتوان کرد و عالم مستوانکه
ظاهر سازد جهل جاهل را او را از جهل بیرون اورد مگر در صورتی که برای جهل خود عجب نداشته باشد
در این حالت گوش به سخن عالم نمیکند بلکه گمان غلط بوی میبرد پس خدای عز و جل بلا به بوی مسلط کرده که
او را هلاک کرد و جاهل گمان میکند که نعمتیست و چون فرا نماید از چیزی که باعتقاد وی سعادت
اوست و فی الجمله علاجی که توان نمود انست که همیشه برای خود در اعتقاد باشد و هرگز فریفته با رای نشود مگر
رای که مطابق و موافق قرآن و سنت پیغمبر یا دلیل عقلی صحیح جامع الشرایط باشد و دلایل شرع و عقل
و شرایط اینها و مواضع غلط در اینها نمیتوان دانست مگر بطبع کامل و عقل ثابت و سعی بسیار در طلب
بشمار و مدت بملاحظه کتاب و سنت و مجالست اهل علم در تمامی عمر و استفاده علوم و با وجود اینها
در بعضی امور ایمن از غلط نمیتوان بود و طریق درست از برای کسی که تمام عمر را صرف تحصیل علم نکرده
باشد انست که خوض در مذهبهای مختلف نکند و گوش باینها نکند از دو شود بلکه اعتقاد نماید که
خدای عز و جل یکیست و شریکی ندارد و چیزی مثل و مانند او نیست و شنوا و بیناست و اینکه پیغمبر او
صادقست در هر چه خبر داده و متابعت پیشوایان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه بکند و ایمان بیاورد بجمیع
انچه در قرآن و سنت پیغمبر وارد شده بدون بحث و تفتیش و مشغول بپرهیزکاری و اجتناب از معاصی و شفقت
بمسلمانان و سایر عملهای پسندیده شود **فصل** چون علاج هر مرضی انست که دوا بر سبب آن مرض
ضد آن بکار فرمایند و سبب عجب جهل محض است پس علاجش معرفتیست که بخلاف آن جهل باشد و بس باید که
داند که عبادتها داخل افعالی که بجهت اختیار بنده است و فرض کنیم از برای انکه عجب بامور اختیاری نما است

تکبر

از

از عجب بجمال و قوت و نسب و مانند در تحت اختیار نیست و ادمی او را از خود نمیداند پس میگوییم که هر چیزی که
از خدا ترسی و عبادت و عملی که بان عجب حاصل میشود یا عجب بنده باو از ان جهت است که در وجود ان عمل
و محل و مجرای انست یا از ان جهت است که از و ناشی شده و بسبب او و بقدرت و قوت او بهم رسیده که
از خدا و لست این محض جهلست از برای انکه محل را اختیاری نیست و مانند در ان و بر ان جاری میشود و او را
دخلی در ایجاد و تحصیل ان نیست پس چون عجب نباید بچیزی که از او نیست و اگر از جهت دویست باید که تامل کنند
قدرت و ارادت و اعضا و سایر اسباب که دخل در تمامی کارها میدارد که اینها از کجاست و هر گاه
که جمیع اینها نعمتیست از جانب خدا باو رسیده بدون سابقه حقی و بی وسیله که بان متوسل توان شد پس
سزاوار انست که عجب بجود و کرم و فضل خدا نماید از ان جهت که خدای عز و جل بوی رسانید چیزی را که
مستحق ان نیست و او را بر دیگران برگزیده بی سابقه و وسیله و اگر گویی که خدا توفیق عبادت بمن داده
برای انکه محبت خدا در جانم است که محبت در دل تو او نهاده و اگر گویی که خدا او نهاده باید گفت که محبت
و عبادت هر دو نعمتیست از خدا که او بتو رسانیده بدون استحقاق از جانب تو زیرا که ترا وسیله و سببی نیست
پس باید که بجود خدا عجب نماید زیرا که احسان نموده بوجود تو علتها و اسباب عملهای تو و دین هنگام معنی که ترا
نبود که عابد بعبادت و عالم بعلم و جمیل بجمال و غنی بغنا عجب کند از برای انکه اینها همه از فضل و انعام
خداست و بنده محل وارد شدن فضل و جود خداست و محل نیست که فضل و جود او ست زیرا که خدای عز و جل
ترا و اعضای ترا آفریده و قوت و قدرت در تو ایجاد کرده و عقل و علم و اراده بتو عطا کرده و اگر خواهی که
جز اینها را از خود سلب کنی قادر نیستی و دیگر انکه حرکات در اعضای تو ایجاد نموده در حالتی که مستقل
باختراع انست بدون مشارکتی از جهت تو با وجود در اختراع حرکات بلکه حرکات بترتیب شده جاری
در اعضا بعد از انست که اعضا قوتی داشته باشد و در دل اراده باشد و اراده بعد از علم بمراد او پیدا
شده و علم بعد از وجود قلبیست که محل علمست و چون اینها بتدریج افریده شده بگمان افتاده که خود ایجاد
علم کرده و حال انکه غلط کرده از برای انکه محرک بواعث و کراهت موانع و تهیه اسباب جمیع از جانب
خدای تعالی است و هیچ یک با تو نیست و از عجایب انست که بجود عجب نمائی و عجب نکنی بکسی که امر همه در دست
اوست و عجب نکنی بجود و فضل و کرم حق در انکه دو صیانت کرده از فاسقان برگزیده از ان راه که
را تمکین داده از اسباب خواهشها و لذتها و از تو گردانیده است از فاسقان با عشرت
با انها دعوت میکند و از بواعث را بر تو مسلط کرده تا بر تو اتیان بطاعات و بر ایشان اتیان بمعصیتها

در وجود صفات تو وجود

مبتر و لسان شده و انچه خدای عز و جل با تو و با ایشان کرده بی سابقه نیکی بود و بدون سابقه بد بیداد
شده روایتست که حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام در مناجات بخدای عز و جل گفت الهی تو مرا مبتلا باین بلا کردی
و حال آنکه هرگز چیزی بر من وارد نشد مگر آنکه خواهش ترا بر خواهش خود اختیار کردم بعد از آن ندا
از ابری ده هزار آواز بوی آمد که ای ایوب این اختیار را از کجا آوردی پس ایوب خاکستری برداشت و بر سر ریخت
و گفت خدایا آن اختیار از جانب تست و از فراموشی بازگشت نمود و نسبت داد او را بخدای تعالی
برای همین است که در قرآن مجید وارد شده ولولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا یعنی
اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هیچکس از شما نیست که عمل
موجب نجاتش شود پس پرسیدند که شما نیز بعمل نجات نخواهید یافت فرمودند که من نیز بعمل خود نجات نخواهم
یافت مگر آنکه رحمت خدا شامل حال من شود و علاجی که قاطع ماده عجب است که مذکور شد و هر که را آن
بدلش غالب شود ترک طلب این نعمت باز میدارد او را از عجب داشتن **مقاله دویم** در مذمت
دنیا و فریفته آن شدن و در این هیچ بابست **باب اول** در شناختن دنیا و آخرت بدانکه دنیا و
آخرت تو عبارتست از دو حالت از احوال قلب تو و حالت نزدیک تو که قبل از مرگ باشد دنیا نامیده میشود و
حالت دور تو و آنچه بعد از مرگ باشد آخرت خوانده میشود پس هر چیز ترا در آن بهره و نصیبی و غرضی و شهوتی
و لذتی در حالت نزدیک پیش از مرگ باشد آن چیز در حق تو دنیاست الا جمیع آنچه ترا با آن میلی و در آن نصیبی
و بهره بوده باشد آن مذموم نیست زیرا که انچه در دنیا با تو میباشد و فایده آن بعد از مرگ با تو باقی میماند
که آن عبارتست از علم نافع و عمل صالح آن چیز از آخرتست و باعتبار نزدیکی او از دنیا مینامند و اگر عالم کامل
میباشد که انس بعلم میگیرد تا آنکه علم در نزد وی لذیذتر از همه چیز میگردد و ترک خواب و نکاح و طعام را بسبب لذت
علم میکند از آن جهت که علم در نزد او خوش آینده‌تر از تمامی اینها میباشد و این بهره ایست که در دنیا بوده ولی باو رسیده
و هرگاه که ما دنیای مذموم را خواهیم شمرد این نوع امری را از دنیا نخواهیم شمرد بلکه خواهیم گفت که از آخرتست و
همچنین عابد انس بعبادت میگیرد و بعبادت لذتی یابد بحیثیتی که اگر از آن ممنوع شود این منع عظیم ترین عقوبتی
از برای او خواهد بود تا آنکه بعضی عابدان گفته‌اند که نمیترسم از مرگ مگر از آن جهت که مانع میشود میان من و
نماز شب بلکه میگوئیم از جمله عمل صالح که از آخرتست تعرض بتحصیل روزی شرعیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله فرمودند که عبادت هفتاد جزو است بهترین آنها طلب حلالست و نیز فرمودند ملعونست هر که بار خود را
بدوش مردم می‌افکند و حضرت امیر المومنین سلام الله علیه فرمودند که خدای تعالی وحی بداود فرستاد که

وز

خوب بنده هستی اگر در وقت آن از بیت المال نمیخوردی و ترک عمل بدست خود نکرده بودی پس حضرت داود چهل
روز گریست و وحی آمد بآهن که نرم شو از برای بنده من داود بعد از آن نرم کرد خدای تعالی آهن را از برای داود و هر
روز یک زره میبافت بهزار درهم میفروخت تا آنکه سیصد و شصت زره بافت و بسیصد و شصت هزار درهم فروخت
و از بیت المال مستغنی شد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند دنیا دو دنیاست یکی دنیائیست که بنده را
بآخرت میرساند و دنیای دیگر ملعونست که بنده را از آخرت دور میسازد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
هر که در دنیا طلب روزی کند از برای آنکه محتاج بمردم نباشد و صرف عیال و همسایه نماید ملاقات خواهد نمود
خدای عز و جل را و حال آنکه روی او مانند ماه شب چهارده خواهد بود و حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه فرمودند کسی
که تعب کشد بجهت معاش عیال مانند کسیست که در راه خدا جهاد کند و نیز فرمودند در شان مردی که گوید در
خانه خود می‌نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت خدای تعالی را بجای می‌آورم و روزی من بمن
خواهد رسید این چنین کسی یکی از آن سه کس است که دعای ایشان مستجاب نمیشود و نیز فرمودند دوست میدارد
خدای تعالی که بنده در طلب روزی بغربتی رود و وقتی مردی بآنحضرت گفت که ما طلب دنیا میکنیم و محبت داریم
دنیا را که بما عطا کند پس آنحضرت فرمودند که میخواهید که با مال دنیا چه کار بکنید آن مرد گفت که میخواهیم صرف خود
و عیال خود بکنیم و تصدق نمائیم و حج و عمره بکنیم آنحضرت فرمودند که این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرتست
و فرمودند که شیعه ما نیست هر که ترک دنیا را از برای آخرت یا ترک آخرت را از برای دنیا بکند و فرمودند
کاهلی مکنید در طلب معیشت بدرستی که پدران ما تعب میکشیدند در طلب معیشت و طلب مینمودند و علی بن
ابی حمزه روایت کرده که حضرت امام موسی سلام الله علیه را دیدم که در زمینی کار میکردند و پاهای مبارکش در عرق
فرو رفته بود پس گفتم فدای تو شوم کجا اند مردانی که اینکار را بکنند فرمودند که بیل داری میکرد در
زمین کسی که بهتر از من و پدر من بود گفتم آن کس کیست فرمودند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و پدران
بزرگوار من همگی بدست خود کار میکردند و بیل داری از عمل پیغمبران و فرستادگان خدا و اوصیاء و صالحانست
فصل بدانکه باقی نمیماند با بنده در حالت مرگ مگر سه صفت صفای قلب که عبارتست از پاکیزه بودن آن از
پلیدی دنیا دوم انس گرفتن بخدا سیم محبت داشتن با خدای عز و جل و صفای دل و پاکیزگی حاصل نمیشود
مگر باز ایستادن از شهوتهای دنیا و انس حاصل نمیشود مگر بذکر بسیار و مواظبت بر یاد او و محبت حاصل
نمیشود مگر بمعرفت و معرفت حاصل نمیشود مگر بفکر دائمی و این سه صفت موجب نجات و سعادت بعد از مرگست
و عملهای باقیات صالحات که در قرآن مجید وارد شده عبارتست از این سه صفات و در خبر وارد شده که اعمال

میکند از جانب بدن و هرگاه عذابی از ذره پاها متوجه شود اینها در دست عبادت متمثل بصورتی
شده دفع عذاب میکنند و اگر از ذره دستها متوجه شود صدقه که داده بود مانع میشود الی آخر حدیث و اما از نوع
محبت مرتاض شدن در این درجه اوقات و مشاهده حق و این سعادت بغیر از آن نیست بعد از مرگ روزی میشود تا
هنگامی که داخل بهشت شود پس قبر او بستانی از بستانهای بهشت میگردد و چون بستانی شود و حال
آنکه محبوب دارد و موانعی که مانع بهشت بود از آن برطرف شد بدوام ذکر حق و مطالعه جمال او مرتفع میگردد
و از زندان دنیا رهائی یافته مخلی بالطبع میشود و روی بسوی محبوب خود میکند و بر وی وارد میشود
خوشنود و سالم از موانع و ایمن از مفارقت و چون دوست دارد دنیا در وقت مرگ معذب باشد و حال
آنکه محبوبی بغیر از دنیا ندارد و از وی غصب شده و خیال دنیا بهم رسیده و راههای تدبیر در بازگشت
بمحبوب بسته شده و حقیقت مرگ نیستی نیست بلکه عبارتست از مفارقت از محبوبات دنیا و وارد شدن
بخدای تعالی و در هنگامی کسی که سلوک راه آخرت نماید مواظبت بر اسباب این سه صفت مینماید که اسباب
آنها ذکر و فکر و علمیست که باز دارد آدمی را از شهوتها و لذتها و دور دارد وی دشمن که داننده منع کند او را
از آنها و تمامی اینها ممکن نیست مگر بصحت بدن و صحت بدن میسر نیست مگر بقوت و لباس و مسکن و هر یک از اینها محتاج
باسباب بسیار و قدر ضروری این سه که از آن چاره نیست هرگاه بنده اخذ نماید از دنیا برای آخرت خواهد بود
و از جمله دنیا پرستان نخواهد بود و دنیا در حق وی مزرعه آخرت خواهد بود و اگر چنانچه اخذ آنها نماید
بقصد تنعم و حظ نفس از دنیا پرستان و از راغبان در حظوظ دنیا میگردد الا آنکه رغبت در حظوظ دنیا منقسم
بچند قسم میشود یک قسم آنست که صاحبش را در آخرت در معرض عذاب درمی‌آورد و او را حرام میگویند و قسمی
آنست که مانع میشود میان بنده و میان رسیدن بدرجهای عالیه و موجب طول حساب میشود و او را حلال میگویند
و هر که صاحب بصیرتست میداند که طول وقوف در عرصات قیامت از برای حساب نیز عذابیست پس هر که
مناقشه با وی در حساب بشود معذب خواهد بود و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند
حلال دنیا حسابست و حرامش عذاب بلکه اگر حسابی نشود هر آینه [illegible] میشود از درجهای عالیه در بهشت
و الحسرة وارد میشود بر دل از حسرت فوت درجات بسبب حظوظ حقیره خسیسه که بقائی ندارد این نیز
عذابیست و شبیه باین حالی که در دنیا میدانی هرگاه نظر کنی باشکال خود در حالتی که ایشان پیش سبقت
گرفته باشند بر تو بسعادتهای دنیوی می‌بینی که از ذره حسرت دل تو از اینها پاره پاره میشود با آنکه میدانی
که سعادتیست که زود فانی میشود و بقائی ندارد و آلوده است بکدورتها و صفائی ندارد پس حال

خواهی داشت در وقت شدن سعادتی که وصف احاطه بعظمت آن نمیکنند و در تمام عمر نیات آنها عنوان
و هر چند معرفت بنده قوی‌تر و محکم‌تر است اجتناب او از نعمتهای دنیا بیشتر است و فتی حضرت عیسی علیه السلام
خوابیدن بر سنگی گذاشت و شیطان از برای این متمثل شد و گفت رغبت در دنیا کردی حضرت عیسی آن سنگ
را بدور افکند و حضرت سلیمان علیه السلام در ایام پادشاهی طعام خلایق را بهترین میداد و خود نان جو میخورد
و پادشاهی را بر خود باین طریق تنگ ساخته بود زیرا که صبر کردن از طعامهای لذیذ با وجود آنها دشوارتر است
و از برای این بود که خدای عز و جل دنیا را از پیغمبر ما گردانیده بود و چندین روز گرسنه میبود و از برای این بود که
بلا و محنت را اول بر انبیا و اولیا پس هر که بهتر پس بهتر بود مسلط گردانیده و تمامی اینها از راه شفقت بر آنهاست
و منت بر ایشان بود تا آنکه ثواب آنها زیاده گردد چنانچه پدر مهربان منع میکند فرزند را از خوردن میوههای
لذیذ و با کریم باکراه فصد و حجامت او را میکند از راه مهربانی و محبت که با فرزند دارد نه از راه بخیلی که
بروی نماید و بالجمله گفتیم دانستی که هر چه از برای خدا نباشد از دنیاست و هر چه از برای خدا باشد از دنیا نیست **فصل**
ظاهر شد از آنچه یاد کردیم آنکه دنیا عبارتست از حظ نفس تو که بکار آن در بعد از مرگ نرسد و احتیاجی بآن از برای امر
آخرت نیست و تعبیر از آن بهوی میشود و اشاره باین شده در قرآن مجید که وارد شده و نهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی یعنی و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستی که بهشت جای او است و دنیا و تمامی هوای دنیا
جزء جمع شده و در قرآن مجید خدای عز و جل آنها را جمع کرده چنانچه فرموده انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة
و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی جز این نیست که تمامی حیات دنیا بازی و غفلت و زینت و در
خود فخر نمودن و بسیاری اموال و اولادست و اعیان موجوداتی که این پنج از آنها حاصل میشود هفت چیز
و در دنیا جمع شده زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و
الخیل المسومة و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المآب یعنی زینت داده شده است برای
مردم محبت شهوتها از زنان و فرزندان و مالهای بسیار که اضعاف مضاعف شده باشد از طلا و نقره
و اسبهای صاحب علامت و چهارپایان و زراعت و این که گفته شد متاع حیوة دنیاست و بازگشت خوب
در نزد خداست پس اعیان دنیا اینهاست که مذکور شد الا آنکه اینها را با بنده دو نوع ربطی میباشد
با او یعنی یکی عبارتست از محبت داشتن دل با اینها و هر که از آنها بهره برد و همت را مصروف آنها کند
تا آنکه دل او مانند بنده ناخواه شد می‌باشد و در این ربط جمیع صفات قلب که متعلق بدنیاست
داخلست مثل کبر و کینه و حسد و ریا و نام و آوازه و بد گمانی و مداهنه در دین و محبت مدح و ثنا و محبت بسیار

مال و اولاد و فخر کردن و دنیای باطنی عبارت از صفات ذمیمه است و اما دنیای ظاهری عبارت از اعیان مذکوره است
و نمط دوم آنست که باید دانست و آن عبارت از مشغول بودن بدنست باصلاح اعیان مذکوره تا آنکه
صلاحیت حظوظ بدن و غیر آن بهم رسانند و آن تمامی صنعتها و پیشها و حرفهاییست که مردم با آنها مشغول
شده اند بمثابتی که خود را و عاقبت و جائی که بازگشت ایشان بآن خواهد بود فراموش کرده اند و اگر
سبب احتیاج بصنعتها را میدانستند و اکتفا بقدر حاجت مینمودند مشاغل دنیا بر ایشان افزون نمیگردید
و آنکه مشاغل ایشان افزون گردیده است از برای آنست که جاهلند بدنیا و بحکمت در دنیا و بحظوظ دنیوی
و چون شغلهای دنیا بهم رسیده و بعضی ببعضی متصل شده و هر شغلی مستدعی شغلی دیگر الی غیر النهایه
گردیده لهذا در بسیاری اشغال حیران شده مقصود از آنها را فراموش کرده اند و احادیث در مذمت دنیا
وارد شده باین معنی که ذکر کردیم

باب دوم

در احادیث وارد شده در مذمت دنیا بدانکه
دنیا دشمن خدا و دشمن اولیای خدا و دشمن دشمنان خدا است اما دشمنی او با خدا آنست که راه زن بندگان
خدا است و از برای اینست که از زمانی که آفریده شده خدای تعالی نظر لطف بآن نکرده و اما دشمنی او با اولیا
آنست که بزینتی که دارد خود را زینت داده و بشکفتگی و سرسبزی ظاهری که دارد ایشان را غمگین ساخته
تا آنکه تلخی صبر را در مفارقت آن چشیده اند و اما دشمنی او با دشمنان خدا آنست که بمکر و حیله که
دارد ایشان را واگذاشته است و صید نموده است ایشان را بدامی که دارد تا آنکه تکیه بر دنیا نموده اعتماد
بآن کرده اند و واگذاشته است ایشان را در وقتی که بآن محتاج تر بوده اند و چیده اند از درخت دنیا
حسرتی را که جگرها در بودن آن پاره پاره میشود و بعد از آن محروم ساخته است ایشان را از سعادت ابدی
و ایشان از فراق آن حسرت میخورند و از مکرهای آن استغاثه مینمایند و کسی بفریاد ایشان نمیرسد و در
جهنم بایشان گفته خواهد شد خوار باشید در آتش و سخن مگوئید و اینها آن جماعتند که خریده اند دنیا را
آخرت را بعوض داده اند و عذاب ایشان تخفیف نخواهد یافت و کسی یاری ایشان نخواهد کرد و آیات
قرآنی که وارد شده است در مذمت دنیا بسیار است و بیشتر قرآن مشتمل است بر مذمت دنیا و گردانیدن مردم
از آن و دعوت ایشان بآخرت بلکه مقصود از فرستادن پیغمبران مذمت دنیا است و فرستاده نشده اند
مگر از برای این و از بسکه ظاهر است احتیاج باستشهاد آیات قرآن نیست اما ایراد بعضی از اخبار میکنیم
تا نمونه باشد از آنجمله از اخبار بسیار ذکر کرده ایم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که وقتی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و دلگیر بود پس فرشته نازل شد و با وی کلیدهای گنجهای زمین بود

و گفت یا محمد اینها کلیدهای گنجهای دنیاست و پروردگارت میگوید که بگشا درهای گنجها را و بردار از
آنجا آنچه میخواهی بدون آنکه چیزی از درجه تو نزد ما کم شود پس حضرت پیغمبر گفت دنیا خانه کسیست که
خانه دیگر که آخرتست نداشته باشد و کسی از برای دنیا جمع مال میکند که عقل نداشته باشد پس آن فرشته
گفت بحق آن کسی که ترا بحق بپیغمبری فرستاده که این کلام را شنیدم از فرشته در آسمان چهارم هنگامی که
کلیدها بمن داده شد و نیز از آنحضرت مرویست که وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بزغاله گوش بریده
که مرده بود در کوی مشتمل بر فضلات افتاده بود گذشت پس باصحابش گفت که این بزغاله بچند میارزد
گفتند اگر زنده میبود یک درهم نمی ارزید پس حضرت فرمودند بحق آنکسی که نفس من بدست اوست که
دنیا در نزد من خوار تر و کم بهاتر است از این بزغاله در نزد صاحبانش و نیز از آنحضرت منقولست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که در طلب کردن دنیا ضرر باخرت میرسد و در طلب کردن آخرت ضرر
بدنیا میرسد پس ضرر بدنیا برسانید که آن سزاوارتر است بضرر رسانیدن و نیز آنحضرت فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند من کجا و دنیا کجا مثل من و مثل دنیا مثل سواریست که ظاهر شود از برای او
درختی در وقت گرما و ساعتی در زیر سایه آن درخت بخوابد و بعد از آن بکوچد و آن درخت را واگذارد و
از آنحضرت روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کتابتی بیکی از اصحاب خود که او را موعظه
نوشتند و مضمون کتابت این بود که وصیت میکنم ترا و نفس خود را بپرهیزکاری خدائی که معصیت آن جائز
نیست و بغیر آن امید نباید داشت و حاصل نمیشود توانگری بکرامت بدرستی که هر که از خدا بترسد عزیز و
سیر و سیراب میشود و برداشته میشود عقل آن از اهل دنیا بدنش با مردم دنیا و دل و عقلش معاینه آخرت
مینماید و فرو مینشاند بنور باطن او [illegible] دیدهای وی از محبوبات دنیا ملاحظه میکند و حرام دنیا را [illegible]
و از شبهات اجتناب مینماید و بخدای عز و جل قسم میخورم که صرف بحلال خالص نیز میرساند مگر لقمه ای که
چاره از آن نباشد از پاره نان خشک که گرسنگی خود را بآن محکم سازد و جامه که ستر عورت نماید از درشت ترین
و درشت ترین جامه ها و اعتمادی و امیدی بآن ندارد که ناچار است نیز [illegible] بلکه اعتقاد و امید وی بخالق
اشیا میبود بجد و سعی میورزد و بدن خود را در تعب می اندازد تا آنکه استخوانهای پهلوی وی ظاهر
میشود و چشمهایش فرو میرود و بعوض این خدای عز و جل قوت بدن و عقل او عطا میکند و آنچه
از برای او ذخیره میشود در آخرت بیشتر از آنست که در دنیا ترک کرده پس واگذار دنیا را بدرستی که
محبت دنیا کور و کر و گنگ میگرداند و [illegible] را خوار میسازد و دنیا باقی ماندن عمر را [illegible]

وبدکاری خواهم که بکار من آید و گروهی که پیش از تو بودند بسبب آرزوهای دراز و پس انداختن
هلاک شدند تا آنکه مرگ بر ایشان ناگهان و بغفلت وارد شد و منتقل شدند بر تابوتها بسوی قبرهای تیره و
تنگ و اولاد و عیال ایشان را واگذاشتند پس از همه چیز منقطع شدند پناه ببر بخدای تعالی بدلی که از ترک
دنیا بخدا بازگشته بوده باشد و نیتی که در آن سستی و انقطاعی نباشد پس آنحضرت دعا کردند که یاری کند
خدای عز و جل ما و ترا بر طاعتش و توفیق دهد ما و ترا بر عملهایی که موجب خوشنودی او باشد و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در صفت دنیا فرموده اند چه وصف کنم داری را که اول آن تعب و آخر آن فنا باشد و
در حلال آن حساب و در حرامش عقاب باشد هر که در دنیا توانگر شد در فتنه می افتد و هر که در دنیا درویش
شد غمگین میشود و هر که از پی آن میرود از آن میگریزد و هر که از آن کناره کرد از پی آن میرود و هر که
بنظر آن کند از راه عبرت او را بینا میسازد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرموده اند بدرستی که دنیا رحلت نموده است در حالتی که پشت کرده و آخرت رحلت
کرده است در حالتی که رو کرده و از برای هر یک از آن دو اهلیست پس از اهل آخرت باشید و از اهل دنیا
مباشید و از زاهدان در دنیا و راغبان در آخرت باشید بدرستی که زاهدان در دنیا و
در آخرت باشید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را آرامگاه و خاک را فرش و آب را
خود ساخته اند و از دنیا منقطع شده اند و هر که مشتاق بهشت است بجد رغبت بخواهشهای
هر که از آتش ترسد از حرامها کناره میگیرد و هر که زاهد در دنیاست مصیبتها بروی آسان میشود و
آگاه باش که خدای عز و جل را بندگانی هست مانند کسی که بهشتیان را در بهشت ببیند و جهنمیان
را در جهنم معذب بیند مردم از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان اندوهگین نفسهای ایشان
گناهان نشده و حاجتهای دو روزه را انجام مینمایند و شکر در راه بابها را جمع کرده در
خدای ایستند و اشکها بر گونهای ایشان جاری میشود و تضرع بدرگاه خدای تعالی مینمایند
و سعی در خلاصی از آتش جهنم میکنند و در روز بردبار و دانشمند و نیکوکار و پرهیزکار
میباشند و ترس از تقصیر در عبادت ایشان را مانند تیر باریک کرده و کسی که نظر بایشان کند
میگوید که اینها بیمارند و حال آنکه مرضی ندارند یا آنکه میگوید که عقل ایشان پریشان
شده بلی پریشان شده اند از ترس امر عظیمی که آتش جهنم باشد و آنچه در جهنم است از انواع عذاب
و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهتر است فرمودند هیچ عملی بعد

معرفت خدا و رسول بهتر از دشمن داشتن دنیا نیست و این را شعبهای بسیار است و همچنین معاصی
را شعبها بسیار است و اول چیزی که نافرمانی خدای عز و جل بآن شد کبر است و آن معصیت شیطان
هنگامی که ابا و استکبار از سجود آدم نمود و کافر گردید و دیگر حرص است و آن معصیت آدم و حوا
هنگامی که خدای عز و جل بایشان گفت از هر میوه که در بهشت است بخورید و نزدیک آن درخت
مخصوص مشوید که از جمله ظالمان خواهید بود پس تناول نمودند از درخت مخصوص با آنکه محتاج
بآن نبودند و این خلق در ذریه ایشان تا روز قیامت باقی ماند و از برای اینست که بیشتر چیزها
که فرزند آدم طلب میکند چیزی می باشد که بآن محتاج نمی باشد و دیگر حسد است و آن معصیت
فرزند آدم قابیل است که حسد برادرش هابیل نمود و او را کشت و از اینها بهم میرسد محبت زنان و محبت دنیا و
ریاست و محبت راحت و محبت سخن وری و محبت بلندمرتبه بودن و مال بسیار داشتن و این هفت خصلت
محبت دنیا داشتن جمعست و از این راهست که انبیا و علما گفته اند محبت دنیا اصل هر گناهیست و دنیا دو
یکی آنست که بنده را باخرت میرساند و دیگری ملعون و از رحمت خدا دورست و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایتست که بجابر فرمودند ای جابر هر که صافی خالص دین خدا داخل دل او شود دل او از
خدا باز میماند ای جابر دنیا چیست و چه چیز تواند بود آیا دنیا چیزی هست بغیر طعامی که بخوری یا جامه
که بپوشی یا زنی که با وی نزدیکی کنی ای جابر مؤمنان نبودند در دنیا مطمئن نمی باشند و ایمن نمی
که چگونه وارد آخرت خواهند شد ای جابر آخرت جای آرامست و دنیا جای فانی و زایل شدنست
اما اهل دنیا اهل غفلتند و مؤمنان دانشمند اهل فکرت و عبرتند و بجهت کوشش از خوشی دنیا
اندیشناک و ناشنوائی ذکر خدا نشده اند و بجهت چشم از زینت دنیا دیده اند باعث نابینائی ایشان از ذکر
خدا نشده بنابرین ثواب آخرت فایز و بهره مند شده اند چنانچه بعلم بهره مند شده اند و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایتست که فرمودند هر گاه خدای عز و جل اراده خیر بنده نمود او را در دنیا زاهد
گردانید و دانشمند بسیار در دین و عیبهای دنیا را باو مینماید و هر که این صفت روزی
او شود تا می خیرات دنیا و آخرت روزی او شده و فرمودند آگاه باشید که حرامست بر شما چشیدن
لذت ایمان تا آنکه از دنیا بی رغبت شوید و فرمودند هر گاه مؤمن از دنیا کناره کرد بلند مرتبه میشود
و حلاوت محبت الهی را میچشد و در نزد اهل دنیا چنان مینماید که عقل او پریشان شده و غلط
کرده اند بلکه حلاوت محبت خدا بر ایشان مستولی شده بحدی که بغیر خدا نمی پردازند و فرمودند

در نهایت صفا و پاکیزگی

ایمانکم چند رغبتی بر بخشهای دنیا میسر کرده اند عقاب ایشان بر احتیاطی

هر که بعبرت نظر کند او را بینا سازد

هرگاه دل مؤمن صاف شد دنیا بر وی تنگ میشود تا آنکه طلبد مرتبه شد دل از دنیا بر میدارد و فرمودند
نامی خیر در بهشت و کلید آن زهد در دنیاست و نیز فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حرام
حلاوت ایمان را در دل خود بیابید تا وقتی که پروا نداشته باشید که دنیا را که دارد و نیز از حضرت
منقولست که هر که زهد در دنیا بورزد خدای تعالی حکمت را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را
بحکمت گویا میکند و عیبهای دنیا را باو مینماید هم مرضهای آنرا و هم دوای آن مرضها را و بیرون
میبرد او را از دنیا بسلامت و او را داخل دار السلام که بهشت باشد میسازد و حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام فرمودند که ابوذر فرمودند در و کرد آنکه خدای عز و جل دنیا را از من ازواه بدی کرد از
و چیزی که از آن نفع میرساند دو گرده نان جو است که یکی را در صباح و دیگری را در شام بخورم و دو
جامه پشم است که یکی را بر کمر بندم و دیگری را بر دوش افکنم و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند
که حضرت عیسی بن مریم بحواریین گفتند ای بنی اسرائیل تاسف مخورید بجهت آنچه از دنیا شما را فوت شده
چنانچه اهل دنیا هرگاه از دنیا نصیبی داشته باشند تاسف نمیخورند بر آنچه از دین ایشان فوت
شده **فصل** و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که اگر دنیا در نزد خدا برابری با پر پشه میکرد
شربت آبی از آن بکافر نمیخورانید و نیز فرمودند دنیا زندان مؤمن و بهشت کافرست و نیز فرمودند دنیا
ملعونست و آنچه در دنیاست ملعونست مگر آنچه از آن از برای خدا باشد و نیز فرمودند عجب و تمامی عجب از
برای کسی که تصدیق بدار آخرت کرده است عمل نموده باشد و مع هذا از برای دار غرور که دنیاست
سعی نماید و باز فرمودند بسیاری مال شما را از یاد خدا باز داشته فرزند آدم میگوید که مال من مال
من آیا از برای تو از مال تو بهره حاصلست مگر آنچه را تصدق نموده ذخیره کرده باشی و نیز آنحضرت فرمودند
هر که صباح کند و عمده همتش دنیا باشد در نزد خدا مرتبه نخواهد داشت و چهار چیز لاحق بدل آن
میگرداند اول غمی که هرگز از وی منقطع نشود دوم شغلی که هرگز فارغ نشود سیم پریشانی که هرگز عقب
توانگری در عقب نداشته باشد چهارم آرزوئی که هرگز بنهایت نرسد و نیز فرمودند بعد از من زمانی
بشما رو خواهد کرد که ایمان شما را محو کند مانند محو کردن آتش هیزم را و فرمودند دلهای خود را مشغول
ذکر دنیا مسازید و خدای عز و جل وحی نمود بموسی که دل بمحبت دنیا مکن که اتیان گناهی کبیره در درگاه
من گناهی که عظیم تر از محبت دنیا باشد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمودند وای بر صاحب دنیا
چون میمیرد و حال آنکه دنیا او را وا خواهد گذاشت و چون ایمن از مکر آن میشود و حال آنکه فریب

میدهد او را و چون تکیه بر آن میکند و حال آنکه ترک یاری او میکند وای بر جاهلی که فریفته دنیا شده
اند چون لازم ایشان ساخته چیزی را که کراهت میدارند و جدا کرده اند ازیشان چیزی را که دوست میدارند
و امن است با ایشان آنچه با اهل دنیا وعده شده از مکاره وای بر کسی که صباح کند و همت او دنیا باشد و
گناهان عمل او باشد چون فردای قیامت بعمل خود رسوا خواهد شد و حضرت لقمان به پسرش فرمودند ای
پسرک من بفروش دنیا را با آخرت تا هر دو را سود کنی و مفروش آخرت را بدنیا تا هر دو را زیان کنی و بعضی
حکیمی گفت دنیا از برای کیست در جواب گفت از برای کسی که او را طلب کند و حکیمی فرمود دنیا خانه
خرابیست و خرابتر از آن دل کسیست که دنیا را آبادان میکند و بهشت خانه آبادانیست و آبادتر از آن
دل کسیست که آنرا طلب میکند **فصل** باید که ذکر کنیم بعضی از مثالها که در صفت دنیا وارد شده در قرآن
مجید وارد شده انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه
الریاح یعنی جز این نیست که صفت غریب زندگانی دنیا در خرمی و سرعت زوال مانند گیاهیست که از زمین روئیده
باشد و باران بان باریده نشو و نما نموده و روز دیگر آن گیاه که تازه و خرم باشد خشک گشته در هم شکنند
و بادها آنرا پراکنده کنند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند مثل دنیا مثل خوابیست که کسی ببیند اما
اهل دنیا بدنیا جزا داده خواهند شد و معاقب خواهند گردید بخلاف کسانی که خواب میبینند و نیز در
بیان کمی دنیا نسبت بگذشته فرمودند مثل دنیا مثل جامه ایست که از اول تا آخر دریده باشد و او بجز تا
بلی و رشته که در آخر آن مانده باشد نزدیک باشد که آن رشته گسسته جامه از هم پاشد و نیز فرمودند
نسبت دنیا در جنب آخرت مگر مثل آنکه کسی انگشت خود را داخل دریا کند پس باید که نظر کند که آن انگشت
چه مقدار از آب دریا بر میدارد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسلمان نوشتند مثل دنیا مثل مار
است نرم و زهر کشنده است پس اعراض کن از آنچه خوش می آید ترا از دنیا از برای کمی آنچه از آن با تو
خواهد بود در آخرت و بیفکن از خود غم دنیا را از برای آنکه یقین داری که از آن مفارقت خواهی
کرد و در خوشترین حالات بترس از آن بیشتر از برای آنکه صاحب دنیا هر وقت که از دنیا مطمئن بخوشی
شد بیرون میبرد او را از آن خوشی بحالتی که از آن احوال میدارد والسلام و حضرت امام حسن علیه السلام
در مثل دنیا این بیت را میخواندند یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زائل حمق یعنی ای
لذت دنیائی که بقائی ندارد بدرستی که فریفته شدن بسایه که زایل شود بنهایت حماقت و حضرت امام محمد
باقر علیه السلام در حدیث جابر فرمودند که دنیا را مانند منزلی دان که در آنجا نزول نمائی و بعد از آن از آنجا

کیست که از زوال آن کند بس که ساخوشار برای
کیست گفت از برای هم

کوچ کنی با آن زن گفت که حالی دارد آن که در خواب باشی و هرگاه بیدار شوی چیزی از آن که حال با تو باشد و فرموده‌اند
که این مثلی بود از برای توبه هر که دنیا نزد عقلا و دانشمندان مثل [illegible] که شاید میکنند و در هیچ
حالی قرار نمیدارد و نیز آنحضرت فرمودند مثل حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است هر چند بیشتر بر خود
می تند بیرون رفتن برو مشکل‌تر میشود تا آنکه بغم و غصه میمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده‌اند مثل دنیا مثل دریاست هر قدر تشنه از آن بخورد تشنگی او زیاده میشود تا آنکه او را میکشد
و در روایت است که وقتی دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام متمثل شد بصورت زنی که پیر شده باشد
موهای وی سیاه و سفید باشد و دندانهای پیش او افتاده باشد و انواع زینتها کرده باشد و حضرت
عیسی با او گفت چند شوهر کرده‌ای گفت عدد آنها را از بسیاری نمیتوانم شمرد پس عیسی فرمودند که
مردند یا آنکه طلاق ترا دادند گفت بلکه همه را کشتم آنحضرت فرمودند وای بحال این شوهران دیگر تو
که عبرت از شوهران گذشته تو نمیگیرند که چون تو یک یک از ایشان را هلاک کرده‌ای و هیچیک از تو عبرت نمیگیرند
و حضرت عیسی علیه السلام فرمودند دنیا مانند پلیست پس از آن بگذرید و آنرا عمارت مکنید و بعضی از حکما
گفته‌اند چه شبیه است حال آدمی و فریفته شدن او بدنیا و غافل بودن او از مرگ و ما بعد مرگ از اهوال
بسیار و فرو رفتن او در لذتهای که بعضی از آن هم بر میدارد اما برودی فانی میشود و مخلوط است
بانواع کدورتها بشخصی که او آویخته باشد در چاهی و بریسمان پوسیده بسته باشد و در زیر آن چاه اژدهای
عظیمی سوی آن شخص و منتظر افتادن او باشد و دهن گشوده باشد از برای فرو بردن او و در بالای
آن چاه دو موش سفید و سیاه باشد و هر دو آن ریسمان را آهسته آهسته قطع کنند و هیچکدام از قطع
سستی نمایند و آن شخص با آنکه آن اژدها را میبیند و ملاحظه منقطع شدن آن ریسمان دم بدم مینماید
متوجه شود باندک عسلی که دیوار آن چاه آلوده باشد و بخاک ممزوج باشد و زنبوران بسیاری بر آن
عسل هجوم آورده باشند و آن شخص مشغول لیسیدن آن عسل و حرص بر آن داشته باشد از آن [illegible]
با آن زنبورها منازعه نماید و با همه همت مصروف بر آن داشته اصلا متوجه بالای سر خود و پایین پای خود نشود
پس چاه عبارتست از دنیا و ریسمان عبارتست از عمر و اژدهای دهن گشوده عبارتست از مرگ و دو
موش روز و شب است که رشته عمر را مقراض میکنند و عسل ممزوج بخاک لذتهای دنیاست که ممزوج بمحنتها
و المهاست و زنبورها دنیا پرستانند که بر دنیا هجوم آورده‌اند و چه بسیار مطابقت دارد این مثال
از برای این [illegible] پس از خدا مطلبیم که ما را هدایت نموده بصیرتی عطا نماید و پناه دهد

مبرهم از غفلت و گمراهی **باب سیم** در مذمت محبت مال بدانکه فتنه‌های دنیا شعبها
و جهات بسیار دارد و جوانب و اطراف آن وسعت و عظیم‌ترین فتنها و دشوارترین محنتهای آن مال است و عظیم‌ترین
فتنه‌های مال آنست که هرگز آدمی از آن مستغنی نمی‌باشد و هرگاه که یافت شود از آفتهای آن سالم نتواند
بود و اگر نباشد فقری حاصل میشود که نزدیک میباشد که بکفر بکشاند و اگر باشد سرکشی از آن بهم میرسد
که عاقبت امر آن زیانکاریست و بالجمله مال خالی از فایده‌ها و آفتها نیست و فایده‌های آن موجب نجات و آفتهای آن
موجب هلاکت است و تمیز نیک و بد آن از چیزهای بسیار دشوار است که [illegible]
بصیرت در دین که علمای راسخین و ائمه معصومین باشند و بدانکه کسی که مال ندارد دو حالت میدارد یکی قناعت
و دیگری حرص و حریص دو حالت میدارد یکی طمع بآنچه در دست مردم است و دیگری مشغول به پیشه‌ها و صنعتها
شدن با نومید بودن از مردم و کسی که مال دارد دو حالت میدارد یکی نگاه داشتن مال و دیگری انفاق
آن نمودن و انفاق نماینده دو حالت میدارد یکی اسراف و دیگری میانه‌روی و اینها همه از امرهای [illegible] است
و [illegible] داشتن از امور مهمه است خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده انما اموالکم و اولادکم
فتنة یعنی مالها و فرزندان شما فتنه و امتحانیست و نیز فرموده لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من
یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون یعنی باید که مشغول نسازد مالها و فرزندان شما را از یاد خدا و جماعتی که
با اینها از یاد خدا باز میمانند البته زیانکارانند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند محبت مال و محبت شرف
و بزرگی میرویاند در دل نفاق را مانند رویانیدن آب سبزه را و فرمودند که دو گرگ درنده که در میان
گله گوسفندی بیفتند آن مقدار فساد نمیکنند که محبت مال و جاه در دین مرد مسلمان میکند و فرمودند
که فرزند آدم میگوید مال من مال من آیا ترا از مالت چیزی هست بغیر آنچه تصدق کرده و ذخیره نموده یا آنچه
خورده و فانی ساخته یا پوشیده و کهنه کرده باشی و مردی با آنحضرت گفت یا رسول الله چیست مرا که خواهش
مرگ ندارم آنحضرت فرمودند آیا مالی داری گفت بلی پس فرمودند مال خود را پیش بفرست بدرستی که دل مومن
با مال میباشد اگر پیش فرستاده میخواهد که بآن ملحق شود و اگر [illegible]
که با آن باشد و از آن مفارقت نکند **فصل** و بدانکه خدای عز و جل در بسیاری مواضع از قرآن مجید مال را خیر
نامیده چنانچه فرموده ان ترک خیرا الوصیة تا آخر آیه یعنی باید که وصیت کنند اگر خیری که عبارتست از مال بگذارند
باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند خوب چیزیست مال صالح از برای مرد صالح و آنچه در ثواب صرف
[illegible] و انفاق وارد شده [illegible] مال از برای آنکه با اینها میتوان رسید [illegible]

کرکاه مال وسیله مقصود صحیح می باشد وکاه وسیله مطلبهای فاسد می باشد مطلبهای فاسد مطالبت کرمان
میل دارد بنده از سعادت ابدی وراه علم وعمل را می بندد پس مال محمود ومذموم می باشد محمود نسبت بمقصود
محمود ومذموم است نسبت بمقصود مذموم وچون طبعها مایلست بمتابعت شهوتها کی کر راه زن راه خداست ومال
شهوتها را آسان میسازد والتباس برای بسیاری با ننها اهل اخطار است در زیاده از قدر کفاف عظیم است
ابنیا وانبیا از شر آن استعاذه نموده اند تا آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند خدا وندا بکردان
قوت آل محمد را بقدر کفاف پس اجزا از دنیا محض خیر نیست طلب نکرده اند واحضرت فرموده خداوندا
زنده دار مرا در حالتی که مسکین باشم وبمیران مرا در حالتی که مسکین باشم **فصل** بدانکه مثل مال
مارست که در آن زهر قاتل ودوائی که بجهت دفع زهر یا فعست کر از برای آن میباشد بایق میشود وهرکه
منفعت ومضرت از برای آن ندانست که از مضرات اجتناب نموده جلب منفعت بکند وفوایده مال منقسم میشود
بفواید دنیوی وفواید دینی اما فواید دنیوی حاجتی بذکر آن نیست زیرا که انواع مردمان معرفت بآن دارند
واکرچنین نبی بوده که حرص وطلب آن بنیا اشتند واما فواید دینی سه نوعست اول آنست که صرف نفس خود
کند یا در عبادت یا در چیزی که استعانت جویا آن در عبادت خدا دوم آنست که صرف مردم نماید کند وآن چهار
قسمست صدقه ومروت وحفظ عرض ومزد خادم کرفتن اما صدقه ثواب آن مخفی نیست وبه در جاء غضب
خدای عز وجل را فرو مینشاند واما مروت مراد آنست که صرف کند مال را بسوی اغنیا توانکران وبحیان دد ضیافت
وهدیه واعانت وهمراهی ایشان وامثال بسبب آن تحصیل برادران ودوستان نماید وکسب صفت بخشیدن
کند زیرا که موصوف بجود نمیشود مکر کسی که احسان بمعروف کند وطریق جوانمردی ومردمی را سلوک نماید
وثواب این نیز عظیم است واخبار بسیار در فضیلت هدیه وضیافت واطعام طعام وارد شده ودر هیچ
خبری شرط نشده که اینها با یر پیشانی ودفع شر اینها وفایده این با آنکه بجالت ظاهر میشود در دین نیز فایدها
دارد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند آنچه را آدمی از مال با آن حفظ عرض کند از برای آن ثواب صدقه
دارد واما فایده صرف کردن مال بخادم آنست که آدمی را احتیاج بسیار می باشد واکر خود مباشر آنها شود
ضایع میشود ووقت سوادمیکردد بدان سلوک راه آخرت بفکر وذکری که عالی ترین مقامات سالکان است نوع
آنست که صرف شخص معینی نکنند بلکه بآن تحصیل خیرعامی نماید مثل بنا کردن مسجدها وپلها ورباطها وعمارت
وضبط ها ... در راهها وغیر اینها از وقفهای که از برای منفعت مسلمانانست وهمیشه بعد از مرگ جاری
وباقی میباشد وفا روز کار ... در جلب برکت دعای صالحان میکنند وتمامی اینها فایدهای مالست در دین سوی

سیم

تا بوها کرده در دنیا عجالة مثل از دار نجات وصون از خواری سؤال وحقارت فقر وتحصیل عزت وبزرگی در میان مردم
وتحصیل برادران ویاران ودوستان ووقار ووقع در دلها واما آفات مال منقسم میشود بدینی ودنیوی
اما آفات دینی بر سه نوعست اول آنکه معصیتها مرا نمی کشاند زیرا که شهوتها روز بروز تقاضای چیزها میکنند
ووقتی که آدمی عاجز است کاهی می باشد که معصیت نمیکند چنانچه کفته اند از جمله عصمتها آنست که آدمی دست رس
نداشته باشد وهرکاه آدمی مأیوس باشد از نوع معصیتی رغبت بآن معصیت نمیکند واکر قدرت در خود دید بآن
رغبت میکند ومال نوعی از قدرتست که باعث معصیت وفجور میکردد اکر بنده موافق خواهشها
کند هلاک میکردد واکر صبر کند در رنجیها می افتد وصبر کردن با قدرت دشوارتر وفتنهای هنکام خوشی
عظیم تر از فتنهای اوقات تنکی می باشد دوم آنکه بتنعم در مباحات میکشاند واین مرتبه اینست که کم کسی
مال ضبط خود کند وصاحب الکیفاد است که نان جو بخورد وجامه درشت بپوشد وترک کند طعامهای
لذیذ را چنانچه حضرت سلیمان در ایام پادشاهی میکرده ووقدرت بر آن داشت وبهترین احوال صاحب مال آن
میباشد که تنعم بدنیا میکند وخود را بر آن عادت میدهد والفت بتنعم کرفته محجوب ... میشود وصبر بر
ترک آن نمیتواند کرد وبعضی از تنعمها او را ببعضی دیکر میکشانند وهرکاه انس بسیار بآن کرفت از راه
کسب حلال آن نمیتواند رسید پس تا خاتم بکسب شبهها میشود وخوض میکند در خودنمائی ومساهله در دین ودروغ
کفتن ونفاق داشتن وسایر خلقهای بد تا آنکه امر دنیا بش نظامی داشته باشد وتنعم کردن بر وی آسان
شود زیرا که هرکه مالش بسیار است احتیاج او بمردم بسیار میشود وهرکه بمردم محتاج باشد ناچار با ایشان
نفاق میورزد ودر طلب رضای ایشان نافرمانی خدا میکند واکر از آفت اول که ارتکاب محرمات باشد
با تواند سالم می ماند واز آفتهای که احتیاج بمردم بهم میرساند دشمنی ودوستیست ولازم آنست حسد
وکینه وریا وکبر وکذب وغیبت وسخن چینی وسایر معصیتها که مخصوص دل وزبانست والتزام آنها تعدی
بسایر اعضا میکند وتمامی اینها از شومی مال والحاج بحفظ واصلاح آنست وآفت سیم وآن آفتیست که هیچ کس
منفک از آن نمی باشد آنست که اصلاح مال او را منع دارد از یاد خدا وهرچه بنده را از خدا باز دارد زیانست
از برای اینست که حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند که در مال سه آفتست یکی آنست که از غیر حلال ماخوذ شود کفته
... صرف شود کفتند اکر در مصرف صرف شود فرموده اند اصلاح آن او را منع دارد از یاد خدا واین آفتیست
که سعیست زیرا که اصل عبادات ولب ... آن یاد خدا وفکر در عظمت او است واین مستدعی دل فارغست
وصاحب فدادت صبح وشام در فکر نزاع با اکار وحساب وخیانت آن می باشد وبا شریکان در آب وحدود زمین

کفته اکر از صلاح المال ... شود

در کهنکوی با اتباع پادشاه بر سر خراج در خصومت و با مزدوران در تقصیر در عمارت و در مسافرت و
صاحب تجارة همیشه در فکر خیانت شریک و سود را به نهایت بردن و تقصیر در عمل و ضایع کردن
مال می باشد و همچنین صاحب کار و سایر اصناف را همواره دوربین اما اگر ترک شغل نقود کند که گنج کرده
شده باشد در زیر زمین هم صاحب گنج نیز همیشه در آن فکر هست که در هر جا از اسراف کند و بجهت حفظ
آن نماید و میترسد که احدی بر آن مطلع شود و در دفع طمع مردم از آن میکوشد و بای حال و ادنی افکار
مردم در نهایتی ندارد که هیچ یک روزه بابل بسالی دارد و جمیع این آفتها داخل محنت و اهم مکور شد
آفاتی بود که متعلق به نیست و سوای اینها صاحبان مال بتجا میکشند از ترس و غم و اندوه و محنت
و تعب در دفع حاسدان و حفظ مال و کسب آن بر تر باکمال که بدان دفع آفات توان نمود اگر نقد
مرتب بود دارد و باقی را در خیرات صرف کند و باجر غرابت نهم کشنده است **فصل** بدانکه فقیر مجوع
الامی باید که فقیر قانع باشد و طمع بمردم نداشته باشد و ملاحظه اجر مردم دارند نکند و بقدر ضرورت
مال حریص باشد و این ممکن نیست مگر آنکه بقدر کفاف قناعت کند و آرزوها را کوتاه سازد و اگر
نفس بکثرت مال و طول امل داشته باشد عزت قناعت از آن فوت میشود و بسبب طمع و خواری حرص و
قلت قناعت ناچار چرکین میشود و حرص و طمع او را بجلبهای ناشایست و ارتکاب منکرات که از مر
بدرست میکشاند و وادی محظور بر حرص و طمع و قلت قناعت شده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
اگر از برای فرزند آدم دو رود خانه از طلا باشد طلب رود خانه سیم خواهد کرد و پر نمیسازد شکم فرزند
آدم را مگر خاک که عبارتست از قبر او و داخل قبر شدن است و خدای عز و جل باهر که لطفی داشته باشد
توفیق توبه داده قبول توبه آن میکند و نیز فرموده اند دو خصلت که سیر نمیشوند حریص علم و حریص مال و
فرمودند فرزند آدم پیر میشود و دو خصلت در او جوان میشود حرص و طول امل و چون اینها طبیعی آدمیت
که او را اکراه نسازد و فطرت که هلاک میگردانند خدای تعالی و رسول خدا بر قناعت مدح نموده اند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند خوشا حال کسی که هدایت باسلام یافته باشد و عیش او بکفاف باشد و بقدر
کفاف قناعت کرده باشد و فرمودند در قیامت هیچ کس نخواهد بود از غنی و فقیر که آرزو نخواهد داشت
که در دنیا قوت او بقدر کفاف میبود و فرمودند ای گروه فقرا از دل راضی باشید از خدا تا ثواب فقر
یابید و گرنه پس چنین نکنید ثواب نخواهید داشت و فرمودند توانگری بسیاری متاع دنیا نیست بلکه
توانگری استغنای طبعست و فرمودند بحرالدلیل بسیار کنید که هیچ نفسی هرگز نمیمیرد مگر آنکه

روزی

روزی این تمام باز پرسیده پس از خدا پرسید و احوالی در طلب روزی بکنید و ما العز بنا و بکنید که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ای فرزند آدم اگر از دنیا قدری میخواهی که ترا کافی باشد پس اندک
از دنیا ترا کفایت میکند و اگر بیش از کفایت میخواهی پس تمام آنچه در دنیاست ترا کفایت نمیکند و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند بپرهیز که چشم بالا دست خود داشته باشی که از برای پیغمبر خدای عز و جل
پیغمبر خود فرموده که فلا تعجبک اموالهم و اولادهم و فرموده و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا یعنی چشم بدار بر آنچه ما اصناف از مردم را بان بهره مند ساخته ایم از خوشیهای زندگی دنیا و اگر
چیزی از آن بخاطر تو رسد زندگانی پیغمبر را بیاد آور که قوت آنحضرت جو و حلوای آن حضرت خرما و هیزم آن
درخت خرما بود و آن هم در وقتی که بهم میرسید و الا کاه بود آن هم نبود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که در بستی که خدای تعالی میفرماید که دلگیر میشود بنده مومن من هرگاه بروی تنگ سازم اما
در این حالت از من نزدیک تر بمن باشد و خوشنود میشود بنده مومن من اگر بروی فراخ گردانم در آن
حالت از من دورتر میباشد و نیز فرمودند هر چند ایمان بنده زیاد میشود در روزی او تنگ تر میشود و
فرمودند در مناجات موسی علیه السلام مذکور است ای موسی هرگاه ببینی که فقر رو بتو کرده بگو مرحبا بشعار
صالحان و هرگاه ببینی که توانگری رو بتو کرده بگو گناهی کرده ام که تعجیل در عقوبت آن شده **فصل**
خلاصی از آفات مال بحرکت مگر بمحافظت نمودن بچند چیز اول آنکه مقصود از مال را بداند و بداند که
از برای چه آفریده شده و بداند که جز احتیاج بآن نباید که بضبط آن کند مگر بقدر حاجت دوم رعایت
مداخل مال را بنماید تا آنکه از حرام محض یا از حرام بروی غالب باشد اجتناب نماید کند و از راههایی
مکروهه که قادح در مروت است اجتناب نماید سیم رعایت مخارج را بکند و در خرج کردن میانه روی بکند
اسراف کند و نه تنگ گیرد خدای عز و جل در قرآن مجید در مدح مومنان فرموده و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا
و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما یعنی مومنان آنجماعتند که هرگاه انفاق کنند اسراف نمیکنند و تنگ
نمیگیرند بلکه میانه روی میکنند و در حدیث نبوی وارد شده که هرگاه میانه روی کند پریشان نشود
چهارم آنکه هر چه را از حلال کسب کرده در جایی که حق باشد صرف کند و بغیر حق صرف نکند زیرا که
گناه کسب کردن مال از حرام و صرف کردن بناحق برابرست پنجم آنکه در دادن و ندادن و انفاق و امساک
اصلاح خود بکند پس هر چه را اخذ کند بآن نیت اخذ کند که استعانت جوید بآن بر عبادت و اگر از
انفاق او امساک نماید بآن نیت امساک کند که بآن قیام بعبادت متحضر شود و هر گاه اینها را محافظت نماید

مال صرف غیر نیاید حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرموده‌اند اگر مردی فرا گیرد تمام آنچه در روی زمین است
و مرادش رضای خدا باشد زاهد خواهد بود و اگر تمام روی زمین را واگذارد و مرادش رضای خدا نباشد
زاهد نخواهد بود و اگر کسی سؤال کند که بتوان انکار جنت عبادت نمود تا پریشانی جنت فارغ بود از برای
عبادت جواب گوییم که بهتر این بود و است که بنده را از یاد خدا مشغول سازد و چون اگر پریشانی باز دارد او
را از یاد خدا دوستی در حق او لحوق خواهد بود و سبب این است که فضیلت فقر و غنا بحسب علم تعلق
قلبست بالجمله اگر هر دو در این مساوی باشند در جهاد هما مساوی خواهند بود اما این معاملات
کرد عبادت دیرین اینجا مبالغه کرده و موضع فرموده‌اند از برای آنکه بسیار میباشد که توانگر گمان میکند که دل
بمال نه بسته اما محبت آن در باطنش نهانست و شعوری بان ندارد و وقتی مطلع بر آن میشود که آن مال
مفقود شود پس باید که تجربه خود را بکند و اینجا الفت که جمیع توانگران میل ایشان را زند که انبیا و اولیا
و هرگاه معلوم شد که این بحال یاد و داد کار دست ضعیف علی الاطلاق میگوییم که پریشانی از برای هر مردم اصلح
اولی است از برای آنکه علاقه فقیر و ... ثواب آن بیاد در فعال الاوقات ضعیف تر می باشد و بقدر ضعف علاقه
ثواب تسبیحات و عبادات او مضاعف میشود زیرا که مقصود در عبادات محض حرکت زبان و بدن نیست
بلکه از برای آنست که انس او بحق محکم شود هر چند دل فارغ تر است تاثیر عبادت در انس بحق بیشتر است و از برای
اینست که در اخبار فضل فقیر بر غنی علی الاطلاق وارد شده و نیز معنی فقر این نیست که البته مال هیچ نداشته باشد
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در اثنا سخنی با صوفیه مسیر فرمودند این سخن را گفتند که خدای عز و جل بعمر بن
را تعلیم کرد که چون انفاق مال نماید و این چنان بود که وقتی آن حضرت بقدر هفت مثقال از طلا داشت و کراهت
داشت که صبح کند و ازان چیزی نداشته باشد پس تصدق کرد و صباح شد و چیزی نداشت و در آن وقت سایلی
کرد و آن حضرت چیزی نداشت که بسایل تصدق کند و سایل ملامت آن حضرت را کرد و آن حضرت غمگین شد از آنکه
که چیزی نیافت که بآن بدهد و در نهایت رحم و شفقت بود پس خدای عز و جل آن حضرت را تعلیم نمود که
ادب کرد و آیه ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی دست
خود را غل کرده بر گردن مکن یا آنکه هیچ بکسی ندهی و دست خود را بنهایت پهن مکن یا آنکه هر چه داشته باشی
بدهی پس بنشینی در حالتی که ملامت کرده شوی و درمانده باشی پس حضرت امام جعفر سلام الله علیه فرمودند مراد
خدای عز و جل اینست که گاهی باشد که مردم سؤال از تو میکنند و تو را معذور نمی دارند و هر گاه که جمیع
مال خود را بدهی بی مال و درمانده میشوی بعد از آن آن حضرت بجماعت صوفیه گفتند که بعد از پیغمبر کسی را

استعانة

در فضل و زهد مثل سلمان و ابوذر نبی باید و سلمان هر گاه نصیب خود را از حضرت میگرفت قوت
یکسال را جدا میکرد تا سال دیگر که وقت نصیب او بیاید پس شخصی بسلمان گفت تو با این زهد چرا
این کار میکنی و حال آنکه نمیدانی که شاید امروز یا فردا بمیری پس سلمان در جواب فرمودند چرا تو
مرده بودن مرا امید نداری کی من ندارد بلی ای جاهلان ابا نمیدانید که هر گاه نفس کم روزی خود
را نیابد صاحبش را مضطرب میسازد و هر گاه معیشت خود را ذخیره نمود آرمیده میشود و اما ابوذر
... شتر و گوسفندی چند داشت که از آنها را امید و شیر و هر گاه عیالش گوشت میخواستند یا مهمانی
میشد گوسفندی بجهت ایشان میکشت و هر گاه در جماعت فقرا آن که با وی بودند پریشانی می یافت
شتری یا گوسفندی برای ایشان میکشت و قدری بجهت خود بر میداشت اما زیاده از حصه که هر در قوتی
میرسید بر نمیداشت و کسی زاهد تر از ایشان نبود و حال آنکه معهود در شان ایشان سخنان بسیار گفته‌اند
و مع هذا چنان بود که اگر الله چیزی نباشد چنانچه شما صوفیه الهام میکنید مردم را که هر چه داشته باشند
از آن دور نمیدهند با آنکه خود و عیال محتاج باشند و بدانید ای جماعت که شنیدم از پدرم که از پدران
بزرگوار خود روایت میکرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی فرمودند از هیچ چیز انقدر تعجب نکردم
که از شان مؤمنی که بدن او را در دنیا مقراض کنند که از برای او خیرات و اکرام الله تمام الحمد در شرق
و مغرب بقبضه او در آید از برای او خیریست و هر چه خدای عز و جل با مؤمن بکند از برای او خیر است **فصل** ظاهر شد
از انچه گفتیم اینکه خلاص از آفات و مفاسد دنیا ممکن نیست مگر بزهد در آن و زهد آنست که خواهش
قلبی بدنیا نداشته باشد مگر بقدر ضرورت بدن و این مرتبه ایست بسیار عالی در قرآن مجید و آیه شد
فخرج علی قومه فی زینته تا موضع وقال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر پس خدای عز و جل زهد را
بعلم داده و اهل زهد را عالم نامیده و این خطاب در حق شما فرموده من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها
وما له فی الآخرة من نصیب یعنی هر که اراده متاع دنیا دارد از دنیا نصیبی با او میدهیم اما در آخرت نصیبی
نداشت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که صبح کند و همت او دنیا باشد خدای
عز و جل کار او را پریشان میکند و پریشانی را در برابر روی او میدارد
حاصل نمیشود از برای او از دنیا مگر آنچه مقدر شده و هر که صبح کند و همت او آخرت باشد خدای عز و جل
کار او را جمع میسازد و محافظت میکند پریشانی او را و باطن او را غنی میکند دائم و دنیا رو بوی میکند
حالتی که منکوب و مخذول باشد و فرمودند که هر گاه بنده را ببینید که سکوت و زهد در دنیا روزی او

شد بآن مبدء نزدیک شوید که بحکمت چنین دید و بضد آن شد و فرمود زهد در دنیا آنست که خدا
شمارا دوست داشته باشد و زهد در مال مردم نمایید تا مردم شمارا دوست داشته باشند و فرمود هر که
خواهد که خدای عز و جل علم را بوی عطا کند بدون تعلم و هدایت را بوی کند بدون هدایت
باید که زهد در دنیا ورزد و زهد سه درجه دارد درجه پایین ترآنست که مطلوب از زهد نجات از آتش
و سایر عذاب آخرت باشد و این زهد خائفانست دوم آنست که مطلوب از زهد رغبت در ثواب
خدا و نعمتهای بهشت باشد و این زهد امیدوارانست سیم که درجه اعلی است آنست که مطلوب
بغیر از خدا و ملاقات او نباشد و این زهد عارفانست و زهد باعتبار احکام که دارد منقسم
بواجب و سنت و سلامت میشود پس واجب زهد در حرام است و سنت زهد در حلالست و سلامت زهد در چیزهای
شبهناکست و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که زهد کلید در آخرت و خلاصی
از جهنم است و زهد عبارتست از ترک هر چیزی که باز دارد ترا از یاد خدا بدون تاسف بفوت چیزی و
بدون عجب بهم رسانیدن در ترک آن و بی انتظار فرج و طلب مدح و عوض و جزا بلکه بداند که فوت
دنیا را راحت و بودنش را آفت دانی و همیشه از او گریزان باشی چنانکه از آفت و زاهد کسیست
که اختیار کند آخرت را بر دنیا و خواری را بر عزت و تعب را بر راحت و گرسنگی را بر سیری و عاقبت آخرت
را بر محبت دنیا و ذکر را بر غفلت و نفس او در دنیا و دلش در آخرت باشد و از آن حضرت پرسیدند
که زاهد در دنیا کیست فرمود کسیست که ترک حلالش میکند از ترس حسابش و ترک حرامش میکند از
ترس عذابش و فرمود زهد در دنیا آن نیست که مال را ضایع سازی و حلال را حرام کنی بلکه
زهد در دنیا آنست که اعتماد تو بآنچه داری بیش از آن نباشد که بخدا داری و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود زهد در دنیا کوتاه ساختن آرزوست و شکر کردن بر هر نعمتی و پرهیز نمودن
از هر چه حرام کرده و نیز فرمود تمامی زهد در دو کلمه از قرآن مجید است خدا میفرماید
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم یعنی تا آنکه غمگین نشوید بر آنچه از شما فوت شد و
خوشنود نگردید بآنچه بشما رسید و هر که بر گذشته غمگین نشود و بآینده خوشنود نگردد هر دو جزو
از زهد را فرا گرفته بلکه آن حضرت فرموده و بزرگان کافی خود قسم که این آیه در معنی زهد تمامست

فصل بدانکه از ثمره زهد سخاوتست و از ثمره رغبت در دنیا بخلست پس اگر مال نباشد مر او را
از برای بنده قناعتست و اگر موجود باشد سزاوار حالت سخاوت و احسان بمعروفست نه امساک

سخاوت از اخلاق انبیاست و آن اصلی از اصول نجاتست و از این معنی تعبیر کرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله که فرموده سخاوت و بخشندگی درختی از درختان بهشتست و شاخهای آن درخت بر زمین آویخته
پس هر که شاخی از آن بگیرد آن شاخ او را بکشاند او را ببهشت و فرموده جبرئیل میگفت که خدای عز و جل
میفرماید که این دین دینیست که من از برای خود پسندیده ام و اصلاح نمیکند این دین را مگر سخاوت و حسن
خلق پس تا استطاعت دارید جهت آن بدارید دین را باین دو و فرموده که خدای عز و جل نیافرید
اولیای خود را مگر بر سخاوت و حسن خلق و نیز فرموده که از موجبات آمرزش دادن طعام و فاش
کردن سلام و خوش سخنیست و فرموده که از گناه سخی درگذرید که خدا دستگیری او میکند و هرگاه
لغزشی کند خدا دست او را میگیرد و نیز فرموده طعام سخی دواست و طعام بخیل مرضست و فرمود
سخی که نزد خدا نزدیک و بمردم نزدیک و ببهشت نزدیک و از جهنم دور می باشد و بخیل از خدا دور و از مردم
دور و از بهشت دور و بجهنم نزدیک می باشد و جاهل سخی محبوب ترست نزد خدا از عابد بخیل و بدترین
مرضها بخل است و در رفیع ترین درجهای سخاوت ایثار است و آن عبارتست از جود کردن بمال با احتیاج
خدای عز و جل در معرض مدح ثنا فرموده و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی ایثار میکنند
مردم را بر خود اگر چه خود بدان احتیاج داشته باشند و نیز آن حضرت فرموده هر کسی که خواهش چیزی
داشته باشد پس ترک خواهش خود نموده دیگری را ایثار و اختیار بر خود کند گناهان او آمرزیده میشود
و سزاوار داد برای بنده آنست که مضایقه نکند در دادن قلیلی که از خرج خودش فاضل باشد از برای
آنکه پریشان باشند دست برندارد و ثواب این بیشتر از طاعتهای بسیاریست که با توانگری داده شود چنانکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که گاه می باشد که یک درهم از صدقه در نزد خدای عز و جل بهتر از صد هزار
درهم می باشد پرسیدند که یا رسول الله این چون میشود فرمود که مردی در میان مال بسیاری که دارد
صد هزار از آن صدقه میکند و دیگری دو درهم دارد و غیر از آن مالی نیست پس یک درهم را برضا و رغبت
تصدق میکند و ثواب این یک درهم بیشتر از آن صد هزار است در بهشت و بدانکه امساک در مقامی که دادن
واجب باشد بخلست و دادن در مقامی که امساک واجب باشد اسرافست و حد وسط این دو پسندیده
است و سزاوار آنست که سخاوت و جود را عبارت از حد وسط بدانی از برای آنکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله مامور بود بسخاوت و این سخن خوبی گفته شد که بخل بالا دو مرتبه دار در میان خلق در
مشرب بعضیها بقانه مذکور شد و نیز در قرآن وارد شده در مدح مؤمنان که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا

ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما یعنی آن جماعتند که هرگاه انفاق کنند اسراف نمیکنند و تنگ نمیگیرند
و در میانه آن حد وسطست می باشد پس جود آنست که در میان بخل و اسراف و قبض و بسط باشد و آن
که اندازه دادن و ندادن بآنچه شرع و واجب قرار داده و همین کافی نیست که بظاهر انفاق و امساک در آن
نباشد و بنفس خود در گفتگو باشد بلکه می باید که دل او با مال علاقه نداشته باشد مگر از آن جهت که مال
کمالی از برای آنست که صرف کردن باشد در آنچه صرف آن در آن واجب باشد
نفقات و واجب مروت و عادت نظر باحوال و اشخاص مختلف میشود و بسیار می باشد که قبیح باشد
از غنی مضایقه کردن بچیزی که از فقیر قبیح نمی باشد و با عیال و خویش چیزی چند قبیح می باشد که با همسایه
قبیح نیست و در ضیافت چیزی چند قبیح می باشد که در خرید و فروخت قبیح نمی باشد و غیر اینها و بالجمله
امساک کردن از مطلبی که از مطلب مهم تر از حفظ مال باشد و سخاوت و جود در مقابل بخلست

باب چهارم در مذمت محبت جاه بدانکه اصل جاه مشهور شدنست و از

مشهور شدن است و این آفتیست عظیم و خواهش آن پسندیده نیست بلکه پسندیده آنست که کسی که خدا او
مشهور کرده باشد از برای انتشار دین بی آنکه سعی کرده این کس در طلب شهرت خدای عز و جل فرموده تلک
الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا یعنی بهشت را گردانیده ام از برای کسی که
در روی زمین اراده سرکشی و فساد نداشته باشند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که محبت جاه
و مال در دل نفاق را میرویاند چنانکه آب سبزه را و نیز فرموده که دو گرگ درنده در گله گوسفند آنقدر
فساد نمیکنند که محبت جاه و مال در دین مرد مسلمان میکند و فرموده که در این بس است که هلاک شود
مردم بمتابعت هوا و محبت مدح و ثنا و نیز فرموده که این مقدار شر از برای آدمی کافیست که در میان
مردم در دین و دنیا انگشت نما باشد مگر کسی که خدای عز و جل او را معصوم داشته باشد و منقولست که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود جامه کهنه بپوش تا مشهور نشوی و خود را بلند مکن از برای
آنکه مشهور بعلم شوی و خود را پنهان کن و ساکت باش تا سالم باشی و هرگاه چنین کردی نیکان را خوشحال
میگردانی و بدان را دلگیر میسازی و حضرت صادق علیه السلام فرمود بپرهیز از ریاستهایی که سرکرده
آنها هستند قسم که هر کس که مردم در دنبال سر او راه روند هلاک میشود و جمعی را هلاک میسازد و نیز فرموده
ملعونست کسی که ریاست کند ملعونست کسی که قصد ریاست کند ملعونست کسی که این را بخاطر بگذراند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بسیار مرد صاحب جامه کهنه و بی نام و نشان می باشد که اگر

قسم بخورد که اعتقاد بخدا نموده باشد خدای عز و جل قسم او را راست میکند و اگر از خدا بطلبد
بهشت از برای ملکهم هر آینه خدای عز و جل عطا میکند بوی بهشت را و حال آنکه چیزی از دنیا بوی عطا نکرده
و نیز از آن حضرت منقولست که اندکی از ریا شرکست و خدا دوست میدارد جماعتی را که گمنام اند که
شهید بحسن ایشان نمیشود و هرگاه حاضر شوند کسی ایشان را نمیشناسد دلهای ایشان چراغ هدایت
و از هر طریقی که تیره و تاریک باشد خلاصی یافته اند و بدانکه جاه و مال دو رکنند از ارکان دنیا
معنی مال مالک شدن عینهاست که منتفع بآنها شوند و بسا غرضها و مقصودها و برآوردن خواهشها گردد
و معنی جاه مالک شدن دلها است که تعظیم و احترام آنها لازم باشد تا متوسل بآن و بسبب صاحبان آن دلها
در رسیدن بغرضها و مقصودها و چنانچه کسب مالها بانواع حرفتها و صنعتها میشود همچنین کسب دلها
بانواع معاملات میشود و دلها مسخر و منقاد نمیشوند مگر بمعرفتها و اعتقادها و هر که در کسی اعتقاد
صفتی از صفات کمال بود فرمان او را میبرد و بحسب قوت اعتقاد و بحسب درجه آن کمال در نزد وی مسخر آن کس
میشود و شرط نیست که آن وصف در نفس الامر کمال باشد بلکه همین باید که نزد آن کس و باعتقاد وی کمال
باشد و بسیار می باشد که کسی اعتقاد کمال میدارد در چیزی که کمال نمی باشد و کسی که موصوف بآن کمال
می باید بی اختیار بحسب اعتقاد فرمانبرداری او میکند بدینها که فرمانبرداری دل حالتیست از احوال
دل و احوال دل تابع اعتقادها و علمها و خیالهاست که در دل می باشد و چنانچه دوست داشتن مال از
مالک شدن بندها و غلامان می باشد همچنین دوست داشتن جاه رغبت بر بنده ساختن آزادان میدارد و دوستی
که بوسیله مالک شدن دلها مالک نفسها نیز میشود بلکه بندگی که صاحب جاه طلب میکند عظیم ترست از
بندگی که صاحب مال طلب میکند از برای آنکه کسی که مالک بنده میشود بجبر میباشد و بنده بالطبع اباء
میکند و اگر مخلی بالطبع باشد از فرمانبرداری بیرون میرود اما صاحب جاه مالک دلها میشود بطوع و
طلب میکند که آزادان را بالطبع و برغبت تا خوشنودی بندگی و طاعت بنده خود سازد و بقدری
که اعتقاد میدارند بنده صاحب جاه میشوند و بقدری که دلها فرمان او را میبرند قدرت بر صاحبان آن دلها
میدارد و بقدری که قدرت میدارد شاد و خواهشمند جاه می باشد و از برای جاه ثمرهای بسیار
می باشد مثل مدح و تعریف بخلاف آنکه از برای آنکه کسی اعتقاد کمالی میدارد ساکت از آن نمی باشد بلکه
همیشه مدح او را میکند و مثل خدمت و همراهی از برای آنکه عشق او نمی کند بقدر اعتقاد فرمانبرداری میکند
و مثل ایثار و ترک منازعت و تعظیم و احترام با ابتدا بسلام و بالا کردن در مجلسها او را بر صدر جای دادن و

در جمیع مطالب او را مقدم داشتن و دیگر آنکه مال را دلها شیرین است چنان دارد ... و مال مشکل
از چند وجه اول آنکه بجاه تحصیل مال نمودن آسان ترست از تحصیل نمودن جاه بمال پس عالم
یا زاهد که در دلها جاهی دارد اگر قصد کسب مال کند آسانست از برای آنکه مال مردم مسخر دلهاست
هر کسی میکند که اعتقاد کمالی بآن داشته باشند و اما مرد خسیس بی بهره که کمالی ندارد اگر
گنجی یابد و جاهی که بآن حفظ مال نماید نداشته باشد و خواهد که بمال تحصیل جاه کند او را میسر نشود
دوم آنکه مال در معرض بلاها و تلف است از برای آنکه دزد میبرد و غصب میشود و پادشاهان
و ستمکاران طمع در آن میکنند و محتاجست بحفظ و حراست و خطرهای بسیار در او بار میآید اما
دلها ... از این آفات ایمن از برای آنکه صاحب جاه از غصب و دزدی ایمن و امان میباشد بلی
غصب جاه باین طریق ممکنست که کسی دلهای مردم را بر هم زند و حال صاحب جاه را در نظرها زشت کند و
و تغییر دلهای مردم ... و راه تصدیق ... از اوصاف کمال او دفع این فساد آسانست
سیم آنکه جاه از معتقدان سرایت بدیگران میکند و زیاد میشود بی تعب و رنجی از برای آنکه هر گاه
دلها تصدیق بخصوصی نمودند و اعتقاد بکمال آن از راه علم یا عمل یا غیر اینها بهم رسانیدند البته زبانها
ذکر کمالات آن کس را از برای دیگران میکنند و این در شهرها منتشر میشود و دلهای مردم بی‌دام ... و
اذعان و فرمانبرداری مینمایند و از هر کسی بدیگری سرایت میکند و زیاد میشود و دلهای معنی نخواسته
اما مال هر کس هر که چیزی از آن را مالک شد همین خود مالک است و بس ... ذکر او یاد کند ...
و نحت بسیار و اما محبت جمع مال و گنج نگاهداشتن و چیزها را ذخیره کردن و خزانه بسیار بهم رسانیدن
بلکه احتیاج باینها و محبت جاه بسیار و پهن شدن آوازه در شهرهای دوری که میدانند هرگز بآن شهرها
نخواهد رفت و مردم آنجاها را نخواهد دید که تعظیم او بکنند یا ... غرضی از غرضها بکشند پس
دو چیزست یکی ظاهر و دیگری پنهان که مردم زیرکان از فهمیدن آن عاجزست چه جای نادان زیرا که ...
کرده نفس نهانست ... که در نفس طبع مخفیست و مطلع بر آن نمیتوانند شد مگر جماعتی
بکنه چیزها رسیده اند و اما سبب ظاهر دفع الم خوف از خود نمودنست زیرا که صاحب خوف از زوال
بدگمانی حریص میباشد و او هر چند که فی الحال کفاف معاش ... باشد طول امل میدارد و ...
بخاطرش میرسد که این مالی که باین کفافست ... شده باشد که تلف شود پس محتاج بدیگری گردد و هرگاه
که این بخاطرش رسید خوفی در دل او پیدا میشود و الم این خوف را دفع نمیکند مگر امنیتی که از وجود

مالی دیگر حاصل شود تا آنکه اگر این مال تلف شود این مال کفایت او را بکند و همیشه از راه شفقتی که بر خود
میدارد و محبتی که بر زندگانی دارد قرار میدهد که عمرش دراز خواهد بود و احتیاجش زیاد خواهد شد
بقدر رسیدن آفتها بمال و تصور ترس از این ... و طلب مینماید چیزی را که دفع ترس را بکند و آن چیز زیادتی
مالست تا آنکه اگر پاره از مال وی آفتی رسد و تلف شود پاره دیگر مستغنی شود و این ترسیست که در نزد مقدار
مخصوصی از مال نمی ایستد و از برای اینست که خواهش باطنی را اندازه نمیباشد تا آنکه مالک جمیع آنچه در
دنیاست شود و از برای اینست که در حدیث وارد شده دو حریص اند که سیر نمیشوند یکی حریص علم و دیگری
حریص مال و همین علت مطرد و جاریست در خواهش اعتبار و جاه در دلهای جمعی که از وطن و بلاد او دورند
که خالی از آن نیست که بخاطر گذرانند که گاه باشد که از وطن بیرون رفته بجانب ایشان رود یا ایشان از وطن
خود بیرون رفته بوطن من آیند و محتاج شوم باستعانت از ایشان و اما سبب پنهانی که قوی ترست ... روح
امریست از امرهای ربانی و بالطبع محبت ربوبیت میدارد و معنی ربوبیت منفرد بکمال بودنست و بنده بودن
چیزیست بر نفس دشوار و نفس اگرچه از رسیدن بنهایت کمال عاجزست اما خواهش کمال از آن نفس ساقط نیست و
همیشه محبت بکمال او رغبت بآن داشته لذت از آن میبرد از آن راه که کمالست از راهی دیگر پس هر چیز موجود
محبت بخود و بکمال خود میدارد و ... که عبارتست از علم ذات یا علم صفات کمال از ذات ...
میدارد پس استیلا و غلبه بر مالها و دلها بالطبع محبوب شده اگرچه در لباس و طعام و مطلبها حاجتی بآن نباشد
و از این راهست که بنده ساختن بندگان و مالک شدن آزادان را طلب میکند اگرچه بقهر و غلبه باشد
فصل بدانکه کمال حقیقی که هرکه بآن متصف شد بخدای عزوجل نزدیک میشود و بعد از مرگ از برای نفس کامل
و باقی میماند چیزی نیست مگر علم بخدا و صفات و افعال او و بحکمتی که در باطن آسمان و زمین و ترتیب دنیا و
آخرت والهیه متعلق بآنست و بعد از آن علم معنی آزاد بودن که عبارتست از خلاصی از قید شهوتها و محبتهای
دنیا و بقهر و غلبه بر آنها مستولی بودن از برای تشبیه بفرشتگانی که شهوت ایشانرا بحرکت در نمی‌آورد و غضب
بر ایشان مستولی نمیشود والمجرى که نافعست در معاش بخدای عزوجل مثل معرفت لغت عرب و تفسیر قرآن
و فقه و احادیث و معرفت بمکرم ساختن نفس تا شایسته معرفت خدا شود چنانچه در قرار ... نموده ...
و بهرهمند کسیست که نفس را از پلیدیها پاکیزه ساخته و بزرگ نموده هرکه در راه مجاهده کند با نفس و آشنا
خود را بآن مینمایم پس از آن چیزها نیست که بالعرض چاره از آن نیست از آن حیثیت که وسیله شناختن خدا و
تحصیل آزادگیست و اما قدرتی که بنده دارد شکی نیست که کمال حقیقی نیست از برای آنکه قدرت حقیقی

بلکه قدرت حقیقی خدا راست عزوجل و آنچه بهم میرسد بعد از اراده بنده و قدرت و حرکت آن البته احداث
خداوند شده چنانچه در جای خودش تحقیق این شده بلی بنده را کمالی از راه قدرت میباشد بنسبت بحالت فعل
نسبت بحال سابق بر فعل و آن قدرت وسیله ایست بکمال علم مثل سلامتی اعضا و قوت داشتن دست از برای
اخذ نمودن و پا از برای رفتن و حواس از برای ادراک زیرا که این قوتها آلتست از برای رسیدن بحقیقت کار
علم و گاه میباشد که در باقی داشتن این قوتها محتاج بقدرت بر مال و جاه میباشد از برای آنکه متوسل شود بآن
بسوی طعام و لباس اما باندازه معلومی و اگر در راه شناختن خدا استعمال نکند آلتست خیری در آن
نیست مگر از جهت لذتی که فی الحال میباید و بزودی منقضی میشود و بنده را ... بکمال قدرتی که بعد از مرگ
باقی نمی باشد زیرا که قدرت بر عین مالها و مسخر ساختن دلها و بدنها میباشد و آن بعد از مرگ منقطع
میشود و هر که این را کمال داند بسیار نادان خواهد بود و تمام مردم در این نادانی مستغرق شده و گمان میکنند
که قدرت بر جسدها بغلبه حشمت و بزرگی و قدرت بر عین مالها بسیاری مال و قدرت و تسخیر قلوب بسیاری
جاه کمالست و چون این را کمال دانسته اند محبت او دارند و چون محبت این را دارند در طلب او نموده اند
و خود را بطلب ... مشغول آن شده اند و از ... شده کمال حقیقی که موجب قرب بخدا ... است
که آن علم و آزادگیست فراموش کرده اند و اینها آن جماعتند که آخرت را بدنیا فروختهاند و عذاب ایشان
تخفیف نخواهد یافت و کسی یاری ایشان نخواهد کرد و اینها آن جماعتند که ... خدای عزوجل را نفهمیده اند
المال والبنون زينة الحيوة الدنيا والباقيات الصالحات خير عند ربك یعنی مال و فرزندان زینت
حیات دنیاست و علمها و عملهائی که باقی میمانند و صالح میباشند در نزد خدای عزوجل بهترست پس علم و آزادگی
باقیات صالحاتست که کمالی از برای نفس هستند و باقی میمانند بعد از مرگ و مال و جاه بزودی فانی و
منقضی میشود و مثل آنها را خدای عزوجل در قرآن مجید ذکر فرموده انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه
من السماء فاختلط به نبات الارض ... و معنی ... پس هر چیزی در آن زهد میباشد ...
از نعوت دنیا و هر چه باقی میماند از باقیات صالحاتست و ظاهر شد از آنچه گفتیم آنکه کمال قدرت
کمال وهمیست و اصلی ندارد و آنکه هر که تمام عمر را صرف طلب آن نموده گمان کند که مقصود اینست البته
جاهل خواهد بود مگر آن قدر از دنیا که آدمی را بکمال حقیقی برساند فصل بدانکه جاه نیز جاریست از
اندک مالی از برای ضرورت طعام و لباس همچنین ناچارست از اندک جاهی از برای ضرورت تعیش با مردم
و چنانچه آدمی مستغنی نیست از طعامی که تناول کند پس جایزست که دوست داشته طعام را و مالی را که ...

بجز و همچنین خالی نیست از احتیاج بخادمی که خدمت او را بکند و برفیقی که اعانت او نماید و بپادشاهی که محافظت
او را بکند و دفع کند ظلم ظالمان را از وی پس خواهش داشتن باینکه در دل خادم آن مقدار مرتبه داشته باشد
که باعث خدمت او شود مذموم نیست و همچنین خواهش داشتن باینکه در دل رفیق آن مقدار مرتبه و اعتبار داشته
باشد که رفاقت و اعانت او را خوب بکند و همچنین محبت داشتن باینکه در دل پادشاه آن مقدار محل و قدر داشته
باشد که دفع شر از وی بهتر وجهی بکند زیرا که جاه مثل مال وسیله ایست برسیدن بغرضها پس فرقی میان مال و
نیست و حق آنست که عین مال و عین جاه محبوب نباشد بلکه محبت اینها نازل منزله محبتی باشد که آدمی در خانه ...
میدارد از برای آنکه بجهت قضای حاجت مضطر است و میخواهد که از قضای حاجت مستغنی باشد تا آنکه
آن خانه نیز مستغنی باشد اما کسی که محبت مال و جاه داشته موصوف بفسق و عصیان نمیشود مادام که ...
معصیتی نکشاند و مادام که در اکتساب آن متوسل بدروغ و مکر و ارتکاب حرامی نشود و مادام که عبادت را
وسیله تحصیل آن نکند زیرا که عبادت را وسیله مال و جاه نمودن جنایتست بر دین و این حرامست و ریای حرام
باین بر میگردد اگر طلب مال و جاه را باین کند که عیبی از عیبهای و گناهی از گناهان خود را پنهان سازد ...
نداند و اعتبار او زایل نشود و این نیز مباحست از برای آنکه محافظت بر پرده پوشی بر قبایح جایزست بلکه ...
پرده دری و اظهار قبایح نمودن و این از قبیل تدلیس نیست بلکه منع است از دانستن مردم چیزی را که در دانستن
آن فایده نیست مثل آنکه کسی از پادشاهان پنهان دارد شراب خوردن را و اظهار پرهیزکاری نکند چه اگر ...
که پرهیزکارم تدلیس خواهد بود و اما اقرار در شراب خوردن موجب اعتقاد پرهیزکاری نیست بلکه آن
از علم ... خوردن فصل و اما محبت مدح و ثنا چند سبب دارد اول و این قوی ترین سببهاست ...
نفس شعور بکمال خود بهم میرساند و هرگاه شعور بکمال خود بهم رسانید انبساطی و نشاطی و لذتی در خود ...
و مدح باعث آنست که اشعار بکمال نفس ممدوح کند و باین علت لذت مدح زیاد میشود هرگاه مادح کسی
بصیر آگاهی باشد که سخنان گزاف نگوید و باین علت دشمن میدارد مذمت کردن را و کراهت از آن میدارد
از برای آنکه مشعر است بنقصانی در نفس او سبب دوم آنست که مدح دلالت میکند بر آنکه دل مادح مالک
ممدوحست و آنکه مرید و معتقد و مسخر در تحت مشیت اوست و مالک دلها شدن محبوبست و شعور بحصول
آن لذیذست و باین علتست که لذت عظیم تر میشود هرگاه مادح کسی باشد که قدرت وسیعی داشته باشد و
بدوستی که آن فایدها رسد مثل پادشاهان و اکابر و علت دیگر ... و ذلیل شدن از آن نیز همین
که گفتیم سبب سیم آنست که ثنا ... و مدح ... بودن دل مستمعانست خصوصا اگر ...

کسی باشد که گوش سخن ان کسند و مدح او را عظیم شمرند و این مخصوص محلیست که در مجمعی می باشد
چهارم انکه مدح دلالت بر حشمت و بزرگی ممدوح میکند و دلالت میکند بر اضطرار مادح در مدح کردن یا
بر رغبت یا بقهر و غلبه و حشمت ... ازان راه که متضمن قهر و غلبه ... و گاهی می باشد که این سببها در مدح
کردن مادح جمع میشود و لذت عظیم تر میشود و سبب لذت ... میشود که بدانکه مادح در مدحی که کرده صادق
نیست و اگر چنانچه داند که مادح اعتقاد ندارد ... میگوید لذتی که در سبب دوم ... نیز باطل میشود
که عبارتست از مستولی بودن بر دل مادح و لذت چیزی که باقی میماند آنست که حشمت و بزرگی غالب و مستولی
باشد بر انکه زبان مادح با اضطرار بثنای او ناطق باشد **فصل** بدانکه هرکه محبت جاه بر دل او غالب
باشد تمامی همت او صرف رعایت مردم میشود و همیشه شغف میدارد که خود را نزد ایشان دوست گرداند و ...
در عملها از برای ایشان و علی الدوام در هر فعلی و قولی متوجه است که مرتبه او نزد مردم عظیم گردد و این
تخم نفاق و اصل فساد است و این البته میکشاند بساهل در عبادات کردن و ریا در انها نمودن و مرتکب
شدن از برای متوسل شدن بر بودن دلها و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله محبت مال و جاه و
ابرو را تشبیه بدو گرگ درنده نموده اند و فرموده اند که نفاق را در دل میرویانند مانند رویانیدن آب سبزه را
زیرا که نفاق آنست که ظاهر مخالف باطن باشد در قول و فعل و هرکه طالب آن کند که در دلها منزلتی داشته
باشد ناچار با ایشان نفاق میورزد و خصلتهای پسندیده که ندارد اظهار آنها مینماید و این عین نفاق است
و علاجش علمی است که بداند که از برای سببی که محبت جاه دارد که آن کمال و قدرت بر اشخاص مردم و بر دلهای ایشان
باشد که اگر مسلم گردد و سالم بماند بمرگ زایل میشود بلکه اگر تمام مردم روی زمین تا پنجاه سال سجده او را
کنند بعد از پنجاه سال نه سجده کننده ماند و نه کسی که سجده او کرده شد باقی میماند و حال او مثل حال صاحبان جاه است که پیش
از وی بوده اند ... سزاوار است که برعایت جاه ترک دین نکند که با
حیات ابدی همراه باشد ... کمال عقلی حقیقی و کمال وهمی ... بدانکه
جاه در نظر او کم میشود اما در نظر کسی کم میشود که ملاحظه آخرت کند بنحوی که گویا ... دنیا
خبر میشود و مرگ را حاضر میبیند و لیکن دیده اکثر مردم ضعیف و مقصور است بر دنیا و ان مقدار نور ندارد که
عاقبت چیزها را ببیند چنانچه در قرآن مجید وارد شده بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الاخرة خیر و ابقی یعنی شما
اختیار میکنید زندگی دنیا را و حال انکه آخرت بهتر و پاینده تر است و نیز وارد شده کلا بل تحبون العاجلة
و تذرون الاخرة یعنی دوست میدارید دنیا را و وا میگذارید آخرت را و دیگر اخبار در این معنی وارد شده

پس هر که در این مرتبه باشد سزاوار است که علاج دل را در محبت جاه بکند باینکه بداند افتهای دنیا را و فکر کند
در خطرهای که اهل جاه در دار دنیا خود را هدف تیر بلاهای آن مینمایند از برای انکه هر که صاحب جاه است محسود باشد
و مردم قصد آزار او میدارند و همیشه بر جاه خود میترسد و احتراز میکند از انکه مرتبه او در دلها تغییری یابد و تغییر
دل بیشتر از تغییر دیگ است در حالتی که جوش آید و همیشه در میان اقبال و تغییر بودن و اعراض ازان کردن مردم ...
پس هر چه بنای آن بر دل مردم باشد شبیهست بچیزی که بنای آن بر موج دریا باشد ... ثبات ندارد و مشغول شدن
بدلها و حفظ جاه و دفع کید حاسدان و منع آزار دشمنان ... بازمیدارد و متعرض فضایل شدن در
دنیا و آخرت و اینها کمتر محنتها نیست که در دنیا بوی میرسد و لذت جاه را بکدورتی میآرد ...
از راه جاه برای او ... چه جای انچه در آخرت از وی فوت میشود و هر که بصیرتش ضعیف
باید که این علاج خود را بکند و کسی که بصیرتش نافذ و ایمانش قوی باشد هر گز ملتفت دنیا نمیشود و آنچه گفتیم علاج
محبت جاهست از راه علم و اما علاج آن از راه عمل آنست که اعتبار در دلها داشتن را ساقط سازد باینکه ...
بکند و قناعت کند با اعتبار داشتن در نزد خدا و از مردم کناره گیرد و بجائی رود که کسی او را نشناسد از برای
انکه کسی که در شهر خود مشهور باشد و در خانه خود نشسته ... خالی از ان نیست که خواهد که ...
در دلهای مردم وقعی و مرتبه داشته باشد و بسیار ... باشد که گمان میبرد که محبت جاه ندارد و غلط میباشد ...
راه او مینماید که ... دلش میخواهد ... و اگر اعتقاد مردم با او تغییری یابد و مذمت او را بکنند ...
نسبت دهند یا چیزی که لایق ... باشد مضطرب شده متالم خواهد گردید و بسیار باشد که عذرها خواهد و سعی
کند که این حالت از دل مردم بیرون رود و بسیار باشد که در معذرت خواستن محتاج ... شود و ...
شود ... و ازین ظاهر میشود که محبت جاه ... دارد و ... که طمع بمردم داشته باشد ممکن نیست که
ملاحظه اعتبار نکند و قطع طمع از مردم حاصل نمیشود مگر بقناعت چون هر که قناعت کند از مردم مستغنی خواهد بود و
هر گاه مستغنی شد دل او در خیال جاه نخواهد بود ... اعتبار در نزد مردم داشتن ... نخواهد
و در جمیع آنچه گفتیم در علاج جاه استعانت باید کرد باحادیثی که در مذمت جاه و مدح کمنامی وارد شده مثل حدیثی
که وارد شده ... خالی از خواری یا بیماری یا پریشانی نمیباشد ... و محبت مدح
محبت جاه منقسم میشود بحرام و مباح و نافع و ضار و علاج آن مثل علاج محبت جاهست و دانستن آنکه صفتی که ...
مدح او شده اگر ندارد پس استهزا با او شده و اگر دارد ... کمال وهمیست و یا اخرویست که ...
است و علاج کراهت از مذمت آنست که بداند که صفتی که ... اگر ان موجود است ...

ساخته و باید که خوشحال شود و بدو ازاله آن کوشد و اگر ... کفاره گناهان او میشود و باید که شکر خدا
بکند و ترحم بر آن کس ... که خود را اهل ... ساخته چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در هنگامی که دندان مبارک او را
جماعت کفار شکستند فرموده اند خدایا هدایت کن قوم مرا که ایشان نادانند ... خوشنود میباشد از کسی که
مذمت دشمن او را بکند و نفس او دشمن اوست ... پس باید که هر گاه مذمت دشمن خود را بشنود خوشنود شود و شکر
کسی را که مذمت نفس او نموده ... بعیبهای او مطلع شده ... و این از برای
... از خود ... و غنیمتی از برای او ... در نظر مردم بی اعتبار شود تا آنکه
جاه مبتلا نشود و هرگاه حاصل ... از برای وی ... تحصیل آنها ... باشد ...
عیبهایی باشد که ... و علاج محبت مدح و کراهت مذمت آنست که ...
این مرتبه که مدح کننده و مذمت کننده در نزد کسی یکسان باشد ... و اگر ...
باید ... [illegible]
... [illegible]

باب پنجم

در مذمت غرور ... [illegible]

چیزی که موافق هوا و طبع بان مایل باشد از راه شبهه و مکر شیطانی بنوعی که از راه شبهه فاسدی اعتقاد ...
بهم رساند در دنیا یا در آخرت مغرور است حق تعالی ... فرموده لا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور
یعنی باید که حیات دنیا فریب شما را ندهد و شیطان فریب شما را ... از عذاب حق ایمن باشید
و فرموده و لکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور یعنی و لکن
شما خود را در فتنه انداختید و توقع ... و امیدها فریب شما را داد تا آنکه مرگ ...
و شیطان شما را مغرور ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده خوشا حال زیرکان ...
نمودن ایشان ... عظیمی ... عبادت ...
تقوی و یقین بهتر است از پر شدن روی زمین از عبادت صاحبان غرور ... زیرک کسیست که خود
را خوار داشته باشد و عمل کند از برای بعد از مرگ و احمق کسیست که تابع هوا شود و امید ...
باشد و مثالی از برای غرور ... بدانکه مثال غرور ... دنیا ...
که بعضی از کفار و فاسقان گفته اند نقد بهتر است از نسیه و دنیا نقد است و آخرت نسیه است پس دنیا بهتر است
اختیار او باید نمود و نیز گفته اند یقین بهتر است از شک و لذتهای دنیا یقینیست و لذتهای آخرت ...

یقینی را بشک وا میگذاریم و اینها قیاسیست فاسد شبیه بقیاس شیطان که در ... ادم گفت من خیر منه
خلقتنی من نار ... و باین جماعت ... در قرآن مجید است که اولئک الذین اشتروا
الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون یعنی این جماعت که آخرت را داده حیات دنیا را خریده
اند تخفیف عذاب از ایشان نخواهد شد و کسی یاری ایشان نخواهد کرد و علاج این غرور آنست که باید تصدیق
خدا را بکند در آنچه فرموده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق یعنی آنچه با شماست فانی میشود و آنچه در نزد خداست
باقی میماند و فرموده و الاخرة خیر و ابقی یعنی آخرت بهتر و پاینده تر است و فرموده و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
یعنی نیست حیات دنیا مگر متاع غرور و فریب تا آنکه ... فساد این قیاسی که شیطان در دل ایشان
داده باشد ... آنست که این قیاس مرکب است از دو اصل یکی آنکه دنیا نقد و آخرت نسیه است و این اصل
درست است و اصل دوم آنکه نقد بهتر از نسیه است و این اصل محل فریب و اشتباهست و این چنین نیست که گفته اند
بلکه اگر نقد و نسیه در مقدار و مقصود مثل یکدیگر باشد آن نقد بهتر است و اگر کمتر باشد نسیه بهتر است زیرا که ...
غرور در تجارتی ... یک درهم نقد را میدهد که ده درهم نسیه بگیرد و در این مقام نمیگوید که نقد بهتر است از نسیه
... ترک این تجارت ... هر گاه طبیب ... و میوهها و طعامهای لذیذ ...
میکند ... که مبادا در زمان آینده مرض او زیاد شود و در این صورت ترک نقد ... شده است
و تمام تاجران کشتیها ... و در سفرها تعبها میکشند و ترک راحت نقد را از برای سود نسیه میکنند
هر گاه که یک درهم ... ده درهم نسیه ... دنیا را در ... در آخرت
... معلوم شود که این قیاس غلط است و اما انچه گفته اند که یقین بهتر است از شک ... یقین
شکست ... این قول ... از برای آنکه این قیاس ... زیرا که یقین ... بهتر است
از شک ... در سعیی که میکنند ... در سود ... و هر که تحصیل ...
مثل ... در راه ... بر یقین ... در سود ... بر شک ...
... و همچنین احتیاط ...
... در آخرت ... احتیاط ... واجبست که ...
... از امر آخرت ... اگر ... دروغ ...
... و اصل دوم ...
که آخرت شک ... و این اصل نیز غلط ... یقین ... و جزیت ... ایمان ...

انبیا و علما بودن و دوم وحی و الهام است که از برای انبیا و اولیا حاصل میشود زیرا که حقیقت چیزها را که
از برای ایشان کشف شده و مشاهده آنها را به بصیرت باطن نموده اند خبر میدهند بی ظاهر مشاهده همچنان که
بی هر چیزی که میدهند از دلیل میگویند نه از تشبیه و محض تقلید و امثال این غرور بعضی اشخاص است که بعضی
و زبان کهنه اند که اگر بازگشتی بخدا خواهد بود ما از دیگران بهتر و اولی تریم باحسان او زیرا که در دنیا ما را
تو خوشحال تریم چنانچه خدای تعالی از آن دو مرد که دو بستان در جنب یکدیگر داشتند حکایت فرموده در قران
که یکی از آن دو میگفت و ما اظن الساعة قائمة و لئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا یعنی گمان ندارم
که قیامتی باشد و اگر بخدا مرا بازگشتی باشد بستانی بهتر ازین هم بستان خواهم داشت و این قیاس از قیاسهای
شیطان است زیرا که ایشان ملاحظه نعمتهائی که در دنیا دارند مینمایند و نعمتهای آخرت را برین قیاس میکنند و
این میکنند که در دنیا عذاب از ایشان برافتاده پس عذاب آخرت را بعذاب دنیا قیاس میکنند چنانچه در
قران وارد شده و یقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول یعنی با خود میگفتند که چرا اینها که مکرم
خدا اند عذاب نمیکنند و گاه میشود که نظر بمومنان میکردند که ایشان فقیر و بی سر و پا و آشفته موی اند پس غرور
ایشان را کرده آنها را حقیر میشمردند و میگفتند اهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا یعنی آیا اینها در میان ما برگزیده
خداوندگارند و میگفتند لو کان خیرا ما سبقونا الیه یعنی اگر ایمان خوب میبود اینها سبقت بر ما بایمان نمیگرفتند
و ترتیب قیاس ایشان اینست که خدای عز و جل نعمتهای دنیا را بما احسان کرده و هر که احسان بکسی کند او را
دوست میدارد و هر که دوست است در آینده نیز احسان خواهد کرد و محل اشتباه درین قیاس اینست که هر
احسان کننده دوست نمیباشد بلکه این موضعیست که هر نعمت دنیا را احسان شمرده اند و این چنین کسی مغرور
شده زیرا که گمان برده که در نزد خدا عزیز است و این دلیل دلالت بر حرمت و عزت نمیکند بلکه در نزد عقلا
برخشت عصا رو میکنند از برای آنکه نعمت دنیا و لذتهای آن مهلک اند و بنده را از خدا دور میسازد و
تعالی بر هر بنده که دنیا را از او دور میدارد مثل آنکه بیمار را از طعام و شراب
پرهیز میفرماید و حال آنکه آن بیمار را دوست میدارد و در حدیث وارد شده و علاج این غرور
که علامت عزت و خواری دانسته شود یا ببصیرت و برهان و یا بتقلید و گمان در قران مجید وارد شده ایحسبون
انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون یعنی آیا گمان میکنند که اینکه ما بایشان داده ایم
از مال و فرزندان بجهت آنکه بروی ایشان در شادی میگشاییم بلکه شعور ندارند که اینها دلیل بر حرمت و عزت خواری
ایشان نیست و نیز فرموده سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی زود باشد که ما ایشان را مهلت دهیم

و از راهی ایشان را واگذاریم که نمیدانستند و نیز فرموده فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا
اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون یعنی درهای نعمتها را بر روی ایشان گشودیم تا آنکه هر گاه بنعمتها خوش شوند که
عذاب بر ایشان ناگهانی نازل میشود پس اینها خوار و بیچیز میکردند و منشا این غرور جهل بخدا و بصفات خدا
از برای آنکه هر که خدا را بشناسد از عذاب وی ایمن نمیشود و با امثال این خیالات فریفته نمیشود و نظر بحال فرعون
و قارون و پادشاهان روی زمین میکند که چون خدای عز و جل در ابتدا بایشان احسان نمود پس بدترین عذابی
را هلاک کرد در قران وارد شده مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایشان
مکر کردند و خدا در ایشان مکر کرد و خدا بهترین مکر کننده هاست و ایمن نمیباشد از مکر خدا مگر جماعت زیان کاران

فصل بدانکه طوایف مغروران بسیارند و راههای غرور ایشان مختلف بعضی کسانیند که منکر را معروف میدانند
مانند کسی که مسجدها را آباد و در و دیوار آن را از زر و نقره زینت میکنند و بعضی آنند که تمیز نمیکنند میان آنچه از برای
خدا است و آنچه از برای خلق میکنند مثل واعظی که غرض او مقبول عوام بودن و جاه داشتن باشد و بعضی آنند که ترک
اهم کرده اهتمام بامر بشریت و مشغول بغیر مهم میشوند مانند کسی که همت او در نماز مقصور بر درست کردن وسواس در نیت
و مخارج حروف تا آنکه جماعت از وی فوت میشود و اوقات نماز از وقت فضیلت خارج میشود و مع هذا حضور قلب
در نماز ندارد و گمان میبرد که اگر تعبی در تصحیح نیت و اخراج حروف بکشد از مردم باین کمال ممتاز خواهد شد
و بعضی آنند که بقرائت قران مغرور شده او را درست میخوانند و بسیار میباشد که در یک روز
ختم قران میکند و زبانش بقرائت جاری و دلش در وادیهای آرزوها متردد میباشد و بعضی بروزه
مغرور شده اند و بسیار است که تمام سال روزه میباشد اما زبان را از غیبت و شکم را از حرام در وقت افطار
نگاه نمیدارد و بعضی فریفته حج شده اند و هیچ میرفته اند بدون آنکه از مظلمه های مردم بیرون رفته باشند
و بدون ادای دینها و طلب زاد حلال و در اثنای راه نماز از وی فوت میشود و از شستن جامه و بدن عاجز
و یکی که ظالمان میکرده میشود و ایمنا و بعد از اینست که حقه الاسلام از وی ساقط میباشد و بعضی مغرور
بپیش نمازی مسجدی یا اذان در آن میشوند و اگر دیگری امامت کند یا اذان بگوید در وقتی که غایب باشد
آشفته میشود هر چند داند که آن کس بهتر کار و دانشمند تر باشد و بعضی آنند که امر بمعروف و نهی از منکر را
فراموش میکنند و هر گاه امر کنند در شتی و طلب ریاست و عزت میکنند و هر گاه مرتکب منکری شود و کسی رد
وی کند غضبناک میشود و میگوید که امر بمعروف و نهی از منکر باعث بی توجهی و انکار مومن میکنی
غرض در ریاست و پیشوائیست و بعضی از مغرورین کسی است که علوم شرعیه را دانسته و تقوی در آنها نموده

و مشغول آن کردید اما تجسس افعال اعضا و محافظت آنها را از معاصی و جبر کردن آنها را بر طاعت
مهمل میگذارد یا آنکه تجسس احوال قلب را مهمل میگذارد و صفات مذمومه و خلقهای بد را از دل محو
نمیسازد و بعلم خود مغرور شده گمان میکند که نزد خدای تعالی منزلت عظیمی دارد و آن مقدار از علم
که خدای تعالی او را از عذاب نجات خواهد داد بلکه قبول شفاعت او در حق مردم خواهد کرد و
مطالبه گناهان نخواهد کرد از آن جهت که نزد وی حرمت و عزت دارد و بعضی از مغروران گمان
میکنند که خلق مذموم را ندارد و مرتبه او در نزد خدا بلند تر است از آنکه او را
باخلاق ذمیمه مبتلا سازد بلکه عوام را باینها مبتلا میسازد و هر گاه آثار تکبر و ریاست و طلب علو
در وی ظاهر شود میگوید که تکبر نیست بلکه طلب عزت دین حق و سرکوبی مخالفان میکنم و هر گاه
حسد امر در حق امثال خود یا در حق کسی که سخنی از آن را رد کرده بگوید گمان حسد نخود نیز طلبکرد
از برای حق بغضب در آمده ام و مطلب نه اهل باطلست در علاوت و ظلمی که مینماید و اگر سخن بلند در
عالمی دیگر گفته شود یا منقول بغضب در حق اینکه از برای خود بغضب در آمده بلکه بسیار دیده
که خوشنود میشود و اگر بر باعی دن در خاطرش خطور کند میگوید حاشا که من ریا کنم غایم و غرض من از
علم و عمل اینست که مردم پیروی من شوند تا بسوی خدا رهبری شوند و از عقاب خدا خلاص یابند و این شخص مغرور
تامل نمیکند در این که چرا خوشنود نمیشود در پیروی نمودن مردم بعالمی دیگر با اینکه خوشنودی که از پیروی
خود میدارد و اگر غرض وی صلاح مردم است بایست که خوشنود میشود بصلاح مردم در دست هر کسی که باشد
و بسیار میباشد که متذکر این معنی میشود و باز شیطان او را اغوا میکند و میگوید که هر گاه مردم پیرو
من میشوند من ثواب خواهم داشت و خوشنودی من از ثواب خداست نه بقبول مردم اما این کافیست که
بخود میل دارد و خدای عز و جل بر باطن او مطلعست و غرض او را میداند و بعضی مشغول علم کلام و جدل
در راهها و رد بر مخالفان شده و اعتقاد شان اینست که عملی بدان ایمان نمی باشد و ایمان صحیح نیست مگر بغیر اکثر
جدل متکلمان و ایشان را دلیل اعتقادات می نامند و گمانشان اینست که کسی بخدا و صفات خدا عارف نیست
ازین طایفه نیست و هر که اعتقاد بمذهب اینها نداشته باشد و علم اینها را فرا نگرفته ایمان ندارد
از اهل جدل مردم را به طریقه خود دعوت میکنند و در حدیث نبوی وارد شده هیچ قومی بعد از هدایت
گمراه نشده مگر هیچ که طریق جدل را فرا گرفته جدل از علم و هم شده باشد و بعضی از مغروران مشغول
شده اند و بلند مرتبه ترین آنها کسیست که سخن گوید در اخلاق نفس و صفات قلب از خوف و رجا و صبر و شکر

و امثال اینها و گمان میکنند که هر گاه این سخنان را بگویند و مردم را باینها دعوت کنند خود نیز موصوف باینها
بوده و حال آنکه در نزد خدا خالیست از آنها مگر کمی که عوام مسلمانان نیز میدارند و جماعت دیگران در آن
صفات امتحان خود میکنند و بالحقیقه خود را باینها مطالبه میکنند و بیشرفت و محتسبان نفس قناعت
میکنند و بعضی از مغروران این گمان دارند که حکمی که در مجلس قضا بشود آن حکم در میان خدا و بنده
نیز مطابق واقع است که بظاهر حکم شده بنا برین حیلها در دفع حقوق مردم وضع کرده اند و بعضی الفاظ
داناو یلهای غلط کرده اند و بظاهرها فریفته شده اند و خطا کرده اند مثل آنکه فتوی داده اند که زن
ابراء ذمه شوهر را از مهر بکند شوهر در میانه خود و میانه خدا بری الذمه میشود و این خطاست بلکه گاه
میباشد که شوهر بدی بازنش میکند بطوری که از بدخوئی که او بر زن نگاه میکند و از برای خلاصی مضطر
میشود که ابراء ذمه شوهر را از مهر بکند تا از آن خلاص شود بدان آنکه خوشنود باشد در قران وارد شده فان
طبن لکم عن شیء منه نفسا یعنی اگر خوشنود شوند و چیزی از مهر را ببخشند بخورید و خوشنودی باطن غیر راضی بودن
بدلست زیرا اگر گاه باشد که دل اراده چیزی میکند که نفس بآن خوشنود نمی باشد مثل ادویه تلخ را اراده
میکند اما نفس خوشنود نمی باشد و خوشنودی نفس اینست که بدون اضطرار ابراء ذمه بکند و همچنین اگر
از کسی ملجا گرداد در حضور مردم طلب کند و آن کس شرم کند که در حضور مردم چیزی بدهد و اگر دوری
کند که کاشکی در خلوت از وی مطالبه نماید عطا ندهد و اما چون از خجالت مردم مینهد و مسامحه
کردن در رجائی که از شرم و روی مردم رد نتوانند نمود از حرامهای ظلم است زیانی وردی بیش خدا فرق نمیکنند در
ظلم بودن ظاهر نیست زیرا که باطن نزد خدا ظاهر است و همچنین اگر عطائی کند بسا باشد که از ترس زبان
او یا از شر میگوید در نزد ظالمی آن بخشش نزد آن کس حرامست فصل و از مغروران صوفیه کسانی اند
اهل ذکر و اهل تصوف میشمارند و از برای خود دعوای برائت از ساختگی و تکلف مینمایند جامه های بازار ...
و برو دو میگویند که اینها حلقه می نشینند و ذکرها اختراع میکنند و نغمه شعرها میخوانند و کلمه توحید را آواز
بلند میگویند و داعی بعلم و معرفت شده اند و طاقتها و آوازها ساز آوازها اختراع میکنند و رقص مینمایند
مرتبه و حوض در وقتها میمانند و اختیار عیشها نموده ترک سنتها میکنند و با اوراد خدا را میخوانند و فریاد
دسواء میکنند و بعضی از اینها دعوای علم معرفت و مشاهده معشوق و مجاورت از مقام محو و ملازمت
حق در عین شهود مینمایند اما ازین امور بغیر از اسم آنها چیزی ندانسته و سخنانی چند که معنی محصلی
بهم بافته در نزد احمقان استعمال میکنند گویا سخن از وحی میگویند و از آسمان خبر میدهند و ملاحظه اصناف

وشغول ان کردید اما تجسس افعال اعضا و محافظت انها را از معاصی و جبر کردن انها را بر طاعتها
مهمل میگذارد با انکه تجسس احوال القلب را مهمل میگذارد و صفات مذموم و خلقهای بد را از دل محو
نمیسازد و بعلم خود مغرور شده گمان میکند که نزد خدای تعالی مرتبه عظیمی دارد و ان مقدار علم دارد
که خدای تعالی ایچنین عالمی را عذاب نخواهد کرد بلکه قبول شفاعت او در حق مردم خواهد کرد و او را
مطالبه بگناهان نخواهد کرد از ان جهت که نزد وی حرمت و عزتی دارد و بعضی از مغروران که
...یکند که اخلاق مذموم را ندارد و مرتبه او در نزد خدا بلند تر است از ان که او را
...ارد بلکه عوام را با انها مبتلا میسازد و هرگاه اثار تکبر در یاست و طلب علو
...گوید که تکبر نیست بلکه طلب عزت دین حق و سرکوب مخالفان میکنم و هرگاه
...خود با در حق کسی که سخنی از ان وارد کرده بگوید که ان حسد نبود بلکه
...ام و مطلب تو اهل باطل است در علاوت و ظلمی که مینمایند و اگر سخن بدی در حق
...علما در بعضی دیگر اید که از برای خود بعضی دیگر
...تکبر ریا عودن در خاطر خطور کند میگوید حاشا که من ریا کنم
...نست که مردم پیروی من شوند تا بدین خدا رهبر شوند و از عقاب خدا خلاصی یابند و این شخص مغرور
...نمود دین که چرا خوشنود نمیشود در پیروی نمودن مردم بعالمی دیگر
...رد و اگر غرض وی صلاح مردم است بایست که خوشنود شود
...باشد که متذکر این معنی میشود باز شیطان او را اغوا میکند
...شوند من ثواب خواهم داشت و خوشنود میشود
...رد و خدای عز و جل بر باطن او مطلع است و غرض او را میداند و بعضی مشغول علم کلام و جدل
...ورده و مخالفان شده و اعتقاد شده است که عمل بدان ایمان نمیباشد و ایمان صحیح نیست مگر
بحث سلطان و ابطال دلیل اعتقادات میامند و مکاشفه است که کسی بخدا و صفات خدا عارف
ازین طایفه نیست و هر که اعتقاد بمذهب ایشان نداشته باشد و علم ایشان را انکر فنه ایمان ندارد
از اهل جدال مردم را بطریقه خود دعوت میکنند و در حدیث نبوی وارد شده هیچ قومی بعد از هدایت
گمراه نشدند مگر هیچگاه طریق جدال را فراگرفته باز ... و بعضی از مغروران مشغول
شده اند و بلند مرتبه ترین انها کسیست که سخن گوید در اخلاق نفس و صفات ... از خوف و رجا و صبر و شکر

لمی بزنی نشد
لخوش سخنی مصحح بزنی نشد
باخوش سخنان کیمیا ... ازان
باخوش خوش کردیم ازان
کیفیت کلام ... نشد
چند انکه لوم نمود ...

ولثال انها و گمان میکنند که هرگاه این سخنان را بگویند و مردم را بانها دعوت کنند خود متصف بانها خواهد
بود و حال انکه در نزد خدا خالیست از انها مگر کمی که عوام مسلمانان نیز میدارند و جماعت نیکان در ترک
صفات امتحان خود میکنند و بالحقیقه خود را بانها را اطاله میکنند و بعقولات و تحسینات نفس قناعت
میکنند و بعضی از مغروران این گمان دارند که حکمی که در مجلس قضا بشود ان حکم در میانه خدا و بنده
قبول است یعنی اینست که بظاهر حکم شده بنا بر ان حیلها در دفع حقوق مردم وضع کرده اند و بعضی الفاظ
را تاویلهای غلط کرده اند و بظاهرها فریفته شده اند و خطا کرده اند مثل انکه فتوی داده اند که زن هرگاه
ابرا ذمه شوهر را از مهر بکند شوهر در میانه خود و میانه خدا بری الذمه میشود و این خطاست زیرا که گاه
میباشد که شوهر بدی با زنش میکند بطوری که از بدخوی کار را بر زن تنگ میکند و از برای خلاصی مضطر
میشود که ابرا ذمه شوهر را از مهر بکند تا از ان خلاص شود با ان که خوشنود نباشد در قران وارد شده فان
طبن لکم عن شیء منه نفسا یعنی اگر خوشنود شوند چیزی از مهر را ببخشند بخورید و خوشنودی باطن عبارت از رضای نفس
است زیرا که گاه باشد که دل اراده چیزی میکند که نفس بان خوشنود نمیباشد مثل ادمی اللم ارادة حجامت
میکند اما نفس خوشنود نمیباشد و خوشنودی نفس اینست که بدون اضطرار ابرا ذمه بکند و همچنین اگر
از کسی الحاح در حضور مردم طلب کند و ان کس شرم کند که در حضور مردم چیزی ندهد و از روی
کند که کاشکی در خلوت از وی مطلبید تا بوی عطا ندهد و اما چون از خجالت مردم میدهد ...
کردن در جایی که از شرم و رعایت مردم رد نمیتواند نمود از جایی غلط میدانند و در پیش خدا فرقی در حرام
ظلم نبود در ظاهر نیست از برای انکه باطن نزد خدا ظاهر است و همچنین اگر عطائی کنند بسائلی از ترس زبان
او یا از شر بگوید در نزد ظالمی این بخشش بر ان کس حرامست **فصل** و از مغروران صوفیه که انسانه
اهل ذکر و اهل تصوف میسازند و از برای خود دعوی برائت از ماخذ کی و تکلف مینمایند جامهای از
و ورد و بیکوید بگراند حلقه میشستند و ذکرها اختراع میکنند و نغمه شعرها میخوانند و کلمه توحید را
بلند میگویند و داعی بعلم و معرفت ندارند و ... اوازها اند اواز ... میکنند و رقص مینمایند
مترنم و خوش در رقصها مینمایند و ... ترک ستها میکنند و با و اوراد ... میخوانند و قران
رسوا میکنند و بعضی از انها دعوای علم معرفت و مشاهده معشوق و مجاورت ... در مقام ... و ملازمت
حق در عین شهود مینمایند اما ازین امور بغیر از اسم انها چیزی ندانسته و سخنانی چند که معنی محصلی
بهم بافته در نزد احمقان استعمال میکنند گویا سخن از وحی میگوید و از اسمان خبر میدهد و لحظه اصنا

عباد و علما را بنظر حقارت مینمایند و در شان عابدان میگویند که مزدوری چند اند که خود را
انداخته اند و در شان علما میگویند که بسخنان از خدا محجوب شده اند و از برای خود ان مقدار از کرامات دعوی
میکنند که هیچ پیغمبر مقربی دعوی ننموده نه علم محکمی دارند و نه عمل پاکیزه و لئیمانی باشند که هر کس از راههای دور
بزیارت وی و ایند بیش از انکه بیح ایند و هیکل و سر و ریش را تعظیم مینمایند و گوش بسخنان وی می افکنند
بسیار میباشد که از برای او بخاک افتاده سجده میکنند گویا او را معبود خود گرفته اند دستهای او را
میبوسند و بر روی پاهایش می افتند بخشش ایشان را امید دارند در شهوتها و لسان میکنند از برای ایشان
تشابهات را بامریدان طعام مینوردند با مد ... جاربایان و بر روا میکنند که از حلال است یا از حرام
نزد مریدان شیرین و خوش ایند است در ان باب با ایشان مساهله میکنند و دین خود را و دین ایشان را
باطل میسازند تا انکه در عاقبت حامل گناهان خود تمام در روز قیامت خواهند بود و حامل گناهان
کسی که گمراه نموده اند انها را بدون علمی و بگناهیست که کسب نموده اند **فصل** و اما مالداران چند
گروهند گروهی حرص میدارند بر بنای مساجد و مدارس و رباطها و پلها و امثال از برای همه مردم ظاهر است
و اموال حرامی که کسب کرده اند صرف انها میکنند و اسم خود در سنگها میکنند تا همیشه نام ایشان باشد
بعد از مرگ اثار ان باقی بماند و گمان میکنند که باین کار مستحق امرزش شده اند و اخلاص در ان ورزیده
اند و اگر یکی از ایشان بتکلیف کرده شود که یک دینار صرف این بناها نماید و نام او در ان موضع ثبت نشود
هر اینه بروی دشوار خواهد بود و طبعش راضی نخواهد شد و حال انکه خدای عز و جل مطلع است بر ان
نام ان کس ثبت شود یا نشود و اگر غرض او ان کس رضای مردم نیست رضای خدا احتیاجی بنوشتن
اسم نبود و بسیار میباشد که در همسایگی ان یا در شهر او فقیری میباشد و صرف کردن مال بان مهمتر از صرف
و فربیت انها میباشد الا یک دینار صرف فقیر نمیکنند و بعضی از انها کسیست که اموال خود را تصدق
بفقرا و مساکین میکنند اما در مجالسی که جمعیت باشد و بفقرائی که عادت ایشان شکر کردن
افشاء معروف است تصدق میکنند و کراهت میدارد از تصدق که در خفیه باشد و اگر فقیری
داد این را از روی خیانت بخود و کفران نعمت میشمرد و بعضی از انها کسیست که حفظ مال و
امساک ان میکنند از راه بخلی که دارد و مشغول عبادتهایی بدنی که محتاج بانفاق نباشد میشود
مثل انکه روزه میدارد و نماز شب میکند و ختم قران میکند گمان میبرد که خوب میکند و بعضی
انها کسیست که تصدق نمیکنند مگر زکوة واجب را و بس و زکوة را از مالی که زبون باشد و کسی نخب

نکند ادا میکنند بنوعی از فقرا میدارند که خدمت او را بکنند و در حاجات او ساعی باشند و گمان میبرد که ادا
را از برای رضای خدا کرده و انواع غرور بسیار است و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده منقولست مغرور در دنیا مسکین و در اخرت مغبون است زیرا که بهتر را داده و ادنی تر را گرفته و هیچ
تعجب مکن از ین راه که بسیار میباشد که مال و فرزند دستی مغرور میشوی که شاید زدن تا بی و بسیار میباشد که
مغرور بهم در از زیادی اولاد و اصحاب میشوی که شاید بسبب ایشان خلاصی یابی و بسیار میباشد که مغرور در حال
اقبال و رسیدن بارزو و هوس میشوی و پنداری که صادق و بر صوابی و بسیار میباشد که مغرور میشوی
باظهار پشیمانی بر تقصیر در عبادت و شاید که خدای تعالی در دل تو خلاف ان را داند و بسیار باشد که بتکلف
دا بر عبادت بندی و خدای عز و جل از تو اخلاص را خواهد و بسیار باشد که بعلم و نسب فخر کنی و حال انکه
باشی از انچه در علم خدا پنهانست و بسیار باشد که گمان کنی خدا را میخوانی و حال انکه دیگری را بخوانی
باشد که گمان کنی ناصح مردمی و خیرخواه ایشانی و حال انکه مراد تو ان باشد که مردم مایل بتو شوند و بسیار باشد
که مذمت خود را کنی و فی الحقیقه غرض تو مدح خود باشد و بدانکه از ظلمات غرور و هوس بیرون نمیروی مگر
بازگشت صحیح بخدای عز و جل و خضوع از برای او و شناختن عیبهای احوال خود از ان راه که موافق عقل
دانش و مطابق دین و شریعت و طریقه پیشوایان و ائمه هدی سلام الله علیهم نباشد و اگر چه بجز راضی باشی
بحالتی که داری هیچکس از علم خود محرومتر و ضایع کارتر از خود نخواهد بود و از برای خود حسرتی در روز
قیامت باقی نگذاشته خواهی بود

مقاله چهارم

در خلقهای نیکی و کیفیت تحصیل انهاست و درین شش بابست

باب اول

در صبر است و ان عبارتست از ثابت
باعث دین در مقابل باعث هوا و هوس صبر بر مشقتها مانند عبادت و بر مکروهها مانند مصیبت را صبر مطلق میگویند
و ضد ان را جزع و بی تابی مینامند و ان عبارتست از رها کردن نفس در بلند کردن اواز و بر روی زدن و
چاک ساختن و صبر از شهوت بطن و فرج را عفت مینامند و ضد ان را شره و صبر در توانگری ضبط نفس
مینامند و ضد ان را بطر و صبر در حرب شجاعت مینامند و ضد ان را جبن و صبر در فرو نشاندن خشم را حلم
مینامند و ضد ان را غضب و صبر در بلاها را وسعت صدر مینامند و ضد ان را ضیق صدر و دلتنگی و ملال
و صبر بر پنهان داشتن چیزها را کتمان مینامند و ضد ان را افشاء و صبر در زیادتی عیش را زهد مینامند و ضد
ان را حرص و هر دو باعث دین حاصل میشود از ملائکه که یاری کنند کان لشکر خدا اند و هر دو باعث هوا حاصل
از شیاطین که مددکاران دشمنان خدا اند پس اگر باعث دین ثابت باشد بهدایت تا انکه بر باعث هوا غالب

ونیز مخالفت ان باقی باشد صاحب این ملحق بصابران خواهد شد و اگر ترک یاری کند و ضعیف شود تا هوای غالب
شود و در دفع ان صبر نکند ملحق با تباع شیاطین خواهد شد و این ثبات بقوت معرفتی باشد که از ایمان منشا
و این عادت از یقین داشتن با انکه هوا دشمنیست که راه زن سالکان راه خداست و خدای عز و جل جماعت
صابران را بوصفهای بسیار موصوف ساخته و در قران مجید مکرر صبر را یاد کرده و بسیاری از خیرات و
درجات را نسبت بصبر داده و شکر و صبر کردانیده پس فرموده و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا یعنی کردانیدیم
از ایشان پیشوایانی که بفرمان ما هدایت مردم میکنند و این از ان جهت که صابر بودند و فرموده و تمت
کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا یعنی بسبب انکه بنی اسرائیل صابر بودند ایشان را انبیا و ملوک کردانیدیم و
فرموده و لنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون یعنی جزا میدهیم صابران را بهتر از انچه عمل میکنند و
فرموده اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا یعنی انجماعت بسبب صبری که کردند دو بار ثواب داده خواهند
شد و فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی ثواب بی اندازه بصابران داده خواهد شد پس هیچ طاعتی
نیست مکر انکه ثواب ان اندازه دارد بغیر صبر و خدای عز و جل صابران را وعده داده که با صابران خواهد بود
چنانچه فرموده و اصبروا ان الله مع الصابرین یعنی صبر کنید خدا با صابرانست و در موضعی دیکر نصرت و ظفر
کار زار را معلق بصبر ساخته چنانچه فرموده بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف
من الملائکة مسومین یعنی اکر صبر کنید و پرهیزکار باشید و دشمنان در ان وقت بیایند مدد خواهد کرد خدا
شما را به پنج هزار فرشته که صاحب علامت باشند و دیکر انکه خدای عز و جل جمع نموده است از برای صابران
اموری که از برای غیر صابران نکرده و فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون یعنی
صابران فرودمی اید بر ایشان برکت و رحمت از جانب خدا و ایشانند که هدایت یافته اند و استقصاء ایاتی که
در صبر امده موجب طول میشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده اند صبر نصف ایمانست و فرموده اند کمتر چیزی
که نصیب شما شده یقینست و عزیمت صبر و هر که نصیب او یقین و صبر عطا کرده شود پروا نکند از انچه از وی فوت
شود از نماز شب و روزه روزها و فرموده اند صبر کنجیست از کنجهای بهشت و پرسیدند از انحضرت از ایمان
فرمودند ایمان صبرست و سخاوت و فرمودند نسبت صبر با ایمان نسبت سرست با بدن و هر که سر ندارد جسد ندارد و
هر که صبر ندارد ایمان ندارد و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند بنای ایمان بر چهار رکنست یقین و صبر و جهاد
و عدل و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند هر که اماده نکند صبر را از برای سختیهای زمانه عاجز میشود و فرمودند
احاطه کرده شده است بهشت بمکروهات و صبر پس هر که در دنیا صبر کند بر مکروهات داخل بهشت میشود و احاطه

الحدیث

کرده شده است جهنم بلذتها و شهوتها پس هر که هر چه خواهد از لذتها و شهوتها بعمل آورد داخل جهنم میشود و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که از مؤمنان مبتلا ببلائی شود و صبر بران بکند مثل ثواب هزار شهید خواهد داشت و فرمودند
مؤمنی که خدای عز و جل بر قومی انعام کرده و شکر خدا بجای نیاوردند پس ان نعمتها را بیتابی و بال شد و قومی را
مبتلا بمصیبتها ساخت و صبر کردند پس ان مصیبتها بر ایشان نعمتی شد و اخبار در فضیلت صبر بیش از انست که توان
شمرد

فصل بدانکه ابجد درین دار دنیا بکسی میرسد خالی از دو نوع نیست یکی انست که موافق طبعست و دیکری انکه
مکروه طبعست و بنده در هر یک ازین دو محتاج بصبرست و در هیچ حالی مستغنی از صبر نیست اما انچه موافق طبعست مثل تندرستی
و سلامتی و مال و جاه و بسیاری خویشان و وسعت اسباب و کثرت اتباع و انصار و جمیع لذتهای دنیا پس صبر را بغایت
در ان ضرورست زیرا که هر که ضبط خود نکند و رغبت و میل بانها نماید و مستغرق لذتهای مباحه شود بخوشی دنیا از اندازه در کذرد و سرکشی
مبتلا شود چرا که انسان خود را مستغنی یافت سرکشی مینماید قران ناطق است و بعضی از عارفان کفته اند صبر بر بلا میکنند مکر
مؤمن و صبر بر عافیتها نمیکند مکر صدیق و سبب انست که صبر بر عافیت با قدرت و هر کاه قدرت باشد ضبط خود نمودن مشکل است
و البته کرسنه با عدم حصول طعام بر صبر کردن قادرتر است از انکه طعام لذیذی حاضر باشد و قدرت بر تناول ان داشته باشد
و اما انچه موافق خواهش و طبیعت نباشد خالی از ان نیست که یا وابسته باختیار بنده است مثل طاعتها و معصیتها یا
وابسته باختیار ان نیست مثل مصیبتها و بلاها و یا انکه اول ان باختیار بنده نیست اما در ازاله ان اختیار دارد مثل انتقام
کشیدن از کسی که ازار رسانیده پس این سه قسم شد قسم اول که وابسته باختیار بنده است عبادتست از تمامی افعالی که طاعت
باشد یا معصیت اما طاعت پس صبر بران کردن دشوار است زیرا که نفس بالطبع از بندکی نفرت میدارد و ربوبیت
را میخواهد چنانچه در بیان این در پیش کذشت و بعضی از عبادات بکروه طبعست از راه کاهلی مثل نماز و بعضی
بسبب بخل است مثل زکوة و بعضی بهر دو سبب مکروهست مثل حج و جهاد پس صبر بر طاعت کردن صبریست بر سختیها و هر که قرب
خدای عز و جل طلبد محتاجست بصبر بر عبادات در سه حالت اول پیش از طاعت و دویم حالت محتاجست به تصحیح
نیت و خالص کردانیدن ان از افات ریا و بواعث افات و حالت دویم حالت عملست تا غافل نشود از خدا در اثنای عمل
و از اتیان باداب و سنتها تکاهل ننماید تا اخر عبادت بران حال باشد و حالت سیم بعد از فراغ از عملست چه محتاج
بصبر از فاش کردن عمل و اظهار ان نمودن از برای انکه مردم بشنوند یا ببینند و محتاجست بصبر کردن از ملاحظه
عمل بوجه عجب و از هر چیزی که ان عمل را باطل سازد و ثواب او را محو کند و اما معصیت پس دشوار ترین انواع صبر
صبر از معصیت صبر از معصیتی است که بعادت مانوس شده باشد چرا که عادت نیز از قبیل امور طبیعیه است و هر کاه عادت با خواهش
طبع جمع شود این دو لشکر از لشکرهای شیطانی اعانت یکدیگر کرده در شکست لشکر خدا سعی نمایند و باعث دینی قوت

از ازاله ان معصیت عاجز اید و بعد از کران معصیت از افعالیست که کردن ان اسان باشد صبر بران کردن بر نفس کران
تر میشود مثل صبر بر معصیتهای زبان از غیبت کردن و دروغ کفتن و جدال نمودن و مدح خود کردن خواه بکنایه و خواه
بصریح و غیر اینها و اسانتر از حرکت زبان حرکت چیزها نیست که بخاطر میرسد بحرکات و سواسها و شیطانی مکر انکه
امری دیکر در دین مهم باشد و دل را مشغول سازد و مستغرق در فکر کرده مثل کسیکه صبح کند و همه خیالهای او یک خیال
باشد و بیشتر چیزهایی که بخاطر میرسد یا متعلق بامریست که فوت شده و تدارکی ندارد و یا متعلق بامریست که قسمت
المحتوم مقدور شده خواهد شد و بای حال تضییع عمر است و دل الیتست از برای بنده و هر کاه غافل شود در یک نفس
از ذکری کر ان انس بحق توانند کرفت یا از فکری که بان استفاده معرفت توانند کرد و بمعرفت استفاده محبت خدا
نمود پس مغبون خواهد بود قسم دوم انست که ورود ان مربوط باختیار بنده نیست اما اختیار در دفع ان دارد مثل
انکه بقول یا بفعل ازاری بکسی برسد یا جنایتی بروی واقع شود خواه در نفس و خواه در مال و صبر بران است که ترک انتقام
کند خدای عز و جل بر سبیل حکایت فرموده و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون یعنی صبر میکنیم بر ازار
که بما رسانیده اید و باید که توکل کنند بخدا توکل کنندکان و نیز فرموده فاصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا یعنی صبر کن
بانچه میکویند و کناره کیر از ایشان کناره کرفتنی خوب و نیز فرموده و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و
من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور یعنی البته میشنوید از اهل کتاب و از مشرکان
سخنانی که بسیار ازرده میشوید اکر صبر کنید و از خدا بترسید بدرستی که این از کارهای نیکوست و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و اله فرمودند بپیوند کسی را که از تو کناره کرده باشد و عطا کن هر که ترا محروم کرده باشد و عفو کن از هر که ستم بر تو کرده
باشد قسم سیم انست که اول و اخر ان در تحت اختیار بنده نیست مانند مصیبتها مثل مرک عزیزان و تلف اموال و بیمار
شدن و امثال اینها و این صبر بیشتر که منشاء ان یقین است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند خداوندا از تو سوال
میکنم اعتقادی از یقین که اسان شود بسبب ان مصیبتهای دنیا و نیز فرمودند هیچ بنده مؤمنی نیست که مصیبتی
برسد و بکوید انچه را خدا امر فرموده مکر انکه خدای عز و جل صبر دهد او را و بهتر ان طلبیدن است و انچه خدا فرموده اینست
انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اعقبنی خیرا منها یعنی بدرستی که ما از برای خداییم و باز کشت ما بسوی
اوست خداوندا ثواب بده مرا در مصیبت من و عوضی بهتر از ان عطا فرما و نیز انحضرت فرمودند که خدای عز و جل
فرموده هر کاه بنده از بندکان خود را مبتلا سازم بمصیبتی در بدن یا در مال یا در ولد و بعد از ان ان بنده تحمل
ان مصیبت را بصبر جمیلی بکند من شرم خواهم داشت در روز قیامت که نصب کنم از برای او ترازوی عمل یا باز کنم
حساب او را و اکشایم و نیز فرمودند صبر سه قسمست صبر در نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس هر که صبر کند

معصیت تا انکه او را بخوبی همراه کند و بی تابی نکند مینویسد خدای عز و جل از برای وی سیصد درجه میان هر درجه تا
درجه دیکر مسافت میان زمین و اسمان باشد و هر که صبر کند بر طاعت مینویسد خدای عز و جل از برای وی ششصد درجه میان
هر درجه تا درجه دیکر بمقدار مسافت میان قعر زمین تا عرش باشد و هر که صبر کند از معصیت مینویسد خدای عز و جل از برای
وی نهصد درجه میان هر درجه تا درجه دیکر بمقدار مسافت میان قعر زمین تا منتهای عرش باشد و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که صبر دو قسمت صبر بر بلا که خوب و پسندیده است و صبر از حرامها است و این بهترست از اول

فصل اکر کسی سوال کند که چه چیز بیرون میبرد صابر را از مقام صبر و حال انکه اختیاری یا مند نیست و مضطر است خواهی نخواهی و اکر مراد
کرد نفس بر کراهت مصیبت باشد پس این داخل تحت اختیار نیست جواب کوئیم که بیرون میبرد از مقام صابران بیرون بردن
کردن و جامه چاک کردن و سر برهنه نمودن و بر روی زدن و بسیار شکوه کردن و اظهار ملال نمودن و تغییر عادت دادن در جامه
و طعام و مانند اینها و اینها امریست که داخل در تحت اختیارست پس سزاوار است که از تمامی اینها اجتناب و اظهار رضای
بقضای الهی نماید و بر عادتی که داشت باقی باشد و اعتقاد کند که انامتی نزد وی بوده و رد شد و غمکین شدن و کریه کردن
بند را از حد صابران بیرون نمی برد از برای انکه این از لوازم بشریت است و ادمی تا هنکام مرک از تغیر باز نمی ماند
و از برای اینست که وقتی که ابراهیم فرزند حضرت پیغمبر فوت شد اشک از چشمهای مبارک انحضرت جاری شد پس کسی کفت
ایا نهی نکرده ما را از این فرمودند این از رحمت است و خدای عز و جل رحم میکند بر کسانی که رحم میکنند و نیز فرمودند
اشک چشم میریزد و دل غمکین است و سخنی نمیکوییم که باعث غضب خدای عز و جل شود بلکه میکوییم که این کار بنده را از مقام
رضا بیرون نمیبرد و نیز دار برای انکه کسی که فصد و حجامت میکند راضی میباشد و البته با درد متالم میشود بلی اکر کمال
صبر پنهان ساختن مرض و فقر و سایر مصیبتهاست و کفته اند از کنجهای نیکی پنهان ساختن مصیبتها و مرضها و
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند که خدای عز و جل فرموده هر که روز
بیمار شود و شکوه بکسانی که بعیادت میکنند نکند کوشت او را بکوشتی بهتر از کوشت او و خونی بهتر از خون او بدل میکنیم و اکر
بسازم عافیتش دادم خواهم بود و کناهی نخواهد داشت و اکر قبض روح او نمودم او را در رحمت خود جای دهم
و اخبار درین معنی بسیارست و در بعضی اخبار تبدیل کوشت باین شده که بدل کوشی میکند خدای عز و جل او را بکوشتی
و خونی و پوستی که کناهی با ان نکرده باشد و تفسیر شکایت باین شده که بکوید مبتلا شده ام ببلایی که هیچکس بان مبتلا نشده
و رسیده است بمن چیزی که به هیچکس نرسیده و فرمودند شکوه این نیست که بکوید که دیشب کذشت خواب نکردم و امروز
دادم و امثال اینها و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که شبی از او بکشد بیمار باید قبول کند از او و شکر
خدا بجای اورد عبادتست که شصت سال عبادت کرده است باشد و پس بکر قبول ان از او کرامتست فرمودند صبر از ان

[illegible]

فصل

[illegible]

باب

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

دعاء

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

او را اند که خود دور کرده و این جمیع میتوان نمود میان ایشان و وارد شود در بهشت مؤمنان و بعض کافران در دوزخ خدا
و میان و لعنی بقضای خدا بودن و استمداد در این مطلب از شرع و در کرده صحت [illegible] نیست میتوان نمود در قرآن آیت
کریمه خیر داخل در مشیت و اراده خدا الا شر اراده و مکروهیت [illegible] در هر صفت [illegible] داده از روی این
بر داشتن و آوردن [illegible] و اولی سکوت از آن و پیروی شرع نمودنست و غرض معلوم کردید بود احتیاج بکشف قرار

فصل

و اما شکر عبارتست از شناختن انکه نعمت از جانب نعمت دهنده است و فرح داشتن باو و عمل نمودن بمقتضای فرح کردن بکار داشتن
خیر در خاطر و حمد خدا را کردن و نعمت را در طاعت خدا صرف کردن اما شناختن نعمت از منعم است که بداند که
هر نعمتی از جانب خداست و منعم حقیقی اوست و وسایط از جانب او مسخرند در رسانیدن نعمت و در حقیقت کسی که او
را مسخر ساخته نعمت را او داده و در دل ایشان از اعتقادات و اراده ها چیزی چند انداخته که مضطر شده اند در
رسانیدن نعمت و هر که این را بداند شکر خدا را کرده و اینست شکر کردن بدل و اما فرح بمنعم داشتن با هیئت خضوع
و تواضع از نعمت نیز فی نفسه شکر است علی حده چنانچه شناختن نعمت از منعم شکر است و اگر فرح تو بمنعم باشد و بس
نه بنفس نعمت و نه برسانیدن او و از حیثیت باشد که سبب [illegible] متوسل شدن بقرب خدا و در جوار او
بودن پس این مرتبه عالیست در شکر و علامتش اینست که خوش نشود بدنیا [illegible] که وسیله آخرت و معین او
باشد و غمگین شوی از هر نعمتی که غافل ماند ترا از یاد خدا و باز دارد ترا از راه او و این نیز شکر دلست و اما
عمل نمودن بمقتضای فرح که حاصل شده است از شناختن منعم آنست که قیام نمائی بانچه مقصود و محبوب منعمست و
این بدل و زبان و جوارح می باشد اما بدل آنست که قصد خیر و اراده [illegible] نسبت بتمام خلق خدا داشته باشی و اما
بزبان آنست که اظهار شکر خدا [illegible] که دلالت بر آن کند [illegible] و اما بجوارح آنست که نعمتهای خدا را صرف
طاعت او کنی و [illegible] کنی از انکه در معصیت صرف کنی پس شکر چشم آنست که بپوشانی هر عیبی را که در مسلمانی
دیده باشی و شکر گوش آنست که بپوشانی هر عیبی که در حق مسلمانی شنیده باشی و همچنین [illegible] و امثال اینها
در شکر نعمت اعضاست بلکه میگوئیم هر که کفران نعمت چشم کند کفران نعمت آفتاب [illegible]
بچشم و آفتاب هر دو متحقق میشود [illegible]
[illegible]
آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بدن باقی نمی ماند که پرورش ولد و هوا و اینها تمام نمیشود مگر با قرار زمین و آسمان و ارمغان و سایر اعضا و اینها
از برای بدنست و بدن مرکب نفس است و نفسی که باز گشت آن بخدا آنست که بطول عبادت و معرفت مطمئن باشد پس هر کسی
که چیزی را در طاعت صرف کند غیر طاعت استعمال نماید کفران جمیع اسبابی که چاره از آن نیست نموده خواهد بود از روی
آنکه اقوام بر آن معصیت کرده است خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده و قلیل من عبادی الشکور یعنی کمی از بندگان من
مرا بجای می آورند و نیز فرموده ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنی اگر شکر خدا را بجای آورید و ایمان بیاورید
خدای عز و جل شما را عذاب نخواهد کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
هر که طعامی را بخورد و شکر او را بجای آورد مقدار ثواب خواهد داشت که روزه داری که بمحض رضای خدا
داشته باشد میدارد و هر کسی که تن درست باشد شکر خدا بجای آورد ثواب او مثل کسیست که مبتلا بوده
کند و هر کسی که نعمتی باو رسیده باشد و شکر خدا بجای آورد نعمت او زیاده میشود چنانچه فرموده لئن شکرتم لازیدنکم
یعنی اگر شکر مرا بکنید البته نعمت را بر شما زیاد میکنم و نیز آن حضرت فرمودند هیچ بنده نیست که خدا نعمتی بوی بدهد
آن نعمت را بدل بشناسد و حمد خدا بجا ظاهر بزبان بکند و سخن او تمام نشود که امر میشود از برای
زیادتی نعمت و حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد عایشه بودند و عبادت کردند
یا رسول الله چرا این مقدار خود را تعب میفرمائید و حال آنکه خدای تعالی گناهان گذشته و آینده ترا آمرزیده است آن حضرت
فرمودند ای عایشه آیا نباید که من بنده شکر گذار بنده باشم و حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله شبها در طاعت خدا بر سر انگشتان پاهای خود می ایستادند پس این آیه نازل شد طه ما انزلنا علیک القران لتشقی
یعنی ای محمد ما قرآن را بر تو نفرستادیم که تو این مقدار تعب بکشی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند شکر نعمت اجتناب
از محرمهاست و تمامی شکر آنست که مرد بگوید الحمد لله رب العالمین و نیز از آن حضرت پرسیدند که آیا شکر حدی
دارد که هر گاه بنده آنرا بجای آورد شاکر باشد فرمودند بلی پرسیدند که آن چه چیز است فرمودند آنست که حمد خدا کنند
بر هر نعمتی که باو داده در اهل و مال و اگر در مالی که خدا باو انعام کرده حقی باشد ادای آن حق را بنماید و از جمله شکر گزاری
قول خدای عز و جل است سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین که در حال سواری باید گفت و قول خدای عز و جل رب
انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین که در حالت فرود آمدن بمنزل باید گفت و قول خدای عز و جل رب ادخلنی مدخل صدق
و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا که در حالت دخول در امری و خروج از آن باید گفت و روایت
از آن حضرت که هر گاه امری بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد میشد که خوشحال میکردید میگفت الحمد لله علی هذه النعمة و هر گاه
امری بر آن وارد میشد که غمگین میکردید میگفت الحمد لله علی کل حال و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که فرمودند هر گاه

احدی از شما یاد کند نعمت خدا را باید که روی خود را بر خاک گذارد از برای شکر خدا کردن و اگر سوار باشد فرود آید
و روی خود را بر خاک گذارد و اگر نتواند که فرود آید از ترس شهرت پس روی خود را بر قربوس زین گذارد
و اگر نتواند دست بر کف دست گذارد و شکر خدای عز و جل را بجا آورد انعام بوی که بجای آورد

فصل

بدانکه هیچ احدی بحقیقت شکر نمیرسد مگر بانکه بداند که نعمتها از جانب خداست و اینکه شکر بر نعمت نعمت جدید است از جانب
خدا محتاج است بشکر دیگر و همچنین حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند که وحی فرستاد خدای عز و جل بموسی که ای موسی
شکر مرا بکن حق شکر را بجای آور حضرت موسی فرمودند خداوندا چگونه شکر ترا بجای آورم و حال آنکه هیچ شکری
ترا بجای نیاورم مگر آن شکر نعمتیست که تو انعام بمن کرده پس حق تعالی فرمودند ای موسی الحال شکر مرا بجای آورده که دانستی
که شکر نیز نعمتیست از من و حضرت امام زین العابدین علیه السلم هر گاه این آیه را میخواندند و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
میفرمودند منزه است خدائی که شکر را نیز در احدی چیزی از برای نعمت خود مگر بدانستن آنکه از معرفت نعمت عاجز
چنانچه شکر را نیز در احدی چیزی از برای معرفت ادراک او نیز غیر از دانستن آنکه ادراک او را نمیتوان کرد
و خدای عز و جل قبول کرده است معرفت عارفانی را که دانسته اند که قاصرند از معرفت شکر و این معرفت بتقصیر شکر
نعمت شمرده همچنانچه دانسته است که عالمان ادراک او نمی توانند کرد و دانستن آنکه ادراک او را نمی توانند ایمان نامیده
از آن راه که خدای عز و جل دانسته که بندگان این مقدار را وسعت دارند و بیش از این قادر نیستند و احدی نمی
عبادت او نمیتواند رسید و چگونه بعبادت چیزی میتوان رسید که غایت و کیفیتی ندارد و منزه است خدای عز و جل از آنکه
غایتی و کیفیتی داشته باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند هر گاه داخل صباح شوی و داخل شام شوی ده مرتبه
این دعا بخوان اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی
حتی ترضی و بعد الرضا و هر گاه این را بگوئی ادا کرده خواهی بود شکر آنچه خدای عز و جل بتو انعام کرده در آن
یک روز و در آن شب و در روایتی شده که حضرت نوح علیه السلم هر صباح این را میخواندند پس خدای عز و جل او را
بنده بسیار شکر گزارنده نامید و نیز از آن حضرت مرویست که در تورات نوشته شده است شکر کن کسی را که بتو انعام
کرده و انعام کن بکسی که شکر ترا کرده زیرا که هر گاه شکر نعمت گذارده شود زایل نمیشود و هر گاه کفران شود باقی
نمی ماند و شکر موجب زیادتی نعمت و امانست از تغییر حال یعنی تغییر حال و منتقل شدن از حال صلاح و فساد و از حضرت
امام زین العابدین علیه السلم مرویست که خدای عز و جل دوست میدارد هر بنده ای را که حکیم و هر بنده شکر گزارنده را و
خدای عز و جل در روز قیامت به بنده از بندگان خود خواهد گفت آیا شکر فلان کس را کرده پس خواهد گفت
بلکه شکر ترا کرده ام پس خدای عز و جل خواهد فرمود چون شکر فلانی نکرده شکر مرا نیز نکرده بعد از آن آن حضرت

فرمودند هر کس از شما که شکر مردم را بیشتر بجای می آورد شکر خدا را بیشتر بجای آورده

فصل

بدانکه نعمتها
دنیویست مثل تمامی خلقت و لذتهای خوش آیند و دفع مفاسد و مضرتها و یا دینیست مثل اسلام و معرفت ائمه معصومین
سلام الله علیهم و توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و نعمتهای دینی عظیم تر است از دنیوی زیرا که سعادت ابدی مترتب
بر آن شقاوت سرمدی بجهت [illegible] و کفار در نعمت دنیوی با مسلمانان یکسانند و بسیاری غنیمت جشم و زایل شدن
آن از ایشان بهتر است حضرت امام موسی علیه السلم فرمودند هر که شکر نعمت خدا را در نعمتی بکند شکر خدا کرده ما حضرت
آن نعمت و بدانکه طریق تحصیل شکر معرفت و فکر در صنایع خدا کردن و در دنیا اختلاط نمودن و در دین اعلی
نمودن و در مصیبتها شکر کردن و انکه مصیبتی عظیم تر از آن بوی نرسیده و انکه آن مصیبت در دین نیست و انکه عقوبت
وی در دنیا بان رسیده و بآخرت نیفتاده و انکه این عقوبت در آخرت بان میرسید و الحال که در رسیده فارغ شده و انکه ثواب
آن مصیبت از برای او بهتر است و انکه محبت دنیا از دل کم میشود و اینها همه در حقیقت نعمتیست از برای آنکه خالی از
نیست که یا کفاره گناهانست و یا ریاضت نفس است و یا زیادتی درجاتست و با وجود این منافع عافیت بهتر است از آن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعای استعاذه از بلای دنیا و بلای آخرت میکردند و از آن حضرت و سایر پیغمبران و اوصیا
ایشان میگفتند خداوندا ببخش مرا در دنیا حسنه را اگر عافیت باشد و بدهم مرا در آخرت حسنه را اگر نجات باشد و از شماتت
دشمنان استعاذه میکردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمودند از خدا عافیت را سوال کنید که هیچ عطائی
نشده بهتر از عافیت بعد از یقین و مراد آن حضرت از یقین عافیت قلبست از مرض جهل و شک چرا که عافیت طلب اعلاست از عافیت
بدن

باب سیم در رجا و خوف و رجا عبارتست از انبساط و شکفتگی قلب از برای انتظار محبوبی
و هر گاه اسباب امیدواری حاصل باشد اسم رجا و ارد صادق خواهد بود مثل آنکه کسی تخم خوبی در زمین پاکی کرده
آب بان رسد نمیشانند و توقع درویدن داشته باشد و اگر بسیاری از اسباب مفقود باشد امیدواری در آن مقام
محض غرور و حماقتست مثل آنکه تخمی در زمین فاسدی که آب بان نرسد بیفشانند و هر گاه شک در حصول اسباب
باشد از تمنی میگویند مثل آنکه زمین پاکیزه باشد و آبی نباشد و بیان آنچه گفته شد آنست که دنیا مزرعه آخرت است و دل
زمینیست و ایمان مانند تخمست و طاعتها جاری مجرای بیل زدن زمین و پاکیزه کردن آن از سنگها و کندن تخم ها
و آب آوردن بزمین است و دلی که حریص بر دنیا و مستغرق آن باشد مثل زمین شوره ایست که تخم در آن نمو نکند
و روز قیامت روز درویدنست و هیچ نخواهد دروید مگر آنچه کاشته است و هیچ زرعی نمو نمیکند مگر از تخم ایمان و
کم ایمان نفع کند با پلیدی قلب و بدی اخلاق چنانچه تخم در زمین شوره نمو نمیکند و سزاوار آنست که امیدی که بنده
بامرزش میدارد سنجیده شود با امید صاحب زرع پس هر کسی که زمین پاکیزه تحصیل نموده تخم خوبی در آن بیفشاند

هرچه محتاج باشد از شخم زمین و انچیزی که مانع روییدن تخم است بعمل آورد و در وقت خود از آب بدهد و بعد
از آن بنشیند و از فضل خدا منتظر رفع آفتهای مستقبل باشد تا هنگامی که زرع تمام شود و بحاصل برسد این
انتظار را رجا میگویند و اگر تخم را در زمین شوره بلندی که آب باو نرسد بکارد و مشغول تربیت تخم هیچ نشود
و منتظر درو باشد این انتظار را حماقت و غرور میگویند نه رجا و اگر تخم را در زمین پاکیزه بیفشاند اما آبش ندهد
و منتظر آب باران باشد در جائی که باران غالب نباشد و ممتنع نیز نباشد این انتظار را تمنی میگویند نه رجا پس
اسم رجا صادق است بر انتظار محبوبی که تهیه جمیع اسبابی که داخل در تحت اختیار بنده است شده باشد و چیزی
باقی نمانده باشد مگر چیزی که داخل در تحت اختیار بنده نیست و آن عنایت و فضل خدا است در دفع موانع و مهلکات
مفسدات پس هرگاه بنده تخم ایمان را بیفشاند و آب طاعت و پاکی برساند و دل را از خارهای خلقهای بد فرومایه پاک کند
خدا منتظر باشد که او را بر آن حالت ثابت بدارد تا وقت مرگ و خاتمه او محمود و منجر بآمرزش باشد این انتظار رجای
حقیقی و در نفس الامر محمود و باعث بر مواظبت و قیام بمقتضای ایمان در تمام شدن اسباب آمرزش تا وقت مرگ
خواهد بود و اگر تخم ایمان را در دل بکارد اما با آب طاعت آبش ندهد یا آنکه دل را از خلقهای قبیحه پاک نکرده
و مشغول طلب لذتهای دنیا شود و منتظر آمرزش باشد این انتظار را توقع حماقت و غرور است خدای عزوجل در
قرآن مجید فرموده ان الذین امنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله یعنی آنجماعتی
که ایمان آورده اند و جماعتی که از وطنها هجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند این جماعت امیدوارند برحمت
خدا و نیز فرموده فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یأخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا یعنی
بعد از جماعت صالحان جمعی آمدند که علم تورات را آموختند و فرا میگیرند متاع دنیا را یعنی رشوه میگیرند و میگویند
که آمرزیده خواهیم شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند زیرک کسیست که خود را بر طاعت بدارد و عمل کند
از برای بعد از مرگ و احمق کسیست که خود را تابع هوا و هوس سازد و تمنی کند بر خدا و گوید خدا مرا خواهد آمرزید
و بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند قومی از شیعیان شما هستند معصیت میکنند و میگویند که امید
داریم آنحضرت فرمودند که دروغ میگویند و از شیعیان ما نیستند اینها جمعیند که آرزوها بر ایشان غالب
شده هرکه امید بچیزی دارد از برای آن چیز عمل میکند و هرکه از چیزی میترسد از آن میگریزد و فرمودند مؤمن مؤمن نمی
باشد تا آنکه ترسان و امیدوار باشد و خایف و راجی نمی باشد تا آنکه عمل کند از برای آنچه میترسد و امیدوار است
در این هنگام بنده که سعی کند در طاعتها و اجتناب کند از معصیتها سزاوار است که از فضل خدا منتظر تمامی نعمت
باشد و تمامی نعمت دخول بهشت است و هرکه گناهکار باشد هرگاه توبه کند و تدارک نماید جمیع آنچه از وی سر زده

سزاوار است که امید قبول توبه داشته باشد هرگاه از معصیت کراهت داشته باشد و معصیت او را دلگیر کند و حسنه او را
خوشنود گرداند و مع هذا مذمت و ملامت خود کند و هرکه رغبت بتوبه داشته باشد و مشتاق آن باشد سزاوار است که از
خدا امید قبول توبه داشته باشد از برای آنکه کراهت از معصیت و حرص بر توبه از اسبابیست که توبه میکشاند و
امید قبول داشتن بعد از تحقق اسباب میباشد **فصل** اما خوف عبارتست از متألم شدن قلب و سوزش آن بسبب
توقع مکروهی در آینده و هرچند اسباب مکروه بیشتر باشد قوت خوف و تألم قلب بیشتر میباشد و بسبب ضعف اسباب خوف
ضعیف میشود و خوف از خدا گاهی بمعرفت خدا و بمعرفت صفات او میباشد و گاهی بسبب کثرت جنایات بنده میباشد
بارتکاب معصیتها و گاهی بهر دو سبب میباشد و بقدر معرفت بنده بعظمت و بزرگی و استغنای خدای عزوجل و
بقدر معرفت بعیبهای نفس و جنایتها خوف قوی میشود پس هرکه از خدا بیشتر میترسد معرفت بخدا و بنفس خود بیشتر دارد
و از برای این بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند من بیش از شما از خدا میترسم و خدای عزوجل فرموده انما
یخشی الله من عباده العلماء یعنی جز این نیست که میترسند از خدای عزوجل علما پس بقدر کمال معرفت اثر سوزش آن
اول ببدن و اعضا و صفات میرسد اما در بدن باین که لاغری و زردی رنگ و گریه کردن است و اما در اعضا باز داشتن
از معصیتها و مقید ساختن آنها بطاعتها تا آنکه تلافی گذشته و تدارک آینده بشود و از برای اینست که گفته اند
خایف کسی نیست که گریه کند و اشک از چشم پاک کند بلکه کسیست که ترک کند چیزی را که میترسد بر آن معاقب شود
و حکیمی فرموده هرکه از چیزی بترسد از آن میگریزد و هرکه از خدا بترسد بسوی خدا میگریزد و اما در صفات آنست
که شهوتها را بیخ کن کند و لذتها را مکدر سازد تا معصیتها که نزد وی محبوب بوده مکروه گردد چنانچه عسل مکروه میگردد
نزد کسی که خواهش آن دارد هرگاه بداند که در آن سمی هست پس خواهشها بترس محترق میشود و اعضا فرمان بردار
میشوند و در دل لاغری و شکستگی و خواری و افتادگی بهم میرسد و کبر و کینه و حسد مفارقت میکند بلکه تمام
همتش مصروف بترس و خطر عاقبت میشود و از برای کاری دیگر فارغ نمیباشد و شغلی ندارد مگر ملاحظه
احوال خود و حساب نفس و جهاد با آن و رعایت آنکه نفسی و لحظه بباطل نگذرد و هر چه بخاطر خطور کند و هر
سخنی که بر زبان جاری شود نفس را بآن بازخواست کند تا آنکه ظاهر و باطن او مشغول باشد بچیزی که از آن
میترسد و از برای امر دیگر فارغ نباشد و این کمال حالت کسی است که خوف بر آن غالب شده باشد و اقل
مراتب خوف که اثر آن در عملها ظاهر شود آنست که از محرمات اجتناب کند و بازداشتن نفس را از محرمات ورع
مینامند و هرگاه خوف قوی تر گردد و اجتناب کند از چیزی که حرمت در آن ممکن باشد آن را تقوی مینامند
و گاه میباشد که چیزی که باکی نمیدارد ترک میکند از برای چیزی که باکی میدارد و این را صدق در تقوی میگویند

هرگاه ضم شود باین حالت مجرد بودن از برای خدمت بجهتی شود که بنا نکند چیزی را که سکنی در آن نمیکند و جمع نکند
چیزی را که نخواهد خورد و رغبت نکند بسوی بنائی که میداند از آن مفارقت خواهد نمود و نفسی از نفسها را صرف غیر خدا نکند این
حالت را صدق میگویند و صاحب این حالت سزاوار است که صدیق نامیده شود و داخل است در صدق تقوی و در تقوی
ورع و در ورع عفت از برای آنکه عفت عبارتست از امتناع از مقتضای شهوت و بس پس ظاهر شد که خوف اثر در
اعضا میکند بباز داشتن آنها از معصیت و اقدام نمودن بر طاعت **فصل** بدانکه عمل کردن با امید افضل است
از عمل کردن با خوف از برای آنکه نزدیکترین مردم بخدا محبوبترین ایشانست نزد او و محبت بسبب امید غالب میشود
از برای اینست که مرغبات در رجا و حسن ظن بخدا وارد شده خصوصا هنگام مرگ و خدای عزوجل فرموده در قرآن مجید
فرموده یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی
ای بندگان من که ستم بخود کرده اید بمعصیتها از رحمت من ناامید مباشید بدرستی که خدای عزوجل جمیع گناهان را
خواهد آمرزید و خدا بسیار آمرزنده و بسیار رحم کننده است پس اصل ناامید شدن را حرام کرده است و نیز فرموده
ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستی که خدای عزوجل صاحب آمرزش است از برای مردمان بر ستمهائی
که نموده اند و گاهی باسرزنش کرده و فرموده و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم یعنی این گمان بدی بود که
بخدا برده بودید و این شما را هلاک کرد و نیز فرموده و ظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا و گمان بد بخدا بردید و شما
جمعی هستید که هلاک گردیدید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای عزوجل میفرماید من نزد گمان بنده هستم که
بمن داشته باشد پس باید که گمان ببرد بمن چیزی را که خواهد و نیز آنحضرت فرمودند نباید بمیرد احدی از شما
مگر آنکه گمان نیکو بخدای عزوجل داشته باشد و وقتی آنحضرت داخل شد بر شخصی که در حالت نزع بود پس فرمودند
خود را چون می یابی آن شخص گفت چنان می یابم خود را که از گناهان میترسم و امید رحمت خدا دارم پس آنحضرت
فرمودند جمع نمیشود این دو در وقت مردن در دل بنده مگر آنکه عطا میکند خدای عزوجل بآن بنده آنچه را امید
داشته باشد و ایمن میسازد او را از آنچه میترسد و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بشخصی که خوف او را بیأس
رسیده بود از زیادتی گناهان فرمودند ای مرد ناامید بودن تو از رحمت خدا عظیم تر است از گناهان تو
و در اخبار حضرت یعقوب وارد شده که خدای عزوجل وحی بسوی او فرستاد که آیا میدانی چرا تفریق کردم میان
تو و میان یوسف از برای این بود که گفتی میترسم که گرگ او را بخورد و شما غافل باشید چرا از گرگ ترسیدی
و بمن امید نداشتی و چرا نظر بغفلت برادران کردی و نظر بمحافظت من نکردی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای عزوجل فرموده باید که عمل کنندگان تکیه نکنند بر عملهای خود

که میکنند از برای تحصیل ثواب من چرا که اگر ایشان سعی کنند و در تمام عمر خود را بتعب اندازند در عبادت من
باز مقصر خواهند بود و در میان عبادتها چنانچه باید بکنه عبادت من نخواهند رسید و نخواهند یافت آنچه را بسبب
عبادت طلب میکنند از گرامی داشتن من ایشان را و متنعم کردن ایشان در بهشت من و در جوار من بدرجهای عالیه
ولیکن باید برحمت من اعتماد و وثوق نمایند و بفضل من امیدوار باشند و اطمینان ایشان بگمان خوب بمن
داشتن باشد چرا که رحمت من در آن وقت ایشان را در می یابد و احسان من ایشان را بخشنودی من میرساند
و آمرزش من جامه عفو را بر ایشان میپوشاند بدرستی که من خدائیم که بسیار بخشاینده ام در دنیا بهمه کس و در آخرت
بمؤمنان و بصفت رحمت نامیده شده ام و نیز آنحضرت فرمودند که در کتاب حضرت علی علیه السلام یافتیم که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالای منبر فرمودند بحق آن خدائی که بغیر از آن خدائی نیست قسم میخورم که هرگز هیچ بنده خیر دنیا
و آخرت بوی نرسید مگر بسبب حسن ظن بخدا و امید بآن داشتن و خوش خلق بودن و از غیبت مؤمنان خود را باز داشتن
و بحق آن خدائی که بغیر از آن خدائی نیست که بعد از توبه و استغفار خدای عزوجل هیچ بنده را عذاب نمیکند مگر بسبب بد گمانی
بخدا و تقصیر بودن در امیدواری و بسبب بدخلقی و غیبت مؤمنان کردن و بحق آن خدائی که بغیر از آن خدائی نیست هیچ
بنده نیست که ظن خوب بخدا داشته باشد مگر آنکه خدای عزوجل نزد ظن بنده مؤمن باشد زیرا که خدای کریم خیرها
در دست اوست و شرم میکند که بنده مؤمن گمان خوب بآن داشته باشد و خدای عزوجل خلاف گمان و امید او را
آن بنده را بجای آورد پس گمان خوب بخدا ببرید و رغبت بخدای عزوجل نمایید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
حسن ظن بخدا آنست که امید نداشته باشی مگر بخدا و نترسی مگر از گناهان خود و طریق تحصیل رجا آنست که متذکر
شود تفضلهای سابق را که خدای عزوجل بی واسطه شفاعت کننده عطا نموده و ثواب عظیمی را که بدون استحقاق وعده
کرده و نعمتهای بسیاری که بغیر سؤال در دنیا و آخرت انعام نموده و متذکر شود سعت رحمت خدا را و سبقت
رحمت بر غضب را و اخباری که در سعت رحمت وارد شده بیش از آنست که توان شمرد و احتیاج بذکر آن اخبار نیست
زیرا که محتاج بتحصیل رجا کسیست که خوف یا یأس بروی غالب باشد و این چنین کسی بسیار کمست و جماعتی که در معاصی
فرو رفته اند و مغرورند باید در آن هستند از رجا و کثرت گناه مثل اکثر مردم این زمان از برای شنیدن آن اخبار
زیادتی سرکشی و فساد ایشان **فصل** بدانکه رجا داشتن تا حدی محمود است و از آن که درگذرد و بجای برسد که ایمن شود
حرامست در قرآن مجید وارد شده و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمی باشد از مکر و عقوبت خدا مگر
زیانکاران و همچنین خوف داشتن تا حدی محمود است و از آن که بگذرد و بمرتبه ناامیدی برسد مذموم است در قرآن
کریم وارد شده و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون یعنی ناامید نیست از رحمت خدا مگر گمراهان و یا میخواهی

محض کفر است چنانچه در قرآن مجید است انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی بدرستی که مأیوس نمی‌شود از رحمت
خدا مگر جماعت کافران و اصلح آن است که خوف و رجا برابر باشد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به بعضی از فرزندان خود
فرمودند ای پسرک من از خدا بترس ترسیدنی که اگر حسنات تمام مردم روی زمین را بیاوری خدای عز و جل از تو قبول
نخواهد کرد و امید بخدا داشته باش امیدی که اگر گناهان تمام مردم عالم را بیاوری خدای عز و جل تمام آنها را خواهد
آمرزید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور می‌باشد نور ترس و نور امید
و هر یک با دیگری سنجیده شود زیاده نخواهد بود و خدای عز و جل در وصف جماعتی که مدح ایشان را کرده جمع نموده میان
خوف و رجا و فرموده یدعون ربهم خوفا و طمعا یعنی میخوانند خدا را در حالت ترس و طمع و نیز فرموده یدعوننا
رغبا و رهبا یعنی میخوانند ما را از روی رغبت و ترس و اما سبب غلبه رجا در غالب مردم فریفتگی و قلت معرفت است لکن
از برای ایشان غلبه خوف بهتر است مگر در وقت مردن که در آن مقام اصلح غلبه رجاست و حسن ظن بخدا از برای آنکه خوف
تازیانه‌ای است که باعث عمل بود و در وقت مردن هنگام عمل بسر آمده و طاقت اسباب خوف نمی‌باشد زیرا که
اسباب خوف موجب قطع رگهای دل است و معین بر تعجیل مرگ و نسیم رجا باعث قوت قلب و محبوب میگرداند
خدای را که امید بآن بوده باشد و سزاوار است که هیچ بنده مفارقت از دنیا نکند مگر آنکه محب خدا باشد تا محب لقای
او باشد زیرا که هر که محب لقای خداست خدای عز و جل محب لقای اوست و هر که بر محبوب خود وارد شود شادی
و سرور بسیار دارد و هر که از محبوب خود مفارقت نماید محنت و عذاب او زیاده می‌شود هرگاه در وقت مرگ غالب
محبت اهل و اولاد و مال و مسکن و رفقا و مصاحبان باشد محبوب‌های او همگی در دنیا اند و دنیا بهشت او است
و مرگ بیرون میبرد او را از بهشت و حایل میشود میان او و میان محبوبش و هرگاه محبتی بغیر خدا و ذکر و معرفت او
و فکر در آن نداشته باشد دنیا و علایق آن را نعمت محبوب او و دنیا از برای او زندان است و مرگ او را از محبس
میرهاند و از زندان خلاصی میدهد پس در این هنگام غایت سعادت بنده است که بمیرد در حالتی که محب خدا
باشد **فصل** بدانکه خوف از خدا دو مرتبه میدارد یکی خوف از عذاب الهی و این خوفی است که عامه مردمان میدارند
و این حاصل میشود باصل ایمان بهشت و دوزخ و بآنکه این دو جزای طاعت و معصیت اند و ضعف این خوف بسبب غفلت و ضعف
ایمان می‌باشد و غفلت بآن زایل میشود که او را بیاد خدا آورند و موعظه کنند و همیشه در فکر اهوال قیامت و انواع عذابهای
آخرت باشد و ملاحظه خایفان و همنشینی ایشان و مشاهده احوال آنها نیز زیاده میشود و اگر مشاهده ایشان میسر نشود
شنیدن احوال ایشان نیز خالی از تأثیری نمی‌باشد و مرتبه دوم از خوف و آن اعلی است آن است که از خدا خایف باشد
یعنی از دوری او و ممنوع از لقای او شدن بترسد و امید بلقای او داشته باشد و این خوفی است که علما و صاحبان دل

میدانند که عارفند بصفات خدا البته در مقتضی هیبت و خوف و خداوند است و مطلع بر سرایر که همه و یحذرکم الله نفسه
یعنی میترساند شما را خدای عز و جل از خود و ایضا فرموده و اتقوا الله حق تقاته یعنی بترسید از خدا چنانچه باید از خدا ترسید
و ایضا فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی جز این نیست که میترسند از خدا جماعت علما و ایضا رضی الله عنهم و رضوا عنه
ذلک لمن خشی ربه یعنی خدا از ایشان راضی است و ایشان از خدا راضی‌اند و این خوشنودی از برای کسی حاصل است که از
خدا بترسد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که سر حکمت ترس خداست و در دعائی که منسوب بحضرت امام زین
العابدین علیه السلام وارد شده که خداوندا منزهی تو و عجب است از برای کسی که ترا شناسد و از تو نترسد و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند هر که خدا را شناسد از خدا میترسد و هر که از خدا بترسد دل از دنیا بر میدارد و فرمودند
از جمله عبادت بسیار از خدا ترسیدن است خدای عز و جل فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء و نیز فرموده فلا تخشوا
الناس و اخشون یعنی از مردم مترسید و از من بترسید و فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجا یعنی هر که از خدا بترسد
خدای عز و جل میگرداند از برای او بیرون شدنی از هر سختی و نیز آن حضرت فرمودند محب شرافت و بلند نامی دل
بنده خایف کوشش نمی‌باشد و نیز فرمودند بنده مؤمن در میان دو خوف می‌باشد یکی آنکه نمیداند که خدای
عز و جل در گناهان گذشته او چه حکم کرده است و دیگری آنکه در باقی مانده عمر چه مهلکها خواهد افتاد پس داخل
هیچ صباحی نمیشود مگر خایف و اصلاح او را نمیکند مگر خوف و فرمودند مؤمن مؤمن نمی‌باشد تا آنکه خایف و
راجی باشد و خایف و راجی نمی‌باشد تا آنکه عمل کند از برای چیزی که میترسد و امید میدارد و وقتی آن حضرت باسحق
بن عمار فرمودند ای اسحق از خدا بترس بنحوی که گویا خدا را می‌بینی و اگر تو خدا را نمی‌بینی خدا ترا می‌بیند و اگر
میدانی که خدا می‌بیند و در برابر او معصیت او را میکنی پس خدا را سهلترین نظر کنندگان قرار دادی و فرمودند
و فرمودند هر که از خدا بترسد میترساند خدای عز و جل جهان را از او و هر که از خدا نترسد خدا
جهان میکند که او از همه چیز بترسد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هیچ مؤمنی نیست که اشکی از چشم او از
ترس خدا بیرون آید اگرچه بمقدار سر مگسی باشد و آن اشک بر روی او برسد مگر آنکه حرام میسازد او را
بر آتش جهنم و فرمودند اگر دل مؤمنی از ترس خدا بلرزد گناهان او میریزد چنانچه برگ از درخت و در
در کتاب عرض المجالس از لیث بن ابی سلیم روایت کرده که میگفت شنیدم از مردی از قبیله انصار که میگفت وقتی
خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز بسیار گرمی در زیر سایه درختی نشسته بودیم که در آن اثنا مردی آمد
جامه را کند و بر روی زمینهای بسیار گرم می‌غلطید و گاهی پشت و گاهی شکم و گاهی رو را بر زمین گرم داغ میکرد و
میگفت ای نفس این عذاب را بچش که عذاب خدا اعظم است از آنچه من بتو کردم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

کارهای این مرد را میکرد و بعد از آن مرد جامه‌ها را پوشید و رو بجانب ما کرد و آن حضرت بدست مبارک اشاره
بآن نمود و او را دعوت کرد و گفت ای بنده خدا دیدم که کاری میکردی که هیچ کس را ندیدم این کار بکند و چه چیز
ترا بر آن داشت که این کار بکنی آن مرد گفت که ترس خدا مرا بر این کار داشت و بنفس خود گفتم که ای نفس این را
بچش که عذاب خدا از این عظیم‌تر است پس آن حضرت فرمودند که بتحقیق که از خدا ترسیدی چنانچه باید ترسید و
بدرستی که خدای عز و جل فخر میکند با اهل آسمان بتو بعد از آن آن حضرت باصحاب خود فرمودند که ای گروه صحابه
نزدیک این مرد روید تا از برای شما دعا کند پس صحابه پیش رفتند و التماس دعا بایشان کردند و گفت خداوندا جمع
کن امر ما را بهدایت و تقوی را توشه ما گردان و بهشت را ماوای ما کن و حدیث بهلول کفن دزد در حل بیت مشهور
و در کتاب عرض المجالس مذکور و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز صبح را
با مردم گزاردند و هنگامی که فارغ شدند مردم را موعظه کردند و گریستند و مردم را از ترس خدا گریانیدند
و بعد از آن فرمودند که آگاه باشید بحق خدا قسم میخورم که میشناسم جماعتی را که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودند و صبح و شام میکردند در حالتی که موهای ایشان پریشان و روهای غبار آلود و شکمها خالی از طعام بود
و میان پیشانی‌ها شبیه بود بزانوی شتر و شبها را در عبادت خدا بروز میآوردند گاهی در سجده و گاهی
ایستاده بودند و بنوبه گاهی پیشانی بر زمین میگذاشتند و گاهی قدمها را و راز میگفتند با خدا در خلاص
از آتش جهنم و بحق خدا قسم میخورم که ایشان را با این حالت دیدم و مع هذا از خدا ترسان و بر نفس خود لرزان
بودند و در روایت دیگر فرمودند که گویا آواز آتش جهنم در گوشهای آنها بود و هرگاه در نزد ایشان نام خدا
برده میشد میجنبیدند چنانچه درخت میجنبد از بادهای سخت گمان میبردی که آن جماعت شبها را بغفلت
گذرانیدند که این مقدار خوف داشتند بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
را بعد از این حکایت دیگر کسی خندان ندید تا وفات نمودند و اما خوف ملائکه و انبیاء و اولیاء و ائمه هدی
مانند خوف جبرئیل و میکائیل و پیغمبر و حضرت ابراهیم و داود و یحیی و امام زین العابدین و غیر اینها را ارباب حدیث
در کتابها ذکر کرده اند و هر که خواسته باشد رجوع بآنها کند که این کتاب گنجایش ذکر آنها را ندارد از راه
طولی که دارند **فصل** بدانکه خوف محقق نمیشود مگر با انتظار مکروهی و مکروه یا بالذات مکروه است
مانند آتش و یا مکروه است از آن راه که منجر بمکروهی میشود چنانچه معصیتها مکروه است از جهت آنکه منجر
بمکروهی در آخرت میشود و ناچار است از برای هر خایفی که یکی از این دو قسم را در نظر داشته باشد و انتظار
آن مکروه در دل او قوی گردد تا آنکه بخاطر آورد آنها را مکروه دل او در سوزش باشد و مرتبه خایفان در

آنچه در دل ایشان غالب باشد از مکروهاتی که بحسب ذات نباشد بلکه نظر بغیر باشد پس بعضی از آنها که بسبب کثرت
غالب میشود بر وی خوف مردن پیش از توبه یا خوف بهم زدن توبه یا خوف ضعف قوت از وفا کردن بتمام حقوق
خدای عز و جل یا خوف زوال رقت قلب و مبدل شدن آن بقساوت یا خوف میل از جاده مستقیم یا خوف غالب
عادت در متابعت شهوتهائی که مأنوس شده یا خوف آنکه خدای عز و جل واگذاشته باشد او را بطاعتهائی که
تکیه بر آنها کرده و در میان مردم بسبب آنها معزز و محترم است یا خوف زیادتی نشاط بوفور نعمتهای الهی یا خوف
آنکه از یاد خدا بازماند بسبب دیگری یا خوف آنکه خدای عز و جل او را واگذاشته باشد بنعمتهای خود یا خوف
ظاهر شدن مفاسد طاعتها تا آنکه ظاهر شود از برای وی از جانب خدا چیزی چند که گمان نداشت یا خوف مظلمه
مردم که در نزد او باشد از غیبت و خیانت و تدلیس و بدخواه بودن یا خوف چیزی که نمیداند که آخر عمر بهم خواهد
رسید یا خوف تعجیل عقوبت در دنیا و رسوا شدن پیش از مرگ یا خوف فریفته شدن بزینتهای دنیا یا خوف مطلع
شدن خدا بر باطن او در حالتی که از خدا غافل باشد یا خوف آنکه عاقبت او در وقت مرگ ببدی ختم شود یا خوف
آنکه در روز ازل قلم قضا ببدی او جریان یافته باشد و تمام اینها خوفی است که عارفان میدارند و از برای هر یک از آنها
خصوصیتی هست بآنکه سلوک کند سبیل اجتناب بآنچه منجر میشود بآنچه از آن میترسد پس هر که از
غلبه عادت میترسد مواظبت کند بر ترک عادت و هر که بترسد که خدای عز و جل بر باطن او مطلع شود مشغول
شود بپاک ساختن دل از وسواسهای شیطانی و همچنین باقی اقسام و غالب‌ترین این ترسها بر پرهیزکاران
خوف بدی خاتمه است چراکه امر در آن خطر بسیاری دارد و عالی‌ترین اقسام و دلالت کننده‌ترین آنها بر کمال معرفت
خوف و خطر از سابقه است زیرا که خاتمه فرع سابقه است و از آن ناشی میشود بعد از آنکه اسباب بسیاری در میان
در آید پس خاتمه اظهار میکند آنچه را در ام الکتاب در قضای الهی سبقت گرفته و اشاره باین شده از حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه خواندند از برای مردم و بعد از آن دست مبارک
راست را بهم گذاشتند و فرمودند ای مردمان میدانید که چه چیز در کف دست من است گفتند خدا و رسول خدا بهتر میدانند
فرمودند اسم بهشتیان و اسم پدران و قبیله‌های ایشان است تا روز قیامت بعد از آن دست چپ را بلند کردند و
فرمودند ای مردمان میدانید چه چیز در دست من است گفتند خدا و رسول خدا بهتر میدانند فرمودند اسم جهنمیان
و اسم پدران و قبیله‌های ایشان است تا روز قیامت بعد از آن فرمودند خدای عز و جل حکم کرده و عدالت نموده
و این را سه مرتبه فرمودند و گفتند گروهی در بهشت‌اند و گروهی در جهنم و نیز حضرت صادق سلام الله علیه فرمودند
گاه هست که مرد سعادتمند در راه اشقیاء برده میشود تا آنکه مردم میگویند که چه شبیه است باشقیا بلکه از

ایشانست بعد ازان درجه ابد او را سعادت و گاه هست که مرد شقاوتمند در راه سعادت بود و میشود تا آنکه مردم
میگویند که چه شقاوت سعادتمندان بگو از ایشانست بعد ازان درجه ابد او را شقاوت چه درستی که هر که را
خدای عز و جل سعادتمند خواسته اگر نماند باشد از دنیا مگر بقدر فاصله دوشیدن شتر که از برای او بسعادت ختم
میشود و اما الرجعی ان خایفان که غالب باشد بر خوف ایشان انتظار مکر و هم که بجهة ذات مکر و هست بر بعضی از ایشان
کیفیت که غالب است او خوف سو خاتمه و بعضی را سکرات مرگ و سختی آن و خوف سوال منکر و نکیر یا عذاب قبر یا هول روز
قیامت یا خوف ایستادن در برابر خدای عز و جل و شرم داشتن از بوده در دنیا و سوال از تقصیر و فضیحت کردن یا خوف
صراط و تیزی آن و کیفیت گذشتن بر آن یا خوف از آتش جهنم و غلها و هولهای آن یا خوف محروم شدن از بهشت
نعم و ملک ابدی یا سبب از نقصان درجات یا خوف ممنوع شدن از لقای خدا و رتبه اعلی از الهیات و این خوف
عارفانست و خوفهای سابق خوف عابدان و زاهدان و عامه عالمیانست و مخفی نیست که فضیلت هر چیزی بقدر
انست بر سعادت و سعادتی مثل سعادت لقای خدای عز و جل نیست و باین سعادت نتوان رسید مگر بتحصیل محبت
خدا و انس بان در دنیا و حاصل نمیشود محبت مگر بمعرفت و حاصل نمیشود معرفت مگر بعلم و فکر و حاصل
نمیشود انس مگر بمحبت و مداومت بر ذکر و تحصیل نمیشود مواظبت بر ذکر و فکر مگر بکندن شدن محبت دنیا از دل
و کندن نمیشود این محبت مگر بترک دنیا و شهوتهای آن و ترک چیزهای مرغوب ممکن نیست مگر بترک خواهشهای
خواهش هیچ چیزی این مقدار نمیشود که باتش خوف سوختی شود پس خوف آتشیست که شهوتها را میسوزاند و دیگر
هنگام ظاهر شد که فضیلت خوف بقدر سوزانیدن شهوتها و بقدر باز داشتن از معصیتها و تحریص
بر طاعاتست و این مختلف میشود بسبب اختلاف درجات خوف چنانچه بیان کردیم **فصل** بدانکه بدی خاتمه سببهای
مختلف دارد و مرجع انها در چیزیست اما سبب اول و آن عظیم ترین سببهاست که در وقت جان کندن و ظهور اهوال
مرگ شک یا انکار بر دل غالب شود و در آن حالت قبض روح شود پس این غالب شود بر دل و حجابی کردد میان بنده
میان خدای عز و جل و این مقتضی دوری دایمی و عذاب ابدیست و سبب این انست که مردی اعتقاد خلاف حق دارد در ذات
و صفات و افعال خدا برای و عقل خود یا تقلید داشته باشد و در وقت جان کندن بطلان آنچه را از آن
اعتقاد داشته ظاهر شود چرا که حالت مرگ حالتیست که پرده از روی چیزها برداشته میشود و ظهور بعضی
اعتقادات که از راه جهل باشد بسبب بطلان بقیه اعتقادات باشد که والها میشود پس اگر اتفاق افتد که در وقت
خطور این خاطر روح او از تن مفارقت کند پیش از آنکه توبه کند و رجوع کند باصل ایمان پس ختم عاقبت او بیدینی
شده خواهد بود و روح او در حالت شرک مفارقت نموده خواهد بود خدای عز و جل پناه دهد و ما الهم من الله لم

بگویند بعضیون یعنی ظاهر شد از برای ایشان از جانب خدا چیزی که گمان نداشتند و نیز فرموده هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی آگاه کنیم شما را بجهتی که زیان کارترین مردمند
اعمالی که سعی ایشان در زندگی دنیا ضایع شده و ایشان گمان میبرند که خوب میکنند و جماعتی از ابلهان از این خطر بر
کنارند و مراد از ابلهان گروهیند که ایمان بخدا و رسول خدا و روز آخرت آورده اند ایمان مجملی و از بحث اکتفا
و آرد شده بیشتر اهل بهشت ابلهانند و در اخبار منع از بحث و نظر و خوض در علم کلام وارد شده و آورده شده که
بظاهر شرع باید نمود با اعتقاد آنکه خدای عز و جل شریکی ندارد و سبب در منع آنست که خطر بحث از صفات عظیم
و عقبهای او بسیار و دشوار شده و راههای آن ناهموار و عقلها از رسیدن بعظمت خدا قاصر و عقلها از بسبب آنکه
مفطور بآن شده اند از بحث دنیا محجوبند از آنکه بنور یقین مهتدی شوند و اینجهت را اهل بحث ... عقل ناقص
ذکر کرده اند بر ایشان و متعارضست بدلیلها کار اینجهت در ابتدای نشو و نما اهل صیدی الفتی و تعلقی باشد
کرد میان مردم و آنکه بحث میشود از قبیل بجهت آنکه اعتقادات موروثی یا ماخوذ به حسن ظن از معلمان در ابتدا
او را موکد و محکم گردانیده و با ز طبعها بجهت دنیا مشعوف و بران اقبال میکنند و شهوتها گلوی او را میگیرند و
از تامل و فکر بازمیدارند و هرگاه راه سخن در ذات و صفات خدا برای و عقل مفتوح شود با آنکه مردم در ذرایع
متفاوت و در طبعها مختلف میباشند و هر جاهلی حریص میباشد بر اینکه دعوای کمال و احاطه بکنه خود کند در آن
مقام زبان هر گویا میشود بانچه در خاطر ایشان خطور کرده با بدل معتقدات جای کرده و بطول الفت این حالت
محکم میشود بالکلیه راه خلاص از ایشان بسته میکردد پس صلاحیت مردم در آنست که مشغول عملهای صالح شوند و
انچه از حد طاقت ایشان بیرونست متعرض آن نشوند مگر کسی که خدای عز و جل او را در دین بصیرت کرامت کرده
و بادوا چیزها را تعلیم کرده باشد و بنور حکمت دل او فروخته شده باشد و این در دنیا یافت کبریت احمر
و اما سبب دوم در بدی خاتمه آنست که اولا ایمان ضعیف باشد و محبت دنیا بر دل مستولی شود و هرگاه ایمان ضعیف
محبت خدا ضعیف و محبت دنیا قوی میشود و آخر بحیثیتی میشود که در دل جای محبت خدا باقی نمی ماند مگر حدیث نفسی
که در خاطر او خطور کند و اثری از آن در مخالفت نفس و میل از طریق شیطان ظاهر نشود و این باعث میشود
که در ظلمت شهوات فرو رود تا آنکه دل او تیره و با قساوت و سیاه کرده ظلمتهای گناهان در دل بر روی
هم نشیند و همیشه انوار ایمان در دل باشد روی نشان تا ختم بر دل شود و زنگ بگیرد و هرگاه سختیهای مرگ
باید که از دنیا مفارقت خواهد کرد و دنیا محبوبیست که بر دل غالبست و بدانستن مفارقت از آن متالم میشود و این
مفارقت را از جانب خدای میداند پس انکار امر خدا تقدیر کرده از فرمانبرد در خاطرش میگذرد و دوستی آن هست که

ضعف محبت خدا زیاد میشود ازان
را که محبت باید

بجای محبت خدا بغض خدا در باطن او پیدا شود و اگر در آن لحظه که این در خاطرش خطور کرده اتفاق افتد که
روح مفارقت کند پس بدبختان برای او ختم خواهد شد و هر که در دل خود محبت خدا را غالب تر از محبت دنیا بگیرد هر چند
دنیا را نیز دوست داشته باشد این چنین کسی از این نوع خطر دور خواهد بود و محبت خدای ندارد مگر کسی که خدا
شناس باشد خدای عز و جل فرموده قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها
و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره
یعنی بگو ای محمد که اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان و خویشان شما و مالهای که کسب کرده اید و تجارتی
که از کساد آن میترسید و خانهای که پسندیده اید محبوبترست نزد شما از خدا و رسول خدا و جهاد در راه او
پس انتظار بکشید تا امر خدا که مرگ باشد بیاید و اما سبب سیم بسیاری معصیتست اگر چه ایمان قوی باشد و بیانش
این است که سبب ارتکاب معاصی غلبه شهوتهاست و ثابت بودن آنها در دل بکثرت انس و عادت و تمام ایام آدمی
در مدت عمر انس آن گرفته در وقت مرگ بخاطرش میآید پس اگر بیشتر میل او بطاعات بیشتر آنچه در وقت مرگ
نزد او حاضر میشود طاعات خداست و اگر بیشتر میل او بمعصیتهاست در وقت مرگ غالب بر دل او ذکر معاصی
و بسیار باشد که در وقت غلبه شوقی از شهوتهای دنیا و معصیتی از معصیتها قبض روح او میشود و دل او
وابسته باو باشد و از خدا محجوب باشد پس کسی که از ارتکاب گناه تمام مگر گاه بگاهی از این خطر دورترست
و چنانکه آدمی در خواب نمی بیند مگر آنچه را در تمام عمر انس بان گرفته و مشغول شده باشد در بیداری مشاهده
نموده همچنین در وقت جان کندن و حالتی که مقدم بران می باشد از بیهوشی مگر چیزهایی از این جنس در
دل جای میگیرد چرا که مرگ شبیهست بخواب و بسیار باشد که غلبه انس او بجماعتهای دنیوی سبب این میشود
که صورت قبیحی در دلش متمثل شود و طبعش بان رغبت کند و قبض روح او در آن حالت میشود و مراد از بدی
این است اگر چه اصل ایمان باقی باشد و هر که خواسته باشد که خاطر خود را باز دارد از منتقل شدن بمعصیتها و
شهوتها راهی بآن ندارد مگر آنکه در تمام عمر مجاهده نماید در باز داشتن نفس از آنها و قلع شهوتها از دل و
قدر بستن که داخل در تحت اختیار است و همیشه مواظبت بر خیر نمودن و خود را از فکر در معاصی که باز میدارد
از طاعت محلی ساختن همیشه و ذخیره ایست از برای حالت جان کندن چرا که آدمی میمیرد بر حالتی که زندگانی
کرده و محشور میشود بر حالتی که مرده چنانچه در حدیث وارد شده و از برای اینست که نقل شده از بقالی که
در حالت نزع دو کلمه شهادتین را باو تلقین میکردند و او میگفت پنج شش چهار و دل او مشغول حسابی بود که
از کثرت عادت باز داشته بود در وقت گفتن ... خاطرهای بدیست که در دل خطور کند و پس عبارت از ظلم

آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مردی میباشد که پنجاه سال عمل بهشتیان میکند تا آنکه میان
او و بهشت بقدر فاصله میان دو دوشیدن شتری باشد پس ختم میشود از برای او بانچه در روز ازل تقدیر شده
و آنحضرت فرموده از مقدار فاصله دوشیدن شتر آن مقدار وقت وسعت علمای که موجب شقاوت باشد
ندارد بلکه خاطرهای بدیست که برق آسا خطور میکند و میگذرد پس بسرعت میرود و از برای اینست که خوف عارفان
از بدی خاتمه عظیم میباشد از برای آنکه اگر آدمی خواهد که در خواب نبیند مگر احوال صالحان و احوال
طاعات و عبادات بانچه میشود اگر چه کثرت صلاح و مواظبت بران تاثیری میکند اما اضطرابهای
داخل در تحت ضابطه نمی باشد اگر چه غالب انست که آنچه در خواب ظاهر میشود مناسب آن میباشد که در بیداری
غالبست و از این ظاهر شد که علمای آدمی همگی ضایعست اگر بسلامت نامزد در دم آخر که قبض روح او میشود
ظاهر شد که سالم بودن با اضطراب موجهای خاطر بسیار دشوار است و از اینست که گفته اند عجب ندارم از
کسی که هلاک شده چون هلاک شده اما عجب دارم از کسی که نجات یافته چون نجات یافته است و از برای آنکه
این خطر عظیمست شهادت امریست که رشک بران برده میشود و مرگ ناگهان مکروهست امر مرگ ناگهان از برای
آنکه بسیار میباشد که در وقتی که خاطر بدی غالب و مستولی بر دل باشد اتفاق افتد و اما شهادت نیست
از قبض روح در حالتی که در دل غیر از محبت خدا چیزی باقی نباشد و محبت دنیا و اهل و مال و اولاد از دل بیرون
رفته باشد از برای آنکه هیچ کس بجنگ نمیرود در حالتی که بر طیب نفس ترک خود نموده باشد مگر آنکه محبت خدا
باشد و طالب رضای او و نماید و دنیا را بآخرت عوض نموده باشد و راضی باشد بمبیعی که خدای تعالی باو عوض
خرید و فرموده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة تا آخر آیه یعنی بدرستی که خدای
عز و جل خریده است از مومنان نفسها و مالهای ایشان را بعوض آنکه بهشت از برای ایشان باشد

باب چهارم در محبت و انس است بدانکه محبت غایت اقصی از مقامات و طبقه
اعلی درجاتست و بعد از این مقامی نیست مگر آنکه ثمره از ثمرات آنست مثل شوق و انس و پیش از این مقامی نیست
مگر آنکه مقدمه از مقدمات اوست مثل صبر و شکر و زهد و سایر مقامات و محبت اگر چه نادر الوجود است
دلها خالی نیستند از تصدیق بامکان آن و اما محبت خدا کم کسی تصدیق بآن نموده تا آنکه بعضی از اهل
علم انکار امکان آن نموده اند و گفته اند محبت خدا معنی ندارد مگر مواظبت بر طاعت ندارد و اما حقیقت
محبت محالست مگر با جنس و مثل و چون منکر محبت شده اند منکر انس و شوق و لذت مناجات و سایر لوازم
محبت و توابع آن شده اند با آنکه ... در قرآن و حدیث و حکایتهای بجهان وارد شده صریحست که

محبت خدا و لوازم آن بیرون آنکه قابل تاویل باشد و اما از شواهد قرآنی این آیه است یحبهم و یحبونه یعنی خدا مومنان را دوست
میدارد و مومنان خدا را دوست میدارند و آیه والذین امنوا اشد حبا لله یعنی جماعت مومنان بیشتر محبت خدا
میدارند و آیه قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم تا احب الیکم من الله و رسوله و معنی آیه در فصل سابق گذشت
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند هیچیک از شما مومن نمی باشد تا آنکه خدا و رسول خدا نزد او محبوبتر
از غیر اینها باشند و نیز آنحضرت در دعا فرموده اند بار خدایا روزی من کن محبت خود را و محبت کسی که ترا
دوست میدارد و محبت چیزی که مرا بمحبت تو نزدیک گرداند و بگردان محبت خود را در نزد من محبوبتر
از آب سرد و در خبر مشهور وارد شده که حضرت ابراهیم علیه السلام بملک الموت فرمودند در وقتی که بجهت
قبض روح او آمده بود آیا دیده که دوست قبض روح دوست خود را امر نماید پس خدای عز و جل وحی بسوی او فرستاد که آیا
دیده دوستی کراهت از ملاقات دوست داشته باشد بعد از آن بملک الموت فرمودند الحال قبض روح
مرا بکن و در مناجات حضرت موسی علیه السلام وارد شده که ای موسی بن عمران دروغ میگوید هر که گمان میکند
که مرا دوست میدارد و هرگاه شب شد از من غافل شد مگر نه این است که هر دوستی خلوت را دوست میدارد که با دوست
خلوت کند آگاه باش ای پسر عمران که من حاضرم و بر دوستان خود مطلعم هرگاه شب تیره شد دیدهای
دلهای ایشان متوجه من میشود و عقوبت من در برابر چشم ایشان متمثل میشود و رو برو با من مخاطبه
مینمایند و در حضور با من سخن میگویند ای پسر عمران چنان کن که دل تو از برای من شکستگی و بکا
افتادگی نماید و چشمهای تو اشک ریزند در شبهای تاریک و هرگاه چنین کنی مرا نزدیک خواهی یافت
و روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام بسه نفر گذشتند که بدنهای ایشان لاغر و رنگهای ایشان متغیر
شده بود پس عیسی با ایشان گفت چه چیز شما را باین حال کرده که مشاهده میکنم در جواب گفتند ترس از آتش
جهنم پس فرمودند لازم است بر خدای عز و جل که خایف را ایمن سازد و بعد از آن بسه نفر دیگر رسیدند و
اینها لاغرتر و متغیرتر بودند فرمودند چه چیز شما را باین حالت کرده در جواب گفتند اشتیاق بهشت پس فرمودند
لازم است بر خدا که عطا کند بشما آنچه را امید دارید و بعد از آن بسه نفر دیگر گذشتند و لاغری و تغیر
اینها بیشتر بود و گویا روهای ایشان آیینهای نور بود پس فرمودند چه چیز شما را باین حال کرده گفتند
محبت خدا فرمودند مقربان شمایید و پس در کتاب علل الشرایع از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده
که حضرت شعیب از محبت خدا گریستند تا آنکه کور شدند و خدای عز و جل دیدهای او را بینا کرد باز گریستند و بعد
از آن گریستند تا کور شدند و خدای عز و جل او را بینا کرداند و باز گریستند تا کور شدند و خدای

او را بینا کرداند و چون مرتبه چهارم شد وحی فرستاد خدای عز و جل بسوی او تا کی این حالت خواهی داشت
اگر گریه تو از ترس آتش جهنم است ترا امان دادم و اگر از شوق بهشت است برتو مباح کرداندم پس حضرت شعیب گفت
خداوندا تو میدانی که گریه من نه از ترس جهنم و نه از شوق بهشت است و لیکن محبت تو در دل من جا کرده و صبر
نمی توانم کرد تا ترا ببینم پس وحی بسوی او آمد که اینچنین است از برای همین بزودی کلیم خود موسی بن عمران را
خادم تو میگردانم و حضرت امیر المومنین علیه السلام در بعضی از دعاها فرموده اند ای خدای
و مولای من بود که من صبر کردم بر عذاب تو اما چگونه صبر کنم بر مفارقت تو و حضرت امام حسین علیه السلام در دعای
عرفه فرموده اند توئی آن خدائی که زایل کردانیدی اغیار را از دلهای دوستان خود تا آنکه غیر ترا دوست ندارند
و پناه بغیر تو نبرده اند و فرموده اند توئی آن خدائی که چشانیدی شیرینی انس را بدوستان خود پس در برابر
تو ایستاده اند در حالتی که تملق و افتادگی میکنند و در مناجات انجیلیه که منسوب بحضرت سجاد علیه السلام است
وارد شده که فرموده اند بحق عزت تو قسم میخورم که البته بتحقیق ترا دوست دارم دوستی که جا گرفته آن
در دل قرار گرفته و بنیان محبت در دل من انس گرفته و محال است در حکمهای عدل تو آنکه اسباب رحمت را
معتقدان محبت بندی و در مناجات دیگر فرموده اند خداوندا بگردان ما را از آن جماعتی که درخت
شوق تو در باغهای سینهای ایشان ریشه را محکم کرده و سوزش محبت تو [illegible] دلهای ایشان را
نموده و فرموده اند تملق مینمائیم ما را امیدی کان خود را [illegible] که عبادت در بطاعتها بسوی [illegible]
و علی الدوام درگاه ترا میکوبند و در شب و روز ترا پرستش میکنند و از هیبت تو بخود میلرزند [illegible]
کسانی که صاف کردانیدی از برای ایشان آبهای محبت و مودت را گوارا و وارد میشوند و رسانیدی
بعطایای بسیار و فرموده اند و پر کردانیدی باطنهای ایشان را از محبت خود و سیراب کردی ایشان را از
صافی شراب دوستی خود پس بسبب تو لذت مناجات تو رسیدند و از جانب تو بنهایت مقصود
پیوستند و فرموده اند بتحقیق که همت من بتو منقطع شده و رغبت من بجانب تو مصروف شده پس توئی
نه غیر تو مراد من از برای تست بیداری و کم خوابی من نه از برای غیر تو و ملاقات تو روشنی چشم منست و وصال تو
آرزوی نفس منست و بسوی تست شوق من و حیرت من از شدت وجد در محبت تست و [illegible]
هوای تست و مقصود من رضای تست و حاجت من دیدن تست و مطلوب من همسایگی تست و غایت سوال
من نزدیکی تست و نسیم و راحت من در مناجات تست و دوای مرض من و شفای حرارت محبت و خنکی
قلب و رفع کرب من نزد تست پس فرموده اند قطع مکن مرا از خوشیهای نعیم و بهشت من و لذت دنیا و آخرت

و نیز فرموده اند خداوندا کیست آنکسی که حلاوت محبت ترا بچشد و دیگری را بعوض قصد کند و کیست آنکسی که
انس بنزدیکی تو بگیرد و طلب آن کند که روی از تو بگرداند خداوندا بگردان مرا از آنکسی که برگزیدی او را از
برای نزدیکی و یاری خود و خالص ساختی او را از برای خواهش و محبت خود و مشتاق کردانیدی او را بملاقات
خود و راضی کردی او را بقضای خود و احسان نمودی باو بانکه نظر کند بروی تو و عطا کردی باو خوشنودی
خود را و پناه دادی او را از هجر و دوری و بی التفاتی خود پس فرموده اند هجران کرده دل او را از برای اراده خود
و برگزیدی او را از برای مشاهده خود و دوری دل او را از همه پرداختی از برای خود و فارغ ساختی دل
او را از برای محبت خود پس فرموده اند بار خدایا بگردان مرا از آنکسانی که نشاط و شوق ایشان همیشه
بسوی تو و طریقه ایشان آه و ناله است و پیشانیهای ایشان از برای عظمت تو در سجده اند و اشکهای
ایشان از ترس تو روان شده و دلهای ایشان بمحبت تو بسته شده و از هیبت تو کنده شده ای آنکسی که انوار
تقدس او از برای دیدهای محبان خوش آینده و شعاعهای نور روی او از برای دلهای عارفان [illegible]
بر انگیخته است شوقها است ای منتهای دلهای مشتاقان و ای غایت آرزوهای محبان سوال میکنم از تو محبت
ترا و محبت کسی که محبت تو دارد و محبت هر عملی که بنزدیکی تو مرا برساند و آنکه بگردانی خود را در نزد من محبوب
تر از هر چه غیر تست و نیز فرموده خداوندا چه لذیذ است خاطرهای که در دلها افتاده بیاد کردن تو
و شیرین است سیر کردن بسوی تو در راههای غیبی و چه خوش آینده است طعم محبت تو و چه گوارا است آب قرب
تو فرموده و حرارت شوق مرا خاموش نمیکند مگر وصال تو و آتش خواهش مرا فرو نمینشاند مگر لقای تو و شعله
شوق مرا فرو نمینشاند مگر نظر کردن بروی تو و آرمیدگی حاصل نمیشود مرا بغیر از نزدیک شدن بسوی تو و اندوه
و حسرت مرا دفع نمیکند مگر نسیم لطف تو و بیماری مرا شفا نمیدهد مگر طبابت تو و غم مرا زایل نمیکند مگر
نزدیکی تو و زخم مرا بر نمیکند مگر درگذشتن تو از تقصیرات من و زنگ دل مرا جلا نمیدهد مگر عفو تو و وسواس
سینه مرا زایل نمیکند مگر رحمت تو و امثال این سخنان در دعاهای ایشان بیش از آن است که توان شمرد و حضرت
امیر المومنین علیه السلام فرموده است که بدرستی که خدای عز و جل را شرابیست از برای اولیای او که هرگاه بنوشند
مست میشوند و هرگاه مست شوند نشاط میکنند و هرگاه نشاط کنند خوشحال میشوند و هرگاه خوشحال شوند
گداخته میشوند و هرگاه گداخته شوند خالص میشوند و هرگاه خالص شوند طلب میکنند و هرگاه طلب کنند می یابند
و هرگاه بیابند واصل میشوند و هرگاه واصل شدند متصل میشوند و هرگاه متصل شوند فرقی میان ایشان و میان
محبوب ایشان نمی ماند **فصل** بدانکه محبت عبارتست از میل بچیز لذیذ و این بعد از معرفت بان چیز حاصل

و ادراک چیزی باحواس است و باید که هر چند معرفت بچیزی قوی تر و لذت شدیدتر و بیشتر باشد محبت قوی
تر خواهد بود و بصیرت باطنی قوی تر است از بصر ظاهر و ادراک قلب شدیدتر است از ادراک عین و جمال معانی
که بعقل ادراک میشود عظیم تر است از جمال صورتهای ظاهری که بچشم دیده میشود پس البته لذت دلها
بادراک [illegible] که حواس ادراک آنها را نمی توانند کرد تمام تر و رساتر و میل
طبع سلیم و عقل صحیح بانها قوی تر خواهد بود پس در این هنگام محبت خدا نمیشود مگر کسی که از
در مرتبه بهایم باشد و ادراک او از محسوسات تجاوز ننموده باشد و همچنانکه آدمی محبت نفس خود و بقا و کمال
خود میدارد و محبت بغیر از برای خود و کمال و بقای خود میدارد همچنین گاه می باشد که محبت بغیر از برای
غیر میدارد نه از برای فایده که از آن در یابد بسوی ذات آن بلکه عین فایده ذات او می باشد و این محبت
محبت حقیقی که اعتماد بان می باشد و این مثل محبت بجمال و حسن داشتن است زیرا که هر جمالی محبوب است نزد
کسی که ادراک جمال میکند و این محبت از برای عین جمال است زیرا که ادراک جمال در ادراک عین لذت است و لذت نظر
بذات محبوب است نه نظر بغیر و گمان نکنی که محبت صورتهای جمیله را تصور نمیتوان کرد مگر از برای
شهوت مگر اقتضای شهوت لذتی دیگر هست که گاه می باشد محبت صورتهای جمیله از برای آن می باشد و
نفس جمال نیز لذیذ است پس جایز است که نظر بذات محبوب باشد و چگونه منکر این توان شد و حال آنکه سبزه و
آب روان محبوبند نه از برای خوردن و آشامیدن یا مطلبی دیگر بلکه نفس رویت سبزه و آب روان و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد و طبعهای سلیم حکم میکنند بلذت ملاحظه نورها و شکوفه‌ها و
مرغهای خوش رنگ و خوش نقش و متناسب الاشکال تا آنکه گاه می باشد که ملاحظه آنها غمها را از دل
میبرد و بغیر اینها دیگر هم میباشد و نیز حسن و جمال منحصر در مدرکات بصر و در تناسب خلقت
نیست زیرا که میگویند او از خوب و خلق خوب و علم خوب و طریقه خوب و هیچ یک از اینها بچشم دیده نمیشود
بلکه حسن و جمال منحصر در مدرکات حواس نیست بلکه بسیاری از خصلتهای خیر بنور بصیرت باطنی
مدرک میشود و علامتش این است که طبعهای سلیم بمحبت انبیا و ائمه علیهم السلام سرشته شده اند تا آنکه
اظهار این میدهند تا آنکه گاه می باشد که محبت صاحب مذهب خود از حد عشق تجاوز میکند و
این عشق وادار میدارد که جمیع اموال خود را صرف در نصرت مذهب او و دفع از جانب او کند
و اگر کسی طعنی بر امام و متبوع او بزند در مقام او خود را در معرض هلاک میاندازد و تمامی اینها
خیر بعلم و عقیده [illegible] و بالطبع محبوب اند و بحواس ادراک نمیشوند بلکه [illegible]

حاتم را بسخاوت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را بشجاعت کرده اند و لهذا الها را دوست میدارند
ضروری جا اختیار نیست این از راه نظر بصورت محسوس نیست و از راه خلق نیست که او بشان بکسی رسید و
هر کسی که بصیرت باطنی بر وی غالب تر از حواس ظاهر است محبت او بمعانی باطنه بیش از محبت معانی ظاهر می
باشد و دیگر آنکه هر که محبت میدارد یا با خود میدارد یا با غیر و محبت غیر از برای حسن و جمال است و یا از برای
احسان و کمالست و یا از برای جنسیت میان او و میان صاحب محبت و اما محبت خود شدیدتر و قوی تر
می باشد از برای آنکه محبت بقدر مواصلت و معرفت می باشد و هیچ چیز بکسی موافق تر از نفس خود نمی
باشد و معرفت هیچ چیز قوی تر از معرفت بخود نمی باشد و از برای اینست که معرفت بنفس کلید معرفت پروردگار
و وجود هر کسی فرع وجود خداوندگار و سایه او ست پس محبت نفس بمحبت خدا بر میگردد اگر چه صاحب
محبت شعور باین نداشته باشد و اما محبت غیر از برای حسن و جمال و یا از برای نزدیکی او بجمال و
کمال از آن جهت می باشد که جمال نظر بذات محبوب است خواه جمال ظاهر صوری خواه جمال باطن معنی
باشد و همچنین کمال و خدا نظر بذات جمیل و کاملست و هر صاحب حسنی حسن او از جمال خدای عز و جل است
و هر کمالی کمال شی فرع کمال خداست پس هیچ کس غیر خدا را دوست نمیدارد اما این محبتهای متعدد در حجب
محبوب و در زیر پرده سببها و همچنین محبت غیر از برای احسان نیز اگر احسان نیز نظر بذات
خواه سرایت بصاحب محبت کند یا نکند و هیچ احسانی نمی باشد مگر از جانب خدا و هیچ احسان کننده غیر از خدا
نمی باشد چرا که خالق احسان و صاحبان احسانست و سببها و باعثها را او سبب و باعث کردانیده و هر که
احسانی میکند از کسی حسنات و حسنات عقول و محض فضل او ست و قطره از دریای کمال و افضال او ست و
اما محبت غیر از برای جنسیت از برای آن می باشد که جنس بجنس میل میکند خواه جنسیت از برای معنی ظاهر
باشد چنانچه طفل بطفل از راه طفولیت میل میکند و یا از برای معنی پنهانی باشد چنانچه میان دو کس بی
ملاحظه جمال و بی طمع در جاه و مال اتفاق می افتد زیرا که ارواح لشکرهای جمع شده اند هم داده و هر گاه
که با دیگری آشنایی دارند الفت بهم میگیرند و اگر هم را نشناسند از یکدیگر جدایی مینمایند و این محبت
فرع محبت نفس است پس بمحبت خدا بر میگردد چنانچه دانستی و بهر وجهی که باشد محبت وابسته نمی باشد مگر بخدا
المعبد اشد این را مگر اولیاء و محبان خدا چنانچه حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلم اشاره باین نموده
در دعای عرفه باین کرده فرموده تو آن خدایی که اغیار را از دلهای محبان خود زایل کردانیدی تا آنکه غیر ترا
دوست ندارند و پناه بغیر تو نبرند پس نه هستان خدایی که پنهان شده باشی از دیدهای نابینایان و از راه

عرفه

عرفی که جمال و جلال خود دارد که هیچ کس مطلع بر آن نشود دیگر کسی که در روز ازل از برای او خلق مفقود
شده انانی که از آتش محبت یکرنگ دیده وزند و جماعت زیان کاران را در ظلمت کوری حیران واکذاشته ای
و در حرکات محسوسات و شهوتهای چهارپایان اسیر شده میکشند و ظاهر زندگی دنیا را میدانند و از آخرت
غافلند و شکر مر خدا را بلکه بیشتر مردم نادانند **فصل** بدانکه عظیم ترین لذتها و عالی ترین آنها معرفت
خدا و مشاهدت بدیع باطن و آنکه تصور نتوان کرد که لذتی دیگر بر آن اختیار کرده شود مگر در حق کسی که
از این لذت محروم باشد و سبب در این است که لذتها تابع ادراکها است و آدمی جامع بسیاری از قوتها و طبیعتها
و از برای هر قوتی و طبیعتی لذتیست و لذت هر در آنست که بمقتضای طبعی که از برای آن آفریده شده برسد پس
طبیعت غضب آفریده شده است از برای فرونشاندن خشم و انتقام و البته لذت آن در غلبه و انتقام است
طبیعت شهوت طعام آفریده شده از برای تحصیل غذا که قوام بدن باشد و البته لذت آن در یافتن غذاست
و همچنین سایر طبیعتها و در دل طبیعتیست که او را بصیرت باطنه مینامند و گاهی نور ایمان و یقین نامند و
با حقیقت چیزها را میتوان دانست پس مقتضای طبع آن معرفت و علم است و علم مخصوص بزرگترین صفات
و منتهای کمالست و از برای اینست که طبیعت نشاط می یابد هر گاه مدح کرده شود بزرگی و وفور علم از برا
وقت شنیدن مدح بفکر کمال ذات خود و جمال علم خود می افتد و بخود می بالد و با آن لذت میشود و باز لذت
علم بزراعت و خیاطت باشد لذت علم بتدبیر مملکت نیست و لذت علم بنحو و شعر مثل لذت علم بخدا و صفات
و ملائکه و باطن آسمانها و زمین نیست بلکه لذت علم بقدر شرف علمست و شرف علم بقدر شرف معلوم است
پس اگر در معلومات چیزی باشد که بزرگتر و کاملتر و شریفتر و عظیم تر باشد علم بآن البته لذیذتر و شریفتر
تر و بزرگترین علمها خواهد بود و آیا در عالم چیزی هست که جلیل تر و عالی تر و شریفتر و کامل تر باشد از آفریننده
تمامی چیزها و بکمال رساننده آنها و ترتیب دهنده و انشا کننده و اعاده نماینده و تدبیر کننده و ترتیب
دهنده آنها پس سزاوار است که دانسته شود که لذت معرفت بخدا اقوی از سایر لذتها است از برای
کسی که طبیعت معرفت را داشته باشد و باز هر که خدا را شناخت میداند که لذتهای که مقرون بشهوتهای
مختلفه می باشد کویا در تحت لذت معرفت مندرجست چنانچه گفته اند کانت لقلبی اهواء متفرقة
فاستجمعت اذ رأتك العين اهوائي ۞ فصار يحسدني من كنت احسده ۞ فصرت مولى الورى اذ صرت مولائي
تركت للناس دنياهم ودينهم ۞ شغلا بذكرك يا ديني ودنيائي ۞ یعنی دل من هواهای پراکنده داشت و
که چشم من ترا دید هواهای من جمع شد و کسی که من حسد باو میبردم الحال او حسد بمن میبرد و شدم مولای

من شدی من مولای مردمان شدم و واکذاشتم از برای مردم دنیا و دین ایشان را از برای آنکه مشغول شدم
بذکر ای دین و دنیای من **فصل** بدانکه فرقی نیست در رؤیت میان دنیا و آخرت و همچنانکه جایز نیست رؤیت
خدا در دنیا بچشم و دیدن همچنین جایز نیست رؤیت او در آخرت بچشم و دیدن و همچنانکه جایز نیست رؤیت او در
آخرت بدل و دیدن باطنی از برای صاحبان بصیرت بعد از نهایت ظهور و وضوح است که مشاهده و ملاقات است
همچنین جایز نیست رؤیت خدا در دنیا باین معنی که کفته شد و حجابی میان خدا و خلق نیست مگر جهل و قلت معرفت نه
آنکه جسمی حاجب شود زیرا که اولیای خدا مشاهده او را در دنیا در جمیع احوال و اوضاع در شب و روز
میکنند چنانچه فرموده والشهداء عند ربهم یعنی آنهایی که حاضرند همیشه در نزد خدا و فرموده شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم یعنی کواهی میدهد خدای عز و جل آنکه خدایی نیست مگر یکی و ملائکه و صاحبان
علم نیز شهادت میدهند و نیز فرموده الا من شهد بالحق وهم یعلمون یعنی مگر کسی که شهادت بخدا میدهند و
دانا باشند و آن جماعت شهدا نامیده و از برای آنکه مشاهده خدا در جمیع احوال میکنند چنانچه در آیه دیگر
فرموده و اینما تولوا فثم وجه الله یعنی هر طرف که رو کنید خدای عز و جل در آنجاست و رو باو کرده خواهید بود
و فرموده هو الاول والآخر والظاهر والباطن یعنی خدای عز و جل اول و آخر و باطن و ظاهر و باطنیت پس
موصوف بظاهر شده و نیز فرموده ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من
ذلك ولا اکثر الا هو معهم یعنی هیچ سه کس نمی باشند مگر آنکه خدا ششم ایشانست و هیچ کمتر و بیشتر از این نمی
باشد مگر آنکه خدا با ایشانست پس چون اولیای خدا بحقیقت معانی این آیات رسیده اند مشاهده خدای
عز و جل با دیدهای باطنی نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند در وقتی که خدا را عبادت
میکنی او را دیده فرمودند وای بر تو عبادت نمیکنم خدایی را که ندیده باشم پرسیدند چون دیدی فرمودند
وای بر تو چشمها او را نمی بیند [illegible] بلکه دیدهای باطن او را بحقیقت ایمان دیدند و حضرت
حسین علیه السلم در دعای عرفه فرموده اند چون استدلال کرده شود بر تو بچیزی که در وجود خود محتاج است
بتو آیا غیر ترا ظهوری دارد که تو نداشته باشی تا آنکه آن ظاهر نماینده تو باشد کی غایب بودی تا محتاج باشی بدلیل
که راه نمایی کند بتو و کی دور بودی که آثار مردم را بتو رسانند کور باد چشمی که ترا نه بیند و حال آنکه
همیشه تو بر او مراقب بوده و زیان کار باد سودای بنده که نکرده ای از برای او از محبت خود نصیبی و نیز فرموده
خود را شناسانیدی بهر چیزی پس چیزی نیست که ترا نشناسد و فرموده شناسانیدی خود را بمن در هر چیزی
پس دیدم ترا ظاهر در هر چیزی پس تو ظاهری از برای هر چیزی و دیگر سخنان در این معنی از ائمه هدی صلوات الله

که با یکدیگر راز کویند مگر آنکه
خدای عز و جل چهارم ایشان
و پنج کس نمی باشد

وارد شده بلی ممکنست که در آخرت بجهت زیادتی صفای دلها و زیرکی آنها و مجرد بودن آنها از علاقه‌های دنیوی معرفت
ظاهرتر و واضح تر شود و شیخ صدوق رحمه الله باسناد خود از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده
که با آنحضرت کفتم که خبر ده مرا از خدا آیا مؤمنان در روز قیامت او را خواهند دید فرمودند بلی و پیش از روز
قیامت نیز دیده اند ابو بصیر کوید که کفتم کی خدا را دیده اند فرمودند وقتی که خدای عز و جل با ایشان در روز
الست بربکم گفت و قالوا بلی بعد از آن آنحضرت ساعتی ساکت شدند و فرمودند بدرستی که مؤمنان خدای
عز و جل را البته در دنیا پیش از روز قیامت می بینند آیا تو در این وقت خدا را نمی بینی پس ابو بصیر کفت که این حدیث
را از زبان شما بر دم بکویم حضرت فرمودند مکو چرا که اگر بایشان بکویی و نادانی که نفهمد معنی آنچه را تو میکویی
منکر شود و کمان کند که این تشبیه خدا است بمخلوقات کافر میشود و دیدن باطنی مثل دیدن بچشم نیست و خدای عز و جل
منزه است از آنچه مشبهان و ملحدان خدا را بآن وصف میکنند و مراد آنحضرت از مشبهان و ملحدان اصحاب ابو بکر
و عمر است که کمان میکنند جایز است دیدن خدای عز و جل در آخرت همچنین چشم ظاهری و اکرچه در دنیا جایز نمیدانند
و میکویند که در روز قیامت مؤمنان خدای عز و جل را بچشم خواهند دید چنانچه ماه را در شب چهارده می بینند و
آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از آنچه اهل سنت روایت میکنند از دیدن خدا آنحضرت فرمودند
آفتاب جزئیست از هفتاد جزء از نور حجاب و حجاب جزئیست از هفتاد جزء از نور ستر پس اکر راست میکویند
خدا را مستوار دیده‌ها از آفتاب که حجاب باشد نظر کنند **فصل** بدانکه طریق تحصیل محبت و تقویت آن
و بعد از آن مستحق رؤیت و ملاقات شدن آنست که تحصیل معرفت نماید و لذا تقویت دهد و این حاصل
نمیشود مگر بپاکیزه ساختن دل از شغلهای دنیا و علاقه‌های آن و پناه بردن بخدای عز و جل بذکر و فکر و بیرون کردن
محبت غیر خدا را از دل زیرا که دل مانند ظرفیست که مملو و پر کرده شده باشد تا آنکه آب داشته باشد
و خدای عز و جل دو دل در جوف بنده قرار نداده و کمال محبت در آنست که بتمامی دل خدا را دوست داشته
و ما دام که بغیر خدا بر دارد موضعی از دل او بغیر خدا مشغول خواهد بود پس بقدر آنچه بغیر خدا مشغول است
محبت خدا از دل کم میشود مگر آنکه التفات بغیر خدا از آن حیثیت باشد که مصنوع خدا و فعلی از افعال
و مظهری از مظاهر اسمای خدا او است و اشاره باین انفراد و مجرد بودن شده است آنچه در قرآن مجید
قل الله ثم ذرهم یعنی بکو خدا و هر چه غیر او ست واکذار و این بغلبه شوق میشود و آن عبارتست از طلب
وضوح در چیزی که نوعی وضوحی داشته باشد و نظر داشتن بباقی آنچه از مطلوب حاصل نشده باشد
آن با نوع وضوح و یا با انتظار باقی مطلوب می باشد و هیچ بلایی از زیر دو غایتی غنی از دنیا که مراتب وضوح

از هفتاد جزء
کرسی و کرسی جزئیست از نور عرش و عرش
جزئیست از هفتاد جزء
از نور دم

بعد اکر شوق تعلق بچیزی بکیرد که اول ادراک
آن شده باشد و اول
ادراک نشده

مشاهیست و محبین زیادتی اینها از برای تبدیل نمودن از حال بحال خدا یا باقی بدارد بلکه با حصول اصل وصال
شوقی بیرون باید که لذتی بی باشد و الی دران ظاهر نمی باشد نمیشود و خصوصا از کسی که بالاترا از اینها باقی
بشمار تصور کنند و در قرآن مجید وارد شده یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی نور مومنان
در قیامت نور ایشان ظاهر خواهد شد در پیش رو و در جانب راست و خواهند گفت خداوندا تمام گردان از برای
ما نور ما را و در کتاب مصباح الشریعه روایت است که حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه فرمودند مشتاق خواهش
طعام نمیدارد و از آب لذتی نمیبرد و خواب ندارد و انس نمیگیرد با هیچ دوستی و در خانه آرام نمیگیرد
و در آبادانی سکنی نمیکند و جامه نرم نمی پوشد و قرار نمی گیرد و در شب و روز خدا را می پرستد در حالتی
که امید دارد که باشد که بانچه اشتیاق دارد برسد و بزبان شوق با او مناجات میکند و آنچه در دل دارد
میگوید چنانچه خدای عز و جل از موسی بن عمران خبر داده در وعده که بخدای عز و جل کرده بود در رفتن
بکوه طور با آنکه فرموده و عجلت الیک رب لترضی یعنی تعجیل کردم بدرگاه تو ای رب تا راضی باشی از من و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله حال حضرت موسی را بیان فرموده که با آنکه در رفتن بکوه طور و بازگشتن تا چهل روز
از شوقی که بخدای عز و جل داشت نه طعام خورد و نه آب آشامید و نه خوابید و نه خواهش بچیزی نمود و حضرت
صادق فرموده هرگاه داخل شوی بمیدان شوق تکبیر بگو بر نفس و مراد خود از دنیا یعنی خدا را اعظم
بشمار و … و وداع کن هر چیز را بار الفتی داری و احرام ببند از غیر آنچه بان اشتیاق داری
یعنی اجتناب کن از غیر و تلبیه بگو در میان زندگی و مردگی … لبیک اللهم لبیک یعنی همچنان
که خدا را دعوت مینمایی و تو اجابت دعای او مینمایی و هرگاه چنین کنی خدای عز و جل اجر اعظم مینماید
و مثل مشتاق کسیست که غرق شده باشد … غیر از خلاص نمی باشد و هر چه غیر خداست فراموش
کرده و اخباری که وارد شده در شوق لقای خدای عز و جل بیش از آنست که توان شمرد و اشاره ببعضی از
آنها در دعاهای ائمه معصومین سلام الله علیهم گذشت **فصل** بدانکه هرگاه غالب شود بر آدمی
شهود نهایت جمال الهی از پس پرده غیب و بیابد نهایت این را که قاصرست از اطلاع بر کنه عظمت خدا البته دل
میل میکند بطلب کردن و مضطرب میشود و برانگیخته شده متوجه آن میشود و این حالت را شوق مینامند
شوق باعتبار امر غایبی میباشد و هرگاه غالب شود بروی فرح بنزدیکی و مشاهده حضور … که
برای وی حصول یافته و او مقصود باشد بمطالعه جمال حاضر که ظاهر گردید و ملتفت نشود بانچه هنوز
ادراک ننموده شکفته میشود دل باین ملاحظه مینماید و این شکفتگی را انس مینامند و هرگاه صفات غیر

و بی نیازی و علم بمبالات و خطر امکان زوال و دوری را ملاحظه نماید و بعین سبب خاطر او متألم گردد تا این الم
را خوف مینامند و حصول این حالتها تابع ملاحظات است پس هرگاه انس غالب شود و ملاحظه از وی غایب گردد
و ملاحظه خطر زوال ننماید تنعم و تلذذ وی عظیم میشود و هرگاه انس بخدا بر وی غالب شود خواهش بغیر از تنهایی و
خلوت نشینی نخواهد داشت و سبب این آنست که انس بخدا لازم دارد وحشت از غیر خدا نمودن را بلکه هر چه مانع از
خلوت است بر دل گران تر می باشد چنانچه روایت شده که حضرت موسی هنگامی که خدای عز و جل با وی سخن گفت مدتی
بود سخن هیچ کس از مردم را نمی شنید مگر آنکه طبیعت او بهم زده میشد و مشوش میگردید زیرا که محبت موجب
خوش آمدن کلام محبوب و خوش آمدن ذکر او است پس خوش آمدن غیر محبوب از دل بیرون میرود و اگر با مردم اختلاط
نماید همانست که در میان جمعی تنها باشد و در خلوت جمعیت داشته باشد و در حضر غریب و در سفر حاضر باشد و در
غیبت مشاهده نماید و در حضور غایب باشد و بجسد با مردم اختلاط نماید و در دل مستغرق خوشی یاد محبوب
باشد حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه در وصف این طایفه فرموده اند ایشان جمعیتی که هجوم نموده است بر ایشان علم
بحقیقت چیزها داشتن و دریافته اند نسیم یقین را و نرم شمرده اند آنچه را متنعمان درشت و ناهموار شمرده اند و انس گرفته
اند با آنچه جاهلان از آن وحشت داشته اند و بدنهای ایشان در دنیا می باشد و روحهای ایشان متعلقست بمحل اعلی و این
جماعت جانشینان خدااند در روی زمین و دعوت نماینده اند مردم را بدین خدا **فصل** بدانکه هرگاه انس بسیار
و غالب و محکم شود و اضطراب خوف او را مشوش نسازد و خوف دوری و محجوبی عیش او را منغص نگرداند این
صورتست موجب نوعی انبساط در قولها و فعلها و در مناجات با خدای عز و جل میشود و گاه میباشد که بحسب صورت
منکر و قبیح می باشد از آن راه که با دلیری و جرات و قلت هیبت میدهد اما تحمل این میشود از کسی که او را در مقام
انس داشته باشند و هر کسی که در این مقام نباشد و خود را در کردار و گفتار بایشان ببندد باشد هلاک و مشرف
کفر میشود و مثال این حالت حکایتیست که برخ اسود با خدای مینمود و حکایتش چنانست که خدای عز و جل امر کرد
موسی را که از وی سوال کند تا باران از برای بنی اسرائیل ببارد و این بعد از آن بود که هفت سال مبتلا بقحط
بودند و حضرت موسی در میان هفتاد هزار کس از شهر بیرون رفت و خدای عز و جل وحی بموسی فرستاد که چون
دعای ایشان را مستجاب کنم و حال آنکه گناهان باطنهای ایشان را تیره کرده و باطن ایشان پلید شده
یقین ندارند … یعنی رجوع کن بسوی بنده ای از بندگان من که نام او برخ است و بوی بگو که
بیرون آید تا من دعای او را مستجاب کنم پس حضرت موسی تفحص او را نمود و نشانی از وی نیافت تا آنکه روزی در
راهی میرفت ناگاه مردی سیاه چهره را دید که میان پیشانی او غبار آلود بود از اثر سجود … حضرت

موسی او را بنور الهی شناخت و سلام بر وی کرد و گفت چه نام داری گفت نام من برخ است حضرت فرمود که مدتیست
که در تفحص تو ام الحال از خدای عز و جل از برای ما طلب باران بکن پس بیرون رفت و در میان سخنان این را
گفت خداوندا این از کردار تو نیست و این از حلم تو نیست یا چه چیز از برای تو ظاهر شده آیا ابرهای تو از فرمان تو
رفته اند یا آنکه بادها اطاعت تو نکرده اند یا آنکه خزانهای تو فانی شده یا آنکه غضب تو بر گناهکاران سخت شده
تو غفار نبودی پیش از آنکه خطاکاران را بیافرینی رحمت را آفریدی و امر به مهربانی نمودی پس چون بر دستان
غضب میکنی یا آنکه با ما چنان مینمایی که از رسانیدن رحمت امتناع نموده یا آنکه میترسی که از تو فوت شود که
بتعجیل ایشان را معاقب میسازی حضرت موسی فرمودند که برخ از جای خود حرکت نکرده بود که باران
آمد و سبزها رویید و در نصف روز سبزها بجایی بلند شد که بزانوهای مردم رسید و برخ از صحرا مراجعت
نمود و حضرت موسی استقبال او را کرد و موسی گفت که دیدی که هنگامی که با خدا مخاصمه و مجادله نمودم چون
انصاف داد و حضرت اراده نمود که او را ادبی یا ورساند پس خدای عز و جل وحی نمود که برخ هر روز سه مرتبه
مرا میخنداند و بدانکه انبساط و زیادتی جرات بسخن وری از بعضی بندگان تحمل میشود و از بعضی نمیشود و
… اینست بسخن حضرت موسی است که بخدای عز و جل گفت ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء
یعنی نیست آن مگر فتنه و امتحان تو گمراه میکنی بان هر که را میخواهی و هدایت میکنی هر که را میخواهی
و از این قبیل است سخنی که در مقام معذرت فرموده اند هنگامی که خدای عز و جل با او گفت برو بجانب فرعون
که سرکش شده و در جواب گفت و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون یعنی ایشان را بر من گناهیست میترسم
که مرا بکشند و سخنی که فرموده و یضیق صدری یعنی در دعوت کردن دل تنگ میشوم و سخنی که گفت
اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی یعنی میترسیم که آزاری بما برساند یا آنکه زیاد سرکشی بکند و این سخنان
از غیر موسی بی ادبیست از برای آنکه موسی را در مقام انس داشته بودند و با وی ملاطفت نموده
تحمل مینمودند و … از یونس تحمل ننمودند … در مقام قبض و هیبت او را داشته بودند
معاقب شد در شکم ماهی در سه تاریکی و این ندا تا روز حشر بگوش او رسید لولا ان تدارکه نعمة من ربه
لنبذ بالعراء و هو مذموم یعنی اگر نعمت خدا که عبارتست از قبول توبه او او را در نمی یافت هر آینه از شکم ماهی
بصحرای بی آب افتاده و حالت ناخوشی میداشت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نهی کردند از آنکه او را
… کند چنانچه وارد شده و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم یعنی مثل یونس مباش که
ندا کرد در حالتی که غمگین بود و این اختلافات بعضی از برای اختلاف حالها و مقامات و بعضی از

برای تفاضل و تفاوتیست که در روز ازل در قسمت میان بندگان واقع شده خدای عز و جل فرموده و لقد
فضلنا بعض النبیین علی بعض یعنی بعضی از پیغمبران را خدای عز و جل بخشش کرده اند و مرتبه بعضی را بلند کرده
و حضرت عیسی علیه السلام از اینها بود که تفضیل داده شده بود و … زیادتی انس بود که بر خود سلام کرد چنانچه در قرآن
و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا یعنی سلام بر من باد روزی که متولد شدم و روزی که خواهم مرد و روزی که
مبعوث خواهم شد و این سخن از عیسی از آن راه بود که مشاهده لطف در مقام انس نموده و اما یحیی بن زکریا چون
در مقام هیبت و حیا بود خود سخنی نگفت تا آنکه خدای عز و جل بروی سلام کرد و گفت و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت
و یوم یبعث حیا و ملاحظه کن که چون از برادران یوسف تحمل نمودند آنچه را با یوسف کردند و بعضی از حکما گفته اند
که از اول اذ قالوا لیوسف … چهل و چند عدد گناه نسبت برادران یوسف که بعضی عظیم تر از بعضی است
داده شده و در یک کلمه سه و چهار گناه جمع شده و آخر الامر جمیع گناهان ایشان را خدای عز و جل آمرزید و از ایشان
عفو کرد و یک سوال که حضرت عزیر در مسئله قدر نمود تحمل ننموده تا آنکه فرمودند اگر دیگر عود کند تحقیق
نام او از دیوان پیغمبری محو میشود و این قصه از برای آن در قرآن وارد شده که طریقه خدای عز و جل در بندگان گذشته
دانسته شود و هیچ چیز در قرآن نیست مگر آنکه هدایتی و نوریست و راهنماییست بشناسانیدن خدای عز و جل بخلق او
فصل و اما محبت خدای عز و جل به بندگان عبارتست از برداشتن حجاب از باطن تا آنکه بدیده باطن
مشاهده او را بکند و او متمکن بودن بقرب الهی و اراده نمودن خدای عز و جل قرب او را در روز ازل و از
پاکیزه شدن باطن او از نجاستها و گرفتن غیر خدا را در آن و خالی ساختن او از موانعی که حایل میشود میان بنده و میان
خدا تا آنکه نشنود چیزی مگر بخدا و سخن نگوید مگر بخدا چنانچه در حدیث قدسی وارد شده که همیشه بنده تقرب میجوید
بسوی من بنافلها تا آنکه دوست میدارم او را و هرگاه او را دوست داشته باشم گوش او میشوم که بان میشنود و
چشم او میشوم که بان میبیند و زبان او میشوم که بان سخن میگوید پس تقرب بنده بنافلها سبب صفای باطن و برداشتن
حجاب از دل و رسیدن در درجه قرب بخدا میشود و تمامی اینها از فضل خدا و لطف او ببنده است خدای عز و جل
فرموده یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و فرموده ان الله یحب
الذین یقاتلون فی سبیله صفا یعنی بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد کسانی را که در راه او صف زده جهاد
میکنند و فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد توبه
کنندگان و صاحبان طهارت را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای عز و جل عطا میکند دنیا را
بکسی که محبوب او باشد و بکسی که نباشد اما عطا نمیکند ایمان را مگر بکسی که او را دوست میدارد و فرموده هرگاه

تحقیق تفضیل داده ایم بعضی پیغمبران را بر بعضی و فرموده و منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات یعنی

خدای عز و جل بنده را دوست میدارد میگرداند از برای او و اعطای نفس او و زجر کشیدن از لذات
کام دنیا او کند و مخصوص بترین علامات محبت خدا محبت داشتن بنده است خدا را اگر این دلالت
بر محبت خدا با وی و اما علی که دلالت کند بر محبوب بودن بنده آنست که خدای عز و جل متولی امر او شود
تمام امر ظاهر و هم باطن و هم پنهانی و هم علانیه پس خدای او را رهنمائی میکند و تدبیر امر او مینماید و خلق را
او را زینت میدهد و اعضای او را بکار میفرماید در ظاهر و باطن او را تابع مینماید و جمیع همتهای
او را یک غم میگرداند و دنیا را در دل او دشمن میسازد و طریقی میکند که از غیر او وحشت میدارد و لذت
مناجات او در خلوتها انس میگیرد و حجابهای که در میان بنده و معرفت خدا است برمیدارد **فصل**
بدانکه ظاهرترین موجودات و واضح‌ترین آنها خدای عز و جل است بنا بر این از برای آنست که خدای عز و جل
بذات خود موجود است و غیر خدا بخدا موجود است در قران مجید وارد شده الله نور السموات و الارض
یعنی خدای عز و جل نور آسمانها و زمین است و نور چیزی را میگویند که نظر بذات ظاهر باشد و اظهار غیر
نماید و بعضی ادراک او از ادراک کسی و ادراک کرده شده موجود است پس هر چه را ادراک کنی اول وجود
او را ادراک میکنی اگر چه شعور باین نداشته باشی و از راه نهایت وضوح بر تو مخفی میماند و تعجب مکن که
چیزی بسبب ظهور مخفی باشد زیرا که چیزها بضد ظاهر میشود و هر چه وجود او عام باشد و ضدی نداشته
باشد ادراک آن دشوار میباشد پس اگر چیزها مختلف میبودند و بعضی دلالت بر خدا میکردند و بعضی
نمیکردند مبرود فرق میان آنها بسهولت که داما چون دلالت آنها بر خدای عز و جل بر یک صنعت کار
دشوار شده و مثال این نور آفتاب است که بر زمین تابانست و میدانیم که نور عرضیست از اعراض و در
روی زمین حادث میشود و وقت غایب شدن آفتاب زایل میشود پس اگر روشنی آفتاب همیشه میبود
و غروب نمیکرد گمان میکردیم که اجسام هیئتی دیگر بغیر رنگها ندارند و روشنی را تنها نمی ادراک میکردیم
اما چون غایب میشود و جاها تیره میگردد فرقی میان این دو حالت می یابیم و میدانیم که اجسام روشنی
آفتاب روشن شده بودند در وقت غروب آن روشنی از آنها مفارقت نموده پس وجود نور را بعدم
شناختیم و اگر عدم آن نمی بود بدشواری مطلع بر آن میشدیم و این از برای آنست که اجسام را در
تاریکی و روشنی متشابه و غیر مختلف می یابیم با آنکه نور ظاهرترین محسوسات است زیرا که بآن ادراک سایر
محسوسات میشود پس هر گاه چیزی که بذات خود ظاهر و اظهار کننده غیر باشد بین که بسبب ظهور
مخفی میماند خواهد بود هر گاه خدای تعالی طاری نشود پس درین هنگام خدای عز و جل ظاهرترین چیزها

بود و چیزها بآن ظاهر شده اند و اگر از برای او عدمی یا غیبتی یا تغیری میبود آسمانها و زمین از هم میپاشید
و ملک و ملکوت باطل میشد و فرق میان این دو حالت ادراک میشد و اگر بعضی چیزها موجود بخدا و بعضی
موجود بغیر خدا میبود فرق میان آن دو در دلالت بر وی ادراک میشد اما چون دلالت او در چیزها عام است
بر یک صنعت و در همه احوال وجود او ابدیست و خلاف این محال است پس لابد زیادتی ظهور موجب خفای او شده
چنانچه شاعری گفته: خفی لافراط الظهور تعرضت * لادراکه ابصار قوم اخافش * و حظ عیون الزرق من نور وجهه
لشدته حظ العیون العوامش * یعنی از راه نهایت ظهور پنهانست و متعرض ادراک آن شده دیدهای قومی که شبپره
صفت بودند شب پره ضعیف که چشمان از نور روی او از شدتی که دارد نصیب شب کوران است و حضرت امیر
المؤمنین سلام الله علیه فرموده نه عقلها با او احاطه کرده بلکه تجلی کرده از برای عقول از راه عقلها و از
که عقلها دارند امتناع نموده از آنکه ادراک او توانستن نمود و فرموده در غایبی ظاهر هست و در ظاهری غایب
و فرموده باطنی او و مانع ظاهری و ظاهری او مانع باطنی او نشده نزدیک شد و دور است و عالی شده و نزدیک
و ظاهر گردید و باطنست و باطن گردید و ظاهر هست و ظاهر و غالب شد و کسی بروی غالب نمیشود و از سخنان
که گفته اند خدا را شناختم بجمع که میان اضداد کرده **باب پنجم** در یقین و توکل بر خدای
عز و جل فرموده و بالآخرة هم یوقنون یعنی و باخرت یقین دارند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کمتر
که بشما عطا شده یقین و ثبات صبر است و هر که از این دو نصیبی داشته باشد پروا نکند از آنچه از وی فوت
شود از روزه روز و ایستادن در شب بعبادت و وقتی شخصی با آنحضرت گفته مردی میباشد که خوش یقین و در
گناه میباشد و مردی سعی بسیاری در عبادت میکند و کم یقین میباشد آنحضرت فرمودند هیچ انسانی نیست
مگر آنکه گناهان بسیار میدارد اما کسی که طبیعت او عقل و طریقه او یقین است گناهان ضرر بوی نمیرساند
از برای آنکه هر گاه گناهی کرد توبه میکند و طلب آمرزش مینماید و پشیمان میشود و این کفاره گناهان او میشود و
زیادتی از برای او باقی میماند که بآن داخل بهشت میشود و فرموده اند یقین تمام ایمانست و در وصیت لقمان
به پسر خود فرموده ای پسرک من عمل نمیتوان کرد مگر بیقین و عمل نمیکند آدمی مگر بقدر یقین و هیچ عمل کننده کوتاهی
در عمل نمیکند مگر از راه نقصان یقین و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هیچ چیزی نیست مگر آنکه
او را حدی هست گفتند حد توکل چیست فرمودند یقین گفتند حد یقین چیست فرمودند آنکه نترسی با خدا
از چیزی دیگر و فرموده اند از صحت یقین مرد مسلمان آنست که راضی نکند مردم را بخشم در آوردن خدا و
نکند ایشان را بچیزی که خدا بایشان عطا نفرموده زیرا که رزق را حرص حریص بسوی خود نمیتواند کشید

کراهت صاحب کراهت رد نمیتواند کرد و اگر احدی از شما از روزی خود گریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه
روزی ادراک او را خواهد نمود همچنانکه مرگ ادراک او را میکند بعد از آن فرمودند خدای عز و جل
بعدل خود نسیم و راحت را در یقین و رضا و غم و اندوه را در شک و ناخوشنودی قرار داده و مراد آنحضرت
از آنچه فرموده اند که ملامت ایشان نکنید بر چیزی که خدا بایشان عطا نکرده آنست که شکوه ایشان از ترک
صله یا احسان نکنید زیرا که این صله کردن چیزیست که خدای عز و جل از برای او تقدیر کرده و روزی
او نموده و هر که از اهل یقین است میداند که این همچنین است پس ملامت کسی را باین نمیکند و میداند که
از آن چیزها نیست که ذات او نظر باستحقاقی که دارد اقتضای آن مینماید و حکمت خدا در رسانیدن آن
نیست و از آنحضرت مرویست که عمل دایمی که کم و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیار که بی یقین باشد و
فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرمودند که بنده طعم ایمان را نمی یابد تا بداند که آنچه باو
رسیده ممکن نبود که از وی تجاوز کند و آنچه از وی درگذشته ممکن نبود که بوی رسد و بداند که ضرر رساننده و نفع رساننده خدای
عز و جل است و نیز فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در زیر دیوار مایلی نشسته بود و حکم میان
مردم میکردند شخصی با آنحضرت گفت که در زیر این دیوار منشینید که کج شده آنحضرت فرمودند که خدای
عز و جل حافظ است و محافظت میکند و هنگامی که برخاست دیوار فرود آمد و حضرت صادق فرموده اند
که حضرت امیر المؤمنین این نوع کارها میکردند و این از راه یقین بود و نیز از آنحضرت روایت شده که
قنبر غلام حضرت علی محبت بسیاری با آنحضرت داشت و هر گاه حضرت علی از خانه بیرون میرفت قنبر
با شمشیر از عقب آنحضرت میرفت شبی حضرت او را دید و گفت ای قنبر این چه حالتست
گفت آمده‌ام که در عقب تو باشم فرمودند آیا از اهل آسمان حراست مرا میکنی یا از اهل زمین گفت نه بلکه از اهل
زمین شما را حراست میکنم فرمودند اهل زمین استطاعت ندارند که آسیبی بمن برسانند مگر باذن خدای آسمان
بعد از آن خطاب بوی کرد که برگرد و برگشت و وقتی شخصی بحضرت امام رضا علیه السلام گفت که
تو این قسم سخنان میگوئی و حال آنکه شمشیر خلیفه میچکد فرمودند که از برای خدای عز و جل
دره‌ای در خانه ایست از طلا که محافظت آن در خانه را بضعیف‌ترین خلقش که مورچه باشد نموده و اگر
شترها و کوهها قصد آن در خانه را بکنند بآن نمیتوانند رسید و نیز آنحضرت فرمودند که گنجی که خدای
عز و جل در قرآن ذکر کرده در مکالمه موسی و خضر فرموده این بود بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم از
کسی که یقین بمرگ داشته باشد چگونه خوشحال میشود و عجب دارم از کسی که یقین بقضای خدا دارد چگونه غمگین

میشود و عجب دارم از کسی که دنیا را و انقلابات آن را با اهلش دیده چون تکیه بر آن میکند **فصل**
یقین آنست که هر چیزی را از مسبب الاسباب بداند و ملتفت بواسطه‌ها نشود بلکه واسطه‌ها را تمام مسخر
خدا داند و از برای آنها حکمی قرار ندهد و بعد از آن اعتماد کند بر آنکه خدای عز و جل ضامن روزی
شده و آنچه نصیب شده باو خواهد رسید و بعد از آن بر دل او غالب شود که هر که بوزن ذره چیزی
بکند جزای او را خواهد دید و هر که بوزن ذره بدی کند جزای آن را خواهد دید و هر که مطلع است بر وی در هر حالی و مشاهده میکند چیزهای پنهان
پنهان را اگر در خاطر او خطور کند تا آنکه در هر حال با خدای عز و جل با ادب سلوک کند و اهتمام
و اهتمام او در آبادی باطن و پاکیزه کردن و زینت دادن آن زیرا که محل نظر خدای عز و جل
که حراست او را میکند بیشتر باشد از اهتمامی که در زینت دادن ظاهر از برای سایر مردمان
و در کتاب مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند یقین بنده را
بحالت بلند و مرتبه عجیب میرساند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از عظمت شان یقین چنین خبر داده
در هنگامی که در نزد او ذکر این شد که عیسی بن مریم بر روی آب میرفت آنحضرت فرمودند که اگر
یقین او زیاد میبود هر آینه بر روی هوا میرفت و باین سخن دلالت نمودند باینکه پیغمبران با عظمت
مرتبه که در نزد خدا داشتند تفاوت ایشان با یکدیگر در حقیقت یقین بوده و بس و آنکه هر
یقین را نهایتی نیست و مؤمنان نیز در قوت یقین و ضعف آن متفاوتند پس هر که از ایشان
قوی بود علامتش آن بود که خود را بری میداند از گردانیدن آنها و قدرت داشتن بر چیزی
مگر باستعانت از خدا و بر استقامت باشد در امر خدا و طاعت آن بحسب ظاهر و باطن و مساوی
بود در نزد وی حالتهای عدم و وجود و زیاده و نقصان و مدح و ذم و عزت و خواری زیرا که
که همه چیز را از یکجا میداند و از ضعف یقین چنگ بر اسباب زده و در این باب خود را مرخص ساخته
و تابع عادتها و سخنان مردم شده بدون آنکه بکنه حقیقت آنها رسیده باشد و سعی در امور
در امور دنیا و جمع و امساک آن میکند و بزبان میگوید که منع کننده و عطا کننده بغیر خدا
نیست و غیر سعی بر بنده مگر آنچه روزی او شده و قسمت اوست و سعی باعث زیادتی روزی نمیشود
و بکردار و دل انکار میکند آنچه را بزبان میگوید خدای عز و جل فرموده یقولون بافواههم ما
لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتمون یعنی میگویند بزبان چیزی چند که در دلشان نیست و خدا
داناتر است بآنچه پنهان میکنند و جز این نیست که خدای عز و جل مهربانی باشد کان نموده که آ

چون ذره شری بکند جزای آن را خواهد دید و دیده حق آنان معرفت داشته باشد با آنکه خدای عز و جل

تعریف کتاب

داده ایشان را در کسب و حرکتهایی که در باب معیشت باشد مادام که رضا و زنکسند از آنچه خدای عز و جل
مقرر داشته و ترک نکنند در تمام حرکتها حرکات واجبات خدا و سنتهای پیغمبر را و از جاده توکل
عدول نکنند و در میدان حرص توقف ننمایند و هر گاه که این را بکنند و خود را بر منهج رضای
آنچه خدا فرموده از هالکانی خواهند بود که حاصلی نخواهند داشت که دعواهای بی‌فروغ و هر که
کند و توکل بخدا نموده باشد از کسبش چیزی بغیر از حرام و شبهه تحصیل ننموده خواهد بود و علامت
توکل آنست که آنچه از کسب تحصیل نموده صرف دیگران نماید و خود که بسیار باشد و در راه خدا صرف کند
و امساک نکند و آن کسی را که رخصت کسب داده اند آنست که بعد از کسب نماید و بعد توکل داشته باشد
و اگر مال او بسیار شود خود را در ایام امانت دار خدا بداند که بودن مال و نبودن آن یکسانست
اگر امساک کند از برای خدا باشد و اگر انفاق کند در چیزی باشد که خدا امر کرده و نهادن و دادن
او در تحصیل رضای خدا باشد **فصل** توکل منزلیست از منازل دین و مقامیست از مقامات
یقین بلکه عالیترین درجهای مقربین است و علم بان در نهایت غموض و خفاست و عمل بان بسیار دشوار
و وجه غموض این از راه علم آنست که ملاحظه اسباب و اعتماد بر آنها شرکیست در توحید و دوری
بالکلیه از اسباب غرقه در بحر جهل شدنست خدای عز و جل فرموده و من یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی هر که
توکل بر خدا کند خدا کفایت او را میکند و نیز فرموده ان الله یحب المتوکلین یعنی بدرستی که خدای
عز و جل دوست میدارد متوکلان را پس عظیم بشمار مقامی را که خدای عز و جل صاحب آنرا دوست داشته
باشد و ضامن کفایت مهم او شده باشد زیرا که محبوب معذب نمیشود و دور و محجوب نمیگردد و حال
آنکه خدای عز و جل فرموده الیس الله بکاف عبده یعنی آیا خدای عز و جل کفایت مهمات بنده اش نمیکند
پس هر که طلب کفایت از غیر خدا کند ترک توکل کرده و تکذیب این آیه نموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده اگر توکل کنید شما بر خدا چنانچه باید هر آینه روزی بشما خواهد داد چنانچه مرغان را روزی
صباح میکنند در حالتی که گرسنگی و چسبیدن میکنند در حالت سیری و فرموده هر که از همه چیز منقطع شود
و بخدا پناه برد خدا کفایت همه مهمات او را خواهد کرد و از هر راهی که گمان نبرد خدا روزی بوی خواهد
داد و هر که از همه منقطع شده رو به دنیا کند خدای عز و جل او را به دنیا وا میگذارد و نیز فرموده اند
هر که خواهد که غنی ترین مردم باشد باید که اعتمادش بانچه نزد خداست بیشتر از آن باشد که در
دست دارد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که خدای عز و جل وحی نمود بداود که هیچ

[illegible]

بنده‌ای از بندگان من نیست که پناه بمن آورد نه بمردمان و این نیت را در ان بیابم و بعد از ان تمام آسمانها
و زمین و هر که در انهاست اهانت او کنند مگر آنکه میگردانم از برای او از ان بیرون شدنی
از انها و هیچ بنده از بندگان نیست که پناه بمخلوقی از مردمان برد و این نیت را در ان بیابم مگر آنکه اسباب
آسمانها را از ان منقطع میسازم و زمین را در زیر او فرو میبرم و پروا نمیکنم که در کدام وادی
هلاک میشود و نیز آنحضرت فرموده اند که توانگری و عزت در جولان و حرکت اند و هر جا که توکل را یابند
وطن میکنند و آرام میگیرند و نیز آنحضرت فرموده اند که در بعضی از کتابهای آسمانی خوانده ام که خدای
عز و جل میگوید بحق عزت و عظمت و بزرگی و علو من بر عرش قسم میخورم که هر که بغیر من امیدی داشته باشد
قطع امید او را میکنم با آنکه او را مایوس میگردانم و جامه خواری بر او در نزد مردم میپوشانم و او را
از قرب و وصل خود دور میگردانم آیا در سختیها امید بغیر من میدارد و حال آنکه بیرون شدن از سختیها در
دست منست و آیا امید بغیر من میدارد و فکر در ان میکند که در دیگری را بکوبد و حال آنکه کلید درها
در دست منست و هر دری بسته و در من گشوده است از برای کسی که مرا بخواند آیا کسی هست که در رفع
حوادث امید بمن داشته باشد و من رفع آنها را نکرده باشم آیا کسی هست که امید بمن داشته باشد در مصیبتی
عظیم و من قطع امید او را نموده باشم و من جمیع آرزوهای بندگان را در نزد خود حفظ کرده ام
و راضی بحفظ من نشده اند و تمام آسمانها را پر کرده ام از گروهی که ملول از تسبیح من نمیشوند و امر
کرده ام ایشان را که درهای رحمت را در میان من و بندگان من نبندند اما مردمان اعتماد بقول من نکرده
اند آیا کسی که حادثه از حوادث نوبت گردش میداند که غیر از من کسی قادر بر رفع ان نیست ایام آنحضرت
نمیداند که بیش از سؤال ابتدا بعطا نموده ام و هر گاه از من سؤال کنند اجابت نخواهم کرد آیا من بخیلم
پس بنده من مرا بخیل میشمرد آیا جود و کرم از برای من نیست آیا عفو و رحمت در دست من نیست آیا
محل آرزوها نیستم و کیست که مانع من شود از برآوردن آرزوها آیا آن کسانی که بغیر امید داشته
از من نمیترسند اگر تمام اهل آسمانها و زمین امید بمن داشته باشند و بهمه بهر یک آنچه جمیع آنها امید
داشته باشند بقدر عضو موری از ملک من کم نمیشود و چون کم شود ملکی که من او را برپا داشته ام
پس بدا حال آن کسانی که از رحمت من مایوس میشوند و بدا حال کسی که معصیت مرا کرده و پاس مرا نداشته
باشد **فصل** بدانکه هر که اعتقاد جزم داشته باشد بآنکه فاعلی بغیر خدا نیست و آنکه مبلی از برای
وجودی بر خوبی نیست که بعون خدا و آنکه تمامی علم و قدرت بر کفایت مهمات بندگان از برای خدا

من مه

وتمامی مهربانی و عنایت و رحمت تمامی بندگان و یک یک ایشان با خداست و انکه ورای نهایت قدرت
او قدرتی و ورای نهایت علم او علمی و ورای نهایت عنایت او عنایتی نیست البته که دل او اعتماد بر خدای
عزوجل بتمامی میکند و ملتفت بغیر او و بخود نمیشود و هر که این را در خود نیابد سببش یکی از دو چیز است
یا ضعف یقین است و یا ضعف و مرض قلب است که جبن بر او مستولی شده و بسبب خیالهای باطل که بر وی
غالب شده منزجر گردیده زیرا که گاه می باشد که دل تابع خیال و اطاعت آن منزجر میشود بدون
نقصان یقین مثل آنکه منزجر میشود از خوابیدن با مرده در قبر یا در جامه خواب یا آنکه از سایر جمادات
نفرت میگیرد پس توکل تمام نمیشود مگر بقوت قلب و قوت یقین زیرا که باین دو با یکدیگر دل آرمیده
و مطمئن میشود و آرمیدگی در قلب امریست و یقین امریست دیگر و بسیار یقین می باشد که با وی اطمینان
نمی باشد چنانچه خدای تعالی بحضرت ابرهیم فرموده اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی آیا تصدیق
نمیکنی فرموده بلی تصدیق میکنم اما میخواهم که دلم مطمئن باشد و بسیار کسی مطمئن می باشد و آرام
مثل سایر اصحاب ملتها و مذهبها زیرا که یهودی دلش بیهودی بودن مطمئن می باشد و همچنین نصرانی
اما هیچ کدام بهیچ وجه یقین ندارند بلکه تابع ظن و ابخردهای ایشان خواهش شده اند و حال آنکه
از جانب خدای عزوجل راهنمائی ایشان شده و هدایت سبب یقین است لیکن از هدایت اعراض کرده
اند و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در آیه و من یتوکل علی الله فهو حسبه فرموده اند توکل بر خدا مراتب
دارد از انجمله آنست که توکل کنی بر خدا در جمیع امور و هر چه با تو کند از وی راضی باشی و دانی که
چیزی از خیر و فضل نیست که بتو نرسانیده باشد و بدانی که حکم در این با خداست پس توکل کنی بر وی
با اینکه همه کاری را بان واگذاری و اعتماد در این و در غیر این بر وی کنی و شاید که سایر مراتب توکل با
ان باشد که در بعضی امور توکل بر خدا کنی و در بعضی نکنی و متعدد مراتب توکل بحسب کثرت و قلت
اموری باشد که در انها توکل واقع میشود **فصل** بدانکه بعضی از مردم گمان کرده اند که معنی توکل ترک
کسب کردن است ببدن و ترک تدبیر کردن بدل و بر روی زمین افتادن مانند پارچهٔ کهنه که بر خاک افتاده یا مانند گوشتی
که بر تختهٔ قصاب گذاشته شده باشد و این گمان جاهلانه است زیرا که این معنی در شرع حرامست از برای آنکه آدمی
مکلف شده که طلب روزی بکند باسبابی که خدای عزوجل راهنمائی بان نموده از زراعت و تجارت و صناعت
و غیر اینها از چیزهائی که خدا حلال کرده و همچنانکه نماز و روزه و حج عبادتیست که خدای عزوجل ایشان را
با انها تکلیف کرده و تقرب میجویند بندگان بخدای عزوجل با انها همچنین طلب روزی حلال عبادتیست که خدای

عزوجل تکلیف کرده ایشان را بان تا بوی نزدیکی بجویند بلکه بهترین عبادتهاست چنانچه در بیان این در
باب اول از مقاله سیم گذشت اما تکلیف کرده با آنکه وثوق و اعتماد نداشته باشند مگر بخدای عزوجل
و اعتماد بر اسباب نکنند همچنانکه تکلیف کرده است ایشان را بر آنکه تکیه بر عملهای خوب نکنند بلکه بفضل
خدا امید داشته باشند پس معنی توکل که در شرع اقدس امر بان شده آنست که اعتماد قلب در جمیع امور
بر خدا باشد و از غیر خدا منقطع باشد و تحصیل اسباب نمودن با این منافات ندارد هر گاه با اینها
آدمی نباشد و آرامش بخدا باشد نه باسباب و تجویز این کند که خدای عزوجل مطلب او را بر آورد
از راهی که گمان نکند نه از راه اسبابی که تحصیل نموده و تجویز کند که سببها او را بمسببها نرساند
خواه اسباب از برای جلب منفعت باشد که متوقع باشد یا از برای دفع ضرری باشد که منتظر باشد
یا از برای ازالهٔ آفتی باشد که واقع شده باشد و خواه اسبابی باشد که جزم بان حاصل باشد مثل
دراز کردن دست از برای طعام تا آنکه بدهن برسد یا ظنی باشد مثل برداشتن توشه از برای
دفع مه سفر و سلاح برداشتن از برای دشمن و تحصیل مایه نمودن از برای تجارت و ذخیره کردن از برای
عروض اضطرار و استعمال دوا کردن از برای ازالهٔ مرض و اجتناب از خواب نمودن در ماوای
حیوانات درنده و در ممر سیل و زیر دیوار شکسته و در خانه را بستن و شتر را پای بند ساختن و
امثال اینها اما سببهای موهومه مانند افسون خواندن و فال بر زدن و استقصا در دقایق تدبیر
نمودن البته توکل را باطل میسازد زیرا که امثال اینها در نزد عقلا از اسباب نیست و از انهائی نیست
که خدا امر بان کرده بلکه نهی از انها وارد شده با آنکه بخدا امر بان شده اجمال در طلب و عدم استقصا
و ترک دیر شمردن روزیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند آگاه باشید بدرستی که روح الامین
او ه در دل من دمید این را که هیچ نفسی نمیمیرد تا آنکه روزی تمام باو برسد پس از خدا بترسید و اجمال
در طلب بکنید و فرموده اند اجمال در طلب نکرده کسی که بکشتی سوار شود و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده اند باید طلب معیشت کردن بتوقف کسب کسی باشد که صاحب بر بطالت باشد و
دون طلب حریص راضی بدنیا و آرمیده بان باشد لکن خود را بازل منزلهٔ شخصی دیندار کرم صاحب
انصاف و پاک دامن باشد و مرتبه خود را بلند گردان از مرتبه کسی که سست و ضعیف و کسب کن
ابخر ضرورت بدرستی که کسانی که مال جارند و شکر از انجای نیاورده اند هانست که مال ندارند
و مهمونند هرگاه در دکان را بگشائی و متاع خود را هن کنی بجای آورده ابخر بدرست و شکی نیست که

توکل باطل نمیشود بلکه حفظ اسباب جزئی و کلی نمودن با آنکه خدای عز و جل قادر است بر دادن مطالب بی
اسباب و این از برای آنست که خدای عز و جل ابا دارد که جاری سازد چیزها را مگر باسباب چنانچه حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده و دوست دارد خدای تعالی که بندگان طلب مقاصد خود را از روی
بکشند بوساطت اسبابی که قرار داده و امر کرده ایشان را بآن در قرآن مجید فرموده خذوا حذرکم یعنی
سلاح با خود دارید و احتیاط بکنید و در کیفیت نماز خوف فرموده ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم یعنی
باید که اخذ احتیاط و سلاحها بکنند و نیز فرموده واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل یعنی
مهیا بکنید از برای دشمنان بقدری که استطاعت دارید از هر چه در حرب موجب تقویت میشود
و از بستن اسبان و حضرت موسی را فرموده فاسر بعبادی لیلا یعنی سیر کن با بندگان من در شب و مقصود
از رفتن در شب از چشم دشمنان پنهان بودن است تا دفع ضرر ایشان بشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
الرباعی که شتر خود را سر داده بود و میگفت توکل بر خدا کردم امر فرمودند پای آن را برشته ببند و
بعد از آن توکل بر خدا کن و دیگر چیزها وارد شده و روایتست که زاهدی ترک شهرها کرده و در دامن
کوهی اقامت نمود و گفت از هیچکس چیزی سوال نمیکنم تا روزی من از جانب خدا بمن برسد و هفت روز
صبر کرد و نزدیک شد که بمیرد و روزی بآن نرسید و دعا کرد و گفت خداوندا اگر مرا زنده خواهی داشت روزی
که قسمت من کرده بمن برسان و الا قبض روح مرا بکن پس وحی نمود بوی آنکه بحق عزت و عظمت خود قسم میخورم
که روزی بتو نمیدهم تا داخل شهرها شوی و در میان مردم ساکن شوی بعد از آن داخل شهری شد
در آنجا اقامت نمود و شخصی طعامی از برای وی آورد و دیگری آبی آورد و تناول نمود و در نفسش
چیزی چند در خاطر او خطور کرد پس وحی نمود بوی آنکه میخواستی بزهد در دنیا حکمت مرا باطل کنی
آیا نه دانستی که من اگر بنده خود را بدست بندگان روزی بدهم محبوب تر است در نزد من از آنکه بقوت
قدرت خود بوی روزی برسانم و در کتابهای بنی اسرائیل وارد شده که حضرت موسی علیه السلام بیمار شد
و بنی اسرائیل بنزد وی آمدند و آزار او را شناختند و گفتند اگر بفلان دوا معالجه کنی شفا می یابی
آنحضرت فرمود نه معالجه نمیکنم تا خدای عز و جل مرا بی دوا شفا بدهد و آزار آنحضرت طول کشید
وحی نمود بآنکه بعزت و عظمت خود قسم که ترا شفا نمیدهم تا معالجه کنی بآنچه ایشان گفتند پس موسی
ببنی اسرائیل گفت معالجه کنید مرا بآنچه میگفتید و معالجه کردند و شفا یافت و از این راه چیزی در خاطر
آنحضرت خطور نمود و وحی نمود بآنکه میخواستی بتوکل حکمت مرا باطل سازی یا غیر از من دیگری نفعها

را در دواها قرار داده **فصل** و بعضی از مردم گمان کرده اند که حق توکل آنست که اکتفا باسباب
پنهان بشود نه باسباب ظاهری مثل آنکه مسافرت کند بی توشه بصحرائی که آدمی در آنجا تردد نکند بلکه
این بعد از آن باشد که خود را ریاضت فرموده باشد بر آنکه یک هفته یا نزدیک بیک هفته صبر بر گرسنگی
تواند کرد و دل تنگ نشود و خاطرش مشوش نگردد و باز نماند از ذکر خدا و بحیثیتی باشد که قدرت
داشته باشد که علف خشک و هر چه اتفاق افتد قوت او شود و توطین نفس نماید بر آنکه اگر از گرسنگی (ازم)
بمیرد از برای او در آخرت بهتر خواهد بود یا آنکه در خانه یا مسجدی بنشیند و ترک کسب کند
خود را فارغ سازد از برای فکر یا ذکر و اخلاص و صرف کردن تمامی اوقات بعبادت بعنوانی که
خاطر او متوجه مردم نگردد و در انتظار کشیدن تا آنکه کسی داخل شود و چیزی از برای او بیاورد بلکه
دل او قوی باشد در صبر کردن و اعتماد بر خدا نمودن و این گمانی که بعضی کرده اند غلط است زیرا که هر که جهاد (غلطست م)
نفس کند و طریقی کند که یک هفته صبر بر گرسنگی تواند کرد و ممکن باشد او را که گیاه را قوت خود سازد
در آن هنگام اسباب در حق او ظاهر میشود زیرا که یک قدر توانگری و استغنا آنست که احتیاج نداشته
باشد پس اگر اعتماد بر صبر یا قدرت بر خوردن گیاه باشد توکل نموده خواهد بود و اگر خدا بهم رسد
بخدا دارد و پس باید که در شهر خود بماند با اسباب ظاهری و اعتماد بر خدا نماید نه بر اسباب چنانچه خدای
عز و جل امر کرده راهی را که قضا او گذشت و اما توطین نفس بر مردن از راه گرسنگی بحسب شرع ممنوع است
خدای عز و جل فرموده و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی بدست خود نفس خود را در هلاکت میندازید
و اما کسی که در خانه نشسته باشد و عبادت خدا کند و ترک کسب کرده باشد آن کس ترک عبادت فرمان
خدا نموده در باب طلب کردن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که هر که چنین مردی که
عبادت او عظیم تر است و بسیار می باشد که چنین مردی بار گرانی بر مردمان میشود زیرا که حال او بنا
بپریشانی و اضطرار او میکند بلکه این ضرر است بر باطن مردم و خود را در معرض خواری داشتن مگر
آنکه از میان مردم بیرون رود اما بقسم اول بر میگردد که خود را داده باشد و خود را در معرض
هلاک انداخته باشد و کاشکی میدانستیم که پنهان بودن اسباب و ظاهر بودن آنها چه دخل در توکل
دارد بعد از آنکه ثابت شد که معنی توکل اعتماد بر خدا داشتن است و بس نه باسباب پس در این مقام
میخواه اسبابی باشد یا نباشد پنهان باشد یا جلی باشد بلی مراتب مردم در این معنی توکل متفاوت است
ایشان در قوت و ضعف یقین و در رفق و طول امل و در بقدار ذخیره کردن از راه امل از برای کسی

قطع طمع از مردم

که منفرد یا صاحب عیال باشد پس بعضی مردم از جمله معتبر باشند و بعضی از اصحاب یمین و بعضی
توکلی ندارند و متفاوت مراتب از دیاد اعتماد بر اسباب نداشتن و بقلت و کثرت اعتماد بر میگردد و
هر که ایمان او کامل باشد اعتماد او بر اسباب بالکلیه ساقط خواهد بود و از راهی که گمان نداشته
باشد خدای عز و جل روزی بوی میرساند خواه کسب بکند خواه نکند اما باید که ترک کسب نکند بلکه
تابع فرمان خدا شود و اعتمادش بر خدا باشد و بس نه بر کسب حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
فرمودند که ابا دارد خدای عز و جل از روزی دادن مؤمنان مگر از راهی که گمان نداشته باشند و
تخصیص دادن این بمؤمنان آنست که کمال ایمان مقتضی آنست که صاحب ایمان وثوقی بر اسباب
نداشته باشد و توکل او بر خدا باشد و بس و کمال ایمان از برای صاحبان علم مکنون می باشد مثل
پیغمبران و اولیاء اما این فضلیت از جانب خدا و هم که خواسته باشد عطا میکند حضرت امام
زین العابدین علیه السلم فرمودند تمامی خیر را در قطع طمع از مردم میدانم و هر که امید بمردم نداشته
باشد و کار خود را در همه باب بخدا واگذارد خدای عز و جل همه را از برای او در همه باب میکند و حضرت
امام محمد باقر علیه السلم فرمودند بد بنده ایست آن بنده که طمع او را بهر جا میکشاند و بد بنده ایست آن
بنده که رغبت بچیزها او را خوار میگرداند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند شرف مؤمن
در برخواستن شب است بعبادت و عزت در استغنا از مردم و در زیلنت باب ششم در صدق و
اداء امانت و ادنی مرتبه صدق آنست که در همه حال در حرف صادق باشد و کمال این در آنست که
بالکلیه مهر و دقیق هم که کنایه نگوید از ترس آنکه مبادا غلط فهمیده شود و در دل صورت دروغ نقش
ببندد و رعایت راستی با خدای عز و جل باید نمود هم که بزبان گوید که تمامی روی دل را بجانب خدا کردم
در دعای وجهت وجهی لله و حال آنکه در دل او غیر خدا باشد یا آنکه گوید که ترا عبادت میکنیم و بس
در خواندن ایاک نعبد و حال آنکه دنیا را پرستد پس البته کاذب خواهد بود و بعد از این صدق
در نیات و صدق در آن آنست که آنرا از برای محض رضای خدا بگرداند و چیزی مخلوط آن نشود
و پاکیزه باشد پس هر که در نیت صادق باشد البته اخلاص خواهد داشت و بعد از آن صدق در عزم است
و آن عبارتست از جزم قوی بخیر داشتن چرا که گاه می باشد که آدمی پیشتر عزم بر عملی میدارد و در خاطر
میگذراند که اگر خدا مالی بمن بدهد تمام آنرا یا بسیاری آنرا تصدق خواهم نمود و اگر بهم رسد دشمنی بجود مردم
در راه خدا با وی جهاد خواهم کرد و پروا نخواهم داشت اگر کشته شوم و در نفس نوعی میلی و تردد

ضعفی

ضعفی می باشد که مخالف صدق در نیت است و بعد از آن صدق در وفا بعزمست و بسیار می باشد که بعضی
از فعل فی الحال عزم بر یک امری میدارد زیرا که تعبی در وعده کردن نمی باشد و هر گاه که وقت آن شد و
میسر گردید و خواهشها پیدا شد آن عزم بر هم میخورد و این منافی صدق در عزمست و از برای این که
خدای عز و جل فرموده رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه یعنی مردانی که راست آوردند آنچه را اقرار عهد
کرده اند و بعد از آن صدق در اعمالست و آن عبارتست از آنکه سعی کند که عملهای ظاهری بر دلالت
امری نکند که در باطن او متصف نباشد و صدق در این آنست که ترک عمل کند بلکه طریقی کند که
باطن او تصدیق ظاهر را کند و این غیر از ریا است از برای آنکه صاحب ریا آنست که قصد او غیر از مردم
باشد و بسیاری کسی نماز می ایستد بهیئت خشوع و قصد او غیر خدا نمی باشد اما دل او از نماز غافل
می باشد و هر که او را می بیند چنان می یابد که در خدمت خدا ایستاده است و حال آنکه آن کس
باطن در بازار در شهوتها سیر میکند و همچنین بسیاری باشد که رفتار کسی بهیئت آرام
و وقار می باشد و باطن او موصوف باین صفت نمی باشد پس آنچنین کسی در عمل خود صادق نمی باشد
بنا بر آنکه چه التفات او بمردم نیست و خود را بایشان نمینماید و خلاصی از این جبر نیست مگر به یکسان شدن
باطن و ظاهر با آنکه باطن او بهتر از ظاهر باشد و این چنانست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند
بخدا قسم ای مردم که شما را بر هیچ طاعتی نمیکنم مگر آنکه خود اولا مبتقت بآن میکنم و شما را از هیچ
معصیتی نهی نمیکنم مگر آنکه پیش از شما خود را از آن باز میدارم و بعد از آن صدق در مقامات دین است و
این اعلی درجات صدق و نایاب ترین آنهاست مثل صدق در خوف و رجا و تعظیم حق و زهد در دنیا و
محبت بخدا و توکل بر آن و سایر خصلتهای پسندیده زیرا که اینها مبدایی میدارند که این اسمها بر آن
اطلاق میشود و در آن ظاهر میشوند و غایتی و حقیقتی میدارند و صادق در آنها کسیست که بتمامت
حقیقت آنها رسیده باشد خدای عز و جل فرموده انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم
یرتابوا تا آنجا که فرموده اولئک هم الصادقون یعنی جز این نیست که مؤمنون کسانی اند که ایمان بخدا و
رسول آورده اند و شک ننموده اند و در آخر این فرموده این جماعت راستگویانند نزد دیگران و نیز فرموده
ولکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر تا آنجا که فرموده و الصابرین فی البأساء و الضراء تا آنجا که
فرموده اند اولئک الذین صدقوا یعنی نیکوکار کسیست که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد و در
خوشی و ناخوشی صابر باشد و در آخر فرموده که این جماعت راست گفتند نزد دیگران و تخصیص این

ابوذر رضي الله عنه پرسيد از ايمان ابوذر اين آيه را خواند آن شخص كفت از ايمان سؤال كردم ابوذر كفت
من از پيغمبر سؤال از ايمان كردم آنحضرت اين آيه را خواندند وما از براي خوف مثلي باو ديم تا مطلب واضح
كردد بدانكه هيچ بنده نيست كه ايمان بخدا داشته باشد كه از خدا نترسد ترسي كه اين اسم بران اطلاق توان
اما در خوف صادق نمي باشد يعني بدرجه حقيقت آن نرسيده مي بيني كه هركاه شخصي از پادشاهي بترسد
از راه زني در سفري بترسد چون رنك او زرد ميشود واعضاي او ميلرزد وعيش بروي تلخ ميكردد و
خوردن وخوابيدن بروي دشوار ميشود وفكر او پراكنده ميكردد تا آنكه اهل واولاد او زوي متنفع نمي شوند
وكاه مي باشد كه ترك وطن نموده انس را بوحشت وراحت را بتعب ومشقت بدل ميكند ومتعرض خطرهاي
بسيار ميشود وتمام اينها از ترس آنست كه مبادا از او چيزي بكشد يا بان برسد واما از آتش جهنم نمي ترسد
وهيچ علامتي از علامات در وقت معصيت در روي ظاهر نميشود واز اينست كه حضرت پيغمبر صلي الله عليه
وآله فرمودند چيزي مثل آتش جهنم نديده ام هركه از ان ميكريزد در خوابست ومثل بهشت نديدم هركه طالب
آنست در خوابست وباينها كه كفتيم رسيدن ومحقق شدن بسيار نادرست اما هركسي بحسب حال از آنها
نصيبي دارد يا ضعيف يا قوي ومراتب صدق نهايت ندارد وكاه مي باشد كه بنده در بعضي امور صدق
ميدارد ودر بعضي نميدارد واكر در جميع اينها صادق باشد صديق حقيقي خواهد بود **فصل** در كتاب
مصباح الشريعه از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مرويست كه فرمودند هركاه خواهي بداني كه صادقي
يا كاذب نظر كن در معني مراد تست ودر كنه آنچه دعوي ميكني وبسنج آنرا بميزان الهي كويا كه در قيامت
خداي عز وجل فرموده والوزن يومئذ الحق يعني سنجيدن چيزها در قيامت حقست وهركاه مرادت
با دعوي برابر باشد صدق تو ثابت خواهد بود وادني صدق آنست كه زبان ودل با يكديكر موافق باشند
ومثل صادقي كه موصوف باشد بانچه كفتيم مثل كسيست كه نزع روح او شود وهركاه نشود ...
علماي خود خواهد كرد ونيز آنحضرت فرمودند صادق اول كسي كه تصديق او ميكند خداست كه ميداند
كه راست ميكويد بعد از آن نفس او او را تصديق ميكند وميداند كه راست ميكويد ونيز از آنحضرت
روايتست كه فرمودند بدرستي كه بنده راست ميكويد تا آنكه در پيش خدا از راستكويان نوشته ميشود
ودروغ ميكويد تا آنكه در پيش خدا از دروغكويان نوشته ميشود وهركاه راست كفت خداي عز وجل
ميفرمايد كه راست كفت وخوب كرد وهركاه دروغ كفت خداي عز وجل ميفرمايد دروغ كفت وبد كرد
ودر روايتي مذكورست كه راست ميكويد تا آنكه خداي عز وجل او را صديق مينويسد ونيز آنحضرت فرمودند

مردم را بخير بخوانيد بغير از زبان تا آنكه در شما سعي وصدق وپرهيزكاري ببينند ووقتي آنحضرت بعضي از
از اصحاب خود كفتند ببين كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام بچه چيز آن رتبه را در نزد پيغمبر صلي الله عليه وآله
رسانيد كه آن چيز را لازم شو بدرستي كه حضرت علي باين مرتبه در نزد پيغمبر بصدق واداء امانت رسيد ونيز فرمودند
نظر بطول ركوع وسجود كسي مكن كه اين چيزيست عادت كرده واكر ترك آن كند وحشت خواهد نمود وليكن نظر
كن بصدق سخن واداء امانت او ونيز فرمودند بدرستي كه خداي عز وجل هيچ پيغمبري را مبعوث نساخت مكر
بصدق سخن واداء امانت بنيكوكار وبدكار وحضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله فرمودند اداء امانت جلب روزي
ميكند وخيانت جلب پريشاني ميكند وحضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمودند اداء كنيد امانت را اكر چه
بقاتل فرزند پيغمبران باشد وحضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند هركه ترا امين كند بامانتي ادا
امانت را بكن وهركه با تو خيانت كند تو باوي خيانت مكن

مقاله پنجم

در عبادات واسرار آنها ودرين هفت بابست

باب اول

در نيت واخلاصست حضرت
پيغمبر صلي الله عليه وآله فرمودند جز اين نيست كه عملها بنيات است وهركسي از براي اوست آنچه نيت دارد پس هركه
هجرت وميل او بجانب خدا ورسول خدا باشد پس هجرت وميل او بجانب ايشان خواهد بود وهركه هجرت
او بدنيائي باشد كه بان برسد يا بزني باشد كه او را خواسته باشد پس هجرت وميل او در چيزي خواهد بود كه بان
هجرت وميل نموده واين سخن را در وقتي فرمودند كه بعضي از صحابه آنحضرت كفتند بعضي آنها كه هجرت نموده اند
بسوي جهاد نيت او از هجرت غير آن نيست كه اخذ غنيمت از مالها واسيرها بكند يا نام وآوازه بهم رساند هنكامي
كه غالب شود پس آنحضرت بيان فرمودند كه هركسي در عمل خود بان ميرسد كه طلب ميكند ونيت آن دارد هرچه
بوده باشد خواه دنيوي وخواه اخروي واين خبر از آنهاست كه اصحاب ما آنرا از متواترات شمرده اند واول
چيزي كه تعليم اولاد ميكنند اينست وميكويند كه اين نصف علمست وبدانكه حساب نميشود از عبادت خدا
واز طاعت شمرده نميشود بحيثيتي كه در آخرت اجري بان مترتب شود مكر چيزي كه مراد بان تقرب بخدا
وروز آخرت باشد ومراد ازين آنست كه اراده ثواب الهي نموده باشد يا اراده رسيدن بثواب يا خلاصي از
عقاب وبالجمله قصد او فرمانبرداري خدا باشد در چيزي كه ترغيب نموده بندكان را بان چنانچه كفته ادعوه
خوفا وطمعا يعني بخوانيد خدا را از روي ترس واميد وفرموده يدعوننا رغبا ورهبا يعني ميخوانند ما را از روي
رغبت ورهبت وهمچنين در هر چيزي كه خداي عز وجل بان وعده بهشت يا تهديد بجهنم نموده در لفظهاي بسيار
وترغيب وترهيب وتهديد فرموده وشكي نيست كه جزا خواهد داد خداي عز وجل بندكان را بعبادت قدر

ومنزلت ونيت ايشان پس هركه خدا را شناخت بجمال وجلال ولطف وكمال او واو را دوست داشته باشد و
مشتاق او باشد وعبادت را از براي او خالص كردانيده باشد از آن راه كه او را سزاوار عبادت ومحبت
داند البته خداي عز وجل او را دوست ميدارد واز براي خود ميكرداند وبرميكزيند وبخود نزديك ميكرداند
وبنزد خود ميبرد لكن نزديكي معنوي وقرب روحاني چنانچه در حق بعضي از آنها كه اين صفت دارند فرموده
وان له عندنا لزلفى وحسن مآب يعني بدرستي كه او را نزد ما نزديكي وبازكشت خوبيست حضرت امير المؤمنين عليه السلام
فرمودند خدايا عبادت نميكنم ترا از ترس آتش واز طمع در بهشت بلكه ترا سزاوار عبادت يافته ام
پس ترا عبادت كرده ام وهركه از خدا غير اين نداند باشد كه خداست وصانع عالم وقادر وقاهر وعالم
واينكه بهشتي دارد كه مطيعان را بان بهره مند ميكرداند وجهنمي دارد كه عاصيان را بان معذب ميسازد
وعبادت او ميكند تا بهره مند بهشت شود يا از جهنم نجات يابد البته خداي عز وجل او را بعبادت و
طاعتش داخل بهشت ميكرداند واز جهنم نجات ميدهد چنانچه از ين خبر داده در بسياري از قرآن پس
ثابت شد كه هركسي بچيزي ميرسد كه نيت آن دارد وكوشش دارد سخن بعضي كه ببطلان عبادت فرموده اند
هركاه قصد از كردن آن تحصيل ثواب يا خلاصي از عقاب باشد واين كمان را از ان جهت كرده اند
كه اين قصد را منافي يافته اند با اخلاصي كه عبارتست از اراده محض ذات الهي نمودن وچنين كمان كرده اند
كه هركه اين قصد كند قصد او جلب منفعت بخود يا دفع مضرت از خود است نه اراده محض خداي الهي
واين سخن از كسي ناشي شده كه معرفت بحقيقت تكليفات ومراتب مردمان در آن ومعرفت بمعني نيت و
حقيقت آن نداشته باشد بلكه نداند كه نيت عبارتست از برانكيخته شدن نفس وميل وتوجه آن بجانب چيزي
كه غرض ومطلب است يا در دنيا ويا در عقبي نه محض قول نيت كنند در وقت عبادت كه ميكنم اين عبادت
را از براي نزديكي بخدا وتصور اين معني بخاطر وملاحظه آن در دل كردن اكر چه نفس را ميلي بغير
خدا نباشد واين حرفيست بسيار دور بلكه حركت زباني وحكايت نفسانيست واين سخن از قبيل سخن
كرسنه است كه كويد بخواهش بطعام دارم در حالتي كه قصد او وصول خواهش بطعام باشد وميل
خاطر وهركاه حاصل نباشد ممكن نيست كه بمحض قول وتصور اختراع واكتساب آن توانند نمود و
اكثر مردم متعذر است از ايشان طلب جناب الهي وتقرب باو نمودن زيرا كه از خدا بغير از آنچه اميد بان دارند
يا از ان ميترسند چيزي ديكر نميدانند پس نهايت آنچه ايشان توانند كرد آنست كه متذكر آتش شوند
وخود را از عقاب آن بترسانند ومتذكر بهشت شوند وخود را رغبت دهند بثواب آن خصوصا كسي

بر دل او ميل بدنيا غالب باشد از براي آنكه چنين كسي كمست كه ميل بجز آن نمايد از براي آنكه بثواب آخرت
برسد چه جاي آنكه عبادت خدا بنيت عظمت او كند از ان راه كه او را مستحق طاعت وعبوديت داند از
براي آنكه كم كسي اين را ميفهمد چه جاي آنكه تحصيل اين نمايد واكر كسي را تكليف باين نوع امري نمايند
تكليف بچيزي خواهد كه طاقت آن ندارد ومعني اخلاص در عبادت غير ازين نيست كه مخلوط نمايد
او را با آميختهاي دنيوي وحظهاي نفساني كه بنفس ميرسد مانند مدح مردم وخلاصي از نفقه دادن
كردن وامثال اينها چنانچه بيان اينها خواهد آمد وظاهرست كه اراده بهشت وخلاصي از جهنم
كه در آخرت وعده باينها شده منافي اخلاص نيست اكر چه بهشت ودوزخ را از جنس چيزهائي دانند
كه در دنيا الفت بان كرفته واكر چنانچه اين چنين نيتهائي مفسد عبادات باشد پس رغبت فرمودن
وترسانيدن ووعده دادن وتهديد كردن همكي عبث ولغو ميشود بلكه خلل بمطلوب ميرسانيد و
باز كاشكي ميدانستيم كه چون ممكنست بنده ضعيف خواري كه از براي خود مالك ضرر ونفعي
ونزديكي نيست اينكه مستغني باشد از جلب منفعت از مولاي خود از براي نفس خود يا دفع ضرر از آن
وهركه خوب تامل كند درين چنانچه بايد ميبايد بسياري از قايلان ببطلان عبادت بيكي ازين دو نيت
را مكر آنكه نيتهاي صحيح ايشان در عبادت بيكي ازين دو برميكردد اكر چه شعور باين ندارند حضرت
امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند عابدان بر سه طايفه اند قومي عبادت خدا را كرده اند از
ترس واين عبادت بندهاست وقومي عبادت ميكنند خدا را از براي طلب ثواب واين عبادت مزدورهاست
وقومي عبادت خدا را ميكنند از براي محبت بان واين عبادت آزادانست واين بهترين عبادتهاست و
عبارت حضرت كه فرمودند اين بهترين عبادتهاست اول دليل از ان ميدهد كه عبادت كردن بدو وجه
خالي از فضلي نيست چه جاي آنكه صحيحست **فصل** در حديث مشهور وارد شده از آنحضرت پيغمبر
صلي الله عليه وآله كه فرمودند نيت مؤمن بهترست از عمل آن ونيت كافر بدترست از عمل وهر عمل كننده عمل
ميكند بر نيت خود وفقها ... در معني اين حديث خلاف بسياري كرده اند ومؤلف حقايق ميكويد
از براي من ظاهر شده آنست كه چون مؤمن نيت خيرات بسيار ميدارد ووقت عمرها عبادت بعمل با آنها
نميكند پس ثوابي كه مترتب بر نيتهاي او ميشود بيش از ثوابيست كه بر عملهاي او مترتب ميشود ونيز
مؤمن نيت ميدارد كه عبادات او بهترين وجهي واقع شود از براي آنكه ايمان او مقتضي اينست وهركاه
مشغول بعمل شد چنانچه ميخواهد از براي او ميسر نشد پس اتيان باينها چنانچه بايد نميشود ...

او همیشه بهتر است از آنچه عمل میکند در هر عبادتی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام اشاره باین معنی
فرموده اند در آن مقام که گفته اند نیت مؤمن بهتر است از عمل او از برای آنکه چیزی چند از خیرات
میدارد که بآن نمیرسد و نیت کافر بدتر است از عمل او است از برای آنکه کافر نیت شر میدارد و آن
مقدار شر نمیخواهد بجای آورد که بآن نمیرسد و شخصی بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
از شما شنیده ام نیت مؤمن بهتر است از عمل او و چون تواند بود که نیت بهتر از عمل باشد فرمودند
از برای آنکه در عمل ریا نمودن از برای مخلوقان می باشد اما نیت خالص است از برای پروردگار
عالمیان پس خدای عز و جل آن مقدار اجر بر نیت میدهد که بر عمل نمیدهد و بعد از آن فرمودند
که بنده می باشد که در تمام روز نیت میدارد که در شب نماز برخیزد و شب خواب بروی غالب میشود
و میخوابد و خدای عز و جل از برای او ثواب نماز را مینویسد و نفسی که در خواب میکشد تسبیح
مینویسد و خواب او را صدقه مینویسد و نیز آنحضرت فرمودند بنده مؤمن فقیر میگوید خداوندا
روزی من کن مال را تا فلان کار خیر و فلان کار خیر را بکنم و هر گاه خدای عز و جل صدق نیت او را
دانست آن مقدار اجر از برای وی مینویسد که آن کار را کرده باشد بدرستی که خدای عز و جل
وسعت و کرم هست و نیز از آنحضرت پرسیدند از حد عبادت که هر گاه بنده آنرا بکند ادای عبادت
نموده خواهد بود فرمودند حسن نیت بطاعت یعنی آنکه در طاعت نیت خوب داشته باشد و اگر
موافق آنچه نیت کرده میسر شود و الا بحسن نیت ادای آن عبادت را کرده و نیز آنحضرت فرمودند
جهنمیان از برای آن در جهنم مخلد خواهند بود که نیت ایشان آنست که اگر در دنیا مخلد باشند
همیشه طاعت خدای عز و جل نکنند پس هر یک از این دو بحسب نیت مخلد خواهند بود بعد از آن آیت
را تلاوت نمودند قل کل یعمل علی شاکلته و فرمودند یعنی هر کسی عمل بر نیت خود میکند و نیز آنحضرت
فرمودند هر که بشنود ثواب بر عملی را و آن عمل را بجای آورد آن ثواب بآن خواهد رسید اگر چه آن خبر
نباشد که بوی رسیده و از معنیهایی که در حدیث مشهور گفته اند آنست که از برای این نیت
بهتر است از عمل که نفع عمل موقوف بر نیت است و عکس نیست و از برای آنست که غرض اصلی از عمل
متأثر شدن قلب است بمیل بخدا نمودن و از غیر خدا منصرف شدن چنانچه در قرآن مجید فرموده لن ینال
الله لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی منکم یعنی گوشت و خون قربانی بخدا نمیرسد بلکه
آنچه بخدا میرسد پرهیزکاری و خوش نیتی شماست آیا نمی بینی که هر گاه مردی با زن خود جماع کند

معصیت خدا کنند و بهشتیان از برای آن در بهشت مخلد خواهند بود که نیت ایشان آنست که اگر در دنیا مخلد باشند همیشه طاعت کنند صح

بگمان زن دیگران البته که کار خواهد شد و هر گاه با زن دیگری جماع کند بگمان زن خود که کاری نخواهد
بود و متأثر شدن حال نیست از حالات نفس و قلب و باین سخن معنی حدیثی که آنحضرت فرمودند میتوان دانست
و مضمون حدیث آنست که هر که نیت عمل خوبی بکند و بجای نیاورد از برای وی یک حسنه مینویسند زیرا
که نیت قلب میل است بخیر و انحراف است از هوا و محبت دنیا و این نهایت حسنات است و شکی نیست که تمام
نمودن نیت بعمل کردن موجب زیادتی تقویت نیت است و مقصود از ریختن خون قربانی خون و
گوشت نیست بلکه میل قلب است از محبت دنیا و صرف نمودن مال دنیا است از برای رضای خدا و این حالت
در هنگام جزم نیت حاصل شود و اگر مانعی از عمل رو دهد خون و گوشت بخدا نمیرسد اما پرهیز
کاری میرسد و پرهیزکاری در دل میباشد و از برای اینست که وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله بجهاد تبوک میرفتند فرمودند بدرستی که در مدینه قومی هستند که ما هیچ رود خانه را طی
نکنیم و هیچ گامی بر نمیداریم که ناخوش آید کفار را و هیچ نفقه نمیکنیم و هیچ تنگی بما نمیرسد مگر آنکه آن
قوم که در مدینه اند در این اجر شریکند و جمعی گفتند یا رسول الله این چون تواند بود و حال آنکه با ما
نیستند فرمودند عذری مانع آمدن ایشان بجهاد شده پس بحسن نیت با ما شریکند **فصل** نیت یا
یکی است مانند برخواستن از برای احترام شخصی و یا متعدد است مانند تصدق نمودن از برای فقر و
خویشی پس یا آنست که هیچ یک از آنها بتنهائی مستقل نیستند و باین میتوان دانست که اگر جدا باشد
از آن خواهد نمود و یا آنست که هر یک مستقل باشند یا بر سبیل مساوات و یا بتفاوت و بتعدد هر یک جزای
آن متعدد میشود خواه نیت خیری باشد مانند داخل شدن مسجد از برای زیارت که بخانه خدا
که مسجد خانه خدا است و در حدیث نبوی وارد شده هر که داخل مسجد شود زیارت خدا کرده و سزاوار است
بر کسی که زیارت آن شده که کرم نماید بر زیارت کننده و نیت دیگر از دخول مسجد انتظار نماز باشد و اعتکاف
در آن داشتن و از خلق منزوی بودن و مجرد شدن از برای ذکر و ترک گناهان نمودن و
شری باشد مانند نشستن در مسجد از برای سخنان باطل گفتن و ملاحظه زنان نمودن و
افتخار و ریا و جدال کردن و نیت خیر و مباح را عبادت میکرداند مانند بوی خوش استعمال کردن
روز جمعه از برای اقامت بر سنت و تعظیم مسجد و دور نمودن آزار بوی بد از مردم کردن و محبت
بوی مردم را خوشنود ساختن و راه غیبت را بر مردم بستن و بسیار میباشد که بر محض عبادت زیادتی
میکنند مثل آنکه با سایش میخوابد و مزاح باجی با زن خود میکند از برای آنکه هر گاه داخل نماز

شود نشاطی او را باشد و این نیت بهتر است از نمازی که در ملال واقع شود و نیت معصیت مباح را
معصیت میکرداند مثل آنکه بوی خوش استعمال میکند از برای تفاخر نمودن با اظهار مال داری و خود را
زینت دادن از برای زنا اما نیت اثری در حرام نمیکند چنانچه شراب خوردن بنیت آنکه اعضای موافقت برای زن
مباح نمیکند **فصل** نیت داخل در تحت اختیار نیست از آن راه که دانستی که عبارتست از
انگیخته شدن نفس و متوجه و موافق شدن که غرضی در آن از برای نفس ظاهر شده باشد خواه
غرض دنیوی خواه اخروی و مادام که آدمی غرض را وابسته بفعلی از افعال نداند بعضی از آن واقع
این نمیشود اما در هر وقتی قادر بر این اعتقاد نمی باشد و هر گاه اعتقاد داشته باشد وقتی قلب
این میشود که فارغ باشد باشتغال و بغرضی دیگر که از آن اقوی باشد منحرف نشده باشد و این
در هر وقتی ممکن نمی باشد و باعثها و مانعها اسبابهای بسیاری می باشد که بواسطه آن سببها نیت
باعث یا مانع جمع میشود و این بحسب اشخاص و احوال و اعمال مختلف میشود پس هر گاه شهوت نکاح
غالب شود و غرض صحیحی در ولد نباشد ممکن نیست که تزویج بنیت ولد واقع شود بلکه ممکن
نیست مگر بنیت قضای شهوت زیرا که نیت اجابت باعث است و باعثی بغیر از شهوت نیست پس چون نیت
ولد نتوان کرد بلی طریق کسب این نیت مثلا آنست که اولا ایمان بشرع را تقویت بدهد و تقویت ایمان
بآن میشود که ثواب سعی در بسیاری امت محمد صلی الله علیه و آله را عظیم بشمرد و از خود دور سازد
اموری را که موجب نفرت از ولد است مثل دشواری خرج آن و طول تعب و غیر اینها را بجای آورد که
باشد رغبتی در تحصیل ولد از برای ثواب پیدا شود و این رغبت محرک خاطر و اعضای او شود که ثمره
عقد میشود و هر گاه از برای طاعتی این باعث که غالب بر قلب شده فقر دنیا که محرک لسان است بر قبول
عقد نیم رسد آن شخص صاحب نیت خواهد بود و هر گاه چنین نباشد آنچه در خاطر نقل میکند
و در دل میگذراند از قصد و نیت محض خیالی و چیز بیهوده ایست و از این راه بود که جمعی امتناع
بعضی طاعات مینمودند از آن جهت که نیت حاضری نداشتند و میگفتند الحال نیت ما
نیست و این از برای آن بود که میدانستند که نیت روح عملها است و عمل بدون نیت صادق
محض ریا و تکلف است و این سبب دوری از خدا است نه سبب نزدیکی و روایت است که یکی از دوستان
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بخدمت آن حضرت آمد و سلام کرد و نشست پس آنحضرت برخواستند
و روانه شدند و او هم برخاست همراه آنحضرت روانه شد و تا در خانه حضرت همراهی نمود و آنحضرت داخل خانه

مباح نمیکرداند

شدند و آن مرد را واگذاشتند پس اسمعیل ولد آنحضرت بیرون آمد و بآنحضرت گفت چون بود که شما تکلیف دخول منزل بآن مرد
نمودید آنحضرت فرمودند نمیخواستم که در این حالت تکلیف کنم اسمعیل فرمودند که آن مرد داخل نمیشد و کاشکی تکلیف میکردید
آنحضرت فرمودند که کراهت داشتم که خدای عز و جل مرا از جمله کسانی ببیند که بزبان چیزی گویند و در دل نداشته باشند و در روایت
الربیع از آنحضرت روایت شده که فرمودند صاحب نیت صادق صاحب قلب سلیم است زیرا که سالم بودن قلب از خیالهای باطل
آن میشود که نیت از برای خدای عز و جل در هر امری خالص کرده خدای عز و جل فرموده یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله
بقلب سلیم یعنی روز قیامت که مال و فرزندان نفع نکند مگر آنکه کسی با دل سالم از آفات و خیالات بنزد خدای عز و جل بیاید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند نیت مؤمن بهتر است از عمل او و فرمودند جز این نیست که عملها بنیتهاست و از برای هر کسی آنچه نیت
کرده میرسد و ناچار است بنده را از نیت خالص در هر حرکت و سکونی زیرا که اگر نیت خالص نباشد غافل خواهد بود و غافلان را
خدای عز و جل وصف کرده و گفته اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی ایشان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند و فرموده
اولئک هم الغافلون یعنی این طائفه غافلانند نزد دیگران و باز نیت ظاهر میشود از قلب بقدر صفای معرفت و این اختلاف
مختلف میشود در قوت و ضعف و صاحب نیت خالص نفس او و هوای او در تحت سلطنت تعظیم خدا و حیا از وی مقهور
او از مخالفت طبیعت و شهوت و آرزوها در تعب میباشد و مردم از وی در راحت میباشند **فصل** و اما اخلاص عبارت
از پاک ساختن نیت از آلوده شدن بجزئی و [illegible] اراده جناب الهی نمود و این شناخته میشود بتفکر در صفات
خدا و مناجات با وی و بعد از آن اراده نفع آخرت و [illegible] و [illegible] ظاهر شده که حقیقت اخلاص اینست که بجز
پروردگار مقصودی نداشته باشد و بعد از آن چنانچه مامور شده بعبادت مستقیم سلوک نمائی از برای خدای عز و جل و عمل کنی بجز آن
ما بتی که از این راه بجز کرده بسوی خدای عز و جل فرموده و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی مامور نشده اند مگر
بآنکه عبادت خدا کنند در حالتی که خالص کرده باشند دین را از برای خدا و فرموده الا لله الدین الخالص
آگاه باش که دین خالص از برای خداست و فرموده الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله یعنی
مگر کسانی که توبه کرده باشند و اصلاح خود کرده و اعتصام بخدا نموده باشند و دین خود را خالص کرده باشند از برای
خدای عز و جل و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند خوشا حال کسی که خالص ساخته باشد از برای خدا عبادت و دعا را
و دل او مشغول بآنچه چشمهای او دیده نشده باشد و ذکر خدا را فراموش نکرده باشد بسبب آنچه گوشهای او شنیده و دل او
غمگین نشده باشد بسبب آنچه بدیگران عطا شده و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند خالص نمیسازد بنده ایمان
را چهل روز [illegible] ذکر خدا را چهل روز مگر آنکه خدای عز و جل او را زاهد میگرداند در
دنیا و بوی مینماید دردهای دنیا و دواهای آن را و حکمت را در دل او ثابت میسازد و بزبان او جاری میکند حکمت

امام جعفر صادق علیه السلام در ایه لیبلوکم ایکم احسن عملا فرمودند مراد ان نیست که امتحان شما
میکند که کدام عمل بیشتر کرده اید بلکه مراد انست که کدام درست تر کرده اید و درستی عمل از خدا
ترسیدنست و نیت صادق داشتن بعد از ان فرمودند بر عمل باقی ماندن تا خالص باشد دشوار
ترست از عمل و عمل خالص انست که نخواسته باشی که کسی ترا بکند مگر خدای عز و جل و نیت بهتر
از عمل است زیرا که نیت عملست بعد از ان این ایه را تلاوت نمودند قل کل یعمل علی شاکلته و فرمودند
یعنی هر کسی عمل بر نیت خود میکند و طریق تحصیل اخلاص شکستن حظهای نفس و قطع طمع از
دنیا نمودنست و مجرد شدن از برای اخرت بحیثیتی که این حالت بر قلب غالب شود و بسیار عملها می
باشد که ادمی خود را در ان بتعب می اندازد و گمان میکند که خالص است از برای خدا و در ین گمان فریفته
شده از برای انکه وجه افت در ان را نمی داند چنانچه از بعضی عباد حکایت شده که گفت نماز سی سال
را قضا کردم که در مسجد بجماعت در صف اول گزارده بودم از برای انکه روزی از راه عذری دیر
بمسجد امدم و در صف دوم نماز گزاردم و مرا خجالتی از مردم رو داد که مرا در صف دوم دیدند پس
دانستم که دیدن مردم در صف اول موجب خوشنودی من بود و استراحت قلب من از این بود و من
شعور باین نداشتم و این امر بسیار پنهان و در غایت ابهام و کم عملیست که از امثال این سالم باشد و
کم کسی باین اگاه میشود و جمعی که ازین غافلند در اخرت حسنات خود را سیئات خواهند دید
در قران مجید وارد شده و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد از برای ایشان
از جانب خدا چیزی که گمان نداشتند و وارد شده و بدا لهم سیئات ما عملوا یعنی بدی انچه کرده اند
ظاهر شد از برای ایشان و واقع شده و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی ایشان گمان داشتند
که خوب میکنند و در باب مذمت غرور اشاره بامثال اینها شده **فصل** بدانکه اجماع امتست بر انکه
هر که بحج رود و با حج تجارتی کند حج او صحیحست و ثواب خواهد داشت با انکه سفر او خالص نیست
از برای حج و وجه دیگر انست که تجارت تحصیل زهد است و این نیز عبادتست چنانچه گذشت و دا
که نیت خیرات متعدده موجب تعدد ثوابست بقدر نیتها و وجه دیگر این نیست که بعضی گمان کرده
اند که تاجر وقتی ثواب اعمال حج باو داده میشود که بمکه برسد و تجارت او موقوف برسیدن بمکه
نیست پس حج او خالص است و انچه مشترکست طول مسافتست و ثوابی در طول مسافت نیست هر گاه
قصد تجارتی داشته باشد و وجه دیگر این انست که گمان کرده اند که هر گاه حج محرک اصلی باشد و

غرض تجارت از قبیل معین و تابع باشد پس اصل سعی خالی از ثوابی نیست بلی اگر تجارت از برای جمع مال و
ذخیره کردن باشد بر ورد احتیاج بال دور نیست که این وجه گفته شود و همچنین از اخلاص بیرون نمی رود
اگر ضم شود بقصد حج قصد شکفتگی و وحشت از اهل داشتن هر گاه که ضمیمه مستقل نباشد مثل انست
ضم شود بنیت روزه پرهیز کردن و بنیت وضو قصد خنک شدن و بنیت ازاد کردن قصد دفع بدی خوی
بنده و خلاصی از خرج ان و غیر این از ضمیمها هر گاه ضمیمها مستقل نباشند و اما انچه از ریا و غیر ریا ضرر
باخلاص میرساند بحث در ان در باب کبر و ریا گذشت و اعاده انها وجهی ندارد **فصل** در مصباح
الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند اخلاص جمع میکند عملهای فاضل
را و اخلاص معنیست کلید او قبولست و انچه حکم بوقوع ان میکند رضاست پس هر که خدای عز و جل
قبول عمل او را بکند و از ان راضی باشد صاحب اخلاص خواهد بود اگرچه عمل او کم باشد و هر که خدا
قبول عمل او را نکند صاحب اخلاص نخواهد بود اگرچه عمل او بسیار باشد و این را از قلت عبادت ادم
و کثرت عبادت ابلیس میتوان فهمید و علامت قبول وجود استقامتست و این باین میشود که تمامی محبوبها
را بگذارد و علم بهر حرکت و سکونی روزی او شده باشد و صاحب اخلاص میکاود روح خود را و صرف
میکند جان خود را در راه چیزی که استقامت علم و عمل بانست و عمل کند و انچه عمل شده و ادراک
از برای انکه هر گاه این را ادراک کرد همه را ادراک کرده و هر گاه این از وی فوت شود همه فوت شده خواهد
بود و این عبارتست از صاف گردانیدن معنیهای تنزیه حق در یگانه دانستن ان چنانچه عالم اول
فرموده هلاک شدند عمل کنندها مگر عابدان و هلاک شدند عابدان مگر دانشمندان و هلاک
شدند دانشمندان مگر راستگویان و هلاک شدند راستگویان مگر صاحبان اخلاص و هلاک
شدند صاحبان اخلاص مگر پرهیزکاران و هلاک شدند پرهیزکاران مگر صاحبان یقین و صاحبان
یقین بر خطر عظیمند خدای عز و جل بپیغمبر خود فرموده واعبد ربك حتی یاتیك الیقین یعنی عبادت
خدا بکن تا یقین بنزد تو بیاید و ادنی حد اخلاص بذل نمودن بنده است طاقت خود را و بعد
ان از برای عمل قدری در نزد خدا قرار ندهد که بسبب عمل توقع عوضی داشته باشد از برای انکه
میداند که اگر خدای عز و جل طلب کند از برای وی وفا بحق عبودیت نمودن را هر اینه عاجز خواهد
شد و ادنی مقام صاحب اخلاص در دنیا سالم بودنست از جمیع گناهان و در اخرت نجات از
جهنم یافتنست و اعلی مرتبه بهشت شدن

باب دوم

در طهارت و پاکیزگی است

عز و جل فرموده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین یعنی در ان مسجد مردانی هستند
که دوست میدارند با طهارت بودن را و خدا دوست میدارد طهارت کنندگان را و فرموده
ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج ولکن یرید لیطهرکم یعنی نمیخواهد خدای عز و جل که بگرداند
در دین بر شما حرجی لیکن میخواهد که شما را پاکیزه گرداند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند طهارت
نصف ایمانست و فرمودند کلید نماز طهارتست و فرمودند بنای دین بر پاکیزگیست و فرمودند بد بنده ایست
ان بنده که کثیف و پلید باشد و فرمودند هر که جامه اخذ نماید باید که او را پاکیزه کند و حضرت امیر المؤمنین
سلام الله علیه فرمودند جامه پاکیزه غم و اندوه را میبرد و پاکیزگیست از برای نماز و صاحبان بصیرت بظواهر
این کلمات متفطن شده اند که تمامی ایمان باباد گردانیدن دلها و باطنها میشود و انکه مراد حضرت
از انچه فرموده اند که طهارت نصف ایمانست که ابادی ظاهر پاک کردن و پاکیزه ساختن بریختن اب
نصف ایمانست و نصفی دیگر ابادی باطنست بعملهای صالح و خلقهای پسندیده پس طهارت چهار
مرتبه دارد اول پاک گردانیدن ظاهر از حدثها و نجاست و کثافتها و دوم پاک گردانیدن اعضا
از جنایات و گناهان و انچه باز خواست داشته باشد و سیم پاک گردانیدن دلست از اخلاق ناپسندیده
و بد و چهارم پاک گردانیدن باطنست از غیر خدا و این طهارت پیغمبران و صدیقانست و
طهارت در هر مرتبه نصف عملست که در ان مرتبه و این مقامات و منازل ایمانست و هر مقامی طبقه دارد
هرگز بنده بطبقه عالیه نمیرسد مگر انکه از طبقه پایین تر تجاوز نموده باشد پس نمیرسد بطهارت باطن از
غیر خدا و ابادی ان بمعرفت خدا و ظهور بزرگی و عظمت ان مادام که فارغ نشده باشد از طهارت قلب
از خلقهای مذموم و ابادی ان بخلقهای محمود و باین طبقه نمیرسد کسی که فارغ نشده باشد از طهارت
از انچه نهی شده و از ابادی ان بطاعتها و هر چند مطلب عزیز و شریف باشد سلوک ان دشوار و راه ان
دراز و عقبهای ان بسیار میشود و گمان نکنی که این مطلب با ارزو و هوس ادراک میتوان کرد و با تمنا
بان میتوان رسید بلی هر کسی که دیده باطن او نابیناست از تفاوت این طبقها نمیفهمد از مراتب طهارت
مگر مرتبه اول را که مانند پوست اخرست نسبت بمغزی که مطلوبست پس نهایت ایستادگی در ین مینماید
و استقصا در شعبهای ان میکند و باطن او خراب و الوده بپلیدیهای کبر و عجب و جهل و ریا و
نفاق می باشد **فصل** سزاوار از برای عاقل انست که هر گاه بیت الخلا رود از برای قضای حاجت
متذکر شود نقص و احتیاج را و انچه مشتملست بران از کثافتها و بتعقیب استراحت و افتادن نفس در

وقت بیرون رفتن کثافتها و ارمیده شدن خاطر از پلیدیهای انها و صلاحیت داشتن قلب از برای ایستادن
بر بساط خدمت و قابلیت مناجات با خدای عز و جل متذکر شود خواری دنیا و مال عاقبت شهوتها و لذتها
و نعمتهای ان را و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند مستراح
را از برای ان مستراح مینامند که نفسها از گرانی نجاستها و فارغ شدن از کثافتها و پلیدیها باستراحت
می افتد و ترک ان را میکند و نفس و قلب خود را فارغ میسازد از مشغول بان بودن و بنده میداند از جمیع
و اخذ ان چنانچه زنده میدارد از نجاست و غایط و کثافت و فکر میکند در نفس خود در حالتی که محترم و معزز
بود چون در ین حالت خوار و زبون شده و میداند که تمسک بقناعت و تقوی از برای او مورث راحت
دنیا و اخرتست زیرا که راحت در خوار داشتن دنیاست و در فراغ نمودن از تمتع از انها بر داشتن و دفع حرج (?)
در انست که ازاله نجاست از حرام و شبهه بکند و در کبر را بر روی نفس ببندد بعد از انکه معرفت بنفس
داشته باشد و از گناهان بگریزد و در تواضع و پشیمانی و حیا را بگشاید و سعی کند در ادای امرها و اجتناب
از نهیها از برای طلب بازگشت بخدا و خوشی نزدیکی بان و خود را در زندان خوف و صبر و باز داشتن نفس
از شهوتها بدارد تا انکه بپیوندد در دار القرار بامان خدا و طعم رضای او را بچشد زیرا که تکیه و اعتماد
بر انچه غیر اینست هیچ و لغوست **فصل** از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده فرمودند که دهنهای
شما راههای قرانست پس خوش بو کنید دهنها را بمسواک و نیز فرمودند یک نماز در عقب مسواک بهترست از
هفتاد و پنج نماز بدون مسواک و در مصباح الشریعه روایتست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
مسواک دهن را پاکیزه میگرداند و موجب خوشنودی خداست و خدای عز و جل این را از
سنتهای موکده گردانیده و در ین انتفاع و منفعت بحسب ظاهر و باطن هست که نمیتوان شمرد این
منفعتها از برای کسیست که فهمد و همچنانکه مسواک الودگیهای دندانها را از طعام و خوردنیها
زایل میکند همچنین بتضرع و خشوع و نماز شب و استغفار در سحرها ازاله نجاست گناهان بکن و پاکیزه
ساز باطن و ظاهر را از کدورتهای نافرمانی خدا و از تمامی معصیتها در حالتی که خالص
از برای خدای عز و جل زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله مرادش از استعمال مسواک این بود که از
برای صاحبان هوش مثلی باشد و مثل انست که مسواک گیاهیست لطیف و پاکیزه و شاخ درخت مبارکیست
با برکت و دندانها افریده ایست از افریدهای خدای عز و جل و امانتیست (?) ... باشد و از برای
خاییدن طعام و سببیست از برای اشتهای طعام و اصلاح معده و این جوهریست در غایت صفا

کن با خلوت خدا مانند مرفیح شدن آب بجزها و هر چیزی حق او را ادا کن و ازین معنی مایل مشو و عبرت بگیر بقول
پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده اند مثل مومن خالص مثل آبست و باید صفای تو با خدای عز و جل در جمیع طاعتها مثل
صفای آب باشد در آن وقتی که خدای عز و جل او را از آسمان فرو فرستاده باشد و او را پاک و پاک کننده نامیده و در
هنگام پاک ساختن اعضا با آب پاکیزه کن دل خود را بتقوی و یقین و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده اند از برای
آن امر بوضو شده که بنده پاک باشد در هنگامی که در برابر خدا بایستد و با وی مناجات کند از برای آنکه امر بوضو
شده که فرمان بردار خدا باشد در حالتی که از پلیدی و نجاست پاک باشد با آنکه وضو سستی را می برد و خواب
را منع میکند و دل را پاکیزه میسازد از برای ایستادن نزد خدای عز و جل و از برای آن بر رو و دستها و سر و پاها
واجب شده که هر گاه بنده در برابر خدای عز و جل می ایستد چیزی چند از اعضای او ظاهر می باشد که رو
اینها واجبست زیرا که بروی سجده و خضوع میکند و بدست سوال میکند و آثار رغبت و خوف و تضرع در حالت
دعا بدست میباشد و بسر استقبال خدای عز و جل مینماید در حالت رکوع و سجود و بپاها می ایستد و می نشیند
و سبب در اینکه در جنابت امر بغسل شده و در خلوت رفتن امر بآن نشده آنست که جنابت از نفس انسان حاصل
میشود و چیزیست که از تمامی جسد بیرون می آید و خلوت رفتن از نفس انسان نمی باشد بلکه غذائیست که از راه
داخل میشود و از راهی بیرون میرود و در روایتی دیگر آنحضرت فرموده اند علت تخفیف در بول و غایط آنست
که بیشتر از جنابت واقع میشود و دایم میباشد پس خدای عز و جل در ین بوضو راضی شده از راه بسیاری
و مشقت و آمدن آن بی اراده کسی و بدون خواهشی و جنابت نمی باشد مگر بطلب لذت و مکره داشتن خود را
بران بسعی و تلاش **فصل** بعضی از اصحاب ما کاشی فرموده اند که ملخص آن اینست که دنیا و آخرت مانند دو
زنند که یک شوهر داشته باشند و هر یکی که نزدیک میشوی از دیگری دور شده خواهی بود و از برای اینست که
مامور شده در وقت مشغول شدن بنده بعبادت خدا و اقبال بروی پاکیزه ساختن اعضای ظاهره دنیوی
و اولا مامور شده در وضو بشستن روی که اکثر حواس ظاهره در آنست و حواس ظاهره عظیم ترین اسبابیست که
باعث بر مطالب دنیاست و این امر از برای آن شده که متوجه شود و اقبال کند بروی دل بر خدای عز و جل در حالتی
که خالی باشد از ین چرکینها و بعد از آن مامور شده بشستن دستها از برای آنکه بسیاری از امور دنیوی چه نفع
طبیعی که مانع از اقبال بر آخرتست مباشرت آنها بدستها میشود و بعد از آن مامور شده بمسح پاها از برای آنکه
بآنها بمطالب دنیویه متوسل بتحصیل مقاصد میشود پس آنها را پاکیزه میکند تا جایز باشد از برای او انهاد داخل
در عبادت شود و اقبال بآن کند و در غسل مامور شده بشستن جمیع پوست بدن از برای آنکه آدمی در حالت

بخوابیدن طعام آلوده میشود و بوی دهن بسبب این متغیر میشود و از ین راه فسادی در دماغ بهم میرسد
و هر گاه مومن نیز یک سواک کند بگیاه لطیف و با آلوار از بر جوهر صافی از اله فساد و تغییر از آن میکند و
بحالت اصلی عود میکند همچنین خدای عز و جل دل را پاک و صافی فرموده است و غذای او ذکر و فکر و
هیبت و تعظیم خدا گردانیده و هر گاه دل صافی در غذا خوردن آلوده بغفلت و کدورت شود بنده
مومن پاک کند بتوبه او را صیقلی میدهد و بآب یاد کشت بخدا او را پاکیزه میسازد تا بحالت اول و جوهر
اصلی صافی خود بر میگردد خدای عز و جل فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی
که خدای عز و جل دوست میدارد توبه کنندگان و صاحبان طهارت را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که ما را امر بسواک کردند باین معنی که گفتیم اراده مثل نموده بودند و هر که فکر خود را بجا باندیر با
عبرت گرفتن و در اصل و فرع استخراج مانند این مثلها بنماید خدای عز و جل چشمهای حکمت و زیادتی
فضل خود را از برای او میگشاید و اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند **فصل** حضرت صلی الله علیه
و آله فرموده اند هر که وضو بسازد و یاد نام خدای عز و جل بکند تمامی جسد او پاک میشود و از وضو تا
وضوی دیگر کفاره میان آن از گناهان میشود و هر که نام خدا را نبرد پاک نمیشود از جسد او مگر جای
آب بآن رسیده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هر که در اول وضو بسم الله بگوید چنانست
که غسل کرده و در مصباح الشریعه از آنحضرت روایت شده که هر گاه خواهی طهارت و وضو نمائی نزدیک
آب برو چنانچه بسوی رحمت خدا روی زیرا که خدای عز و جل آبرا کلید نزدیکی و مناجات خود و
راهنمائی ببساط خدمت خود گردانیده و چنانچه رحمت خدا گناهان بندگان را پاک میگرداند همچنین
آب نجاستهای ظاهر را پاک میگرداند نه غیر آب خدای عز و جل فرموده هو الذی ارسل الریاح بشری
بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا یعنی خدای عز و جل بادها را فرستاد تا بشارتی باشند برحمت او
و فرستادیم از آسمان آبی که پاک و پاک کننده است و فرموده و جعلنا من الماء کل شیء حی یعنی گردانید
از آب هر چیز زنده است پس همچنانکه خدای عز و جل زنده گردانید بآب هر چیزی از نعمتهای دنیا را همچنین بفضل
و رحمت خود عطا کرده حیات دلها را بطاعات و بفکر در صفای آب و رقت و پاکی و برکات آن و کیفیت
ممزوج شدن آن بهر چیزی و در هر چیزی و استعمال کردن آن در پاکیزه ساختن اعضائی که خدای عز و جل
ترا امر بآن کرده از برای ادای واجبها و سنتها زیرا که در تحت هر یک از ینها فایدهای بسیار هست و
هر گاه استعمال آن بحرمت بشود چشمهای فایدهای آن بزودی از برای تو منفجر میشود و بعد از آن

جماع و آنچه موجب غسل است بشهوتها نزدیکتر و تعلق او با آنها بیشتر میشود و تمامی بدن را در این حظ دخلی است
و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که در زیر هر موئی جنابتیست پس هرگاه جمیع از مرتبه عالی
دور شود و در انتهای حسیه فرو رود دشمن او درین مقام از اهم مطالب شرعیه خواهد بود تا سزاوار آن
شود که مقابله نماید با جمیع حضرت و داخل شود در عبادت دیگر و مامور شده در تیمم بمسح اعضا بخاک
کردن آنها با آب متعذر باشد از برای پست شدن اعضا که در نشستن و شکسته شدن بوسیله بخاک
خسیس آنها وجود حظ قلب ازین و او پست و ضعیف او کاملتر است پس مشغول شدن بپاکیزه ساختن
خلقهای ناپسندیده و از متوجه شدن او باموری که مانع ادراک فضیلتهاست اولی خواهد بود در نزد
عاقل از پاکیزه ساختن اعضای ظاهره و هرگاه ممکن نباشد تطهیر قلب از خلقهای ذمیمه و زینت دادن آن
بفضیلتهای پسندیده پس باید که از آن در مقام شکستگی و عبادت بیاورد و بنا زاری و خواری و پستی او
را اسیر فرماید شاید که مطلع شود بروی خدای رحیم و سید کریم و او شکسته و متواضع باشد پس نسیمی از
نور درخشان الهی بروی بوزد چرا که خدای عزوجل در نزد شکسته دلان حاضر میباشد چنانچه در خبر وارد
شده پس ازین اشارها ترقی کن بچیزی که از برای تو موجب اقبال خدا و لا فی احوالهای سابق باشد **فصل** حضرت
امیر المومنین سلام الله علیه فرمودند خوب خانه ایست حمام در آن یاد آتش جهنم میشود و چرک را میبرد
اشاره ایست باینکه از برای عاقل سزاوار است که در هر لحظه از یاد آخرت غافل نشود چرا که مرجع و قرارگاه
اوست پس در هر چه نظر میکند از آب و آتش و غیر اینها از برای او عبرتی و موعظه ایست و هرگاه نظر بظلمتی
کند متذکر ظلمت لحد میشود و هرگاه نظر بمار کند متذکر افعیهای جهنم میشود و اگر آواز هولناکی
بشنود متذکر نفخ صور میشود و اگر چیز خوبی ببیند متذکر نعمتهای بهشت میشود و اگر سخنی که مشتمل
برد یا قبول باشد بشنود متذکر چیزی میشود که در آخرت بعد از حساب انکار و قبول از برای وی منکشف
خواهد شد و غیر اینها که گفته شد و حمام شبیه ترین چیزهاست بجهنم در تحتان آتش و در فوقانش ظلمت
پس سزاوار است که بحرارت حمام متذکر حرارت جهنم شود و فرض کند اگر یک ساعت در بیوت گرمی
محبوس باشد چه حالت خواهد داشت و بعضی این را بجهنم و از شر آن پناه بخدای عزوجل برد و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هرگاه داخل بیوت سیم حمام شوی بگو نعوذ بالله من النار و نسئله
الجنة یعنی پناه میبریم بخدا از جهنم و سؤال میکنیم از وی بهشت را و این سخنان را مکرر در حمام میگو تا وقتی
که بیرون روی **باب سیم** در نماز و ذکر آنچه خدای عزوجل فرموده والذین هم

فی صلوتهم

فی صلوتهم خاشعون یعنی مومنان که همیشه در نماز شکستگی و افتادگی میکنند و فرموده فویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی وای بر جماعت نمازگزاران که از نمازی که میگزارند غافل میباشند و خدای عزوجل
حضرت ایشان را کرده بر غافل از نماز بودن با آنکه نماز گزارند نه آنکه ترک آن را کرده باشند و فرموده اقم الصلوة
لذکری یعنی اقامت نماز بکن از برای آنکه در یاد من باشی و فرموده اند و لا تکن من الغافلین یعنی از غافلان
مباش و فرموده اند و لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک نماز مشوید در حالتی
که مست باشید تا آنکه بدانید که چه میگوئید و درین تنبیهیست بر مستی دنیا زیرا که علت نهی را بیان فرموده تا
ادراک و شعور نداشته باشید داخل نماز مشوید و ازین میتوان دانست که هر چه موجب غفلت باشد در
نهی داخلست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که دو رکعت نماز کند و بکار دنیا در آن دو رکعت
چیزی از دنیا را در خاطر نگذراند خدای عزوجل گناهان گذشته او را می آمرزد و فرمودند جز این نیست که
نماز مسکنت و تواضع و تضرع و اظهار فقر و ندامت و شرمساریست و دستها را در نماز دراز کن مگر خدا
را میخوان و هر که این کار را نکند نماز او ناقص است و فرمودند هرگاه نماز واجبی گزاردی در وقت بگزار
و چنان نماز کن که نماز وداع باشد و ترسی که دیگر عود بآن نکنی و نیز فرمودند نظر نمیکند خدای عزوجل
بنمازی که مردی در آن دل خود را با بدن حاضر نگردانیده باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند خدای عزوجل از هر کسی که یک نماز قبول کند او را عذاب نمیکند و از هر کسی که حسنه قبول
کند او را عذاب نمیکند و روایتست که حضرت ابرهیم خلیل آواز آه و ناله او بمقدار ثلث فرسخ شنیده مسافت
میشد و صدای سینه آنحضرت در نماز شنیده میشد مانند آواز دیگی که در جوش باشد و همچنین از سینه
مبارک پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نیز مثل این شنیده میشد و بعضی از زنان آنحضرت گفتند که پیغمبر صلی
الله علیه و آله با ما سخن میگفت و ما با وی سخن میگفتیم و هرگاه وقت نماز حاضر میشد گویا که او ما
را نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم و حضرت امیر المومنین سلام الله علیه هرگاه شروع در وضو میکرد رنگ
روی مبارک آنحضرت از ترس خدا متغیر میشد و هرگاه وقت نماز میشد میلرزید و رنگ برنگ میشد و
ازین حالت از وی سؤال کردند فرمودند وقت امانتی آمده که خدای عزوجل بر آسمانها و زمین و کوهها
عرض کرد و تحمل آن ابا نمودند و ترسیدند و حضرت فاطمه سلام الله علیها در اثنای نماز از ترس خدا
پی در پی نفس میزدند و امام حسن علیه السلام هرگاه از وضو فارغ میشدند رنگ مبارک ایشان متغیر میشد
و این حالت را جمعی با آنحضرت عرض کردند فرمودند لازمست بر کسی که خواهد که بر صاحب عرش مجید

داخل شود رنگ او متغیر شود و مثل این از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده و
هرگاه حضرت امام زین العابدین علیه السلام وضو میگرفتند رنگ مبارک ایشان زرد میشد و اهل آنحضرت
با ایشان میگفتند این چه حالتست که در وقت وضو شما را رو میدهد فرمودند آیا میدانید که در برابر
چه کسی میخواهم بایستم و شخصی روایت کرده که آنحضرت را در نماز دیدم که ردای مبارک او از دوش وی
ساقط شد و متوجه اصلاح آن نشدند تا از نماز فارغ شد و سبب این را از آنحضرت پرسیدم فرمودند آیا
میدانی که در برابر چه کسی بودم بدرستی که از بنده نمازی قبول نمیشود مگر بمقداری که روی او در دل
با خدا باشد پس گفتم فدای تو شوم درین هنگام ما هلاک شده ایم فرمودند چنین نیست بدرستی
که خدای عزوجل آنچه در نماز نافله حضور قلب داشته این نماز واجب را بآن حضور تمام میگرداند و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام هرگاه بنماز می ایستادند
رنگ ایشان متغیر میشد و هرگاه سجده میکردند سر از سجده بر نمیداشتند تا آنکه عرق از روی مبارک
آنحضرت فرو میچکید و نیز آنحضرت فرمودند که پدرم میگفت که هرگاه حضرت امام زین العابدین بنماز
می ایستادند گویا ساق درختی بودند که چیزی از آن حرکت نکند مگر آنچه را باد حرکت دهد
و وقتی آنحضرت را حالتی در اثنای نماز رو داد تا آنکه بر خاک افتادند و بیهوش شدند و هنگامی
که بهوش آمدند و سؤال این حالت از ایشان شد فرمودند مکرر این آیه را بر دل خود میخواندم تا
آنکه از قائلش که خدای عزوجل باشد شنیدم و جسم من تاب مقاومت معاینه الهی ننمود و گفته اند تورات
که زبان مبارک حضرت امام در آن حالت مانند شجره طور بود که گفت انی انا الله یعنی بدرستی که منم
خدای سزاوار پرستش و نیز آنحضرت فرمودند امید بخدا و ترس از آن در دل جمع نمیشود مگر
آنکه بهشت از برای وی واجب میشود و هرگاه نماز گزاردی روی دل را بخدای عزوجل کن چه
هیچ بنده مومنی نیست که در نماز و دعا روی دل را بخدا کند مگر آنکه خدای عزوجل روی دلهای
مومنان را بسوی او میکند و با وجود محبت ایشان با وی او را داخل بهشت میسازد و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بدرستی که از نماز بنده بلند میشود نصف و ثلث و ربع و
خمس آن و هیچ از برای او بلند نمیشود مگر قدری که بدل اقبال بآن کرده باشد و از برای این
مامور بنوافل شدند که جبر نقصان اجزاء نماز واجبی بدون حضور قلب شده باشد بحضور قلبی
که در وجود نوافل محقق شده باشد میشود **فصل** اگر کسی گوید که آنچه از آیات و اخبار مستفاد

میشود

میشود آنست که نماز هر کسی که غافل باشد از آنچه در آن میگوید و میکند مقبول نمی باشد مگر قدری
که در آن حضور قلب داشته باشد و فقها حضور قلب را شرط نمیدانند مگر در وقت تکبیرة الاحرام
و توجه و چون جمع میان این دو توان نمود و نیز نماز گزارنده در نماز و دعا مناجات با پروردگار خود
میکند چنانچه معلومست و در حدیث نیز وارد شده و شکی نیست که کلام با غفلت مناجات نیست
و کلام عبارتست از اظهار آنچه در خاطر باشد و اظهار خاطر نمیتوان نمود مگر بحضور قلب پس
در گفتن اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را براه راست چه سؤالیست با آنکه دل از آن
معنی غافل باشد و شکی نیست که مقصود از قرآن و ذکرها حمد و ثنا و تضرع و دعاست و مخاطب خدای غافل
عزوجلست و دل بنده بپرده غفلت از خدا محجوبست و خدا را نمی بیند و مشاهده نمیکند بلکه از
آن غافل و زبانش بحکم عادت حرکت میکند و این بسیار دورست از مقصود نمازی که شرع
شده از برای پاکیزه شدن و تجدید ذکر خدا و ثابت شدن عقد ایمان بسبب آن و آنچه گفتیم حکم
قرائت و ذکرهاست اما رکوع و سجود جزمست که مقصود در آنها تعظیم خداست و تعظیم با
غفلت چون جمع میشود و هرگاه از تعظیم بیرون رود چیزی باقی نمیماند مگر محض حرکت پشت و
سر و درین مشقتی نیست که قصد امتحان بندگان بآن شده باشد و ستون دین و فاصله میان کفر
و اسلام باشد و بر سایر عبادتها مقدم باشد و بسبب ترک آن بخصوص قتل واجب شود جواب
گوئیم بدان که میان قبول و مجزی بودن فرقست زیرا که مقبول از عبادت آنست که ثواب در آخرت
بر آن مترتب شود و موجب نزدیکی بخدای عزوجل باشد و مجزی بودن آنست که تکلیف از بنده
ساقط شود اگر چه ثواب نداشته باشد و مردم در تحمل تکلیفات مختلفند و تکلیف بقدر حوصله
مردم و قابلیت ایشانست در وسعت حوصله و قصور آن پس ممکن نیست که بر همه شرط شود که در
جمیع نماز حضور قلب داشته باشند زیرا که تمام مردمان ازین عاجزند مگر قلیلی و هرگاه از راه ضرورت
این تکلیف بهمه نتوانند شد چاره نیست که چیزی شرط شود که اسم نماز بر آن اطلاق شود اگر چه
یک لحظه باشد و بهترین لحظها بحضور قلب لحظه تکبیر و توجه است پس در تکلیف اقتصار برین
شده و با وجود این امیدواریم که حال کسی که در تمام نماز غافل باشد مثل حال کسی نیست که
ترک آن را بالکلیه کرده باشد چرا که فی الجمله بحسب ظاهر اتیان بآن نموده و لحظه حضور قلب
داشته و چون اینچنین نباشد و حال آنکه کسی که نماز را از راه فراموشی بی وضو بگزارد نماز

در نزد خدا باطلست اما بحسب الحجز کرده اجری خواهد داشت و نماز او بعد از حضور و عدم بیش
خواهد بود و در باب اعتقادات در مبحث فرق میان علم باطن و ظاهر ذکر کردیم که حضور مردم یکی از
سببها نیست که ما نمیتوانیم تصریح کردن هر چیزی که اسرار شرع بان ظاهر شود و حاصل سخن آنست
که حضور قلب روح نماز است و اقل الحجز روح نماز بان باقی ماند حضور در وقت تکبیرست و کم
ازین موجب هلاکت و هر قدر که ازین زیاده باشد روح در اجزای نماز منتشر میشود و بسا
زنده می باشد که حرکت نمیکند و مرده نزدیکست پس نماز کسی که غافل باشد مگر وقت تکبیر زنده
خواهد بود که حرکت نکند **فصل** بدانکه معنیهای باطنی که باعث حیات نماز تمام میشود شش
چیز است حضور قلب و فهمیدن و تعظیم نمودن و هیبت داشتن و امیدوار بودن و حیا نمودن
و مراد از اول که حضور قلبست آنست که فارغ سازد دل را از غیر الحجز مباشرت و تکلم بان
میکند پس باید که علم بفعل و قول داشته باشد و فکر او در غیر این دو نباشد و هر گاه فکر او متوجه
غیر الحجز میکند نشود و ذکر الحجز میکند در دل او باشد و از ان غافل نشود حضور قلب حاصل شده
خواهد بود و بعد از ان فهمیدن معنی کلام است و این امریست غیر از حضور قلب چه بسیار می
باشد که دل با گفتن لفظ حاضر می باشد و با معنی آن حاضر نمی باشد و مراد ما از فهمیدن مشتمل
بودن قلبست بر علم بمعنی لفظ و این مقامیست که مردمان در این تفاوت دارند زیرا که مردم در فهمیدن
معنی قران و تسبیحات مساوی نیستند و بسیار معنیهای لطیف میباشد که نماز کننده در اثنای
نماز میفهمد و پیش از ان در خاطرش خطور نکرده بود و از اینجا میتوان دانست که نماز نهی از منکرات
و قبایح میکند چنانچه الحجز در قران مجید وارد شده زیرا که نماز میفهماند امور چند که انها البته
مانع منکرات و قبایح میشوند و بعد از ان تعظیم است و این امریست ورای حضور قلب و فهمیدن
زیرا که گاه میباشد مردی با کسی خطاب میکند و دل او حاضر میباشد و معنی را میفهمد اما
تعظیم آن کس را نمیکند و بعد از ان هیبت داشتن است و این زیاده بر تعظیمست زیرا که هیبت
عبارتست از ترسی که منشأ آن تعظیم باشد زیرا که کسی عقرب را نمیگویند که هیبت دارد و
هر ترسی را هیبت نمینامند بلکه هیبت ترسیست که حاصل شود از بزرگ شمردن شخصی و بعد از ان
امیدوار بودن سزاوار است زیرا که بنده آنست که امیدوار باشد بنماز بثواب خدا را چنانچه الحجز بتقصیر
عقاب خدا را امید دارد و بعد از ان حیاست و منشأ آن تقصیر در عبادت و توهم گناه نمودنست و باید

که سببهای این شش چیز را ذکر کنیم پس بدانکه حضور قلب سببش همت و قصد است زیرا که دل تابع قصد و همت
است و حاضر نمی باشد مگر در چیزی که قصد آن کند و هر گاه قصد امری نمود حاضر میشود خواهی نخواهی و برین سرشته
شده و مجبول است و دل هر گاه در نماز حاضر نباشد معطل نخواهد بود بلکه حاضر خواهد بود در چیزی که
همت آن مصروف بر آنست از امرهای دنیا و علاجی و حیله از برای حضور قلب نیست مگر آنکه همت را بر نماز
بگمارد و همت بر نماز گماشته نمیشود مادام که ظاهر نشود که غرض مطلوب بان نماز وابسته است و غرض
ایمانست و تصدیق نمودن بانکه آخرت بهتر و پاینده ترست و آنکه نماز وسیله ایست بان و هر گاه این ضم
شود بحقیقت دانستن حقارت دنیا و خواری آن از این دو با یکدیگر حضور قلب در نماز حاصل میشود
و اما سبب فهمیدن بعد از تحقق حضور قلب مداومت بفکر و فکر دانیدن ذهنست بادراک معنی و علاج
این علاج حضور قلبست با اقبال نمودن بفکر و تمامی همت مصروف داشتن بر دفع خاطرهای که دل را
مشغول میسازد و علاج دفع این خطرها قطع مادهای آنهاست و مراد از قطع مادها آنست که منسلخ
شود از سببهائی که خاطرها بانها کشیده میشود و مادام که قطع مادها نشود گردانیدن خاطرها
از انها ممکن نیست پس هر که چیزی را دوست میدارد و یاد آن را بسیار میکند و یاد محبوب بالضرورة
بر دل مستولی میشود و از برای اینست که هر که غیر خدا را دوست میدارد نماز او از خاطرها خالص و
صافی نمی باشد و اما تعظیم حالتیست از برای قلب که از دو معرفت ناشی میشود یکی معرفت بزرگی
و عظمت خدا و این از اصول دینست زیرا که هر کسی که اعتقاد بعظمت آن حاصل نباشد نفس تعظیم او
را نمیکند و دوم معرفت بحقارت نفس و خسیس بودن آن و مسخر بودن و تربیت یافتن او از غیر و ازین
دو معرفت افتادگی و شکستگی و خشوع ناشی میشود و تعبیر ازین حالت بتعظیم میشود و مادام
که معرفت بحقارت نفس ممزوج بمعرفت بزرگی خدا نشود حالت تعظیم و خشوع بهم نمیرسد از برای
آنکه کسی که مستغنی از غیر باشد و بر خود ایمن باشد جایز است تصور صفات عظمت در غیر کند و حالت
تعظیم و خشوع را نداشته باشد زیرا که معرفت بحقارت نفس و محتاج بودن بان ضم نشده و اما هیبت
و خوف حالتیست از برای نفس که از معرفت بقدرت و سخت گیری و فرمان روائی خدای عز و جل و قلت
مبالاة او بشان بندگان و اینکه اگر هلاک کند تمام گذشتها و آینده ها را ذره از ملک او کم نمیگردد و این
حالت منشأ خوف است خصوصا با انضمام مطالعه الحجز بر انبیا و اولیا از مصیبتها و انواع بلاها حادث
شده با قدرت ایشان بر دفع آنها و بالجمله هر چند علم بخدای عز و جل زیاد میشود خوف و هیبت زیاد میگردد

از برای خدا م

و اما امیدواری سببش معرفت بلطف و کرم خداست و عموم انعام آن و لطایف صنع آن و معرفت حقیقت
آن در وعده بهشتی که بسبب نماز داده و هر گاه یقین بوعده او و معرفت بلطف او حاصل شود از مجموع
این دو البته رجا حاصل میشود و اما حیا بسبب دانستن تقصیر در عبادت می باشد و بدانستن آنکه از ادای
تعظیم حق خدای عز و جل عاجز است و قوت حیا بمعرفت عیبهای نفس و آفات آن و کمی اخلاص و پلیدی
باطن و میل نفس بمتعهای دنیوی در تمامی افعال با علم بعظمت الحجز بزرگی خدای عز و جل مقتضی است
و علم بانکه خدا بر باطن و الحجز بود در دل او خطور کرده اگر چه دقیق و خفی باشد مطلعست و هر گاه این معرفتها
بیقین حاصل شود البته بالضرورة حالت حیا بهم میرسد **فصل** بدانکه مومن ناچار است که تعظیم خدای عز و جل
کند و از وی بترسد و باو امیدوار بوده باشد و از تقصیر خود حیا کند و بعد از حصول ایمان از این حالتها
منفک نمی باشد اگر چه قوت آنها بقدر قوت یقین اوست پس منفک از اینها بودن در نماز سببی ندارد مگر
پراکندگی فکر و پریشانی خاطر و غایب بودن دل از مناجات و غفلت او از نماز و هیچ چیز بنده را از نماز
غافل نمیسازد مگر خاطرهای بدی که مشغول گردانند دل را از یاد خدا و دوای حضور قلب دفع
خاطرهاست و هیچ چیز را دفع نمیتوان کرد مگر بدفع سبب آن و سبب ورود و تزاحم خاطرها یا امری
خارجیست و یا امریست باطنی اما خارجی چیزیست که بر گوش میخورد یا دیده میشود زیرا که آن
همت و قصد را می رباید تا آنکه تابع آن میشود و تصرف در آن میکند و فکر از آن منجر بچیزی دیگر
میشود و همچنین الی غیر النهایه مرور و دیدن سبب فکر کردن میشود و بعضی از فکرها سبب
فکری دیگر میشود و هر کسی که رتبه او قوی و همت او عالی باشد الحجز بر حواس او گذرد مانع
ادراک و موجب غفلت نمیشود و کسی که ضعیف باشد البته باین فکرش متفرق میشود و علاج آن قطع
سببهاست بانکه چشم را بپوشد و احتراز کند از نماز گزاردن در فرشهای رنگین و در مواضعی که بالوان
منقوش باشد و از برای این بود که عابدان در موضعی تنگ و تاریک که وسعت آن بقدر سجود بود عبادت
میکردند تا آنکه همت جمع تر باشد و جماعتی یا در مسجدها حاضر میشدند و چشم را میپوشیدند و
از ملاحظه موضع سجود تجاوز نمی نمودند چنانچه الحجز احرار آن و آنند و کمال نماز را در این میدانستند که هر که
در راست و چپ ایشان بود او را نشناسند و اما سببهای باطنی دشوار تر از خارجیست زیرا که
هر کسی که خیالها او را در وادیهای دنیا پراکنده کند فکر او منحصر در یک فن نمی باشد بلکه همیشه از خاطری
بجائی پرواز میکند و چشم پوشیدن فایده نمی بخشد از برای آنکه الحجز پیشتر در دل جا کرده او

می یابد م

مشغول میسازد و علاجش آنست که نفس را مجبور سازد بر فهمیدن آنچه میخواند و بازدارد او
را از غیر الحجز بان مشغولست و معین بر اینست استعداد این زیرا که رفتن پیش از احرام بانکه مکرر یاد
نماید آخرت را و ایستادن از برای مناجات با خدا و خطر ایستادن در برابر خدای عز و جل و هول
اطلاع خدا و بندگان عالمیان بر بندگان را و فارغ سازد قلب را پیش از احرام بنماز از هر چه اهتمام بان
داشته باشد و از برای خود شغلی که خاطر او بان ملتفت شود نگذارد و اینکه گفتیم طریق تسکین
فکرهاست و اگر فکرها باین علاج ساکن نشود پس فایده نمی بخشد مگر مسهلی که ماده مرض را از بیخ
بکند و آن اینست که نظر کند در چیزها که او را مشغول میسازد و مانع از حضور قلبست و شکی
نیست که این نوع امور با اهتمام بانها بر میگردد و مهم بودن آنها بخواهشها میباشد و باید که خود را
معاقب سازد بمنسلخ شدن از شهوتها و قطع علاقها پس هر چه باز میدارد از حضور قلب در نماز
ضد دین و لشکر ابلیس لعین است که دشمن اوست و وجود آن چیز ضررش بیش از اخراج آنست و
خلاصی در بیرون رفتن از آنست و غیر ازین فایده نمی بخشد و آنچه گفتیم از فرو نشانیدن خاطر
و رد نفس بفهم ذکر نافعست در شهوتهای ضعیف و همتهائی که مشغول نسازد مگر اطراف قلب را
و اما شهوتهای قوی که غالب باشد تسکین خاطر نفعی نمیرساند بلکه این قسم شهوتها نفس را بجانب خود
میکشد و نفس آنها را بجانب خود میکشاند تا آنکه بر نفس غالب شده تمامی نماز در کشاکش میان این
دو منقضی میشود و مثال این مثال مردیست که در پای درختی باشد و خواهد که فکر او جمع باشد و
آواز گنجشکان موجب تشویش فکر او شوند و همیشه چوبی که در دست داشته باشد گنجشکان را برانند
و هر گاه بنشیند و مشغول فکر شود باز آنها عود کنند و آن مرد پراندن آنها نماید و بعد از ان
کسی باو بگوید که این عمل تو شبیهست بحرکت شتر آبکش که میرود و باز میگردد و فایده ندارد و هر گاه
خواهی که خلاص شوی اصل درخت را قطع کن و همچنین درخت شهوت هر گاه بلند شود و شاخها
بیرون کند فکرها متوجه آن میشود مانند متوجه شدن گنجشکان بدرخت و متوجه مگس بکثافتها
و مشغول دفع آن شدن بطول می انجامد و از برای اینست که مگس را ذباب میخوانند از آن راه که هر چند
دفع او شود باز عود میکند و خاطرها نهایت شباهت بمگس دارد و شهوتها بسیارست و کم کسی
از آن خالی میباشد و اصل اینها یک چیز است که محبت دنیا باشد و این راس هر گناهیست و بنای هر
نقصانی بر اینست و منبع هر فسادیست و هر که جا کرده در باطن او محبت دنیا تا آنکه مایل بدنیا شود

نمودن مه

شدن مه

نه از آن راه که خواهد از آن توشه بردارد و بآن استعانت بر آخرت بجوید نباید که طمع داشته باشد که
لذت مناجات در نماز برای او خالص گردد زیرا که هر که بدنیا فرح داشته باشد بخدای عز و جل و مناجات
او فرح نمیدارد و همت آدمی باچیزیست که چشم او بآن روشنست پس اگر چشم روشنی او در دنیا
همت او البته منصرف بدنیاست و مع هذا سزاوار نیست که ترک مجاهده نماید و طلب دامنه چند از نماز
و اسبابی که او را مشغول میسازد کم نگرداند و دوای نافع اینست و از بسکه تا گوارا طبعها است و علت
مزمن شده و مرض دشوار گردیده تا آنکه بزرگان دین سعی مینمودند که دو رکعت نماز بگذارند و در آن
اثنا خیال ایشان متوجه امور دنیوی نشود و ازین عاجز بودند پس امثال ما را درین چه طمع باشد
کاشکی بعضی از نماز ما یا ثلثی از آن سالم میماند از وسواس تا از آن قومی میبودیم که عمل صالحی با عمل بدی
خلط نموده اند و مجلاء همت دنیا و همت آخرت در دل مثل اینست که در قدحی ریخته شود که در آن سرکه باشد
و بقدر انچه آب داخل میشود البته سرکه بیرون میرود و هر دو بایکدیگر جمع نمیشوند فصل هرگاه
ندای مؤذن را بشنوی هول ندای روز قیامت را در دل خود حاضر گردان و بظاهر و باطن متوجه اجابت
و مسارعت باش زیرا که گروهی که بسرعت اجابت این ندا میشتابند آن کسانیند که در روز عرض اکبر بلطف خوانده
خواهند شد پس دل خود را برین ندا عرض کن و هر گاه او را از فرح و شگفتگی مملو و برغبت عبادت آراسته
می یابی بدانکه در روز قیامت ندای بشارت و رستگاری بتو خواهد آمد و از برای این بود که حضرت سید بشیر
صلی الله علیه و آله فرمود ندای بلال ما را براحت انداز یعنی بسبب نماز و ندای بآن ما را در راحت انداز
از برای آنکه چشم روشنی آنحضرت در نماز بود و عبرت بگیر بفصلهای اذان و کلمات آن که چون ابتدا
بنام خدای عز و جل و ختم بآن شده و ازین بدانکه خدای عز و جل اول و آخر و ظاهر و باطنست و در وقت
شنیدن تکبیر دل را بر تعظیم خدا بدار و دنیا را و آنچه در دنیاست حقیر شمار تا آنکه در تکبیر خود کاذب
نباشی و شنیدن کلمه لا اله الا الله را دلیل ساز که هر معبودی که غیر خداست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
حاضر گردان و برسم ادب در برابر او بایست و باخلاص شهادت برسالت او بده و درود بر روح آن
حضرت بفرست و در وقت دعوت بنماز و آنچه موجب رستگاری و بهترین عملهاست خود را تجدید
در اعد و بجان و تن بنماز بشتاب و بتکبیر و تعظیم خدای عز و جل تجدید عهد بنما و چنانچه ابتدا بآن
کرده ختم بآن کن و مبدا خود را از خدا و عود را بسوی او و قوام خود را با او گردان و اعتماد بحول
و قوت خدا بنما چرا که انحرافی از معصیت و قوتی بر طاعت نمیباشد مگر بخدای بزرگوار عظیم فصل

هرگاه مکان نماز را اگر ظرف دور تو است پاکیزه ساختی و جامه را پاک گردانیدی که غلاف نزدیکتر است
و بدن را پاک ساختی که پوست نزدیکست باید که غافل نشوی از مغز که دل است و قلب تست و سعی کن که او
را پاکیزه گردانی بتوبه و پشیمانی بر گذشته و بعزم ترک گناهان در آینده جازم باشی از برای آنکه باطن
موضع نظر خداوند عالمیانست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند پاکیزه ساز دل را بپرهیزکاری
و یقین در وقتی که اعضای ظاهر را بآب پاک میکنی و تمامی این حدیث در باب طهارت گذشت و
هرگاه قبایح بدن را از دیده مردمان بلباس پوشانیدی بخاطر بگذران قبایح باطن را که بغیر خدای
دیگری بران مطلع نیست و پوشانیدن آنرا از خود مطالبه کن و بدانکه چیزی انها را از دیده خدای
عز و جل پنهان نمیگرداند و انها را توانی پوشانید بپشیمانی و حیا و خوف و بحاضر گردانیدن
قبایح در خاطر برانگیخته میشود لشکر خوف و حیا از جاهای پنهان و باین نفس را خوار گردان و در تحت
لباس خجالت افتادگی کن و بایست در برابر خدا مانند ایستادن بنده که کار بدی کرده و گریخته که
پشیمان شده پناه بمولای خود برده باشد و از حیا و خوف سر بپیش باشد و در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که زینت دارترین لباسها از برای مؤمنان لباس تقوی است
و نرمترین جامها جامه ایمانست و خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده و لباس التقوی ذلک خیر یعنی
جامه تقوی بهترین جامهاست و اما لباس ظاهر نعمتیست از جانب خدا که بآن عورتهای فرزندان آدم
پوشیده میشود و این احسانیست که خدای عز و جل بندگان خود را اگر ذریت حضرت آدم اند بآن گرامی
داشته و دیگری را باین محترم نگردانیده و از برای مؤمنان آلتیست از برای ادای آنچه خدای عز و جل
بر ایشان واجب گردانیده و بهترین جامها آنست که باز ندارد ترا از خدا بلکه بشکر و ذکر و طاعت نزدیک
گرداند و ترا بر عجب و ریا و زینت کردن و فخر نمودن و تکبر کردن ندارد زیرا که اینها از آفات دین و قسوت
قلبست و هرگاه جامه پوشیدی متذکر آن شو که خدای عز و جل برحمت خود گناهان ترا بر تو پوشانیده و
چنانچه ظاهر را بجامه میپوشانی باطن را بصدق بپوشان و باید که باطن تو در زیر پرده ترس و ظاهر هم
تو در زیر پرده طاعت باشد و از فضل خدا عبرت بگیر که چون اسباب لباس را آفریده که عورتهای
ظاهر را بآن بپوشانی درهای توبه و بازگشت را گشوده که بآن بپوشانی عورتهای باطن را که عبارت
از گناهان و خلقهای ناشایست و چون خدای عز و جل گناهان ترا پوشانیده که عظیم ترست تو نیز
مردمان را رسوا مکن و بعیب خود مشغول باش و از هر چه فایده بتو نرساند در گذر و بترس از آنکه

عمر تو بعمل دیگران فانی شود و دیگری از اندراس المال تو تجارت کند و تو هلاک کردی از برای آنکه گناهان
را فراموش کردن عظیم ترین عقوبتهاست در آخرت و مادام که بنده مشغول باشد بطاعت خدا و معرفت
عیبهای نفس و ترک چیزی که در دین نقصست از آنها دور خواهد بود و در بحر رحمت خدا خوض نموده
بگوهرهای یگانه از حکمت و علوم و معارف بهره مند خواهد گردید و مادام که گناهان را فراموش کرده بعیبهای
خود جاهل باشد و بحول و قوت خود اعتماد نماید هرگز رستگار نخواهد شد **فصل** در مصباح الشریعه
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت شده که هرگاه بنده بیابی که پادشاه عظیم
الشانی را قصد کرده و گام بر بساط او گذارد و یکبار گذارکان و رخصت همنشینی یافته اند و کرامت
و بزرگی از وارد شدن بر بساط خدمت او ما نیستی که از پادشاه میداری از برای آنکه اگر غافل
شوی خطر آن عظیمست و بدانکه خدای عز و جل قادرست بر هر چه خواهد از عدل با تو کردن و جور
بتو نمودن و هرگاه با تو مهربانی نماید بفضل و رحمت خود اندک طاعتی را از تو قبول میکند و ثواب
بسیاری بتو عطا مینماید و اگر از راه عدل باستحقاق که دارد از تو مطالبه صدق و اخلاص نماید در برابر
بسیار زود رد طاعت تو میکند اگرچه بسیار باشد و آن خدائیست که هر چه خواهد میکند و اعتراف کن
بعجز و تقصیر و پریشانی خود در برابر او از برای آنکه متوجه عبادت او و مانوس بان شده و اسرار خود را
بروی عرض کن و باید که بدانی که پنهانها و ظاهرهای مردم بروی پنهان نیست و در برابر او پریشان
ترین بیکاره باش و خالی گردان دل را از هر شغلی که ترا از خدا دور گرداند زیرا که خدای عز و جل قبول
نمیکند مگر آنچه پاکیزه تر و خالص تر باشد و ملاحظه کن که از چه دیوانی اسم تو بیرون خواهد آمد و اگر از
مناجات خدا و لذت خطاب با او چیزی چشیده و از جام رحمت و کرامت او و از اقبال بتو کردن و
اجابت دعای تو نمودن آبی نوشیده و قابل خدمت او گردیده داخل درگاه او شو که مرخص و در امانی
والا بایست مانند ایستادن کسی که مضطر باشد و اسباب تدبیر منقطع و دست آرزو کوتاه
و عمر بر آمده باشد و هرگاه خدای عز و جل بداند از باطن تو که بصدق پناه باو برده البته بدیده شفقت
و رحمت و مهربانی نظر بجانب تو میکند و توفیق میدهد ترا بآنچه دوست میدارد و بان خوشنود میشود
از برای آنکه خدای عز و جل کریمست و دوست میدارد که کرم نماید به بندگانی که بان مضطرند و از برای
رضای آن بر در او سوخته و برشته شده اند خدای عز و جل فرموده امن یجیب المضطر اذا دعاه
یعنی آیا کسی هست که اجابت دعای مضطر را بکند بغیر از خدا **فصل** و اما استقبال قبله عبارتست

از گردانیدن ظاهر روی از جمیع جهات بجهتی که خانه خداست آیا چنان میدانی که گردانیدن دل
از جمیع امور مطلوب نیست هیهات بلکه غیر این مطلوب نیست و این افعال ظاهری از برای حرکت
در آوردن باطنست و ضبط اعضا و ساکن گردانیدن آنهاست بیک جهت تا سرکشی از فرمان بری
دل ننماید چرا که هرگاه سرکشی نمایند و ظلم کنند در حرکات بجهات دل را تابع خود خواهند کرد و اعراض نموده
روی او را از خدا خواهند گردانید پس باید که روی دل با روی بدن باشد و بدانکه همچنانکه
روی متوجه جهت خانه کعبه نمیشود مگر بگردیدن از غیر آن همچنین دل متوجه خدای عز و جل نمیشود مگر بفارغ
بودن از غیر آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند هرگاه بنده بنماز بایستد و میل و دل و
فارغ میشود از نماز مانند کسی که از مادر زائیده باشد و نیز فرموده اند آیا نمی ترسد کسی که روی خود
را در نماز میگرداند که خدای عز و جل روی او را در نماز روی الاغ گرداند و این کلام هیبتیست از التفات
از خدا و از ملاحظه عظمت او نمودن در حال نماز از برای آنکه کسی که براست و چپ التفات میکند از خدا
التفات نموده خواهد بود و از مطالعه انوار بزرگواری او غافل خواهد بود و هر که چنین باشد نزدیک
که این غفلت در روی دائمی شود پس روی دل او مانند روی الاغ خواهد شد در ادراک امور عقلیه نکند و
علمای ظاهری دانسته و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده اند
هرگاه استقبال قبله کنی از دنیا و آنچه در اوست و از خلق و آنچه مشغولند مایوس باش و فارغ ساز
را از هر شغلی که باز دارد ترا از خدا و ملاحظه کن بباطن عظمت خدا را و یاد کن ایستادن خود را در برابر
او در روزی که امتحان هر کس خواهد شد بعملی که بیشتر کرده و بازگشت همه بخدائی که مولای بحق است
خواهد شد و بایست در برابر او بر پای خوف و رجا **فصل** و اما قیام عبارتست از ایستادن در برابر
خدا ببدن و دل پس باید که سر تو که رفیع ترین اعضاست متوجه زمین و افتاده و در پیش باشد و سر را
از بلندی به پیش افکندن تنبیهی باشد برا اینکه دل را بر تواضع و افتادگی داشته و از سرکشی و تکبر بری
نمای و باید که بخاطر آوری خطر ایستادن در برابر خدا را در روز قیامت در وقتی که در معرض سؤال
باشی و بدانکه الحال نیز در برابر او ایستاده و او مطلعست بر تو پس اگر عاجزی از معرفت کنه عظمت
او طریقش آنست که در برابر بعضی از پادشاهان زمان خود بایستی یا که در تمامی ایستادن در نماز فرض
آن بکن که مرد صالحی از اهل تو یا کسی که رغبت داری که ترا بصلاح بشناسد ملاحظه تو میکند و دیده
بالای تو مینماید زیرا که در این صورت ساکن تر باشی آنکه آن مرد عاجز مسکین نسبت ترا بقلت خشوع

روی دل

را پایین می افکنی و اعضا را با خشوع میسازی و جمیع اجزا را آرمیده میگردانی و هرگاه این حالت
را در خود بیابی که از برای ملاحظه مرد مسکینی این کارها میکنی پس با نفس در مقام عتاب در آ و بگو
بنفس که تو دعوای معرفت و محبت خدا میکنی آیا شرم نمیکنی از این جرأتی که بر خدا مینمائی که بنده از
بندگان او را احترام میداری و خدا را حرمت نمیداری آیا از مردم میترسی و از خدا نمیترسی و آن
ترسیدن سزاوارتر است بترسیدن شخصی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید از خدا چون باید حیا داشت فرمودند
چنانچه از مرد صالحی که از اهل تست حیا میکنی **فصل** و هرگاه متوجه ذکر دیگری بگفتن تکبیرات
حاضر گردان عظمت خدا را و حقیر شمار نفس را و تأمل کن در پستی عبادت خود در جنب عظمت او
و پستی مرتبه خود از ایستادن بوظایف خدمت او و اتیان بحق عبادت آن و فکر کن در عظمت پادشاهی
و عموم قدرت و استیلای او بر جمیع عالمیان در وقتی که میگوئی اللهم انت الملک الحق یعنی خداوندا
توئی که پادشاه بحقی و بعد از آن برگرد بنفس خود بخواری و شکستگی و اعتراف کن بگناهان و
استغفار در وقتی که میگوئی عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی
بد کرده ام و بر خود ستم نموده ام پس مرا بیامرز که نیامرزد گناهان را غیر تو و بعد از آن بخاطر بیاور که
خدای عز و جل ترا دعوت نموده باین خدمت و خود را در برابر بدار و بخاطر بگذران که خدا استماع
و اجابت دعای داعیان را میکند هرگاه او را بخوانند و ندای ایشان را میشنود و اینکه خیر دنیا و
آخرت در دست اوست نه در دست دیگری در وقتی که میگوئی لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک
یعنی حاضرم بخدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی و یاری میکنم ترا یاری نمودنی بعد از یاری
نمودنی بفرمان برداری تو و نیکیها در دست تست و بعد از آن منزه ساز او را از ظلم و بدی و قبایح
محض هدایت و راهنمائی را باو نسبت ده در وقتی که میگوئی و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت
یعنی بدیها بتو نسبت ندارد و راه حق یافته کسیست که تو او را راه نموده باشی و بعد از آن اعتراف کن
از برای خدا ببندگی و آنکه قوام وجود و بدء و عود تو از خداست در وقتی که میگوئی عبدک و ابن
عبدیک منک و بک و لک و الیک یعنی بنده تو و بنده زاده توام از تست ابتدای وجود من و بتست قوام
و هستی من و از برای تست ملک من و بسوی تست بازگشت من و اوست خدائی که انشای مردمان
را نموده و اعاده ایشان را خواهد نمود پس در ذهن خود حقیقت اینها را حاضر گردان و از اینها
ترقی کن تا بخیر بروی تو از اسرار و درها مفتوح میشود و از عالم اعلی تلقی فیض و رحمت کن **فصل**

و اما در نیت عازم باش بر اجابت خدا در فرمانبرداری امر او بنماز و تمام گردانیدن آن و باز ایستادن از
هر چه ترا میشکند و فاسد میگرداند و خالص ساختن تمامی اینها را از برای خدا از راه امید ثواب
او و ترس از عقاب او و طلب نزدیکی باو در حالتی که ممنون منت خدا باشی که اذن داده است ترا در مناجات
با بی ادبیهای تو و بسیاری معصیت تو و عظیم شمار در پیش خود قدر مناجات او را و ملاحظه کن با چه کسی مناجات
میکنی و بچه کیفیت مناجات میکنی و بچه چیز مناجات میکنی و در این هنگام گنجایش دارد که از جلالت
تو عرق کند و اعضای تو از هیبت بلرزه در آید و رنگ تو از ترس زرد شود و اما تکبیر این معنی دارد
که خدای عز و جل بزرگتر از هر چیزیست یا بزرگتر از آنکه وصف کرده شود یا ادراک آن بحواس بشود
یا بدمان سنجیده شود و هرگاه زبان تو بان گویا شود سزاوار آنست که دل تو تکذیب نکند و اگر در دل
تو چیزی باشد که بزرگتر از خدا دانی پس خدا شهادت بر کذب تو میدهد اگرچه این کلمه حقیقت چنانچه
خدای عز و جل شهادت بر منافقان داده در سخنی که میگفتند که حضرت پیغمبر رسول خداست و هرگاه
هوای تو غالب تر باشد بر تو از امر خدا و اطاعت هوا را بیش از اطاعت خدا کنی پس او را خدای خود
گرفته خواهی بود و بزرگتر شمرده خواهی بود و نزدیک خواهد بود که الله اکبر گفتن سخنی باشد که محض
زبان و دل با آن مساعدت نموده باشد و چه مقدار خطر این عظیمست اگر توبه و استغفار و حسن
ظن بکرم و عفو خدا نباشد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هرگاه
تکبیر میگوئی پس از بالای آسمانها تا زیر زمین همه را در پیش بزرگی خدا حقیر شمار از برای آنکه هرگاه خدای
عز و جل بر دل بنده مطلع شود که تکبیر میگوید و میلی از حقیقت تکبیر در آن عارض شده باشد
خطاب بان بنده میگوید ای دروغگو آیا مرا فریب میدهی بعزت و جلال خودم قسم که محروم میسازم
ترا از حلاوت ذکر خود و محجوب میگردانم ترا از نزدیکی و از گفتن با من بمناجات پس ملاحظه حال
دل خود را در وقت نماز بکن اگر مییابی در خود حلاوت نماز را و در نفس خوشی و شکفتگی او را و در
دل سرور بمناجات را در حالتی که لذت از خطاب با خدا برداری پس بدانکه خدا تصدیق ترا
در تکبیر کرده و الا سلب لذت مناجات و محرومی از حلاوت عبادت دلیلی باشد بر آنکه خدای
عز و جل تکذیب ترا کرده و از درگاه خود دور گردانیده **فصل** و اما اول کلمه که در دعای استفتاح
میگوئی اینست وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما یعنی روی خود را متوجه
کسی میسازم که آسمانها و زمین را آفریده در حالتی که مایلم بدین حق و مسلمانم و مراد از روی ظاهر

نیست از برای آنکه روی ظاهر را متوجه قبله ساختن و خدا منزه هست از آنکه در جهتی باشد تا آنکه
روی بدن بسوی او کردانیده باشی بلکه روی دل است که متوجه آفریننده آسمانها و زمین میشود
نظر کن بدل که آیا متوجه آرزوهاست و همتهائی که در خانه و بازار است و تابع شهوتهاست یا آنکه متوجه
آفریننده آسمانها و زمینست و بترس از آنکه اول مناجات تو دروغ و افترا باشد و روی دل بسوی
خدا نمیشود مگر با انحراف و میل از همه چیز غیر او است پس سعی کن که در ان حالت دل متوجه خدا باشد
اگر چه از همه اوقات عاجز باشی تا آنکه سخن تو در ان حالت صدق باشد و هر گاه میگوئی حنیفا
مسلما سزاوار آنست که در خاطر بگذرانی که مسلمان کسیست که مسلمانان از زبان و دست او سلامت
باشند و هر گاه چنین نباشی دروغ گو خواهی بود سعی کن که در آینده برین امر عازم باشی و بر گذشته
نادم باشی و هر گاه گوئی و ما انا من المشرکین یعنی من از مشرکان نیستم بخاطر بگذران شرک خفی را
چنانچه مستفاد میشود از آیه فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا
یعنی هر که امید بلقای خدا در قیامت داشته باشد باید که عمل خوب بکند و شریک نسازد با خدا کسی را
در عبادت و این آیه در شان کسی نازل شده که قصد او در عبادت خدا مدح مردم باشد و نفی کن این شرک
را از خود و خجل باش از آنکه وصف کنی خود را بآنکه از مشرکان نیستم بدون آنکه از شرک بری باشی
از برای آنکه اسم شرک بر قلیل و کثیر شرک اطلاق میشود و هر گاه گوئی محیای و مماتی لله یعنی زندگی
مردگی من از برای خداست بدانکه این حال بنده ایست که خود را فانی و بخدا باقی باشد و مناسب نیست
که این سخن از وی صادر شود هر گاه رضا و غضب و قیام و قعود و رغبت او در دنیا باشد و ترس و بیم
او از مرگ از برای چیزهای دنیا باشد **فصل** و هر گاه بگوئی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی
پناه می برم بخدا از شیطان دور از رحمت بدانکه شیطان دشمن تست و مترصد آنست که دل ترا از
خدا بگرداند از برای حسدی که بر تو دارد از راه مناجات کردن تو با خدای عز و جل و سجده کردن تو
از برای او با آنکه شیطان بسبب یک سجده که نکرد توفیق از او باز گرفت و ملعون شد و بدانکه پناه بخدا
بردن از شیطان بترک محبوبات او و تبدیل آن بمحبوبات الهیست نه بمحض گفتن این سخن و بدانکه
هر کسی که جانوری درنده یا دشمنی قصد او کند که او را بر هم درد یا بکشد و آن کس بگوید که پناه می برم
از شر تو باین حصار محکم و بر جای خود ثابت باشد این کلام فایده باو نمیرساند بلکه فایده نمی بخشد
مگر تغییر مکان و همچنین هر که تابع شهوتهای میشود که محبوب شیطان و مکروه رحمانست مجرد گفتن این کلام

فاید

فایده نمی بخشد و باید که هر گاه این را گوئی عازم باشی بر پناه بردن بحصار الهی از شر شیطان و حصار خدا
لا اله الا الله است از برای آنکه خدای تعالی فرموده که لا اله الا الله حصنی یعنی این کلمه حصار منست و کسی پناه
باین حصار برده که معبودی غیر از ان نداشته باشد و کسی که خدای خود را هوای خود کرفته باشد در میدان
شیطان خواهد بود نه در حصار خدا و بدانکه از مکرهای شیطان آنست که مشغول کرداند ترا در نماز
بفکر آخرت و تدبیر کردن کارهای خوب تا آنکه باز مانی از فهمیدن آنچه میخوانی و بدانکه هر چه ترا باز دارد
از فهمیدن معنی قرآن وسواس است از برای آنکه حرکت زبان مقصود نیست بلکه مقصود معنیهاست
و بدانکه مردمان در قرائت بر سه قسمند یکی مردیست که زبانش حرکت میکند و دلش تابع زبانش نیست
و از زبان میشنود و میفهمد مانند آنکه از غیری شنود و این درجه اصحاب یمین است و سیم مردیست
که اول دل او متوجه معنیها میشود و زبانش خدمت دلش میکند و اظهار آنچه در دل او باشد
و فرقست میان آنکه زبان بیان آنچه در دلست نماید با آنکه معلم دل باشد و گروه مقربان زبانهای ایشان
بیان باطنها میکنند و تابع قلبها میباشند **فصل** و هر گاه گوئی بسم الله الرحمن الرحیم نیت تبرک کن
از برای ابتدای خواندن قرآن و بفهم که معنی آن آنست که همه چیزها با خداست و مراد از اسم درین مقام
ذات است و هر گاه تمامی چیزها با خدا باشد البته که حمد از برای خدا خواهد بود و معنی الحمد لله آنست که
شکر مر خدا راست از برای آنکه نعمتها از اوست و هر نعمتی را از غیر خدا داند یا بشکر قصد غیر خدا
کند از ان حیثیت که مسخر و فرمان بردار خداست در بسم الله و الحمد لله گفتن او نقصانی بقدر
التفات بغیر خدا خواهد بود و هر گاه گوئی الرحمن الرحیم در دل حاضر کردان انواع لطفها و انواع
رحمتها او ظاهر کردد و امید تو بهم رسد و در یابد در دل خود تعظیم و خوف را هنگامی که میگوئی
مالک یوم الدین یعنی صاحب روز جزا اما عظمت از برای آنکه ملکی نیست مگر از برای خدا و اما
خوف از برای آنکه هول روز جزا و حساب نیست که خدا مالک آنست و بعد از ان تجدید اخلاص نما
بگفتن ایاک نعبد یعنی ترا عبادت میکنیم و بس و تجدید عجز و احتیاج بکن بگفتن ایاک نستعین یعنی
از تو استعانت میجوییم و بس و جزم بدان که طاعت تو میسر نمیشود مگر باعانت خدا و آنکه منت دارد بر تو
از برای آنکه ترا توفیق طاعت داده و خدمت عبادت بتو فرموده و ترا سزاوار مناجات کردانیده و
اگر از توفیق ترا محروم میکرد از جماعتی میبودی که از درگاه او دور و با شیطان لعین‌اند و هر گاه
فارغ شدی از وا گذاشتن کارها بخدا بگفتن بسم الله و از شکر گزاری او و اظهار احتیاج باعانت

او علی الاطلاق پس تعیین سؤال بکن و طلب بکن که مهم ترین حاجتها را و بگو اهدنا الصراط المستقیم
یعنی هدایت کن ما را راه راستی که بکشاند ما را بقرب تو و منجر بخوشنودی تو شود و شرح و تفصیل
سؤال را زیاد کن و مؤکد ساز و استشهاد نما بجمعی که خدای عز و جل انعام بر ایشان نموده بنعمت هدایت
از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان نه جمعی که غضب بر ایشان کرده از کافران و اهالی
که از دین حق میل نموده اند از یهود و نصاری و ستاره پرستان و هر گاه فاتحه را بجا آوردی بگو گفتیم
امید هست که از کسانی باشی که خدا در شان ایشان فرموده آنچه پیغمبر از خدا خبر داده که من
کرده ام نماز را در میان خود و میان بنده خود بر دو نصف نصفی از منست و نصفی از بنده من و
هر گاه بنده میگوید الحمد لله رب العالمین پس خدای عز و جل میگوید بنده من حمد مرا کرده و
ثنای من نموده است و اینست مقصود از سمع الله لمن حمده یعنی اجابت کند خدای عز و جل دعای
کسی را که حمد او کرده تا آخر حدیث و اگر در نماز نصیبی نداشته باشی در بزرگی و عظمت خدا غیر
از ذکر این غنیمت ترا کافیست چه جای امیدی که بثواب و فضل او داری و همچنین سزاوار
است که آنچه از سوره میخوانی بفهمی چنانچه در باب تلاوت قران خواهد آمد پس غافل مشو از امر
خدا و نوید بهشت و تهدید بجهنم و موعظها و قصهای پیغمبران و ذکر نعمتها و احسانهای او
که هر یک از اینها را حقیست و حق نوید امیدواریست و حق تهدید ترس است و حق امر و نهی عزم
داشتن بر فرمان برداریست و حق موعظه پند گرفتنست و حق ذکر نعمتهای شکر ست و حق قصهای عبرت
گرفتنست و این معنیها بحسب مراتب فهم می باشد و فهم بحسب فزونی علم و صفای قلب می باشد و
مراتب اینها پایانی ندارد و نماز کلید دلهاست و بسبب آن اسرار کلمات ظاهر میشود و اینست حق
قراءت و ذکرها و تسبیحها و بعد از آن رعایت هیئت قراءت کن باینکه شمرده بخوان و در هم
مباف و تعجیل مکن که آهسته خواندن از برای تامل آسان تر است و فرق بگذار در میان نغمها در پستی
و بلندی هر گاه آیه رحمت و عذاب و نوید و تهدید و تعظیم و تمجید را خوانی و بعضی از عابدان هر گاه
از مثل این آیه میگذشتند که ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله آواز را پست میکردند مانند
کسی که حیا کند از یاد کردن خدا هر چه گفته شده و هر که تلاوت قران نماید خطاب بوی میشود که
بخوان و بلند شو پس هر آیه که خواند درجه او بلند میشود فصل و اما مداومت بر قیام نمودن
تنبیهیست بر پا داشتن دل را با خدا بر یک طریقه از حضور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود

که خدا اقبال میکند بنماز گزارنده مادام که التفات بغیری نکند و همچنانکه واجبست حراست
چشم از التفات بجهات همچنین واجبست حراست باطن از التفات بغیر نماز و اگر جائی التفات
بغیر آن کند یاد او بیاور که خدا بر تو مطلعست و قبیحست که با غفلت با او مناجات کنی چرا که اگر
بی پروائیست نسبت بخدا شاید که عود نمایی با التفات خدا و خشوع را بر دل لازم گردان زیرا که
خلاصی از التفات بحسب ظاهر و باطن ثمره خشوعست و هر گاه باطن خشوع کند ظاهر خشوع
خواهد نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز گزارنده را دید که با ریش خود بازی میکرد پس فرمود
اگر دل این خشوع میداشت اعضای او نیز خشوع میداشت میفرمود از برای آنکه رعیت بحکم راعی
میباشد و از برای اینست که در دعا وارد شده که خداوندا اصلاح کن رعیت و راعی را و دل
راعیست و اعضا رعیت و تمامی اینها از مقتضیات طبعست هر گاه در برابر پادشاه عظیم الشان
از پادشاهان دنیا باشد و چون این اقتضا را در برابر پادشاه پادشاهان نکند هر گاه این را
دانسته باشی باشد که خدا پادشاه پادشاهانست و هر که در برابر غیر خدا آرمیده و با خشوع
باشد و در برابر خدا در حرکت و اضطراب باشد از آن راهست که معرفت آن قاصر است از
دانستن بزرگی خدا و از مطلع بودن او بر باطن و تامل کن در آیه الذی یراک حین تقوم و
تقلبک فی الساجدین یعنی می بیند خدای عز و جل ترا در هنگامی که بعبادت میایستی و می
بیند تغییر حالات ترا در میان نماز گزارندگان فصل و سزاوار است که در وقت رکوع تجدید
ذکر بزرگواری خدا را بنمائی و دستها را بلند سازی در حالتی که از عقاب خدا پناه بعفو او
برده باشی و متابعت سنت پیغمبر نمائی و بعد از آن برکوع کردن خواری و تواضع از برای
خدا را از سر بگیری و سعی کنی که دل را نازک گردانی و تجدید خشوع بکنی و خواری خود و عزت
مولای و پستی خود و بلندی پروردگار را دریابی و استعانت بر قرار دادن این در دل بزبان
بجوئی و شهادت بعظمت او و اینکه عظیم تر از هر عظیمیست بدهی و مکرر این را بر دل بخوانی تا
بتکرار این را مؤکد سازی و بعد از آن سر از رکوع برداری در حالتی که امیدوار باشی که
خدا رحم کند بر خواری تو و مؤکد سازی امیدواری را در دل بگفتن سمع الله لمن حمده
یعنی اجابت کند خدای عز و جل دعای کسی را که شکر او کرده و در عقب این شکری که
مقتضی زیادتی نعمتست بر زبان جاری گردان و بگو الحمد لله رب العالمین و بعد از آن زیاد

کن خشوع و افتادگی را و بگو اهل الکبریاء والعظمة والجود والجبروت یعنی خدای تعالی سزاوار
بزرگواری صوری و معنویست و بخشندگی و فرمانروائیست بقهر و غلبه و از حضرت امیر المؤمنین
سلام الله علیه مرویست که پرسیدند از معنی کشیدن گردن در رکوع فرمودند که تاویلش اینست که
ایمان بتو آورده ام اگرچه گردنم را بزنی و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که هیچ بنده رکوع نمیکند از برای خدا رکوع حقیقی مگر آنکه زینت میدهد خدا او
را بنور جمال خود و در زیر سایه بزرگواری خودش میدارد و جامه بزرگان خود را بوی میپوشاند
و رکوع اولست و سجود دومین است و هر که آنرا بعمل آورد صلاحیت دومین را هم
میرساند و در رکوع ادبست و در سجود نزدیکی و هر که ادب را خوب بجای نیاورد صلاحیت نزدیکی
نمیدارد پس رکوع کن رکوع کسی که بدل رکوع و افتادگی کند از برای خدا او در تحت سلطنت او
ترسان باشد و باعضا پستی نماید کسی که ترسان و غمگین باشد برای آنچه از وی فوت میشود از
فاید رکوع کنندگان و حکایتست که ربیع بن خیثم اول شب تا بصباح بیک رکعت نماز مشغول
می بود و بیخوابی میگذرانید و وقت صباح نعره میکشید و میگفت آه مخلصان پیشی
گرفتند و ما در میان راه ماندیم و بعد از آن آنحضرت فرمودند استیفای رکوع را بکن باینکه
پشت خود را هموار کردان و مرتبه خود را پست دان از قیام بخدمت او مگر بعون و توفیق او
بگریز بدل از وسواسها و فریبها و مکرهای شیطان زیرا که خدای عز و جل بلند مرتبه میسازد
بندگان را بقدر تواضع ایشان مر خدا را و راه نمائی میکند ایشان را بسوی اصل تواضع
و شکستگی بحسب ظاهر و باطن بقدر ظهور عظمت او بر باطنهای ایشان **فصل** بعد از آن
فرود آی بسجود و این اعلی مراتب افتادگیست پس عزیزترین اعضا را که روست جای بسیار ذلیل
ترین چیزها که خاکست و اگر چیزی باشد که در میان رو و خاک حایل نباشد تا سجده بر زمین
این کار را بکن که بیشتر جلب خشوع و دلالت بر خاکساری میکند و هر گاه نفس خود را در
مقام خاکساری داشتی بدانکه او را در جای خود جا داده و فرع را باصل راجع ساخته از
برای آنکه تو از خاک آفریده شده و بخاک برخواهی گشت پس درین حالت بدل خود تجدید
عظمت خدا بنما و بگو سبحان ربی الاعلی یعنی منزه هست پروردگار من که بلند مرتبه تر از
هر چیزیست و موکد ساز این حالت را بتکرار ذکر چرا که یک مرتبه کم اثری بخشد و هر گاه

تو نازل شود و پاک گردد باید که امید تو برحمت خدا صادق باشد از برای آنکه رحمت او عبارت
مینماید بضعف و خواری نه بتکبر و خوش حالی زیاد از اندازه و بعد از آن سر از سجود بردار در
حالتی که تکبیر گوئی و حاجت خود را سؤال کنی و از گناهان طلب آمرزش نمائی و بعد از آن محکم کردن
تواضع را بتکرار او عود کن بسجود یک مرتبه دیگر چنانچه اولا مذکور شد و از حضرت امیر المؤمنین سلام
الله علیه پرسیدند از معنی سجده اول فرمودند تاویلش اینست که خداوندا تو ما را از خاک آفریدی و
تاویل سر برداشتن اینست که از خاک ما را بیرون آوردی و تاویل سجده دوم اینست که ما را بخاک عود
خواهی نمود و تاویل سر برداشتن اینست که یکمرتبه دیگر ما را از خاک بیرون خواهی آورد و محشور خواهی
ساخت و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند بخدا قسم
زیان کار نیست کسی که اتیان بحقیقت سجود نموده باشد اگرچه در عمرش یکمرتبه باشد و رستگار
نیست کسی که در مثل این حالت خلوت کند با خدا در حالتی که شبیه باشد بکسی که فریب خود را
دهد و غافل و بیخبر باشد از آنچه خدای عز و جل آماده کرده از برای سجده کنندگان از انس در
دار دنیا و راحت در آخرت و هر که در حالت سجود بر وجه حقیقی تقرب بخدا جسته باشد هرگز از خدا
دور نخواهد شد و هر که در حالت سجود با خدای عز و جل بی ادبی نموده حرمت او را ضایع کرده
باشد باینکه دل او وابسته بغیر خدا باشد هرگز بخدا نزدیک نخواهد شد پس سجده کن سجده
کسی که از برای خدا متواضع و خاکسار بوده دانسته باشد که از خاکی که پامال مردمانست
آفریده شده و از نطفه که هر کس او را پلید میشمرد ترکیب یافته و خدای عز و جل معنی سجده را
سبب نزدیکی خود کردانیده بدل و جان و روح پس هر که بخدا نزدیک شده از غیر او دور گردیده
آیا نمی بینی که بحسب ظاهر حالت سجود تمام نمیشود مگر به پنهان شدن از همه چیز و محجوب شدن از
هر چیز که دیدها بیند همچنین امر باطن پس هر که در نماز دل او وابسته بچیزی غیر خدا باشد
جز نزدیک خواهد بود و از حقیقت مراد خدای عز و جل از وی در نماز دور خواهد بود خدای
عز و جل فرموده ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی نگردانیده است خدای تعالی از برای
کسی دو دل در جوف او و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خدای عز و جل فرموده
هیچ بنده نیست که مطلع شوم بر دل او و ببینم در آن محبت اخلاص از برای طاعت من و طلب
رضای من دارد مگر آنکه متولی استقامت او میشوم و تدبیر کارهای او را میکنم و هر که در نماز

مشغول غیر من شود از جماعتی خواهد بود که استهزا بخود خواهد نمود و اسم او در دیوان زیان
کاران نوشته خواهد شد **فصل** و هر گاه بعد ازین افعال دقیقه و اسرار عمیقه که مشتملست بر
بر خطرهای عظیم نشستی از برای تشهد در یاب بخود ترس تمامی و هیبت و حیا را و ترس انکه جمیع انچه
از تو واقع شده چنانچه باید نشده باشد و دست خود را از نوافل ایمان تهی کردان بکر انکه خدای عز و
جل برحمت خود ترا دریابد و عمل ناتمام ترا بفضل خود قبول کند و بازگشت کن بمبدا امر و اصل دین
و هر گاه چیزی در دست تو باقی نمانده باشد که اصل دین بس متمسک شو و چنگ بکلمه توحید
حصار الهی انچنان حصاری که هر که داخل ان شود ایمن گردد و شهادت بده از برای خدای عز و جل
بیکانکی و رسول کریم و پیغمبر عظیم خدا را در دل حاضر کردان و شهادت بده از برای او بانکه
بنده خدا و فرستاده اوست و درود بر وی و بر اهل بیت او بفرست در حالتی که تجدید بعهد کرده
باشی باعاده نمودن دو کلمه شهادت را و متعرض احکام مراتب عبادت کردی زیرا که ان دو کلمه
اول وسیلها و اصل فضیلتهاست و در حالتی که منتظر ان باشی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله
اجابت یک درود ترا بده چندان بنماید و هنگامی باید که مترصد ده برابر باشی که ایشان بتحیت درود
بر پیغمبر نموده باشی انچنان درودی که اگر یکی از انها از جانب انحضرت بتو برسد هیچ‌بند رستکار
شوی و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که تشهد ثنا بیست
بر خدا پس باید که در باطن بنده او باشی و در ظاهر افتادگی نمائی چنانچه در کفتن و ادعا نمودن
بنده او فی و صدق قول را بصفای باطن متصل کردان زیرا که ترا افریده در حالتی که بنده او
و ترا امر بعبادت خود نموده بدل و زبان و سایر اعضا و امر نموده ترا بانکه بندگی را محقق سازی
به پروردگاری او و بدانی که اختیار همه در دست اوست و هیچ کس نفسی نمیکشد و ملاحظه چیزی نمیکند
مگر بقدرت و مشیت او و بدانی که همه کس عاجزست از اینکه باقل چیزی که بهم رسانند و اراده او نیز
که استعمال بندگی نمائی در اینکه بحکمت او و در امور راضی باشی و عبادت او و بجای آوری در
اینکه ادای امر او را بکنی در فرستادن درود بر پیغمبر او که حضرت محمد است صلی الله علیه و اله و متصل سازی
درود بر خدا را بدرود بر پیغمبر و طاعت خدا را بطاعت پیغمبر و شهادت خدا را بشهادت پیغمبر
و سعی کن که معرفت حرمت پیغمبر از تو فوت نشود که اگر چنین شود از فایده نماز نیز محروم خواهی
شد **فصل** و هر گاه از تشهد فارغ شدی خود را حاضر ساز در نزد سید مرسلان و ملائکه

مقربان

مقربان و بقیه پیغمبران خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم و در نزد ملائکه که حفظ ترا نموده عملهای ترا
ضبط مینمایند و جمیع اینها را در خاطر حاضر کردان و بکو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی بر شما
باد سلام خدا و رحمت و برکتهای او و پرهیز کن از اینکه این خطاب را بر زبان جاری سازی بدون انکه
مخاطب در ذهن تو حاضر باشد و تو از جمله کسانی باشی که عمل ایشان هیچ و بی فایده باشد اگر
چنانچه فضل خدا و رحمت واسعه و مهربانی کامل او شامل حال تو نمی بود چون اکتفا باین
اصل واجب شده در حالتی که تو خطاب کنی بکسی که قصد او ننکرده باشی و اگر چنانچه پیشوای
قومی باشی قصد کن در سلام ایشان را با کسانی که گذشت و ایشان باید که قصد ترا نیز بنمایند و
یک سلام دیگر بقصد تو که پیشوائی بکنند و هر گاه انچه کفتیم بجای آوردی وظیفه سلام را ادا نموده
مستحق زیادتی احسان از جانب خدا خواهی کردید و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که معنی سلام در عقب هر نمازی امانست یعنی هر که ادای امر خدا و سنت پیغمبر را بکند در حالتی
که با خلاص و افتادگی قلب باشد از برای او حاصل خواهد بود امان از بلاهای دنیا و نجات از عذاب
اخرت و سلام اسمیست از اسمای خدا و بر مردمان برسم امانت سپرده شده تا انکه استعمال کنند او
را در معاملها و امانتها و انصافها و صدق مصاحبتها و صحت معاشرتها و اگر خواهی که سلام را
در موضع خود بکذاری و ادای معنی او را بکنی باید که از خدا بپرهیزی و دین و قلب و عقل را
از الودگی بظلمت معاصی بسلامت داری و بسلامت باشند از تو ملائکه که حفظ تو میکنند بانکه
ایشان را در ملال نیندازی و آزرده نکنی و بوحشت در نیاوری از کردار ناگوار و بعد ازان دوستان
از شر تو بسلامت باشند و بعد ازان دشمن تو و هر گاه نزدیکان از آسیب و ملال بسلامت نباشند
دوران بطریق اولی سالم نخواهند بود و هر که سلام را در جاهای خود استعمال نکند او را سلام
و اسلام و فرمانبرداری نخواهد بود و در سلام خود کاذب خواهد بود هر چند بعلانیه در میان مردم
سلام کرده باشد **فصل** بدانکه خالص کردانیدن نماز از افتها و باخلاص از برای خدا بجا
آوردن و ادای ان نمودن بشرطهای باطنی که ذکر کردیم از خشوع و تعظیم و حیا سبب حصول انوار
در دل انچنان انواری که کلید علمهای باطنیست خدای عز و جل فرموده قد افلح المؤمنون الذین
هم فی صلوتهم خاشعون یعنی رستکار شدند مومنانی که در نماز خشوع و افتادگی میکنند و خدای عز و جل
در این آیه مومنان را بعد از ایمان مدح نموده بنماز مخصوصی که با خشوع باشد و بعد ازان ختم نموده

که این علامتیست از علامتهای خدا و نمی توان دانست که از برای رحمت ظاهر شده یا از برای عذاب
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله دوست داشتند که امت او در ان حالت به پروردگار و رحم کننده خود
پناه برند تا انکه شر ان را از ایشان دور کرداند و از مکروهات ان ایشان را حفظ کند چنانچه از قوم یونس
عذاب را دور کردانید هنگامی که تضرع نموده پناه باو بردند **فصل** سزاوار از برای نمازگزار انست که
مشغول کردد بعد از نمازها بذکر و دعا و در فضیلت این دو خصوصا بعد از نمازها اخبار بسیار وارد
شده و انچه از ذکر ثمره ذکرست که مداومت بران شود یاد او را اکثر اوقات و مواظبت بران نماید چون حضور
قلب و حضور غایت ثمره عبادتست و ذکر اولی دارد و اخری اما اول ان موجب انس و محبتست و در اخر
انس و محبت موجب ذکرست زیرا که بنده در ابتدای امر متکلفست باینکه دل و زبان را از وسوسهای شیطانی
کرداند متوجه یاد خدا کردد و هر گاه توفیق مداومت بران یافت انس بان کرفته محبت کسی که یاد او میکند
در دل او جای میگیرد و هر که محبت بچیزی بهم رساند یاد او را بسیار میکند و هر که یاد چیزی بسیار
میکند اگر چه بتکلف باشد او را دوست میدارد و هر گاه بذکر خدا انس کرفت از غیر خدا منقطع میشود
و در وقت مردن ماسوای خدا از وی مفارقت میکند و باقی نمی ماند بکر ذکر خدا و هر کاه انس او بکر
باشد بهره ازان برمیدارد و از عوایق و موانع منقطع شده لذت می برد از برای انکه ضرورت احتیاج
منقطع شده لذت میبرد چه مانع از ذکر خداست و بعد از موت مانعی باقی نمی ماند و کویا واکذاشته میشود
او و میان محبوب او و سرور او عظیم میشود و از زندانی که در و ممنوع بود از انچه انس باو داشت خلاص
میشود و ادمی بعد از مرگ ازین انس لذت برمیدارد تا انکه در جوار خدا نزول فرماید و از ذکر بلقا ترقی
نماید و اما دعا مغز عبادتست چنانچه در حدیث نبوی وارد شده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
در آیه ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی هر که تکبر نماید از عبادت من
بزودی داخل جهنم خواهد شد در حالتی که خوار باشد و انحضرت فرمودند مراد از عبادت دعاست و در
آیه ان ابرهیم لاواه حلیم فرمودند مراد انست که حضرت ابرهیم بسیار دعا میکردند و برید بن معویه
عجلی از انحضرت پرسید که چه عبادتی افضل است فرمودند هیچ عبادتی نزد خدا افضل از ان
نیست که از وی سوال شود و انچه نزد اوست از وی طلب شود و هیچ کسی دشمن تر نیست در نزد خدا
از کسی که تکبر نماید از عبادت خدا و سوال نکند انچه نزد اوست و حضرت امیر المومنین سلام الله علیه
فرمودند محبوبترین عملها نزد خدا در روی زمین دعاست و انحضرت مرد بسیار دعا کننده بود

و مطلوب از ذکر انس

و نیز فرمودند دعا کلید برآمدن مطالبست و کلید رستکاریست و بهترین دعائی انست که از سینه پاکی و
دل پرهیزکاری صادر شود و مناجات با خدا کردن سبب نجاتست و اخلاص داشتن سبب خلاصیست و هر
گاه تشویش و اضطراب زیاد شود پناه بخدا باید برد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست حفظ کن ادب دعا را و نظر کن که چه کسی را میخوانی و بچه کیفیت میخوانی و از برای چه میخوانی
و عظمت صوری و معنوی او را احترام کن و بدل معاینه کن علم او را بانچه در خاطر تست و اطلاع او را
بر باطن تو و انچه از حق و باطل در دل تو پنهانست و راه نجات و هلاک را بشناس تا انکه نخوانی خدا را
بچیزی که هلاک تو در انست و تو کمان بری که نجات تو در انست خدای عز و جل فرموده و یدع الانسان
بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا یعنی ادمی دعوت بشر میکند چنانچه دعوت بخیر میکند و ادمی
بی تابست و فکر کن که چه چیز را سوال میکنی و از برای چه سوال میکنی و دعا انست که تمامی تو منقاد و فرمان
بردار حق باشد و دل را در مشاهده خدا بکدازی و ترک تمامی اختیار بکنی و جمیع امور ظاهری و باطنی
را بخدا واکذاری و هر گاه شرایط دعا را بجای نیاوری منتظر اجابت مباش زیرا که خدای عز و جل پنهانها
و پنهان تر از پنهانی را میداند و کاه باشد که دعوت کنی خدا را بچیزی که خلاف ان را از در نیت تو داند
بدانکه خدای عز و جل اکر ما را امر بدعا نکرده می بود و ما با خلاص او را میخواندیم بفضل خود اجابت دعای
ما مینمود چه جای انکه ضامن اجابت شده از برای کسی که بشرایط دعا اتیان نماید و انحضرت فرمودند
هر کاه اتیان کنی بانچه کفتیم از شرایط دعا و خالص سازی باطن را از برای رضای خدا پس بشارت باد
ترا بیکی از سه چیز یا انکه انچه سوال کرده بتعجیل بتو برسد یا ذخیره شود از برای تو چیزی که عظیم تر از ان
باشد که سوال کرده و یا انکه رفع شود از تو بلائی که اگر بتو برسد ترا هلاک کرداند و نیز از انحضرت مرویست
که این آیه را تلاوت فرمودند که امن یجیب المضطر اذا دعاه یعنی کیست که اجابت مضطر نماید هر کاه
او را بخواند پس کسی با نحضرت کفت که چرا ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرمودند از برای انکه کسی را
میخوانید که نمیشناسید و چیزی را سوال میکنید که نمیفهمید و اضطرار بخدا داشتن محض دین و بسیار
دعا کردن با غافل بودن از خدا از علامتهای انست که خدا او را واکذاشته ترک یاری او کرده و هر که
نداند که نفس و قلب و باطن در تحت فرمان خدا ذلیل و منقادست حکم بر خدا میکند و سوال کردن و مکان
میکند که سوال او دعاست و حکم بر خدا کردن جرأتست بر خدا نمودنست **باب چهارم**
در تلاوت قرآنست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند قرآن هدایتیست از ضلالت و ظاهر کردن

وصفهاي رستكاران را بنماز چنانچه در اخر ايه فرموده والذين هم على صلوتهم يحافظون يعني مومنان
كسانيند كه محافظت بر نماز ميكنند و بعد از ان در بيان فايده اين صفتها فرموده اولئك هم الوارثون الذين
يرثون الفردوس هم فيها خالدون يعني مومنان ميراث برندكانند كه فردوس را ميراث ميبرند و در ان
هميشه خواهند بود پس در اول امر وصف كرد ايشانرا برستكاري و در آخر بميراث بردن فردوس
حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله فرموده اند هر كاه بنده مومن در نماز بايستد خداي عز وجل نظر بسوي او ميكند
با انكه فرموده اند اقبال بروي ميكند تا از نماز فارغ شود و سايه مي افكند رحمت خدا از بالاي سر وي
تا كنار آسمان و ملائكه احاطه او مينمايند تا كنار اسمان و خداي عز وجل موكل ميسازد بر وي فرشته
كه بر بالاي سر او ايستاده باشد و كويد اي نماز كذارنده اكر ميدانستي كه چه كسي نظر بسوي تو ميكند و
چه كسي مناجات ميكني هركز التفات بچيزي نمي نمودي و از جاي خود حركت نميكردي **فصل** و در خصوص
نماز جمعه در خاطر بكير داني كه اين روز روز عظيمي و عيد شريفيست و تخصيص داده است خداي عز وجل
اين امت را باين روز و وقت شريفي از براي بندكان خود كردانيده تا انكه او را بجا آورند و خود را دور كردانند زده بل سازد
ايشانرا از منع و عذاب خود و ترغيب نموده ايشانرا در ان روز بر اقبال نمودن بعملهاي صالح و
تلافي تقصيري كه در بقيه هفته كرده و كردانيده است نماز جمعه را مهم ترين طاعتي در ان روز و از اجل
جزهايي كه موجب تقرب باوست و تعبير از اين نماز در قرآن مجيد بذكر خدا شده و در ميان نمازها
تخصيص بذكر داده چنانچه فرموده يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى
ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون يعني اي جماعت مومنان هر كاه در روز جمعه ندا كرده شود
بنماز بشتابيد بسوي ذكر خدا كه نماز است و خريد و فروش را واكذاريد كه از براي شما بهترست اكر دانيد
و در اين آيه شريفه تنبيه و تاكيد بسيار واقع شده و كسي كه نصيبي از معاني دارد بان اكاه ميشود و از
مهم ترين تنبيهها تعبير از نماز بذكر خدا كردنست زيرا كه در اين تنبيهيست كه غرض اصلي از نماز ذكر خدا
در دل و عظمت او را در دل حاضر كردانيدنست و انكه نماز نهي از قبايح و منكرات ميكند از اين و
امثال اينست و اين هنكامي تمام ميشود كه بتوجه تمامي بخداي عز وجل نموده ملاحظه كند عظمت او را
و اين ذكر اكبر و ذكر كثير است چنانچه در بعضي از تفاسير مذكور است چه جاي انكه مطلق ذكر
باشد پس البته واجبست كه اهتمام باين نماز بورزد زياده از ساير نمازها و مهيا و مستعد شود
از براي لقاي خداي عز وجل و ايستادن در برابر او و پستي كرد در حضرت او و بفهمند شكر

بخطاب باوي بعد از انكه اتيان بمقدمات نماز نموده و وظايف انروز را بجاي آورده باشي از پاكيزه كردن
بدن و استعمال بوي خوش و عمامه بستن و سر تراشيدن و شارب و ناخن كرفتن و غير اينها از سنتها با دل صاف و
عمل باخلاص و نيت خالص چنانچه در ملاقات پادشاه دنيا ميكني و صنع قوانين وظايف بايد كه در فاصله
راحت باشد كه سرمايه را زيان كني و بعد از ان حسرت تو ظاهر شود و هر چند ان كه ممكن باشد كه بسيار كرداني
مطالبي را كه ثواب بر انها مترتب شود بسبب عمل صالح انها را بكن تا ثواب عمل تو بمقصد ان مطالب مضاعف
كردد **فصل** و اما نماز عيد رمضان و عيد قربان پس در دل حاضر كردان كه اين نماز در روز قسمت عطايا
و من شدن رحمتها و رسيدن بخششهاست بر كسي كه روزه و قرباني او قبول شده باشد و بوظايف انها
اقدام نموده باشد و بسيار كن خشوع را در نماز خود در اثناي ان و پيش از ان و بعد از ان تضرع بسيار
بخدا بكن كه عملهاي تو را قبول كند و تقصيرات ترا عفو نمايد و در ياب در خود حيا و خجالت انكه عمل تو
رد شود و حيران كردي و از جوار الهي ممنوع شده بي يار و ياور باقي چون آن روز عيد كسي نيست كه جامه
تازه بپوشد بلكه عيد كسيست كه از تهديدات الهي ايمن و از مناقشه در حساب و سختكيري سالم باشد
و بعملهاي شايسته مستحق مزيد اجر باشد و بايد كه استقبال اين روز بكني چنانچه در روز جمعه ميكردي از
وظايف و اسباب استعداد اقبال كردن بباطن بخداي عز وجل و در برابر او ايستادن شايسته كه فاز
مناجات و خضوع در نزد ان كردي و فرح و خوشي با در ان روز بچيزي بكرداني كه از براي ان آفريده شده
از متاع دنيا بلكه بايد كه فرح تو بكثرت احسانهاي الهي باشد كه در ان روز بكسي ميرسد بتجارت آخرت با
خداي خود معامله كرده باشد **فصل** و اما نماز آيات پس حاضر كردان در ان وقت هولهاي قيامت
و زلزلها و كرفتن آفتاب و ماه و تيركي قيامت و ترسيدن مردمان و خوف ايشان از كرفتن و فكر كردن
عقوبت نمودن و هلاك ساختن را و بسيار دعا كن و تضرع نما با زاري و افتادكي بحسب ظاهر و باطن و
ترس و بيم در نجات از ان سختيها و در بركشتن نور بعد از ان كه تيره شده باشد و در سا اهل نمودن
بعد از عصيان و لغزش و بازكشت كن بخدا از كناهان خود و توبه خوبي بكن شايد كه خداي عز وجل بتو
لطفي بكند در حالتي كه دل شكسته و پريشان و از تقصيرات خجل باشي بانكه توبه ترا قبول كند و با تو مساهله
نمايد در كناهان حضرت امام زين العابدين عليه السلم فرموده اند بفزع و اضطراب در نمي آيد از براي كرفتن
افتاب و ماه مكر كسي كه از شيعيان ما باشد و هر كاه يكي از اين دو واقع شود تضرع بخدا نموده باز كشت
بسوي ان كنيد و حضرت امام رضا عليه السلم فرموده اند از براي ان در كرفتن آفتاب و ماه نماز واجب شده

اینجا نمی‌بیند و دستگیریست از لغزشها و نورانی میگرداند تیرگیهای جهل را و جاهای
تیره را روشن میکند و نگاهبانیست از هلاک شدن و رهنمائیست از گمراهی و بیرون شدنیست از فتنه‌ها
از دنیا با آخرت میرساند و کمال دین شما در وست و هیچ کس از قران عدول و انحراف ننموده مگر آنکه بجهنم
رفته و نیز فرموده‌اند من اول کسیم که بخدای عزیز جبار در روز قیامت وارد خواهم شد و کتاب خدا و اهل
بیت من بر خدا وارد خواهند شد و بعد از آن امت من وارد خواهند شد و از ایشان خواهیم پرسید که
چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در وصیتهای که به پسر خود
محمد بن حنفیه نموده‌اند این بوده که بر تو باد که تلاوت قران کنی و عمل بآن نمائی و بیاری خود را بر واجبات
و شریعتها و حلال و حرام و امر و نهی آن و شب زنده داری نمائی بتلاوت قران و تلاوت کنی آنرا در شب
و روز زیرا که آن عهدیست از جانب خدا بسوی بندگان او و واجبست بر هر مسلمانی که در هر روز در عهد
خدا نظر کند اگر چه پنجاه آیه باشد و بدانکه مراتب بهشت بعدد آیهای قرآنست و هر گاه روز قیامت شود
بقاری قران گفته خواهد شد که بخوان و بلند شو پس در بهشت بعد از پیغمبران و صدیقان کسی بلند
مرتبه تر از آن نخواهد بود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند در قیامت قران خواهد آمد بهترین
صورتی که نظر بآن شود و بر مسلمانان خواهد گذشت و خواهند گفت این مرد بیست از ما پس از ایشان
در گذشته بجانب پیغمبران خواهد رفت و خواهند گفت این از ماست و از ایشان در گذشته بجانب
فرشتگان مقرب خواهد رفت و خواهند گفت این از ماست تا آنکه بجانب خدای عز و جل خواهد آمد
و خواهد گفت خدایا فلان بن فلان را در دار دنیا روزهای گرم او را تشنگی کشانیدم از
راه روزه داری و شبهای او را بیخوابی بسر بردم از راه عبادت یعنی عمل کرد بانچه در قران بود و
فلان بن فلان را در روز گرم تشنه نگردانیدم و شب او را بیخوابی نگردانیدم یعنی عمل بقران نکرد
پس خدای عز و جل خطاب بقران خواهد کرد که داخل گردان ایشان را ببهشت بقدر مراتب ایشان
و قران بر پا خواهد ایستاد و گروهی متابعت او خواهند نمود و بمؤمن خواهد گفت که بخوان و بلند
شو و مؤمن خواهد خواند و بلند خواهد شد تا آنکه هر کسی بمرتبه خود خواهد رسید و در آن
مرتبه نزول خواهد نمود و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی باین مضمون روایت شده که از باز
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند بخوانید قرآن
را بلحنها و آوازهای عربان و بپرهیزید از لحنهای فاسقان و صاحبان کبیره از برای آنکه خواهند آمد

بعد از من جماعتی که در وقت تلاوت قران آوازها را بر خواهند گردانید بطلوع مانند غنا و نوحه و گریه
و بخدا ترسی از حنجر کردن ایشان تجاوز ننموده خواهد بود و دلهای ایشان و دلهای کسانی که طریق ایشان
را پسندیده بر گردیده خواهد بود و قبول خیر نخواهد نمود و کسی از آنحضرت معنی ورتل القران ترتیلا
را پرسید فرموده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده فرموده‌اند این معنی دارد که واضح گردان حروف
و کلمات و اعراب او را در وقت خواندن ظاهر گردانی و بسرعت تمام مخوان مانند خواندن شعر و بسیار سست
و پراکنده مخوان مانند پراکندگی ریگ بلکه دلهای سخت خود را بخواندن آن نرم کنید و بترسانید و نباید
که قصد شما در تلاوت آخر سوره باشد و در روایتی دیگر فرموده‌اند ترتیل محافظت نمودن است وقفها و
اظهار حرفها و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند ترتیل آنست که تأنی کنی و آواز خود را بخواندن
آن نیکو گردانی و نیز فرموده‌اند قران بحزن و اندوه نازل شده پس بخوانید آنرا بحزن و اندوه و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند بخوانید قرآن را و بگریید و اگر نتوانید گریست خود را بگریه بتکلف بدارید
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که از برای هر چیزی
زیوریست و زیور قران آواز خوشست و نیز فرموده‌اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام خوش آواز
ترین مردم بوده‌اند در خواندن قران و جماعت سقایان بر در خانه آنحضرت میگذشتند و از برای شنیدن
آواز آنحضرت بجای میستادند و استماع قراءت آن مینمودند **فصل** در مصباح الشریعه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که قران را بخواند و از برای قرآن افتادگی نکند و دل او نازک نگردد
و در باطن او اندوهی و ترسی بهم نرسد پس خواری بعظمت شان خدا کرده رساننده خواهد بود و زیان
کار شده خواهد بود زیان کاری ظاهری و قاری قران محتاجست بسه چیز دل با خشوع و بدن فارغ
و جای خالی و هر گاه دل او خشوع کند از برای خدا شیطان از وی میگریزد و خدای عز و جل فرموده
و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی هر گاه قران خوانی پناه ببر از شر شیطانی
که از رحمت دور است بخدای عز و جل و هر گاه خود را از اسباب فارغ سازد دل او از برای قراءت قرآن
مجرد میشود و عارضی ورا نخواهد داد که محروم سازد او را از نور قرآن و فواید آن و هر گاه جای خالی بگیرد
و از مردم عزلت کند بعد از آنکه دل خاشع و بدن فارغ داشته باشد روح و باطن او انس بخدا میگیرد
و حلاوت خطابهای خدای عز و جل با بندگان صالحش را می یابد و لطف خدا را با ایشان و مرتبه بزرگ
اظهار او را بانواع کرامات و بدایع اشارات میداند و هر گاه جامی از این مشرب بیاشامد بر این حالت

دیگر و بین وقت وقتی دیگر اختیار نخواهد کرد بلکه این را بر هر طاعتی و عبادتی اختیار میکند زیرا
که درین مناجاتیست با خدای بی واسطه و ملاحظه کن چون میخوانی کتاب خدا و نام محبت و ولا را و چون
اجابت امرها و نهیها مینمائی و چون فرمان میبری حدود او را زیرا که آن کتابیست عزیز و از پیش و پس
چیزی نیست که او را باطل کند بلکه از جانب خدائی که کارهای او بر وفق حکمت و پسندیده است نازل
شده و او را شمرده بخوان و در نزد آیتهائی که مشتملست بر وعده بهشت و تهدید جهنم توقف کن و در مثلها
و موعظهای او تفکر نما و بترس که از رعایت اقامت حروف ضایع کردانی حدود او را **فصل** و از
از برای تلاوت نماینده قران آنست که رعایت امور باطنی نماید و از جمله آنها فهمیدن عظمت کلام و
علو قدر او و فضل خدای عز و جل و لطف او بر مردمان در فرستادن آن از عرش بزرگواری خود
بدرجه فهمهای مردم و باید که نظر کند که چون خدای عز و جل لطف ربانی کامل نموده برسانیدن
معنیهای کلام خود را که صفتیست قایم بذات حق بفهمهای مردم و چون این صفت تجلی نمود از
برای ایشان در طی حرفها و صوتهائی که صفات آدمیست زیرا که آدمی عاجز است از رسیدن بفهم صفات
خدا مگر بوسیله صفات نفس خود و اگر نه چنان بود که کنه جلال کمال حق در زیر پرده حروف مستتر کرده بود
نه عرش و نه فرش ثابت میماند از برای شنیدن کلام او و از هم میپاشید از عظمت سلطنت و غلبه انوار
آن ما بین زمین و آسمان و اگر نه چنان بود که خدای عز و جل موسی را ثابت کردانید طاقت شنیدن
کلام او را نمی آورد چنانچه کوه تاب مقاومت مبادی تجلی او را نیاورد و از هم پاشید و این حالت
کرم مردم وقتی که میخواهند بفهمانند بعضی از چهارپایان و مرغان پیش و پس ایستادن و رو کردن
و پشت کردن را و میدانند که حیوانات عاجزند از فهمیدن کلام ایشان که از انواع عقلها صادر
شده با حسن و ترتیب و نظم بدیعی که کلام ایشان میدارد لاعلاج از درجه خود تنزل بدرجه تمیز
ها مینمایند و مطلبهای خود را بباطنها القا میرسانند با آوازهائی که وضع میکنند و لایق آنها
میباشد از میل دادن زبان و صفیر زدن و آوازی چند که شبیه بآوازهای ایشانست و از آنها ... بشنوند
و چنانچه بدن آدمی را از برای حرمت روح حرمت و عزت میدارند همچنین آواز کلام را شریف میشمارند
از برای حکمتی که در آن درج میباشد و کلام حجتیست رفیع الشان و بلند مرتبه و سلطانیست غالب
و حکم ادرد در حق و باطل نافذ و قاضیست عادل و شاهدیست پسندیده و امر و نهی میکند و باطل را
طاقت مقاومت در برابر حکمت نمی باشد چنانچه سایه را طاقت مقاومت در برابر شعاع افتاب

نمی

نمی باشد بلکه انقدر از شعاع افتاب را در نمی یابد که مرد دیدن باشد و رای بطلان خود برد **فصل**
و از جمله امور باطنی از برای تلاوت کننده قران تعظیم متکلمست و سزاوار از برای قاری در ابتدای تلاوت
قران آنست که حاضر کرداند در خاطر عظمت متکلم را و بداند که آنچه میخواند از کلام آدمی نیست و بداند
که تلاوت کلام خدا را نمودن خطر بسیار دارد زیرا که فرموده لا یمسه الا المطهرون یعنی مس او نمیکنند مگر
پاکیزکان و چنانچه ظاهر جلد قران و کاغذ آن محفوظست از ظاهر پوست لمس کننده مگر آنکه پاک
باشد همچنین باطن معنی آن از راه عزت و بزرگی که دارد محجوبست از باطن قلب مگر آنکه از هر پلیدی منقطع
و بنور تعظیم و احترام نورانی باشد چنانچه هر دستی صلاحیت مس جلد مصحف را ندارد و از جمله امور
باطنی همچنین هر زبانی صلاحیت تلاوت حروف آن و هر دلی قابلیت رسیدن بمعانی آن را ندارد و از جمله
امور باطنی حضور قلب و ترک خیالات نفسانیست و این از تعظیم هم میرسد زیرا آنکه کسی که تعظیم
کلامی را میکند که تلاوت آن مینماید مسرور بان میگردد و انس بان میگیرد و از آن غافل نمیشود و در
قران مجید چیزی چند میباشد که دل بان انس میگیرد هر گاه قاری اهلیت آن داشته باشد و چون انس
گیرد بفکر در غیر قران و حال آنکه سیر در جاهای با فرح و نشاط میکند و کسی که در چنین جائی تفکر و
سیر کند فکر در چیزی دیگر نمیکند و از جمله امور باطنی تاملست و این امر ورای حضور قلب است زیرا که
آنکه گاه میباشد که کسی فکر در غیر قران نمیکند اما اکتفا بشنیدن آن از خود میکند و تامل نمیکند و
مقصود از قرائت تاملست خدای عز و جل فرموده افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا
تامل در قران نمیکنند یا آنکه قفلی بر دلهای ایشانست و از برای اینست که سنت شده که بترتیل و تانی خوانده
شود زیرا که بترتیل بحسب ظاهر تامل در باطن میسر میشود حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند
خیری نیست در عبادتی که در آن دانشی نباشد و در تلاوت قرانی که در آن تدبر نباشد و هر گاه ممکن
نباشد تدبر مگر بتکرار باید که مکرر بخوانند و از ابوذر رضی الله عنه مرویست که شبی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله این آیه را مکرر میخواندند ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم یعنی اگر
عذاب کنی ایشان را بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را تو غالبی و محکم کارهای تو بحکمت **فصل**
و از جمله امور باطنی تفهیمست و آن عبارتست از آنکه از هر آیه ظاهر کرداند آنچه مناسب آنست زیرا که
آنکه قران مشتملست بر ذکر صفات خدا و ذکر افعال او و ذکر احوال پیغمبران و ذکر احوال جمعی که تکذیب پیغمبران
نموده اند و چون هلاک شده اند و ذکر امرها و نهیها و ذکر بهشت و دوزخ اما ذکر صفات خدا

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير يعني چيزي مثل او نيست و او شنوا و بينا است و اما الملك القدوس
السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر يعني خداي عز و جل پادشاه منزه از علتها و سالم از نقصها
امان دهنده و مطلع بر همه چيز و همه كس و غالب و جبر كننده نقصها و بزرگوار است و بايد كه تامل در اين صفتها
و اسمها بكند تا اسرار اينها ظاهر شود و در تحت اينها معنيهاي بسيار پنهانست و ظاهر نميشود مگر
از براي كساني كه توفيق يافته اند و حضرت امير المؤمنين سلام الله عليه اشاره باين نموده اند در آنكه فرموده
اند حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله اينجا از مردم مخفي ميداشتند بمن در پنهاني ميگفتند لكن خداي عز و جل
بعضي از بندگان نصيبي در فهميدن قران داده كه ميسر باشد او را فهميدن بعضي از اينها من بركت
آنحضرت فهميده ام و بايد كه هر بنده حريص باشد بر طلب اين فهميدن و اما ذكر افعال خدا مثل ذكر
او زمين و آسمانها و زمين بايد كه قاري اين افعال صفات او را بفهمد زيرا كه فعل دلالت بر فاعل ميكند
و عظمت فعل دلالت بر عظمت فاعل ميكند سزاوار آنست كه در فعل فاعل را مشاهده كند زيرا فعل را
هر كه خدا را شناخت هيچ ميبيند او را در هر چيزي و ميداند كه از خدا موجود شده و بازگشت او بخدا
خواهد بود و بسبب خدا و از براي خدا آفريده شده و هر كه خدا را نبيند در هر چيز چه بيند گويا كه او
را نشناخته و هر كه او را شناخت ميداند كه هر چه غير خدا است باطلست و هر چيزي هالك است مگر ذات
خدا و اما ذكر احوال پيغمبران هر گاه بشنود كه بچه كيفيت تكذيب كرده شده اند و چون ضربه و قتل
بر ايشان واقع شده بايد كه بفهمد صفت مستغني بودن خدا را از پيغمبران و از كساني كه پيغمبر بايشان
فرستاده شده و آنكه اگر همه را هلاك سازد چيزي از ملك آن كم نميگردد و هر گاه نصرت ايشان در آخر
الامر بشنود بايد كه بفهمد قدرت خدا و اراده او را در ياري كردن حق و اما احوال كساني كه تكذيب
پيغمبران كرده اند مثل قوم عاد و ثمود و آنچه بر ايشان واقع شده بايد كه از ين خوف از سلوك اخذ
و عقوبات الهي را در باطن خود دريابد و نصيب او ازين در حق خود عبرت گرفتن باشد و آنكه اگر غافل
گردد و خلاف ادب نمايد و مغرور بمهلت شود بسيار باشد كه عذابي او را دريابد و همان قصه در
آن جاري شود و همچنين است هر گاه وصف بهشت و دوزخ را بشنود و ساير آنچه در قران واقع
شده ممكن نيست استقصاي آنچه از آن فهميده ميشود از براي آنكه نهايتي ندارد و نصيب هر بنده
از آن بقدر يست كه روزي آن شده و هيچ تر و خشكي نيست مگر آنكه در قران موجود است فصل
و از جمله امور باطني خالي بودن از موانع فهم است از براي آنكه بيشتر مردم ممنوع شده اند از فهم

معنيها

معنيهاي قران از راه سببها و حجابهائي كه شيطان بر دلهاي ايشان آويخته و عجايب قران از ايشان پنهان شده
حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده اند اگر شيطانها را راهي بر دلهاي فرزند آدم نمي بود هر آينه ملاحظه باطن
عالم را ميكردند و معاني قران از امور باطنيست از براي آنكه بنور باطن ديده ميشود نه بنور حواس ظاهري و
اينجا مانع چهار چيز است اول آنكه همت مصروف بتحقيق حروف باشد باينكه الفاظ را از مخرج بگويند
و متولي حفظ اين شيطانيست كه بقرآن موكل شده تا مردم را از فهميدن معني كلام خدا بگرداند و همیشه
ايشان را بر تكرار حروف ميدارد و بخيال مي اندازد كه اين حرفها از مخرج بيرون نيامده و اين چنين كسي
تاملش مقصور بر مخارج حروف و با اين حال چون تواند شد كه معاني از براي او ظاهر شود و هر
كسي كه مثل اين تلبيس فرمان بردار شيطان شود بيشتر مضحكه آن شده خواهد بود دوم آنست كه
مقلد مذهبي باشد كه بتقليد شنيده و بر آن منجمد شده و در طبع او تعصبات مذهب جاي گرفته بعضي معنا
اينجا شنيده بي آنكه ببصيرت و مشاهده بآن رسيده باشد و اين چنين كسي را بند چيزيست كه اعتقاد كرده
و غير اينجا اعتقاد دارد در خاطر او خطور نميتواند نمود و اگر نوري از دور درخشان گردد و معني از
معنيها كه مخالف شنيده او ست ظاهر شود شيطان تقليد بر وي حمله ميكند و حمله كردني و باو ميگويد
چون اين را بخاطر ميگذراني و حال آنكه خلاف اعتقاد پدران تست سيوم آنكه مصر باشد بر گناه
يا متصف باشد بكبري يا مبتلا باشد بهوا و ميل بدنيا اينها هوائي كه متابعت آن شود زيرا كه اين
سبب ظلمت قلب و زنگ گرفتن آن ميشود و اين مانند زنگيست كه بر آينه باشد و از براي اينست كه
حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده اند هر گاه امت من تعظيم طلا و نقره نمايند حرمت اسلام از
ايشان سلب ميشود و هر گاه ترك كنند امر بمعروف را از بركت وحي محروم ميشوند و خداي عز و جل
فهم و تذكر را بانابت و بازگشت را شرط كرده و فرموده تبصرة و ذكرى لكل عبد منيب يعني بينائي و
ياد بوديست از براي هر بنده كه بخدا بازگشت نموده باشد و فرموده و ما يتذكر الا من ينيب يعني
متذكر نميشود مگر كسي كه بازگشت نمايد و فرموده انما يتذكر اولوا الالباب يعني جز اين نيست كه
متذكر ميشوند صاحبان عقلها و هر كه متاع فريبنده دنيا را اختيار كند بر نعمتهاي آخرت از صاحبان
عقل نيست و از براي اينست كه اسرار قران بر وي منكشف نميشود چهارم آنست كه تفسير ظاهري را
خوانده و اعتقاد نموده كه كلمات قران معني بغير آنچه نقل شده ندارد و آنچه منقول نباشد تفسير
برايست و هر كه تفسير براي كند در جهنم جاي خواهد كرد و اين چنين كسي تفسير براي را نفهميده و

معنيه

معنی کلام حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه را فهمیده که فرموده مگر آنکه خدای عز و جل عطا نموده باشد بنده
هم قرآن را و اگر چنانچه معنی قرآن منحصر در آن میبود که نقل شده نبایستی که مردم در آن خلاف بکنند **فصل**
و از جمله امور باطنی مخصوصه آن عبارتست از آنکه فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی در
قرآن و هرگاه امری یا نهیی بشنود تقدیر کند که اوست مأمور و منهی و هرگاه وعد به بهشت و وعید به
جهنم بشنود نیز آن را با خود داند و هرگاه قصه‌های اولین را بشنود بداند که مقصود حکایت
نیست بلکه مقصود عبرت گرفتن است و اخذ آنچه بآن احتیاج باشد و هیچ قصه در قرآن نیست مگر
آنکه ذکر آن در حق پیغمبر و امت او از برای فایده ایست و از برای اینست که خدای تعالی فرموده ما نثبت
به فؤادك یعنی قصه پیغمبران را بر تو میخوانیم چیزی را که بسبب آن دل تو ثابت و محکم گردد پس هر بنده فرض
کند که خدای عز و جل دل او را ثابت میدارد بر ایمان بآنچه بر وی میخواند از احوال انبیا و صبر کردن
ایشان بر آزار و ثابت بودن ایشان در دین از برای انتظار یاری از خدا و چون با خود این را فرض
نکند و حال آنکه قرآن بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها نازل نشده بلکه قرآن شفا و هدایت
و رحمت و نور است از برای عالمیان و از برای اینست که خدای عز و جل تمام مردم را امر بشکر نعمت قرآن
فرموده و اذکروا نعمة الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر
خود و آنچه بر شما فرستاده از قرآن و حکمت و خدای عز و جل فرموده و انزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل
الیهم یعنی فرستادیم بتو قرآن را تا بیان کنی از برای مردم آنچه بر ایشان نازل شده و فرموده کذلك یضرب
الله للناس امثالهم یعنی همچنین خدای تعالی از برای مردمان مثلها زده و فرموده هذا بصائر للناس
وهدی ورحمة لقوم یوقنون یعنی این قرآن باعث بصیرت مردمان و هدایت و رحمتست از برای
جماعتی که یقین داشته باشند و فرموده هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین یعنی این قرآن
بیان میکند از برای مردم چیزها را و هدایت و موعظه ایست از برای پرهیزکاران و هرگاه مقصود خطاب
در قرآن یک یک از مردمان باشد و این شخص قاری یکی از ایشانست و تفاوتی نیست میان او و سایر مردم
پس باید که فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی و بعضی از حکما فرموده‌اند این قرآن رسالهاست
از جانب خدای عز و جل متضمن عهدهای الهی و بسوی ما آمده تا آنکه در نمازها تأمل در آن بکنیم و در خلوتها
در آن بایستیم و بآن ... و در طاعتها آن را جاری سازیم باینکه متابعت سنتها بکنیم **فصل** و از جمله
امور باطنی متأثر شدنست و آن عبارتست از اینکه دل او متأثر شود باثرهای مختلف از راه اختلاف

آیتها تا آنکه او را از هر قسمی حالتی و نشاطی و ترسی حاصل شود و دل او متصف شود باندوه و ترس و امید
و غیر اینها و هر چند معرفت تمام تر باشد ترس خدا در غالب احوال بر قلب مستولی خواهد بود از برای آنکه در
آیتهای قرآن غالب انست که کار را تنگ گرفته‌اند یعنی که هیچ آیه در قرآن نیست که متضمن ذکر آمرزش
و رحمت باشد مگر آنکه ضم شده بآن شرطی چند که عارف از رسیدن بآن قاصر است مثل آیه و انی لغفار
یعنی بدرستی که من آمرزنده‌ام و بعد از آن در عقب این چهار شرط ذکر شده که لمن تاب و آمن و عمل صالحا
ثم اهتدی یعنی می‌آمرزم کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل خوب بکند و بعد از آن هدایت یافته شود
و مثل آیه و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر
یعنی بحق وقت عصر قسم که آدمی در زیان کاریست مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند و با
یکدیگر وصیت بحق و صبر نموده‌اند و درین آیه چهار شرط ذکر شده و در موضعی که اکتفا بیکی شده شرط
که جامعست چنانچه فرموده ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی رحمت خدا نزدیکست بنیکوکاران
و نیکوئی کردن جامع جمیع شرطهاست و هرکه تتبع قرآن کند تمامی آنرا از اول تا آخر چنین می‌یابد و هر
که این را بفهمد سزاوارست که حال او ترس و اندوه باشد و از برای اینست که گفته شده هیچ بنده صبح
نمیکند که تلاوت قرآن کند و ایمان بآن آورده باشد مگر آنکه اندوه او بسیار و فرح او کم و گریه او بسیار
و خنده او کم و تعب و شغل او بسیار و راحت و بیکاری او کم شود و متأثر شدن بنده بتلاوت آیات که
بگرداند خود را بصفت آیه که خوانده شده پس در نزد آیه تهدید بعذاب و مقید کردن آمرزش
بشرطها کوچک گردد از ترس خدا گویا که نزدیکست بمیرد و در نزد ذکر وسعت الهی بوعده آمرزش
امرزش شکفته شود گویا که از خوشی پرواز میکند و در نزد ذکر صفات و اسمای خدا از راه افتادگی
از برای بزرگی آن و دریافت عظمت آن سر بپیش افکند و در نزد ذکر کردن کافران چیزی را که بر خدا
محالست مانند آنکه خدا ولد و زن دارد آواز را پست سازد و شکستگی در باطن هم رساند از
حیا از زشتی گفتار ایشان و در نزد وصف بهشت باطن او بر انگیخته شود از برای اشتیاق بآن و در نزد
ذکر جهنم اعضای او بلرزه در آید از ترس آن و مراد از قرآن جلب این احوالهاست بسوی دل
از برای عمل بآن و اگرنه حرکت دادن زبان بحرفها بسیار آسانست بلکه میتوان گفت هرکه تلاوت قرآن
بزبان کند و از عمل اعراض نموده باشد سزاوارست که او مراد باشد از آیه و من اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی هرکه از یاد من اعراض کند زندگی او تنگ خواهد بود

وکور محشور خواهیم کردانید او را در قیامت و از این کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی یعنی
ایات ما بتو امد و ترک انها را کردی و ملاحظه انها را نمودی و عمل بانها نکردی و امروز تو ترک کرده میشوی
از نظر لطف ما و دور میکردی و حق تلاوت قران انست که زبان و عقل و دل با یکدیکر شریک باشند و نصیب
زبان انست که حرفها را درست و شمرده بکوید و نصیب عقل تفسیر معنیهاست و نصیب دل پند کرفتن و
متاثر شدنست بباز ایستادن از منهیات و فرمان بردن مامورات پس زبان بمنزله واعظ است و عقل ترجمان
معنی میکند و دل پند میکیرد **فصل** و از جمله امور باطنی ترقی کردنست و مراد انست که ترقی کند
تا سخن را از خدا استماع نماید نه از خود و قاریان سه مرتبه دارند ادنای انها انست که بنده چنان تقدیر
کند که کویا بر خدا میخواند و در برابر او ایستاده است و خدای عز و جل نظر بوی میکند و از روی تضرع میشود
بحال حزین کسی سوال و افتادکی و شکستکی و زاریست و مرتبه بعد از ین انست که بدل ببیند که
خدای عز و جل با وی خطاب میکند بلطفهای خود و بانعام و احسان خود با وی راز میکوید و مقام بنده
در ین حالت حیا و تعظیم و کوش داشتن و فهمیدنست و مرتبه بعد از ین انست که در کلام متکلم را ببیند
در کلمها صفتها مشاهده کند و نظر او نه بخود و نه بقراءتست و نه متعلق که فقط انعام بان باشد از ان حیثیت
که انعام بوی شده بلکه غایت همت او مقصور بر متکلم و فکر او موقوف بر ان باشد کویا که چنان در
ملاحظه و مشاهده متکلم محو شده که بغیری نمی پردازد و این مرتبه مقربانست و انچه پیش از ین مذکور
شد مرتبه اصحاب الیمین است و هر چه از ینها بیرونست از مرتبه غافلانست و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام از مرتبه اخرین خبر داده و باین فرموده که خدای عز و جل تجلی نموده است از برای بندکان در
قران مجید اما مردم نمی بینند و نیز فرموده در هنکامی که حالتی انحضرت را در نماز رو داد که بروی
در افتادند و بیهوش کشتند و وقتی که بهوش امدند جمعی از سبب ان حالت پرسیدند فرمودند که این
ایه را مکرر بر دل خود میخواندم تا انکه از کوینده ان شنیدم و بعد از ان جسم من تاب مقاومت معاینه
قدرت او را نیاورد و ثابت نماند و در ین مرتبه حلاوت و لذت مناجات بسیار عظیم میکردد و از
برای این است که بعضی از حکما کفته اند که وقتی قران را میخواندم و حلاوتی از ان نمی یافتم تا انکه
میخواندم از ان بکیفیتی که کویا از پیغمبر صلی الله علیه و اله میشنوم که بر اصحابش میخواند و بعد از ان
بمرتبه بالاتر ترقی کردم و میخواندم قران را بطریقی که کویا از جبرئیل میشنوم که به پیغمبر صلی الله علیه
و اله القا مینماید و بعد از ان خدای عز و جل لطف نموده بمرتبه بالاتر که از متکلم بان میشنوم و در ان

هنکام لذتی و عیشی می یابم که صبر از ان نمی توانم کرد **فصل** و از جمله امور باطنی بیزاری جستن است
و مراد انست که خود را از کردانیدن از معصیتها و قوت بر طاعتها بری داند و نظر نکند بخود بعین رضا و
خود پسندی و هر کاه ایهای نوید بهشت و مدح صالحان را خواند انها را با خود نداند بلکه با صاحبان
یقین و صدیقین داند و مشتاق باشد که خدای تعالی او را بایشان ملحق کرداند و هر کاه ایه غضب و مذمت
کنهکاران و صاحبان تقصیر را تلاوت کند انها را با خود داند و فرض کند از راه ترس و بیم که او
مخاطب بانها و حضرت امیر المومنین سلام الله علیه اشاره باین فرموده در خطبه که وصف پرهیزکاران را
نموده با انکه هر کاه بکذرند بایه که در ان ترسانیدنی باشد کوش جان را بسوی ان متوجه میسازند و کمان
میکنند که صدای اتش جهنم در کوش ایشانست و هر کاه بنده خود را در قراءت در لباس تقصیر ملاحظه
نماید ان ملاحظه سبب قرب بحق میشود از برای انکه هر کسی که مشاهده بعد در عین قرب نماید خوف
دوری ناشی میشود که او را بمرتبه بالاتر در قرب میرساند و هر کسی که مشاهده قرب در عین بعد نماید
فریفته میشود بامنی که او را بمرتبه پست تر از انچه در دوست اند دوری میرساند و هر کاه منبعث از التفات
بنفس خود تجاوز نمود در قراءت مشاهده غیر خدا نکند و نظر بحالات او و اسرار عالم باطن از برای او منکشف
میشود و هر کاه که ایات رحمت را تلاوت کند و حالت انبساط و شکفتکی بر وی غالب باشد صورت بهشت
از برای وی ظاهر میشود و مشاهده ان مینماید کویا که ان را معاینه می بیند و هر کاه خوف بر وی غالب
شود صورت جهنم از برای وی ظاهر میشود تا انکه مشاهده انواع عذاب ان را مینماید و سبب در ین
انست که قران مجید مشتملست بر سهل و اسان و بر سخت و دشوار و بر چیزی که امید بان و ترس از ان
باشد و این نظر بحسب اوصاف قرانست زیرا که بعضی از اوصاف رحمت و لطف و بعضی اوصاف انتقام
و اخذ است و بحسب مشاهده کلمات و صفات قلب متغیر میشود در اختلاف حالات و بحسب هر حالتی
مستعد مکاشفه بامری مناسب ان حالت و نزدیک بان میشود زیرا که محالست که حال شنونده یک
حالت باشد و حال انچه شنیده میشود مختلف باشد از برای انکه در قران کلام راضی و کلام غضبناک
و کلام صاحب نعمت و کلام صاحب عقوبت و کلام جبار متکبری که پروا نکند و کلام مشفق مهربانی که
کسی را وانکذارد دی باشد **باب بنجم** در زکوة و سایر انفاقات خدای عز و جل
فرموده و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة یعنی اقامت نماز و ادای زکوة بکنید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و اله فرموده هر کاه منع زکوة بشود بازمیدارد زمین برکتهای خود را و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود

که خدای عز و جل زکوة را مقرون بصلوة ساخته و فرموده اقیموا الصلوة واتوا الزکوة پس هر که اقامت
نماز را بکند و ایشان بزکوة نکند همانست که نماز را اقامت نکرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
هیچ چیز را خدای عز و جل برین امت واجب نکردانیده دشوارتر از زکوة و اکثر مردم باین هلاک میکردند
و فرموده اند هر که یک قیراط از زکوة را منع کند مؤمن و مسلمان نیست و اینست مراد از عمل صالح در
ایه رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی خداوندا برگردان مرا به دنیا شاید که عمل صالحی بکنم
در مالی که واگذاشته ام و فرموده اند هیچ صاحب مال خواه طلا یا نقره نیست که منع کند زکوة مالش را
مگر آنکه محبوس میسازد او را خدای عز و جل در بیابانی بی کیاه و مسلط میسازد بروی مار عظیمی بیجده
موئی بی زهری که قصد او واکند و او از ان گریزد و هر گاه ببیند که از ان خلاصی ندارد تن در دهد و بعد از
ان مار ادهم شکند جا بخر شتر بر چیزی یا درهم میشکند و بعد از ان طوقی شود در گردن وی و اینست
انچه در قران مجید وارد شده در آیه سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة یعنی زود باشد که انچه بخل با آن ورزیده
اند از مال در قیامت طوقی شود در گردن ایشان و هیچ صاحب مالی خواه شتر یا گاو یا گوسفند یا کاو نیست
که منع کند زکوة مالش را مگر آنکه محبوس خواهد کردانید خدای عز و جل او را در روز قیامت در بیابانی
بی کیاهی و هر حیوان صاحب سمی او را بسم خود پای مال خواهد کرد و هر صاحب نیشی او را بنیش خود
خواهد گزید و هیچ صاحب مالی خواه خرما استان یا انگورستان یا زراعت نیست که منع کند زکوة
مالش را مگر آنکه خدای عز و جل ان قطعه زمین را تا هفت طبقه طوقی میگرداند بر گردن وی تا
روز قیامت و نیز انحضرت فرموده اند جز این نیست که وضع زکوة شده از برای امتحان توانگران و
اعانت درویشان و اگر چنانچه مردمان ادای زکوة مالها را بنمایند هیچ مسلمانی فقیر و محتاج باقی
نخواهد ماند و همه بانچه خدا واجب کردانیده مستغنی خواهند شد و مردمان فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه
نشده اند مگر بگناهان توانگران و سزاوارست بخدای عز و جل که منع کند رحمت خود را از کسی که
منع رحمت حق خدا را کرده در مال خود و قسم میخورم بخدائی که مردم را آفریده و روزی بهم رسانیده
که هیچ مالی در بیابان و دریا ضایع نشده مگر بترک زکوة و هیچ صیدی صید نشده در بیابان و دریا مگر
بترک کردن تسبیح خدا را در ان روز و محبوبترین مردم نزد خدا جود دارترین ایشانست و جود دار
ترین ایشان کسیست که ادای زکوة مال نموده باشد و بخل بر مؤمنان ننموده باشد بانچه خدای عز و جل
از برای ایشان در مال ایشان وی واجب کردانیده و در روایتی دیگر فرموده اند که خدای عز و جل حساب

مالها

مالها و درویشان را کرده و چنان یافته که از هزار درهم بیست و پنج درهم کفایت ایشان را میکند و اگر چنانچه (دانسته)
کفایت نمیکرد خدا زیاد میکرد و نیز انحضرت فرموده اند زکوة چیزی نیست که هر کس ادای ان کند ممدوح
باشد بلکه چیز ظاهریست که بان خون مردم محفوظ ماند و باین مسلمان نامیده شده و اگر چنانچه ادای
ان نکند نمازش قبول نخواهد شد و بر شما در مالهای شما غیر زکوة چیزی لازمست پرسیدند که غیر از زکوة
چه چیز در مالهای ما لازمست فرمودند سبحان الله آیا نشنیده که خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده
وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم یعنی در مالهای ایشان حقیست معین از برای سؤال کننده و ناامید
پرسیدند حق معلوم چیست که بر ما لازمست فرمودند بخدا قسم میخورم ان چیزیست که مرد در مال خود
تعیین مینماید که در روزی یا هفته یا ماهی خواه کم و خواه بسیار عطا کند و مداومت بان نماید و در آخر
ویمنعون الماعون یعنی منع میکنند ماعون را فرمودند مراد قرضست که بقرض بدهی و کار خوبیست که بکنی
و اسباب خانه است که بعاریت بدهی و از انجمله زکوتست جمعی گفتند که ما همسایها داریم که هر گاه اسباب (بایشان)
خانه را بعاریت دادیم میشکنند و فاسد میکنند آیا حرجی بر ما هست که بایشان ندهیم فرمودند اگر
چنین باشد حرجی نیست که ندهید و پرسیدند از آیه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و
اسیرا یعنی اطعام طعام میکنند مسکین و یتیم و اسیر فرمودند این از زکوة نیست و پرسیدند از آیه
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة یعنی انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز
پنهان و ظاهر انحضرت فرمودند که این از جمله زکوة نیست و پرسیدند از آیه ان تبدوا الصدقات فنعما
هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی اگر اظهار صدقها بنمائید خوبست و اگر پنهان
و بفقرا برسانید از برای شما بهترست انحضرت فرمودند که از جمله زکوة نیست و فرمودند این مالهای زیاد
را خدای عز و جل بشما عطا فرموده از برای آنکه صرف کنید در مصارفی که مقرر فرموده و بشما عطا نکرده
که ضبط کنید و گنج بگذارید و از انحضرت پرسیدند که زکوة در چه مقدار از مال واجب میشود فرمودند
اما زکوة ظاهری در هر هزار درهم بیست و پنج درهمست و اما زکوة باطنی انست که ضبط نکنی چیزی را که
برادر مؤمن محتاج تر از تو باشد **فصل** و اما معروف عبارتست از نفقه کردن بر نفس و عیال
بعد از ان اعانت نمودن کسی که اعانتش واجب باشد و بعد از ان حق معلومیست که هر کسی در مال
خود واجب میگرداند و بعد از ان صدقه بر فقرا نمودن یا مروت با ایشان کردن یا سوا آنکه بعضی
هدیه و اعانت و امثال اینها همراهی کردن از برای جلب خیر یا دفع شر خواه خیر و شر دینی باشد یا دنیوی

که بحسب شرع جایز باشد تا رسانیدن نفع عامی باشد مثل بنای مسجد و مانند آن یا نفع خاصی باشد مثل
راه نمائی کم شده و تعلیم نادان و عفت نزدیکی کردن با زن از برای تحصیل صفت عفت و عدالت و برآوردن
حاجت مومن و مهلت دادن بدیشان و حلال کردن آن و قرض دادن و بیاده را سوار کردن و خوش خلقی
نمودن و متوجه نماز شدن و توسعه بر عیال نمودن و بروی مومنی خندیدن و متاعی را بعاریت دادن
و اذن دادن بکشیدن حیوان نری که مال آن باشد بحیوان ماده تا نتاجی از برای صاحبش حاصل شود
و غیر اینها و گاهست تمامی اینها را سوای مهر و تصدقه مینامند و وارد شده که هر معروفی صدقه است و لفظ
بر که عبارتست از نیکی شامل جمیعست و گاهست که بغیر صدقه تخصیص داده میشود و وارد شده که بر و صدقه
نفی میکند فقر را و عمر را دراز میسازد و از صاحب خود هفتاد نوع مردن بد را دفع میکند و وارد
شده که کارهای معروف محافظت میکند از افتادنهای بد و شرط انفاق آنست که بحد قوام باشد و آن
که عبارتست از وسط خدای عزوجل در قران مجید فرموده الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان
بین ذلک قواما یعنی مومنان جمعیند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف میکنند و نه تنگ میگیرند بلکه
میانه روی مینمایند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این ایه را تلاوت نمودند و مشتی از سنگ ریزه
برداشتند و مشت را بهم گذاشتند و فرمودند که تنگ گیری که خدا فرموده اینست و بعد از آن مشتی دیگر
برداشتند و مشت را پهن کردند و فرمودند اسراف اینست و بعد از آن مشتی دیگر برداشتند و پاره
را نگاه داشتند و پاره را ریختند و فرمودند قوام اینست و باکی نیست که شخصی مال را نگاه دارد از
برای وقت حاجت و هنگام خیرات و قصد او در ذخیره کردن انفاق باشد بقدر حاجت نه بقصد تنعم انتظار
و انچه از حاجت زیاد باشد صرف مصرفهای خوب نماید هر گاه مصرفی ظاهر شود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند بهترین صدقها صدقه ایست که از تو انکری باشد یعنی بعد از تحقق غنا و بعد از
وضع خرج باشد تا انکه دل متعلق نباشد بانچه میدهد و فرمودند بهترین صدقه صدقه ایست که
از فاضل کفاف باشد و فرمودند خدای عزوجل ملامت نمیکند کسی را بر ذخیره کردن قدر کفاف **فصل**
بدانکه سر در واجب گردانیدن زکوة و انفاق مال امتحان بنده است و درین سر معنیست اول آنکه
تلفظ بکلمه شهادتین التزام توحید است و شهادتیست باقرار معبود و شرط تمامی وفا بان آنست که
باقی نماند از برای صاحب توحید محبوبی سوی واحد فرد زیرا که محبت قبول شرکت نمیکند و توحید بزبان
کم فایده است و امتحان مرتبه محبت بمفارقت سایر محبوبات میشود و مال در نزد مردم محبوبست از برای

انکه آلت تمتع ایشانست بدنیا و بسبب آن انس با این عالم گرفته اند و از مرگ میگریزند با انکه در مرگ ملاقات
محبوب حقیقی میسر میشود پس امتحان ایشان در صدق دعوای محبت شده و مامور شده اند بمفارقت مالی
که منظور و معشوق ایشانست و از برای اینست که خدای عزوجل فرموده ان الله اشتری من المومنین انفسهم
و اموالهم بان لهم الجنة یعنی خدای عزوجل خریده است از مومنان جانها و مالهای ایشان را بصرف کردن در
جهاد و در راه خدا بعوض انکه بهشت با ایشان بدهد و معنی دوم پاکیزه ساختن است از صفت بخل که
از جمله مهلکات است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند سه چیزیست که از جمله مهلکاتست بخلی که فرمان آن برده
شود و هوائی که متابعت آن کرده شود و عجب هم رسانیدن مردی بنفس خود و خدای عزوجل فرموده
و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی هر کسی که بخل از وی دور کرده در رستگار است و صفت بخل
باین زایل میشود که عادت کند بدادن مال و محبت چیزی منقطع نمیشود مگر بجبر کردن نفس بمفارقت
ان تا عادت شود و انفاق مال باین معنی دل را از الوده گی بخلی که هلاک کننده است پاکیزه میسازد و
پاکیزگی آن بقدر دادنست و بقدر خوشنودی بدادن و شعف ناک بودن بصرف کردن آن در راه خدا
و معنی سیم شکر نعمتست زیرا که خدای عزوجل را بر بنده اش نعمتیست در نفس و مال و عبادتهای بدنی
نعمت بدنست و عبادتهای مالی شکر نعمت مالست و چه خسیس است کسی که ملاحظه کند فقیری را که روزی
بروی تنگ شده و محتاج باوست و مع هذا نفس آن کس ابتعمقا را جود نکند که شکر نعمت خدا را در غنی
بودن از سوال بجای آورد **فصل** سزاوار از برای انفاق کننده انست که غنیمت شمارد فرصت را که
رغبتی در باطن بخیر بهم رسد زیرا که این از جانب فرشته است و دل مومن میان دو انگشت از انگشتان خدای
عزوجل است و تغییر در آن بسیار زود میشود و شیطان ادمی را وعده بدنامی میدهد و امر بقبیح و منکر
میکند و بعد از خاطر ملکی خاطر شیطانی حاصل میشود پس باید که بخاطر ملکی مبادرت نموده غنیمت شمارد
و دیگر سزاوار انست که محتاج نسازد فقیر را بسوال کردن در حدیث وارد شده که انفاق بعد از سوال
بعوض ابرو نیست که سایل فروخته و انچه گرفته قیمت انست با این معروف نیست و دیگر سزاوار انست که
برای تا معلوم وقتی فاضل تعیین نماید مثل ماه رمضان و خصوصا دهه آخر آن ماه و مثل ذی الحجه خصوصا
دهه اول آن و روز غدیر و دیگر سزاوار انست که انفاق سنتی را پنهان کند بحیثیتی که دست چپ او نداند
انچه را دست راست میدهد و این کنایه است از مبالغه در پنهان داشتن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که صدقه نمودن در پنهان افضلست از صدقه علانیه و الحضر هر گاه نماز خفتن را میگزاردند و قدری

انکرم

انفاق

تا در دفع بلا مبادرت شود و دیگر سزاوار انست که رد سایل نکنی بکرم نجیه در حدیث وارد شده اکرام سایل
بکن با اندک دادنی یا برد بسندیده و تا سه کس را اطعام نمایید و بعد از آن اگر خواهید زیاد کنید و الا
حق او را ادا کرده اید و دیگر سزاوار انست که سایل را غنیمت شمرد خصوصا سایلی که از برای ان رقت قلبی
حاصل شود که این علامت صدق سایلست و هر گاه سایلی حاضر نگردد بخود بدگمان شود که از نعمتی محروم شده
و دیگر سزاوار انست که هر چه بهتر شود از او حقیر شمرد در خبر وارد شده که از دادن کم شرم مکنید از برای
انکه محرومی کمتر از انست و وارد شده بهترین صدقها صدقه کسیست که بدیشان باشد با عزت و بر دیشانی
فقیری داد در راه خدا بدهد و دیگر سزاوار انست که انچه را تصدق نموده باختیار مالک ان نشود و تصدق
غیر را قسمت کنند در میان فقرا در خبر وارد شده که قسمت کننده یکی از دو کسیست که عطا نماینده دیگر
سزاوار انست که اجتناب نماید از منت گذاشتن و ازار رسانیدن خدای عزوجل فرموده لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن و الاذی یعنی باطل مکنید صدقهای خود را بمنت گذاشتن و ازار رسانیدن و نیز فرموده قول
معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی یعنی رد نمودن بخوبی و تجاوز از الحاح سایل بهتر از
صدقه ایست که در عقب آن ازاری باشد و منت آنست که خود را احسان نماینده داند و این دانستن
میشود بتوقع استبعاد جنایت قابض بعد از عطا و در واقع قابض احسان نماینده است از برای
انکه او را بثواب صبر رسانید و از عقاب خلاص جسازد و وی نایب خدای عزوجل است و مال حق خداست
و حواله فقیر نموده تا وعده روزی که ضامن آن نموده وفا نماید و ازار بسایل عبارتست از ملامت
و سرزنش و حرف ناخوش و رو بهم کشیدن و خدمت فرمودن و پرده دری نمودن و خفت رسانیدن
و سبب این بسیار شمردن عطاست و تکبر بر قابض نمودن و این دو ناشی میشوند از جهل باینکه عطا
خدای عزوجل بخسیس فانی که مالست تعجل داده و از فراموش کردانیدن فضل فقیر و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المومنین سلام الله علیه میفرمودند هر که بدانند که هر چه
میکند با خود میکند دور نخواهد شمرد شکر نکردن سایلان را و توقع نخواهد داشت که مهربان
شوند بسبب احسان و هر چه با خود کرده باشی و عرض خود را بان محافظت نموده باشی توقع شکر
انرا از غیر مدار و بدانکه هر کس حاجتی را از تو طلب نموده حرمت روی خود را نگاه داشته و شرم
از روی تو نکرده و اظهار احتیاج خود نموده پس تو حرمت روی خود را بدار و شرم کن از رد کردن
او و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند مردی از اصحاب ما شرم میکند که از زکوة بگیرد آیا

از زکوة بوی بدهیم و نام نبریم که از زکوتست فرمودند بده و نام مبر و مومن را خوار مکردان **فصل** سزاوار
از برای گیرنده صدقات انست که بداند که خدای عزوجل امر نموده عطا کننده را که صرف مال بوی نماید تا انکه
کفایت مهم او شده فارغ گردد از برای عبادت و شکر خدا را بجای آورد و شکر عطا کننده را بنماید و دعا
کند او را و مدح وی بکند با انکه نعمت را از خدا داند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که شکر
مردم نکند شکر خدا را نکرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که خدا لعنت کرده راه زنان
معروف را پرسیدند که کیست راه زنان معروف فرمودند مردیست که معروفی با ان بکنند پس کفران ان نعمت
و باعث ان شود که دیگر احسان بکسی نشود و باید که قابض تلافی معروف را بکند با انچه استطاعت داشته
باشد اگر چه بمدح و سخن خوبی باشد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که با وی معروفی بشود باید
تلافی آن بکند و هر گاه عاجز باشد مدح ان نماید و اگر نکند کفران نعمت کرده و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المومنین سلام الله علیه میفرمودند هر که بجای آورد مثل انچه با وی شده
تلافی نموده و هر که دو چندان بکند شکر او را بجای آورده و هر کس شکر کند کریم خواهد بود و دیگر سزاوار
انست که عیبهای صاحب عطا را پنهان کند و او را حقیر نشمرد و مذمت نکند و سرزنش نماید بمنع کردن
هر گاه بوی چیزی ندهد و کار او را در نزد خود و نزد مردمان عظیم بشمارد اما بحدی که او را از واسطه بودن
بیرون نبرد تا انکه مشرک نباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ایه و ما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
یعنی ایمان نیاورده اند اکثر مردم مگر با انکه بخدا شرک کننده فرمودند این ایه در شان مردیست که میگوید اگر فلان نبود
نبود این بمن نمیرسید و اگر فلان نبود عیال من هلاک شده بودند یا نمی بینی که این مرد از برای خدا شریکی
قرار داده که روزی دهد و دفع بلا کند پرسیدند اگر گوید که اگر خدای عزوجل بمن احسان نمی نمود بواسطه
فلان هلاک میشدم فرمودند باکی باین و مانند این نیست و دیگر سزاوار انست که از مواضع شک و شبهه
بگریزد دم در اصل ان و هم در مقدار و از کسی که مال او حلال نباشد قبول چیزی نکند و زیاده بر قدر
احتیاج نگیرد و در حضور مردم سوال نکند از کسی که شرم نماید از رد کردن و دیگر سزاوار انست که
دانشمند اگر فرق زکوة مضطر باشد اجتناب نماید تا خود را منزه داشته باشد از کثافتهای
مال و دیگر سزاوار انست که پنهان دارد او را بغیر انکه برده مروت ان دریده نشود و احتیاجش ظاهر
نگردد و عفت وی درید باشد و بغیر انکه دلهای مردم و زبانهای ایشان سالم باشد از حسد و بدگمانی
و غیبت و بغیر انکه اعانت نموده باشد عطا نماینده را بر پنهان داشتن خیر و بغیر انکه محافظ خود نموده

اگر فلان نبود من هلاک شده بودم

ما دام کرم

از شب میکذشت انبانی پر میباشند که در ان نان و کوشت و درام می بود و او را بر دوش میکرفتند و بدر خانه
درویشان میبردند و در میان انها قسمت مینمودند و ایشان انحضرت را نمیشناختند و وقتی که انحضرت
فوت شدند درویشان ان نفقه را نیافتند دانستند که انحضرت این کار میکردند و حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و اله فرمودند صدقه پنهانی غضب خدا را فرو می نشاند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
فرمودند هر چه را خدای عز و جل واجب کرداینده اظهار ان بهترست از پنهان داشتن و هر چه سنت
است پنهان داشتن ان بهترست از اظهار پس اکر مردی زکوة مال خود را بر دوش کرفته ظاهر بفقرا
برساند خوب و نیکو خواهد بود و در ایه و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی اکر صدقه
را پنهان نمایید و بفقرا برسانید بهترست تفسیر فرمودند این غیر زکوة واجبست و از حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و اله پرسیدند چه صدقه بهترست فرمودند بهتر انست که تصدق کنی در حالتی که تندرست و بخیل
باشی و امید که بقا داشته از پریشانی بترسی و پس نیندازی تا هنکامی که مرک را معاینه نمائی در ان وقت
کوئی بفلانی این مقدار بدهید و بفلانی این مقدار بدهید و دیکر سزاوار است که عطا را کم بشمارد
و نادر نزد خدا عظیم کردد و این باعث میشود که منت نکذارد و توفیق و ثواب شود حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم فرمودند معروف تا سه خصلت دران نباشد معروف نمی باشد یکی کم شمردن و دوم پنهان
داشتن و سیم بتعجیل ادا نمودن از برای انکه هر کاه او را کم شماری عظیم میکردانی او را در نزد کسی که
احسان باو نموده و هر کاه پنهان داری او را تمام کرده خواهی بود و هر کاه تعجیل نمائی کوارا ساخته خواهی
بود و اکر غیر این کنی محوا او را نموده زبون و بیفایده ساخته خواهی بود و دیکر سزاوار است که پاکیزه
تر و محبوب تر و دوستر از شیء را عطا کند خدای عز و جل در قران مجید فرموده و یجعلون لله ما
یکرهون یعنی میکردانند از برای خدا چیزی را که کراهت از ان میدارند و فرموده لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون یعنی نیکی را در نمی یابید تا انفاق کنید از انچه محبت بان میدارید و فرموده انفقوا
من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا
ان تغمضوا فیه یعنی انفاق کنید از پاکیزه انچه کسب کرده اید و انچه از زمین از برای شما بیرون اورده ایم
و قصد مکنید زبون را که از ان انفاق نمائید و چیزی را که اکر بشما دهند نمی کیرید مکر انکه چشم بپوشید و
معنی چشم پوشیدن انست که نکیرید انرا مکر با کراهت و در ماندن پس انرا بخدا میپسندید و دیکر
سزاوار است که او را غنی کرداند اکر قادر باشد در حدیث وارد شده هر کاه عطا کنی غنی کردان

سزاوار است که او را غنی کرداند اکر قادر باشد دیکر دست خود را ببوسد بعد از عطا کردن از برای
انکه عطا اول بدست خدا وارد میشود و بعد از ان بسایل میرسد حضرت امیر المومنین سلام الله
علیه فرمودند هر کاه چیزی بسایل داد بدست خود را ببوسید که خدای عز و جل انرا اخذ مینماید
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمودند هیچ صدقه بدست سایل نمی رسد تا انکه اول بدست خدا
بعد از ان این ایه را تلاوت فرمودند ان الله یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله
هو التواب الرحیم یعنی بدرستی که خدای عز و جل قبول توبه از بندکان مینماید و اخذ صدقات میکند
و خدای عز و جل بسیار قبول توبه میکند و بر بندکان رحیمست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
فرمودند که خدای عز و جل میفرماید هیچ چیز نیست مکر انکه غیر خود را موکل بقبض ان نموده ام مکر
صدقه که بدست خود انرا میکیرم بمرتبه که مردی یا نیمه خرمائی یا نصف خرمائی تصدق میکند و من
انرا تربیت مینمایم مانند ادمی که طفل خود را تربیت مینماید و صاحب صدقه در قیامت با من ملاقات
خواهد نمود و صدقه ان مانند کوه احد و عظیم تر خواهد بود و دیکر سزاوار است که التماس دعا
از اخذ نماینده صدقه بنماید زیرا که دعای او در حق وی مستجاب میشود و دیکر سزاوار است که بکسی
عطا کند که ثواب عطا بان بیشتر باشد بانکه پرهیزکار و دانشمند و راستکو باشد و نعمت را
از خدا داند و احتیاج خود را پنهان دارد و ممنوع باشد از روزی در راه خدا و محبوس باشد در
راه اخرت بمرضی و عیال بسیار یا تنکی معیشت یا اصلاح قلب یا سببی از اسباب اما باید که شان اهل
علم و ایمان را از زکوة واجبی و تصدقات بلند کرداند زیرا که اینها از کثافتهای مالهاست چنانچه در حدیث
وارد شده ایا احدی از شما دوست میدارد که دست خود را بشوید بعد از ان اب دست برادر
مؤمن بریزد بدرستی که کثافت کناهان عظیم تر از کثافت بدنست پس باید که وسیع کرداند احوال
اهل علم و ایمان را به هدیها و صلها و دیکر سزاوار است که ابتدا کند بعیال و بعد از ان بخویشان
نزدیک و بعد از ایشان هر که نزدیکتر باشد و بکسی که اهتمام بشان ان بیشتر باشد و همچنین هر
کسی مهمتر باشد در خبر وارد شده بهترین صدقه انست که بخویش دشمن داده شود و ظاهر انست که
بهتر بودن این از راه مخالفت هوا و طبع باشد و وارد شده که صدقه نمی باشد در حالتی که خویش
محتاج باشد و ثواب یک صدقه ده برابرست و قرض هیجده و صله برادران بیست و صله
خویشان بیست و چهار و دیکر سزاوار است که هر روزه صدقه نماید و در اول روز مبادرت نماید

باشد از خوار ساختن خود و از شبهه شریکان زیرا که حاضران شریک او میشوند در آنچه بدو دهند و باید از او ارادت
که اظهار آن نماید به نیت اخلاص و صدق و سالم بودن از تلبیس حال فقر و به نیت اسقاط جاه و منزلت و اظهار
عبودیت و مسکنت و بری بودن از تکبر و برپا داشتن سنت شکر و غیر اینها زیرا که پنهان داشتن و اظهار
نمودن مختلف میشود باختلاف نیتها و حالتها و شخصها و باید که رعایت این شود که موضع تهمت **فصل**
سزاوار از برای مؤمن آنست که با احتیاجی که او را مضطر گرداند باشد سؤال ننماید بلکه از سؤال عفت نماید — تا میسر شود ه
تا میسر شود زیرا که در دنیا خواری و پریشانی نقد است و در قیامت حساب دور و دراز دارد روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خود فرمودند آیا بیعت نمیکنید گفتند یا رسول الله با تو بیعت
کرده ایم فرمودند بیعت کنید که از مردم هیچ چیز نطلبید پس اصحاب بیعت کردند و بعد از آن گاه میبود که
تازیانه از دست یکی از ایشان می افتاد از اسب فرود می آمد از برای تازیانه و بکسی نمیگفت که او را بدهد
و آنحضرت میفرمودند اگر یکی از شماها ریسمانی بردارد و پشته هیزم را بسته بر دوش بیاورد و بفروشد و آب
روی خود را محافظت کند بهتر خواهد بود از آنکه سؤال کند و فرمودند هر که از ما سؤال کند باو
میدهیم و هر که استغنا بورزد خدا او را غنی میگرداند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند
ضامن میشوم از راه اعتماد بخدا این را که هر گاه کسی بی احتیاج سؤال کند از کسی آخر الامر محتاج شود که
باحتیاج سؤال کند و آنحضرت در روز عرفه نظر به جمعی کردند که سؤال میکردند پس فرمودند این
طایفه بدترین مردمند مردمان همه روی بخدا کرده اند و این طایفه روی بمردم کرده اند و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمودند بخدا قسم میخورم و بحق قسم میخورم که هیچ مردی نیست که در سؤال را بر روی
خود بگشاید مگر آنکه خدای عز و جل در پریشانی را بر روی او میگشاید و نیز آنحضرت فرمودند طلب
کردن حاجات از مردم موجب سلب عزت و رفتن حیاست و از مال مردم مایوس بودن عزت مومن است
و طمع کردن پریشانی حاضر است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند شیعه ما کسیست که از
مردم چیزی سؤال نمیکند اگر چه از گرسنگی مرده باشد و فرمودند اگر سایل بداند که در سؤال چه
مقدار وبال دارد هیچ کس از هیچ کس سؤال نخواهد کرد و اگر کسی که ازو سؤال میشود بداند که
منع کردن چه مقدار گناه دارد هیچ کس هیچ کس را منع نخواهد کرد و فرمودند هر که بی احتیاج سؤال
کند چنانست که آتش میخورد و مردی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد و گفت سؤال میکنم از تو
بروی خدا آنحضرت امر کردند که آن مرد را پنج تازیانه زدند و فرمودند سؤال کن بروی خود

بکن

بکن بروی خدای کریم **فصل** بدانکه همچنانکه در مال زکوة واجب میشود همچنین از برای جسد زکوة هست
و آن عبارتست از نقصان جسد از برای زیاد شدن خیر و برکت یا از راه اضطرار بآنکه آفتی بآن برسد و یا از راه
اختیار بآنکه بر طاعت داشته شود و از معصیت ممنوع شود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب خود فرمودند ملعونست هر مالی که زکوة آن داده نشود ملعونست
هر جسدی که زکوة آن داده نشود اگر چه در چهل روز یکمرتبه باشد پرسیدند یا رسول الله اما زکوة مال
را دانستیم زکوة جسد کدامست فرمودند آنست که آفتی بآن برسد پس رویهای مردمانی که این را شنیدند
متغیر گردید و آنحضرت که دیدند رنگهای مردم متغیر شد فرمودند آیا میدانید مراد من چه چیز بود گفتند نه
یا رسول الله فرمودند آنست که عضو مردی مجروح شود یا بروی در افتد یا پای او بلغزد یا آنکه بیمار شود یا
خاری بپای او در رود و هر چه شبیه باینها باشد و آنحضرت هر چیزی که در آن حدیث ذکر کردند تا آنکه جستن چشم را
نام بردند و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بر هر جزوی از اجزای جسد زکوتیست
واجب از برای خدای عز و جل بلکه بر هر موضع رویدن مو زکوتیست بلکه بر هر نگاه کردنی زکوتیست پس زکوة
چشم آنست که بنظر عبرت ملاحظه نماید و از شهوتها و مانند آن از محرمات پوشیده شود و زکوة گوش شنیدن
علمست و حکمت و قرآن و فایدهای دین از موعظه و نصیحت و هر چه نجات تو در آنست و اعراض نمودن
از هر چه ضد اینست مانند دروغ و غیبت و امثال اینها و زکوة زبان نصیحت کردن مسلمانانست و بیدار
گردانیدن غافلانست و کثرت تسبیح و ذکر و غیر آنست و زکوة دست عطا کردن و جود نمودن بانچه خدای
عز و جل بتو انعام نموده و حرکت دادن آن بنوشتن علمها و منفعتهایی که مسلمانان در راه بندگی
خدا بآن منتفع شوند و آنرا از بدیها کوتاه داشتن و زکوة پا سعی در حقوق خدا نمودنست مثل زیارت
صالحان و رفتن بمجالس ذکر و اصلاح میان مردمان و صله رحم و جهاد و هر چه در آن صلاح قلب تو و سلامتی
دین تو باشد و آنچه گفته شد چیزی چندیست که دلها میفهمند و نفسها آنرا بکار میتوانند فرمود و اما آن
چیزهایی که مطلع نمیشود بر آن مگر بندگان مقرب با اخلاص بیشتر از آنست که توان شمرد و این نوع
صاحبان چیزی چند و این چیزها صفت ظاهر و باطن ایشانست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر چیزی
زکوتی دارد و زکوة بدنها روزه است **باب ششم** در روزه داشتنست خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده است کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی واجب شده بر شما
روزه داشتن چنانچه بر کسانی که پیش از شما بوده اند واجب شده بود و اینکه بر شما واجب گردانیده ایم از برای

آنست که شاید از گناهان اجتناب نمایید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند روزه سپریست از
آتش جهنم و فرمودند روزه دار در عبادتست اگر چه بر جامه خواب خوابیده باشد مادام که غیبت مسلمانی
نکند و فرمودند که خدای عز و جل فرموده روزه از برای منست و من جزای او را میدهم و روزه دار دو خوشوقتی
میدارد یکی در وقت افطار و یکی در وقتی که با خدای عز و جل ملاقات خواهد نمود و بحق کسی که نفس محمد
در دست اوست بوی دهن روزه دار در نزد خدا خوشبوتر است از بوی مشک و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند بنا گذاشته است اسلام بر پنج چیز بر نماز و زکوة و حج و روزه و محبت اهل بیت پیغمبر و ایشان را
امام دانستن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که یک روز در شدت گرما از برای خدا
روزه بدارد و تشنگی در روی او اثر کند خدای عز و جل موکل بسازد بروی هزار فرشته را که از راه لطف
دست بروی او خواهند کشید و بشارت خواهند داد او را تا هر گاه که افطار کند خدای عز و جل باو
خواهد گفت چه خوش است نفس تو و نسیم تو ای فرشتگان شاهد باشید که بتحقیق او را آمرزیدم
و نیز آنحضرت فرمودند خواب روزه دار عبادتست و سکوتش تسبیح و عملش مقبول و دعای
او مستجابست و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند در حوالی نصف روز بخوابید که خدای عز و جل
روزه دار را در خواب طعام و آب میخوراند و بعضی از اهل دانش گفته اند اگر در روزه فضیلتی نبود
مگر ترقی نمودن از ظلمتهای نفس حیوانی بمرتبه عالی که نشئه عالم تجرد و روحانی باشد هر آینه این فضیلت و
منقبت از برای آن کافی بود و وجه آنکه روزه سپر است از آتش آنست که دفع میکند حرارت شهوت
و غضبی را که آتش جهنم در باطن آدمی در دنیا بآن افروخته میشود و در قیامت ظاهر میگردد چنانچه
دفع میکند از صاحبش حرارت تشنگی آهن را و وجه آنکه فرمودند مادامی که غیبت مسلمانی نکند
آنست که غیبت خوردن گوشت مرده است و این نوع غیبت از خوردن کردن بآن قوت میباید و سزاوار نیست
داشتن روزه بآنکه از برای خداست و نسبت بخدا دارد اگر چه تمامی عبادتها از برای خداست مانند
شرافت کعبه که نسبت بخدا دارد اگر چه تمامی زمین از برای خداست از برای دو معنیست یکی آنکه
روزه باز داشتن نفس و ترک کردن چیزی چند است و این امریست پنهانی و عملی در آن نیست که مشاهده
شود و جمیع عبادتها را مردم مشاهده مینمایند و میبینند و روزه را بغیر از خدا کسی نمیداند
از برای آنکه عملی باطنیست و مجرد صبر کردنست و از برای محض خداست و جزای آن از جانب خداست
و بس و دیگری را در این عبادت شرکتی نیست و معنی دوم آنست که روزه درهم میشکند دشمن خدا را

زیرا

زیرا که وسیله شیطان شهوتهاست و قوت شهوتها بخوردن و آشامیدنست و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند بدرستی که شیطان در فرزند آدم جریان میابد مانند جریان خون پس راههای او را تنگ
گردانید بگرسنگی و شهوتها چرا که شیاطینست و مادام که آبادان باشد تردد آنها منقطع نمیشود و مادام که
آنها تردد نمایند عظمت خدای عز و جل بر بنده ظاهر نمیگردد و از لقای آن محجوب میباشد حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمودند اگر چنان نمی بود که شیاطین بر دلهای فرزندان آدم چرخ میزنند هر آینه ملاحظه اسرار باطن عالم را مینمودند
و سبب خوشنودی در وقت افطار از برای خاصان دریافت توفیقست از جانب خدا بر تمام کردن روزه و رسیدن
بثواب و از برای عوام بر آمدن از تعبست و رسیدن بانچه رغبت دارند و سبب خوشنودی در وقت ملاقات
با خدای عز و جل از برای خاصان حصول نور قلبست مر ایشان را که مستفاد میشود از شکسته شدن قوی بهیمی
شهوت و غضب که دل را تیره کرده بودند و بسبب گرسنگی شکسته شده اند چنان بودی که باعث آن
که خدای عز و جل را معاینه عبادت نمایند که گویا که او را می بینند و اینست معنی ملاقات خدا و سبب خوشنودی
عوام هنگام ملاقات خدای عز و جل مشاهده نمودن ثوابست در وقتی که خدا ایشان را جزای روزه داشتن
کرامت نماید و معنی ملاقات خدا و وجه در آنکه بوی دهن روزه دار با تغییری که در آن حادث میشود خوشتر
است از بوی مشک آنست که سبب خوشی روح میشود که در نزد خدا میباشد چنانچه بدن آدمی در نزد نفس
او میباشد و اشاره باین شده در آیه ما عندکم ینفد و ما عند الله باق یعنی آنچه نزد شماست فانی میشود و آنچه
نزد خداست باقیست و چه نسبتست میان خوشی روح و خوشی مشک زیرا که اول روحانی و عقلی
معنویست و دوم جسمانی و حسی و صوریست **فصل** بدانکه روزه را سه مرتبه میباشد روزه عموم و
روزه خصوص و روزه خصوص خصوص اما روزه عموم بازداشتن بطن و فرجست از قضای شهوتها
و اما روزه خصوص بازداشتن گوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضاست از گناهان حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر گاه روزه بداری باید که روزه بدارد گوش و چشم و موی و پوست تو
و چیزی چند غیر اینها شمردند و فرمودند نباید که روز روزه تو مثل روز افطار باشد و در چیزی دیگر
این زیادتی را فرمودند و واگذار جدل کردن و آزار رسانیدن بخادم را و باید که وقار و تمکین روزه دار
تو باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند که زنی کنیز خود را دشنام میداد و روزه داشت آنحضرت — ظاهر ه
طعامی طلبیدند و بآن زن فرمودند که این طعام را بخور آن زن گفت که روزه ام آنحضرت فرمودند چون روزه
و حال آنکه دشنام بکنیزک خود دادی بدرستی که روزه از طعام و شراب تنها نیست

صلی الله علیه و آله فرمودند که روزه سپر دیست از آتش و هرگاه احدی از شما روزه باشد باید که فحش نگوید و
علمای جاهلی نکند و اگر کسی با او منازعه نماید یا دشنام دهد باید که بگوید من روزه ام من روزه ام و نیز آنحضرت
فرمودند هر که غیبت مسلمانی بکند روزه او باطل میشود و وضوی او شکسته میشود و اگر بر این حالت بمیرد
مرده خواهد بود در حالتی که حلال شمرده باشد چیزی را که خدای عز و جل حرام کرده و فرمودند بسیار
روزه داری میباشد که او را نصیبی از روزه بغیر از گرسنگی و تشنگی نمی باشد و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند بدرستیکه دروغ گفتن موجب افطار روزه دار میشود پرسیدند که کدام از ما میباشد که
دروغ نگوید فرمودند آنچنان نیست که فهمیدید بلکه مراد آنست که دروغ بر خدا و رسول خدا و ائمه
هدی علیهم السلام بسته شود و معنی باطل شدن روزه به دروغ و غیبت و غیر اینها از اموری که فقها
موجب افطار ندانسته اند آنست که آن روزه مقبول نشود و ثوابی بر آن مترتب نگردد نه آنکه مجزی نباشد
و از عهده تکلیف بیرون نیامده باشد چنانچه تحقیق آن در باب نماز گذشت و از برای آنست که
شرط داد در روزه خصوص ذکر کردیم نه در روزه عموم و اما روزه خصوص خصوص روزه قلب است از
همتها و قصدهای دنی و فکرهای دنیوی و او را بالکلیه از غیر خدا باز داشتن و افطار در این روزه
حاصل میشود بفکر کردن در غیر خدا و روز آخرت و بفکر در دنیا کردن مگر دنیائی که از برای دین باشد
که این توشه آخرت است از دنیا نیست صاحبان معرفت گفته اند هر کس همتش در روز صرف آن شود که
در شب آن افطار خواهد کرد بروی یک گناه نوشته خواهد شد زیرا که این از راه عدم اعتماد است بفضل
خدا و قلت یقینست بروزی که وعده شده و این رتبه پیغمبران و صدیقان و مقربانست و در مقابل کسیست
که در وقت افطار آن مقدار میخورد که شکمش پر میشود در خبر وارد شده که هیچ ظرفی در نزد خدا دشمن تر از
شکم پر از حلال نیست و هرگاه روزه دار در وقت افطار آنچه در روز نخورده تدارک آن را در شب بکند
چگونه فایده روزه که شکستن دشمن خدا و شکستن شهوتست حاصل شود و بسیار باشد که در الوان
طعامها بیفزاید تا حدی که عادت شده که جمیع طعامها را از برای ماه رمضان ذخیره مینمایند و
لذیذی که در آن ماه خورده میشود در چندین ماه دیگر خورده نمیشود و معلومست که مقصود از روزه
خالی بودن شکم و شکستن هوا و هوس است تا نفس قوتی بر پرهیز کاری بهم رساند و هرگاه از چاشت تا شب
طعامی وارد معده نشود و اشتها زیاد گردد و رغبت بطعام قوی شود و بعد از آن طعامهای لذیذ
با آن برسد و سیر گردد البته لذت آن زیاده خواهد گردید و قوت مضاعف خواهد شد و خواهشهای

که آرمیده بود در این حالت برانگیخته میشود و روح روزه و سر آن ضعیف گردانیدن قوتهائیست که
وسیلهای شیطانست در گردانیدن بدیها و ضعیف گردانیدن آنها حاصل نمیشود مگر بکم خوردن و کم
خوردن باین میشود که آن مقدار بخورد که در روزی که روزه نباشد در شب میخورد و هرگاه بالطعام شام
کند بلکه از آن در سایر ایام در چاشت میخورد از روزه منتفع نخواهد شد و بر خواستن در شب بعبادت
بروی آسان نخواهد شد و شب قدر و عبادت آن از شبی که در آن چیزی چند از اسرار باطن عالم ظاهر گردد
و هر که میان دل و سینه را ظرفی پر از طعام کرده اند البته از این فیض محروم خواهد بود و معده را خالی
داشتن از برای کشف اسرار کافی نیست بلکه می باید که خیال را از یاد غیر خدا نیز خالی کرد اند و تمامی
امر اینست و مبدأ این کم خوردن طعامست فصل در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که فرمودند حضرت پیغمبر فرموده روزه سپر دیست و معنی این آنست که حجابست
از آفات دنیا و عذاب آخرت و هرگاه روزه داری نیت کن از روزه داشتن باز داشتن نفس را از
خواهشها و قطع کردن همت و قصد را از پیرویهای شیطان و نفس خود را نازل منزله بیماری بکردان
که نه اشتهای طعام و نه اشتهای آب داشته باشی و در هر لحظه متوقع باشی که از مرضهای گناهان
شفا یابی و باطن را پاکیزه گردان از هر کدورت و غفلت و ظلمت که باز دارد ترا از اخلاص و روزه بدن
از برای خدا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند خدای عز و جل فرموده روزه از برای منست و
من جزای او را میدهم و روزه مادهای نفس و شهوت طبع را میمیراند و باعثست بر صفای قلب و پاکیزگی
اعضا و آبادانی ظاهر و باطن و شکر بر نعمتها و احسان بر درویشان و زیادتی تضرع و خشوع و گریه و
ریشه پناه بردن بخداست و سبب شکستگی همت و تخفیف حساب و مضاعف گردیدن حسناتست و در
روزه فوائد بیشمار است و آنچه ذکر شد از برای کسی که عقل داشته توفیق استعمال آنها را یافته باشد
کافیست باب هفتم در حج و زیارت مشاهد مشرفه است خدای عز و جل در
قرآن مجید فرموده ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین
یعنی از برای خدا واجبست بر مردم حج خانه کعبه کردن هرگاه کسی استطاعت داشته باشد و هر که
ترک کند خدای عز و جل از عالمیان مستغنیست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که بمیرد
و حج نکرده باشد اگر خواسته باشد بر ملت یهودی مرده خواهد بود و اگر خواهد بر ملت نصاری
مرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که بمیرد و حجة الاسلام نکرده باشد و مانع او نشده

باشد حاجتی که سبب هلاک او بوده باشد یا مرضی که در آن طاقت حج نداشته باشد یا پادشاهی که منع
او نموده باشد باید که بمیرد بر یهودیت یا نصرانیت و اخبار در فضیلت حج و غیره بیش از آنست که تو
شمرده در جای خود با کیفیت اعمال حج و غیره مذکور است اما بیان سر این دو آنست که مقصود اصلی
بندگی خدای عز و جل بکر پاکیزه بودن از شهوتها و باز ماندن از لذتها و اکتفا بقدر ضرورت در آنها و
جمیع حرکات و سکنات از برای خدا مجرد بودن از برای این بود که در ملتهای سابق گوشه
نشینان از مردم عزلت اختیار میکردند و در سر کوهها جا میگرفتند و از مردم وحشت پیدا میکردند از
برای آنکه بخدا انس بگیرند و ترک لذتهای نقد را مینمودند و مشقتهای عظیم بر نفس خود وارد
میساختند از برای طمع در آخرت و خدای عز و جل در قرآن مجید مدح ایشان را کرده و فرموده و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء مرضات الله یعنی گوشه نشینی و عزلت و محنتها اختیار کرده بودند
که ما بر ایشان واجب نکرده بودیم بلکه ایشان از برای طلب رضای خدا میکردند و فرموده است
ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یستکبرون یعنی این بسبب آن بود که بعضی از ایشان
دانشمند و بعضی گوشه نشین بودند و از قبول حق تکبر نمی نمودند و چون آن طریقه مندرس
شد و مردمان اقبال کردند بر متابعت شهوتها و ترک تجرد از برای عبادت نمودند و در آن سستی
ورزیدند خدای عز و جل حضرت محمد را صلی الله علیه و آله فرستادند از برای احیای راه آخرت و
تجدید سنت پیغمبران در سلوک راه آخرت و اهل ملتها از آنحضرت سؤال کردند از گوشه نشینی
و سیاحت کردن در دین فرمودند بجای آن در این امت جهاد و حج واجب شده پرسیدند از آنحضرت
از معنی سایحین که در قرآن مجید وارد شده فرمودند مراد روزه دارانست و چون سیاحت در
سابقین آن بود که بعضی بیابان گردانی باشد که از برای خدا ترک وطنها مینمودند و سیاحت در دین
منسوخ است لهذا آنحضرت بروزه در آن تفسیر نمودند و بالجمله خدای عز و جل بر این امت انعام
باینکه حج را از برای ایشان بجای رهبانیت گردانید و خانه کعبه را مشرف گردانید بنسبت دادن
بخود و نصب آن نموده تا آنکه بندگان قصد آن نمایند و اطراف آن را حرم خانه خود نموده از برای
تعظیم شأن آن و عرفات را مانند میدانی گردانید بر در گاه حرم خانه و حرمت آن موضع را موکد
ساخته بحرام گردانیدن صید آن و درختان و آن را وضع نموده است بر مثال درگاه پادشاهان
که زیارت کنند قصد آن مینمایند از راههای دور و در از در حالتی که موهای ایشان ژولیده

و رودها غبار آلوده از برای صاحب خانه تواضع نمایند و از برای عظمت و عزت آن بظاهر و باطن افتادگی
کنند با اعتراف باینکه منزه است از آنکه خانه یا شهری او را فرا گرفته باشد و این هم از برای آنست که مبالغه
بندگان در رقیت و بندگی بیشتر و تصدیق و فرمان برداری ایشان تمام تر باشد و از برای اینست که عملی
چند مقرر فرموده مانند که نفسها انسی با آنها نگرفته اند و عقلها بمعنیهای آن راه نبرده اند مثل ریختن حجرها
بسنگها و مکرر تردد نمودن در میان صفا و مروه و با مثال این اعمال کمال رقیت و عبودیت ظاهر میشود
زیرا که زکوة هر آینه بافقرا و وجه آن معلوم است و عقل با آن مایل است و روزه باعث شکستن شهوت
که دشمن خداست و باز ماندن از شغلها فارغ میتوان شد از برای عبادت و رکوع و سجود در نماز
تواضعیست از برای خدا با افعالی که هیأت تواضع و نفسها را با تعظیم خدا کردن انسی هست و
اما تردد های سعی و ریختن حجره نه نفس را انسی با آن هم و نه طبع را با آن انسی و نه عقل را بمعنیهای آن راهی بردن
انقیاد آنها هیچ سببی بجز نیست پس اتیان با آنها نمودن باعثی ندارد مگر محض امر و فرمان برداری از آن راه که امر
خداست و متابعت آن واجبست و عقل از تصرف در این معزولست و نفس و طبع را با آن انسی نیست
زیرا که هر چیز را عقل معنی آن میرسد طبع میلی با آن مینماید و میل معین بر آن کار و باعث بر آن میباشد
و در آن صورت در میباشد که کمال رقیت و عبودیت ظاهر شود و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در خصوص حج فرمودند لبیک بحجة حقا تعبدا و رقا یعنی اجابت میکنم ترا بگذاردن حج از
راه آنکه حقست و از راه عبودیت و رقیت و آنحضرت این را در نماز و غیر آن نفرمودند و هرگاه حکمت خدا
مقتضی آن باشد که نجات مردم مربوط بعملهای باشد که مخالف هوای طبایع است و مهار طبیعتها در
دست شرع باشد و تردد ایشان در عملها بر طریقه فرمان برداری و بر مقتضای بندگی باشد هر آینه
آنچه را معنیهای آن نتوان رسید در میان انواع عبادتها بیشتر تأثیر خواهد نمود در پاکیزه ساختن
نفوس و گردانیدن آنها از مقتضای طبع و خلقها بمقتضای رقیت و بندگی و هرگاه باینکه گفتیم متفطن
شدی میفهمی که تعجب کردن نفسها از این نوع افعال عجیبه منشاش غفلت از اسرار عبادتهاست و لازم
گفتیم ظاهر شد که هر که قصد کعبه نماید قصد خدا را نموده زیارت او را کرده و سزاوار است که بلقای
الهی سرافراز گردد در وعده گاهی که مقرر شده و اشتیاق بلقای خدا باعث آن میشود که اشتیاق باسباب
ملاقات حاصل شود پس باید که نیت خود را از برای خدای عز و جل خالص گرداند و از شایبه ریا و غیر
آن دور سازد فصل سزاوار از برای قاصد حج در هنگام توجه بآن و بیرون رفتن از شهر

کرده مظلمها و اداي حقها نمايد و توبه کند توبه خالصي و قطع کند علاقه خاطر را از غير آنچه متوجه آنست
تا آنکه روي دل او متوجه خدا باشد و با خود قرار دهد که بازگشتن از اين سفر نخواهد بود و از براي اهل
و اولاد وصيت نامچه بنويسد و مهياي سفر آخرت کردد زيرا که آخرت از اين نزديکتر و در برابر است و اينها
نمايد با داب سفر چنانچه در جاي خودش مذکور است خصوص مساعي کند در توشه زاد و پاکيزه ساختن
آن از شبهه و سخنان را پاکيزه و نرم کرداند و نامحترز باشد تواضع و افتادگي نمايد در حديث وارد
شده که خوبي حج در خوش سخني و اطعام طعامست و حج پسنديده جزائي بغير از بهشت ندارد و
ديگر بايد که غمگين نشود بخرج کردن و تلف شدن مال و يک درهم که در حج صرف شود و بايد که
دل او آرميده و متوجه ذکر خدا باشد و عظيم شمردن شعاير خدا اگر عبارت است از اعمال حج و
در نزد هر حرکت و سکوني متذکر امري از امور آخرت کردد که مناسبت آن عمل داشته باشد و بايد
که زينت را ترک کرده ژوليده مو و غبار آلود باشد و سزاوار است که پياده برود اگر قادر باشد خصوصا
در ميان عبادتگاهها در خبر وارد شده که خداي عزوجل عبادت کرده نشده بچيزي بهتر از پا
روي و هفتصد روي کم شده در خرج نباشد با وجود توانگري که در اين هنگام سوار شدن بهتر است
چنانچه در حديث وارد شده خصوصا کسي که ضعيف کردد بپياده روي و بدخو شود و در دعا و عبادت
کوتاهي نمايد در خبر وارد شده اگر سوار شويد در نزد من محبوبتر است زيرا که با اين قوت بر دعا و
عبادت زياد ميشود و حضرت امام حسن بن علي بن ابي طالب عليهما السلام پياده ميرفتند و شترها و
بارها با آنحضرت کشيده ميشد و هر گاه از براي کسي شتر يا اسب يا استر مهيا شود بايد که بدل
شکر خداي عزوجل را بجاي آورد بر اينکه اين حيوانات را مسخر وي کرده که متحمل آزار او شوند
و مشقت او کم کردد و هر گاه داخل بيابان شود در حالتي که متوجه ميقات باشد و مشاهده عقبها
نمايد بايد که متذکر شود بيرون رفتن از دنيا را بسبب مرگ تا رسيدن بميقات روز قيامت و آنچه
در ميان اينها از هولها و بازخواستها خواهد بود و بايد که متذکر شود از هول راه زنان هول منکر و
نکير را و از حيوانات درنده عقربها و کرمهاي قبر را و آنچه در قبر ميباشد از افعيها و مارها و متذکر
شود از جدائي اهل و خويشان وحشت قبر و محنت و تنهائي آنرا و بايد که در اين خوفها در کردها
و کفتارها توشه بجهت هولهاي قبر بردارد و در وقت پوشيدن جامه احرام متذکر شود پوشيدن
کفن و در آن پيچيده شدن را و اينکه البته با خدا ملاقات خواهد نمود در حالتي که در کفن پيچيده شده

معادل را هفتصد درهم يکدرهم که در راه خدا صرف شود م

ترک م

باشد

باشد و همچنانکه ملاقات خداي نمي کنيم مکر آنکه ترک عادت در زي و هيئت نموده باشد همچنين بعد از مرگ
با خداي عزوجل ملاقات نخواهد نمود مکر در زيي که مخالف زيّ دنيا باشد و جامه احرام شبيهست بجامه
کفن از آن راه که دو [illegible] ميباشد چنانکه کفن دو [illegible] ميباشد و بايد بداند که احرام بستن و در ميقات
تلبيه گفتن اجابت نداي خداي عزوجلست و بايد که اميد قبول داشته باشد و بترسد که رد کردانيده شود و
در جواب بوي گفته شود که لا لبيک و لا سعديک يعني نباشد ترا اجابت نداي و ياري دينی و بايد که
در ميان خوف و رجا مردد باشد و از کردش و قوت خود بري باشد و تکيه بر فضل و کرم خدا داشته باشد
زيرا که وقت تلبيه ابتداي امر و محل خطر است حضرت امام زين العابدين عليه السلام هنگامي که احرام
بستند و شتران در باد داشته شد رنگ مبارک آنحضرت زرد شد و لرزيد و رعشه بر اندام مبارک
آنحضرت افتاد و استطاعت نداشتند که تلبيه بگويند شخصي بآنحضرت گفت چرا تلبيه نمي گوئي فرمودند
ميترسم که خداي عزوجل بمن بگويد لا لبيک و لا سعديک و وقتي که تلبيه گفتند بيهوش شده از مرکوب در
افتادند و بکرات اين حالت آنجناب را رو ميداد تا از حج فارغ شدند **فصل** و هر گاه داخل مکه شود بايد
که متذکر آن شود که بحرم امني رسيده و اميدوار باشد که بدخول آن ايمن کردد از عقاب خدا و بترسد
از اينکه اهل قرب نباشد و در داخل شدن حرم نا اميد باشد و خود را مستحق غضب داند و در جميع اوقات
بايد که اميدش غالب باشد زيرا که کرم خدا عام و شرف خانه عظيمست و حق زيارت کننده رعايت ميشود
و حرمت کسي که طلب امان نموده پناه برد ضايع نميکردد پس هر گاه چشم او بر خانه بيفتد سزاوار است که
عظمت خانه را در دل حاضر کرداند و با خود چنان قرار دهد که کويا از زياده شدن تعظيم صاحب خانه
مشاهده ميکند و اميدوار بملاقات آن باشد چنانچه بلقاي خانه او رسيد و شکر خدا را بجاي
آورد بر اينکه او را باين مرتبه رسانيده و ملحق ساخته بجماعتي که وارد آن محل ميشوند و اما طواف حکم
نماز دارد بايد که در آن وقت حاضر کرداند در دل تعظيم و خوف و رجا و محبت را چنانچه در باب نماز مذکور
شد و بايد بداند که در حالت طواف شبيهست بملائکه مقربان که احاطه نموده اند بعرش و در حوالي
آن طواف ميکنند و کمان نکند که مقصود طواف جسم اوست بخانه بلکه مقصود طواف دل او
بذکر صاحب خانه و بايد که در اول ابتدا بذکر خدا کند و ختم نيز بذکر آن کند چنانکه در طواف اول
ابتدا از خانه و آخر ختم بخانه ميکنند و بايد بداند که طواف شريف طواف قلبست بدرگاه خداي
عزوجل و خانه مثاليست بحسب ظاهر در اين عالم از براي قلبي که بچشم ديده نميشود و حضرت خداوند کاري

که بدیده بصیرت مشاهده نمیشود و در عالمی دیگرست چنانچه بدن مثالیست ظاهر درین عالم از برای قلبی که
بچشم دیده نمیشود و در عالمی دیگرست و این عالم راهنمائیست بآن عالم از برای کسی که در هدایت بروی
او کشوده شده باشد و اشاره ببعضی ازین امرهای ظاهری بباطنیها بجهة وارد شده که بیت المعمور در
آسمان در برابر خانه کعبه است و طواف ملائکه ببیت المعمور مانند طواف آدمیست بکعبه و چون
اکثر مردم قاصرند از مثل آن طواف مامور شده اند بتشبه بملائکه بحسب امکان و وعده داده
شده که هر که تشبه بقومی بجوید از ایشان خواهد بود و اما در بر گرفتن حجر الاسود باید چنان بداند که
آن دست راست خداست حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند در بر گیرید رکن را که دست راست
خداست در میان مردم و خدای عز وجل بآن با مردم مصافحه مینماید مانند مصافحه که با بنده
یا کسی که پناه بکسی آورده باشد و خدای عز وجل شهادت خواهد داد از برای کسی که او را در بر گرفته
باینکه ایمان بآن نموده و وفا بعهد خود کرده و مراد آنحضرت از رکن حجر الاسود است از برای آنکه در رکن
وضع شده و وجه تشبیه کردن آن بدست راست آنست که واسطه ایست میان خدا و میان بندگان
در ادراک مطلوب و رسیدن بآن و در تحصیل محبت و خوشنودی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده اند بدرستی که خدای عز وجل در هنگامی که اخذ عهدها از بندگان نموده امر کرد حجر الاسود
را تا فرو برد عهدها را او از برای اینست که در نزد آن گفته میشود امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد
لی بالموافاه یعنی امانت خود را ادا کردم و پیمان خود را پاسداری کردم تا از برای من شهادت بوفا
بعهدها بدهی و آنحضرت فرموده اند رکن یمانی دریست از درهای بهشت از روزی که خدای عز وجل
او را کشوده نبسته است و فرموده اند رکن در ماست که از آن در داخل بهشت میشویم و در آن نهریست
از بهشت که عملهای بندگان در آن میافتد و سبب در آنکه او را تشبیه بدر بهشت نموده اند آنست که
در بر گرفتن آن وسیله دخول بهشت است و سبب تشبیه آن بنهر آنست که بآن گناهان شسته میشود
و باید که نیت حج گزارنده در بر گرفتن آن طلب قرب بخدا باشد از راه محبت و شوقی که بخانه و صاحب
خانه داشته باشد و از راه تبرک جستن بمالیدن بدن بآن و از راه امیدواری باینکه هر جزوی از بدن
که بآن رسیده باشد در امان باشد از آتش جهنم و باید که نیت آن در چنگ زدن بپرده خانه الحاح
در طلب آمرزش و سوال امان از عذاب باشد مانند گناهکاری که چنگ زده باشد بدامن کسی که
با آن بدی کرده باشد و تضرع نماید که از وی عفو کند و اظهار نماید که پناهی بغیر او ندارد و جائی

بغیر از عفو

بغیر از عفو و کرم او نداشته باشد و اظهار کند که دست از دامن او بر نخواهد داشت مگر آنکه گناه او را عفو کند و
در آینده او را در امان خود بدارد **فصل** و اما سعی در میان صفا و مروه در درگاه خانه شبیهست بتردد
کردن بنده در درگاه پادشاهی که بنده در حالتی که آید و رود از برای اظهار اخلاص در خدمت و باید که بعین رحمت
و شفقت ملاحظه آن بشود مانند کسی که مکرر داخل شود بر پادشاهی و بیرون رود و نداند که پادشاه در حق
او چه حکم خواهد کرد یا قبول خواهد کرد یا رد خواهد نمود و اما وقوف بعرفات باید که ملاحظه ازدحام خلایق
و بلند کردن آوازها و اختلاف لغتها و متابعت نمودن هر گروهی پیشوای خود را در تردد نمودن بعبادت
گاهها متذکر شود عرصات قیامت را و جمع گردیدن امتها با پیغمبران و امامان و پیروی نمودن هر امتی
پیغمبر خود را و طمع نمودن در شفاعت پیغمبران و حیران بودن مردم در صحرای قیامت در میان مردود شدن
و مقبول گردیدن و هر گاه متذکر این شد باید تضرع و زاری نمودن بدرگاه خدا را لازم داند که خدا تا
آنکه خدای عز وجل او را محشور سازد در میان جماعت رستگاران و مرحومان و باید که امید خود را بتحقیق
باجابت که موقف شریفیست و رحمت از جانب خدای بزرگ و از تمامی مردم بواسطه عزیزانی که ستون زمین اند
میرسد و آن موقف خالی نمی باشد از جماعت صالحان و صاحبان معرفت و هر گاه همت مردمان جمع گردد
و همگی از صمیم قلب تضرع و زاری نمایند و دستها را بدرگاه خدا بلند کرده باشند و گردنها را بسوی او کشیده
و دیدهها را بجانب آسمان دوخته و با اجتماع بیک قصد طلب رحمت بنمایند دور است که با روی خود
سعی ایشان ضایع گرداند و از برای اینست که گفته اند عظیم ترین گناهان آنست که کسی حاضر عرفات شود
و گمان برد که خدای عز وجل او را نیامرزیده و اما وقوف در مشعر باید که در دل حاضر گرداند این را که خدای
عز وجل روی بوی کرده بعد از آنکه پشت بوی کرده بوده و او را از در خود رانده بود و الحال او را اذن
داده که داخل حرم او شود چرا که مشعر از جمله حرم است و عرفات از حرم بیرون است پس تحقیق که بر او در
رحمت مفتوح شده و نسیم مهربانی بروی وزیده و خلعت قبول بروی پوشیده شده باینکه ماذون شده
در دخول حرم پادشاه و اما رمی جمرها باید که قصد او فرمانبرداری باشد از راه اظهار رقیت و عبودیت
و قیام بامر از محض اطاعت بدون آنکه عقل و نفس را از آن نصیبی و بهره باشد و بعد از آن قصد
تشبه بحضرت ابراهیم علیه السلام کند از آن راه که شیطان لعین درین موضع متعرض آنحضرت شده و خواست
که در حج آن شبهه و فتنه داخل سازد و خدای عز وجل امر کرد او را باینکه بزند شیطان را بسنگ تا آنکه او را
دور سازد و دیگر او را از حج بکند و باید بداند که بحسب ظاهر سنگ ریزه را بجمرها میزند و در حقیقت بر

روی شیطان میزند و پشت او را در هم میشکند از برای آنکه خوار گردانیدن او حاصل نمیشود مگر
بفرمانبرداری امر خدا از برای تعظیم حق بمحض امری که کرده بدون آنکه عقل را در آن بهره باشد و
اما ذبح هدی باید بداند که این تقرب جستن ایست بخدا از راه فرمانبرداری و باید که هدی و اجزای
آن را کامل گرداند و امید داشته باشد که هر جزوی از اجزای او جزوی از اجزای بدن او را از آتش جهنم
آزاد گرداند چنانچه در حدیث وعده بآن وارد شده **فصل** و در مصباح الشریعه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده اند هر گاه اراده حج نمائی دل را مجرد گردان از برای خدا از هر شغلی
و مانعی و کارهای خود را بخالق خود واگذار و در جمیع امور اظهار مینمائی از حرکات و سکنات توکل
برضا کن و تسلیم نما از برای قضا و حکم و تقدیر او و واگذار دنیا و راحت و مردم را و بیرون رو از حقهای
که بر تو لازم باشد و اعتماد مکن بر توشه و راحله و اصحاب و قوت و جوانی و مال که گاه است اینها مردمان
باشد اینها دشمن و وبالی گردند از برای آنکه کسی که ادعای رضای خدا کند و اعتماد بر غیر او نماید البته آنرا
وبال و دشمن وی میگردانند تا بداند که او را و دیگری را قوتی و حیله نیست مگر بعصمت و توفیق خدا پس
مستعد شو مانند استعداد کسی که امید رجوع نداشته باشد و با رفیقان حق صحبت را بجای آور
و رعایت کن اوقات فریضهای خدا و سنتهای پیغمبر را و آنچه را بر تو واجبست از ادب و تحمل و مروت
و صبر و شکر و مهربانی و جود و همیشه دیگران را بر خود در باب زاد اختیار کردن و بعد از آن باب توبه
خالص گناهان خود را بشوی و بپوش جامه صدق و صفا و افتادگی را بحسب ظاهر و باطن و احرام ببند
از هر چیزی که مانع تو شود از ذکر خدا و دور سازد ترا از طاعت آن و تلبیه بگوی باین معنی که دعوت خدا
را اجابت میکنم اجابت صادق و صافی خالص پاکیزه در حالتی که متمسک بدست آویز محکمی باشی و طواف
کن بدل با ملائکه در حوالی عرش مثل طوافی که با مسلمانان در دور خانه میکنی و هروله کن بقصد آنکه از
هوا و هوس گریزان باشی و بیزار باش از حول و قوت خود و بیرون رفتن بمنی از غفلت و لغزشهای
رو و چیزی که بر تو حلال نباشد و مستحق آن نباشی آرزو مکن و در عرفات اعتراف بگناهان بکن و در
مزدلفه که عبارتست از مشعر تجدید عهد بوحدانیت خدا بکن و تقرب بسوی بجوی و در صعود بر بالای
کوه روح خود را عروج ده بسوی ملائکه مقربان و حنجره هوا و طمع را در وقت قربانی کردن ذبح نما و در
وقت رمی جمرها شهوتها و خستها و پستیها و خصلتهای ناپسندیده را رمی نما و بتراشیدن موی سر
عیبهای ظاهری و باطنی از خود زایل کن و بداخل شدن حرم داخل کردن خود را در امان و پناه و حفظ

و حمایت

و حمایت خدای نگاه دارد ترا از متابعت مراد خود و در دور خانه طواف کن در حالتی که جازم باشی
در تعظیم صاحب خانه و معرفت بزرگواری و سلطنت آن و در بر گیر حجر الاسود را از آن راه که راضی بقسمت
او و اخلاق او از برای عزت او خاضع باشی و بطواف وداع ماسوای او را وداع کن و بایستادن در صفا
صاف گردان روح و باطن خود را از برای ملاقات او در روزی که ملاقات او کنی و در نزد مروه
خود را در برابر خدا بدار در حالتی که خلقها را پاکیزه گردانیده باشی و مستقیم باش بر شرطی که در حج
کرده و بر وفا نمودن بعهدی که با خدای عز وجل نموده و بر خود لازم گردانیده تا روز قیامت و بدانکه سبب
در آنکه خدای عز وجل حج را واجب گردانیده و در میان عبادات آن را تخصیص داده بنسبت بخود دادن
چنانچه فرموده ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی از برای خدای عز وجل بر مردم
واجبست حج بیت کردن هر گاه کسی استطاعت داشته باشد و سبب در طریقهای که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وآله در اثنای آن بترتیب مشروع گردانیده آنست که استعداد مرگ و قبر و بعث و قیامت
گرفته شود و مشاهده افعال حج از اول تا آخر از برای صاحبان عقل و شعور اشاره ایست ببیان
آنچه در روز ازل در علم الهی جریان یافته از داخل شدن بهشتیان ببهشت و جهنمیان بجهنم **فصل**
اما زیارت مدینه هر گاه زیارت کننده بر دیوارهای آن افتد باید که متذکر آن شود که شهریست که خدای
عز وجل آن را از برای پیغمبر خود بر گزیده و هجرت او را بآنجا مقرر فرموده و خانه پیغمبر است که واجبات خدا
و سنتهای او در آنجا مشروع شده و در آن جهاد با دشمنان نموده و دین آنحضرت در آن ظاهر شده تا وقتی
که از دنیا رحلت نموده و قبر آنحضرت را در آنجا گردانیده و بعد از آن در خاطر حاضر گرداند جاهائی
را که حضرت در آنها تردد نموده و آنکه هیچ موضع قدمی نیست مگر آنکه جای مبارک او است پس باید که پا
بر جائی گذارد مگر با امید و خوف و متذکر شود در رفتار و گامهای آنحضرت را در کوچها و تصور کند
خشوع و آرام او را در رفتار و آنچه را خدای عز وجل در دل او جای داده از عظیم معرفت خود و
بلند گردانیدن ذکر وی بحدی که اسم آنحضرت با اسم خدای مقرون گردیده و هر که هتک حرمت او نماید
اگر چه باواز بلند کردن باشد عمل او باطل خواهد بود و هر گاه حرمت شریعت او بشود اگر چه در زد
از دقایق باشد این میتوان بود که بعد از طریقه آنحضرت ممنوع گردد از ملازمت وی و باید که
امید عظیم باین داشته باشد که خدای او را ممنوع نساخته از برکت ملاقات آنحضرت بعد از آنکه
ایمان را روزی او گردانیده باشد و او را از وطن خود بیرون آورده باشد که زیارت آنحضرت

بکند از راه محبت نه بی شوق لحظه آثار و درود بر او و هرگاه به مسجد برسید متذکر آن شوید که
اول چیزی که در آن عرصه بر پای داشته شده واجبات الهیست و باید که طمع آن در رحمت خدا بسیار
شدن شمرده عظیم کرده در حالتی که با خشوع و تعظیم باشد و چه سزاوار است آن مکان با شد
نمودن خشوع از دل هر بنده مومنی و اما زیارت آنحضرت سزاوار است که در برابر آن بایستد و
در حالت وفات زیارت کند آنحضرت را مانند زیارت او در حال حیات و نزدیک قبر او برود
چنانچه نزدیک جسد مبارکش آن نمیشد اگر زنده میبود و باید بداند که آنحضرت عالمست بحضور و
قیام و زیارت ایشان و بداند که سلام و صلوات ایشان بآنحضرت میرسد پس باید که صورت مبارکش را در
خیال خود حاضر گرداند و عظمت مرتبه او را در دل خود جای دهد در حدیث وارد شده که خدای عز و جل
ملکی با قبر او موکل کرده که هر که از امتان سلام بر وی کند سلام وی را بان برساند و این در حق کسیست که
در نزد قبر حاضر نشده باشد چه جای کسی که ترک وطن نموده هرگاه فارغ شوی از دعا و طی با آنها
کرده باشد از راه شوق ملاقات ایشان و چون از مشاهده جمال با کمال آن محروم شده اکتفا بمشاهده مرقد
مبارکشان نموده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که هرگاه فارغ شوی از دعا در نزد قبر آنحضرت
حاضر شو در نزد منبر و مسح کن او را بدست خود و قبه‌های ما بین منبر را بگیر و چشمها و روی را بدان
مسح کن زیرا که میگویند شفای چشم است و در آن مقام بایست و حمد و ثنای خدا بکن و حاجت خود را
سوال نما از برای آنکه آنحضرت فرموده اند میان منبر من و خانه من روضه ایست از روضه های بهشت و منبر من
نصب شده بر در کوچکی از درهای بهشت و از آنحضرت پرسیدند که امروز نیز روضه است آن مکان روضه بهشت
فرمودند بلی اگر پرده از روی دل شما برداشته شود هر آینه خواهید دید **فصل** حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند هر که بعد از وفات من زیارت قبر مرا بکند مثل کسی خواهد بود که در زندگی من بسوی
من هجرت کرده و اگر استطاعت نداشته باشید سلام بمن بفرستید که البته بمن میرسد و نیز آنحضرت بحضرت
امیر المومنین سلام الله فرمودند ای ابو الحسن خدای عز و جل قبر ترا و قبر فرزندان ترا بقعه از بقعه های
بهشت و عرصه از عرصات بهشت گردانیده و دلهای برگزیدگانی از مردم و پسندیدگانی از مردم بندگان
خود را چنان گردانیده که میل بشما خواهند کرد و مشتاق بشما خواهند بود و خواری و آزار در راه
شما خواهند کشید و قبرهای شما را معمور خواهند گردانید و بسیار زیارت آنها را خواهند کرد از
برای تقرب بخدا جستن و از راه محبتی که با پیغمبر خدا داشته باشند یا علی این جماعت مخصوصند بشفاعت

من و وارد حوض من خواهند شد و فردای قیامت در بهشت از جمله زیارت کنندگان و همسایگان من
خواهند بود یا علی هر که قبرهای شما را معمور سازد و تفقد و رعایت آنها نماید همانست که اعانت کرده
حضرت سلیمان را نموده بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت قبرهای ایشان بکند او را زیارت برابری خواهد
با ثواب هفتاد حج که بعد از حجة الاسلام کرده باشد و از گناهان بیرون میرود تا بر گردد از زیارت شما
مانند روزی که از مادر زاییده بود پس بشارت باد ترا ای علی و بشارت بده دوستان و شیعیان خود
را بهشت و نعمتهای آن بچیزی چند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ دلی خطور نکرده
اما اراذل چند از مردم سرزنش خواهند نمود زیارت کنندگان قبرهای شما را مانند سرزنش کردن
زناکاران را بر زنا کشیده و این طایفه بدترین امت منند و شفاعت من ایشان را در نخواهد یافت و بر حوض
من وارد نخواهند شد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که شخصی از شما در تمام عمر حج کند و
زیارت نکند حسین بن علی را علیهما السلام را هر آینه ترک کرده خواهد بود حقی از حقهای پیغمبر را از برای
آنکه خدای عز و جل حق امام حسین را واجب گردانیده بر هر مسلمانی و اخبار در فضیلت زیارت ائمه معصومین
علیهم السلام و ثواب آن خصوصا زیارت امام حسین علیه السلام و امام رضا علیه السلام و فضل آن بر حج و
عمره و جهاد بیش از آنست که توان شمرد و شاید که سر در فضیلت زیارت ایشان بر سایر عبادتها این باشد
که زیارت ایشان متضمن صله و نیکی با ایشانست و با پیغمبر و امیر المومنین و فاطمه و شیعیان و دوستان
ایشان بلکه با سایر پیغمبران و اوصیای ایشان و باعث داخل گردانیدن سرور است در دل ایشان و
برداری امر ایشانست و تجدید عهد بیعت و پیوسته داشتن ایشان و زنده گردانیدن امر ایشان و
کوبیدن بر دشمنان ایشانست و در ضمن اینها همه امیدواری است باجر در نزد خدا است بنحوی که خدای
کرم که امید بآن داشته باشد او را نا امید نمیکند و طلب رضای خدا و نیست که راضی میشود از
هر کسی که علی محبت رضای او بکند و با وجود اینها همه عبادتیست از برای خدای عز و جل و خوشنود
از برای آن از آن راه که داخل کرده سرور را بر رسول خدا و ذریت او و اوصیای رسول و از آن راه
که داخل کرده اتیان نموده بعبادتی که بآن مامور شده و مرتبه ایست از برای ایشان نیز از این راه و
محقق شده بزرگی قدر مومن در نزد خدا و ثواب صله و نیکی با وی و ادخال سرور بر او از آن جهت که
مومنست چه جای کسی که خدای عز و جل او را از خطا معصوم داشته و از شک و آلودگی پاک
گردانیده و او را امام مومنان و پیشوای متقیان گردانیده و از برای او آسمانها و زمینها را آفریده

اودر اطراف و سبیل و چشم و دل و پایی که از ان وارد بر خدا شوند کردانیده و در بهشت ایست متصل
میان خدا و میان بندگان و این چنین کسی عبارتست از پیغمبران و اوصیای ایشان با انکه مقبرهای
انها جای حضور ارواح عالیه متقین است و اشباح برزخیه نورانیه ایشانست زیرا که ایشان در ان مقام
مشاهده هیچ چیز نمی نمایند در نزد خدا زنده اند و روزی داده میشوند و بانچه خدای عز و جل از فضل خود
بایشان عطا کرده خوشنودند و اما حج و عمره و جهاد و غیر اینها اگر چه در انها انفاق مالها و امیدواری
بطلبها و سفر نمودن بدنها و مفارقت وطنها و تحمل مشقتها و تجدید عهدها و مشاهده معبدها
و حضور عبادتگاهها میباشد اما ثواب اینها مثل ثواب زیارتها نیست زیرا که اینها محو
کردن خداست و فرمان برداری امر او و زیارت برای او و اولیای او و ایمان بعبادت جمیع
در زیارتها مذکور شده در این عبادتها یافت نمیشود با اینکه اینها متمشی میشود از هر کسی که دعوی
اسلام کند اگر چه دشمن اهل بیت رسول باشد بخلاف زیارتها از برای انکه اتیان نمیکند بانها مگر
کسی که قدری از مرتبه و پاره از منزلت ایشان را شناسد اگر چه اندک شناختی باشد حضرات ائمه
علیهم السلام فرموده اند هر امامی را عهدیست در گردن اولیا و شیعیان او و از تمامی وفا بعهد و حسن ادا
زیارت قبور ایشانست پس هر که ایشان را زیارت کند از روی رغبت در زیارت ایشان و از روی تصدیق
بانچه ترغیب بان نموده اند البته امامان شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت

مقاله ششم در عملهای صالحه و در این پنج باب است باب اول

در توبه است و ان عبارتست از پاک کردانیدن دل از گناه و بازگشت نمودن از مرتبه دوری بمرتبه نزدیکی و تعریف
دیگر عبارتست از ترک نمودن معاصی فی الحال و عازم بودن بر ترک انها در استقبال و تدارک نمودن انچه
سابقا کرده از تقصیرات و توبه واجبست در هر حالی و فی الفور واجبست و شرطش انست که از برای خدا باشد
نه از برای طمع در مال یا جاه یا از ترس پادشاه یا از روی فقدان اسباب و شرط دیگر انست که پشیمان باشد
و مراد از پشیمانی الم قلبست و اندوهگین بودن بر گناه و روح و حیات توبه و توبه حقیقی اینست و این
مقدور کسی نیست مگر بانچه مقدورست تحصیل اسباب پشیمانیست که ان علم و ایمانست و این در
دل جای دادن و محقق کردانیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند پشیمانی توبه است و لازم که
خالی نباشد از علمی که موجب ان باشد و از عزم بر طاعتی که تابع ان باشد پس از نظر به ثمره و از نظر
ثمره او استمرار است و طریق تحصیل توبه متذکر شدن اخباریست که در فضیلت ان وارد شده و علم داشتن

گناهان و شدت عقوبت و ضعف نفس از تحمل عقوبت و شرف اخرت و خست دنیا و قرب موت و
لذت معرفت و مناجاتی که با اصرار بر گناهان میسر نمیشود و خوف داشتن از انکه خدای او در
دنیا مهلت داده و غرق احسان کردانیده باشد تا انکه در اخرت از روی انتقام بکشد و قلع کردن
اسباب اصرار که غرور و محبت دنیا و طول املست خدای عز و جل فرموده و توبوا الی الله جمیعا ایها
المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی توبه کنید و بازگشت بخدا نمائید ای جماعت مؤمنان شاید رستگار شوید
و فرموده یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم تا آخر
یعنی ای جماعت مؤمنان توبه و بازگشت کنید بخدا توبه که خالص باشد از برای خدا و خالی باشد از
شوایب ریا و طمع در دنیا شاید که خدای عز و جل بپوشاند گناهان شما را و فرموده ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد توبه کنندگان و کسانی را که پاک
میسازند از الودگیها و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند توبه کننده محبوب خداست و توبه
کننده از گناه مانند کسیست که گناه نداشته باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند خدای عز و جل
از توبه کردن بنده اش خوشنودتر میباشد از مردی که مرکوب و زاد را در شب تاریکی گم کند و بعد از ان
بیابد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ایه توبوا الی الله توبة نصوحا فرموده اند نصوح انست که
هرگز عود نکند بان گناه که توبه از ان کرده گفتند کدام یک از ما هست که عود نکرده باشد فرمودند
ای فلان خدای عز و جل دوست میدارد بنده را که بسیار گناه کند و بسیار توبه کند و فرموده اند هرگاه
بنده توبه نصوح کند خدای عز و جل او را دوست میدارد و گناه او را میپوشاند گفتند چگونه
میپوشاند فرمودند انچه دو ملک بر وی مینویسند از خاطر ایشان محو میکرداند و وحی باعضا و بقعه های زمین
میکند که بپوشانید گناهان او را و هنگامی که با خدا ملاقات خواهد نمود هیچ چیز شهادت بر وی بگناه
نخواهد داد **فصل** بدانکه هر گاه نور ایمان در دل تابیده شود اتش پشیمانی را می افروزد و دل را متألم
میکند و نیز اگر بیند که نور ایمان وی بسبب گناه از محبوب خود ممنوع شده مانند کسی که در تاریکی باشد و بسبب
زایل شدن نور یا ارتفاع حجاب نور افتاب بروی بتابد و ببیند که محبوب ان مشرف بهلاکت شده پس اتش
محبت در دل او افروخته شود و از روی سوختگی اراده ان کند که تدارک نماید و در این مقام مترتب
بر یکدیگر یکی علم بقبح معصیت و دوم پشیمانی بر ان و سیم قصد بر ترک ان فی الحال و در زمان استقبال و
تدارک در گذشتها و اسم توبه بر مجموع این سه اطلاق میشود و گاه میباشد که بر پشیمانی تنها اطلاق میکنند

علم را ما ازل منزله مقدمه میگیرند و ترک را جاری مجرای ثمره کرد د آخر هم رسیده چشم ند چنانچه اشاره بان شد
بس هر که اولا بنور بصیرت نظر کند بتوبه که کدام است و نظر کند بواجب بودن که چه معنی دارد شکی نکند
در اینکه توبه کردن واجب است و این ان میشود که بداند که معنی واجب انست که واجب باشد که برساند آدمی
را بسعادت ابدی و نجات دهد از هلاک سرمدی و بداند که در بهشت سعادتی نیست که در لقای خدا
آنکه هر که از خدا محجوب شود البته شقی خواهد بود و ممنوع خواهد شد از هر چه خواهد و باتش جهنم فراق
خواهد سوخت و بداند که هیچ چیز بنده را از ملاقات خدا دور نمیکرداند که متابعت شهوتها و انس
باین عالم فانی و متوجه شدن بمحبت چیزی که البته ازان مفارقت خواهد نمود و بداند که هیچ چیز نزد
نزدیک نمیکرداند که قطع علاقه قلب از زینت این دنیای فانی و بالکلیه اقبال نمودن بخدا از برای طلب
انس بدوام ذکر آن و طلب محبت بان از راه معرفت بجلال و جمال آن بقدر طاقت و بداند که گناهان
که عبارتست از اعراض از خدا و متابعت نمودن خواهشهای شیاطین از جان شیاطینی که دشمنان
خدای عز و جل اند از درگاه آن دورند سبب ممنوع شدن بنده و دور کردیدن او ست از درگاه خدای تعالی
و هر علمی که مقصود ازان عملست نفع نمی بخشد مگر آنکه باعث بر عملی شود پس علم بضرر گناهان از برای
انست که باعث بر ترک انها شود و هر که ترک انها نکند این جز از ایمان را نخواهد داشت و اینست مقصود
از قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده اند که زنا نمیکند زنا کننده مگر در حالتی که زنا میکند و او
مومن باشد و مراد حضرت ان نیست که نفی نماید ایمان بخدا و یکانگی او و صفات و کتابها و پیغمبران
را زیرا که اینها منافات با زنا و معاصی ندارند بلکه مراد نفی ایمانست باینکه زنا بنده را از خدا دور
میکرداند و موجب غضب میشود و بیان این مرتبه نیز دارد بلکه چنانست که در خبر وارد شده که ایمان
هفتاد و کسری بابست اعلای انها شهادت دادنست بلا اله الا الله و ادنای آن زایل نمودن آزار
از راه مسلمانی و مثال این انست که کسی گوید آدمی این موجود نیست بلکه هفتاد و کسری است اعلای
قلب و روحست و ادنای آن زایل ساختن آزار است از پوست بدن باینکه شارب و ناخن را گرفته باشند
و بدن را از کثافتها پاکیزه کرده باشد تا امتیاز کرده از چهارپایانی که میچرند و بر کثیفها الوده میباشند
و صورتهای زشت میدارند بسبب طول چنگ و ناخنها پس ایمان مانند انسانست و فقدان شهادت
موجب بطلان اوست بالکلیه مثل مفقود شدن روح و کسی که بغیر از شهادت بوحدانیت و رسالت
چیزی دیگر نداشته باشد مثل آدمیست که دستها و پاهای او بریده و چشمهای او کنده شده باشد و

وان و آتش م

کرچه زنا کنند نیست کو ز مات زنا م

و کرد ایمان کی نیست م

سیم بود

هیچ عضوی از اعضای ظاهری و باطنی نداشته باشد مگر اصل روح را و همچنان کسی که این حال داشته
باشد نزدیک می باشد که بمیرد و روح ضعیف منفرد که هیچ عضوی تقویت و اعانت آن نماید از وی
مفارقت کند همچنین کسی که حاصل نباشد از برای او مگر اصل ایمان و در سایر عملها مقصر باشد نزدیک
می باشد که درخت ایمان او از بیخ کنده شود هر گاه وارد شود بروی بادهای پر زور که ایمان او را
سازد در هنگام وارد شدن ملک الموت پس هر ایمانی که اصل آن در نفس ثابت نباشد و فروع آن
منتشر نشود مقاومت با بادهای هولناک نمینماید در آن وقت که ملک الموت ظاهر شود و باید که از بدی
خاتمه بروی ترسید مگر ایمانی که باب طاعتها بروز ایام و ساعتها اب خورده باشد تا آنکه ریشه را محکم
کردانیده باشد و این امریست که در وقت خاتمه ظاهر میشود و باره باره است دلهای عارفان از ترس
سختیهای مرگ و مقدمات هولناک آن که ثابت نمی مانند بران مگر جماعت کمی **فصل** بدانکه وجوب توبه
عامست بر هر کسی و در هر حالی و هیچ کس ازان منفک نمی باشد خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده است و
توبوا الی الله جمیعا یعنی همگی توبه و بازگشت نمایید بخدا و این خطاب عامیست و نور بصیرت بر این
از برای آنکه معنی توبه بازگشت نمودن از راهیست که دور سازد از خدا و نزدیک کرداند بشیطان و
را تصور نمیتوان نمود مگر از کسی که عاقل باشد و عقل کامل نمیشود مگر بعد از کمال شهوت و غضب و سایر
صفتهای مذمومه که وسیلهای شیطانند بگمراه کردن انسان از برای آنکه کمال عقل بعد از چهل سال
اصل آن در حوالی بلوغ تمام میشود و ابتدای آن بعد از هفت سال ظاهر میگردد و شهوتها لشکر شیاطین
و عقلها لشکر ملائکه اند و هر گاه این دو لشکر با یکدیگر جمع شوند البته با یکدیگر مقاتله مینمایند از برای
آنکه هر دو ضد یکدیگرند و با هم جمع نمیشوند مانند مخالفتی که در میان شب و روز و نور و ظلمت
هر یک بر مملکت قلب غالب شوند دیگری را البته بیرون میکنند و چون کمال شهوتها در ایام طفولیت
و جوانی پیش از کمال عقل میباشد پس لشکر شیطان سبقت گرفته بر مملکت قلب مستولی و غالب اند و
دل البته با انها انسی میدارد و بعادت با مقتضیات شهوتها الفتی میگیرد و این مقتضاها بر وی
غالب میشوند و ترک انها دشوار میباشد و بعد ازان عقل که لشکر خدای عز و جل است و خلاص
دهنده اولیاست از دست دشمنان آهسته آهسته ظاهر میشود پس اگر قوت نمیکند و کامل نشد ملک
قلب از برای شیطان بسلامت میماند و آن لعین انچه را وعده کرده از گمراه ساختن فرزندان آدم وفا
بان مینماید چنانچه گفته لاحتنکن ذریته الا قلیلا یعنی فرزندان آدم را در تحت فرمان خود در خواهم آورد

از برای ایمان م

مرکبی از ایشان را با کجا بجز عقل قوی و کامل کرده شغل اول آن از لشکرهای شیطان خواهد بود بانیکه
شهوتها را در هم شکند و ترک عادتها نماید و بوسیله فهم غلبه طبع را بر عبادتها بدارد و توبه بغیر از این
معنی ندارد که از راهی که رهنمای آن شهوت و پناه دهنده شیطان باشد رجوع کند بطرف خدا و هیچ آدمی
نیست که آنکه شهوت او مقدم است و طبیعتی که منشأ استعداد او ملایکه است شیطان مقدم است بر
طبیعتی که منشأ استعداد ملایکه است پس در توبه هر کسی رجوع نمودن از اتباع سبقت یافتن که فته از پی هم
شهوتها ضروریست و اما بیان آنکه همیشه و در هر حالی واجبست آنست که هر آدمی خالی نباشد از معصیت
نمودن بجوارح و اگر از معصیت جوارح خالی باشد از قصد کناهان بقلب خالی نخواهد بود و
اگر از قصد کناه خالی باشد خالی نخواهد بود از وسواس شیطان بوارد ساختن خاطرهای متفرقه
که غافل سازد از یاد خدا و اگر از این خالی نخواهد بود از غفلت و قاصر بودن از معرفت خدا و صفات خالی باشد
و آثار آن بحسب طاقت و تمامی اینها نقصست و اسبابی چند دارد و ترک اسباب بمشغول شدن
بضد آنها باز کشتیست از راهی بضد آن و مراد از توبه باز کشتن و تصور نتوان کرد که آدمی
از این نقص خالی باشد اما در مقدار این نقص متفاوتند و از اصل آن چاره نیست بلی کناهان
انبیا و اوصیا علیهم السلام مثل کناهان ما نیست بلکه عبارتست از ترک مداومت بذکر و مشغول
شدن بمباحات و محروم شدن از زیادتی ثواب بسبب ترک دوام ذکر و اشتغال بغیر خدا حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر شبانروزی صد مرتبه توبه
و استغفار مینمودند بدون کناهی بدرستی که خدای عز و جل تخصیص میدهد اولیای خود را
بمصیبتی چند بدون کناهی تا ایشان را بر آن مصیبتها ثوابی کرامت نماید و آنکه فرمودند که مراد او هم
کناهی مراد آنست که بدون کناهی مثل کناهان ما از برای آنکه کناه هر کسی بحسب قدر و منزلت او
در نزد خدا و بدانکه در تدارک شهوتها کافی نیست که ترک آنها بشود در زمان آینده بلکه باید آن
از محو نمودن آثار آن که در دل نقش بسته بنور طاعتها و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
تابع سازید بدی را بحسنه تا محو آن کند و سزاوار آنست که حسنه که محو سیئه نماید مناسبتی با آن
داشته باشد پس کفاره شنیدن سازها بشنیدن قرآن و حاضر شدن مجالس ذکر نماید و کفاره
نشستن در مسجد با جنابت طلب عبادت در آن نماید و همچنین در هر چیز رعایت مناسبت نماید بکند
اما این شرط نیست و روایت شده که مردی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت که زنی از قر

دادم و انواع تمتع از آن بردم بغیر از جماع پس حکم خدا بر من جاری ساز فرمودند آیا با ما نماز نکردی
کفت بلی پس فرمودند حسنات محو سیئات میکنند و ناچار است که تا قریب العهد است بکناه تدارک آن
بکند بآنکه پشیمان شود و محو اثر آن نماید پیش از آنکه دل زنک کرفته باشد و قبول محو نکند خدای
عز و جل فرموده انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب یعنی جز این نیست
که قبول توبه بر خدا از برای کسانیست که عملهای بد میکنند از راه نادانی و بعد از آن زود و
قریب بعمل آن توبه مینمایند و فرموده ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت
قال انی تبت الآن یعنی توبه نیست از برای کسانی که عملهای بد میکنند تا وقتی که مرک یکی از ایشان حاضر شود
کوید که الحال توبه کردم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند این در وقتیست که امر آخرت را
معاینه نموده باشد و این از برای آنست که پیش از معاینه توبه مقبولست چنانچه در خبر وارد شده از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کسی که مبادرت بتوبه نکند بآنکه پس اندازد در میان دو خطر عظیم
خواهد بود یکی آنکه ظلمت و تیرکی معاصی در دل او بر روی هم نشیند تا آنکه زنکی و ختمی شود بر دل
و قبول محو نکند دوم آنکه مرض یا مرک بتعجیل و ناکهان او را دریابد و مهلت اشتغال بمحو نیابد و از
برای اینست که در خبر وارد شده که بیشتر فریاد اهل جهنم از پس انداختن توبه خواهد بود

فصل

بدانکه هر کاه معنی توبه را فهمیدی شک نخواهی داشت در آنکه هر توبه که صحیحست مقبولست و جماعتی
که بنور بصیرت نظر میکنند و از انوار قرآن استعانت میجویند دانسته اند که دل سالم از نجاست دنیا در
نزد خدا مقبولست و در آخرت در جوار خدا متنعم خواهد بود و دانسته اند که هر دلی اول مرتبه سالم آفریده
شده بمضمون آنکه هر مولودی بر اسلام او زاییده شده و بجز سلامت اصلی را فوت میسازد کدورتیست
بر چهره دل نشیند از غبار کناهان و تیرکی آنها و آتش پشیمانی آن غبار را میسوزاند و نور حسنه از
دل تیرکی سیئه را محو میسازد و تیرکی معصیتها را تاب مقاومت با نور حسنات نمی باشد چنانچه تیرکی
شب را تاب مقاومت نور روز نمی باشد بلکه چنانچه چرک جامه را تاب مقاومت سفیدی صابون و آب
کرم نمی باشد مکر آنکه کناهان بمقدار بر روی هم نشسته باشد تا آنکه ختم و زنکی شود و این مثل آنست که
چرک بتدریج در جامه فرو رفته باشد و مدتی مدید در تار و پود آن نفوذ کرده باشد و همچنین دلی که
و توبه نمیکند اکرچه بزبان کوید که توبه کردم و این بیان کافیست از برای قبول توبه که متضمن شرطهای آن باشد
خدای عز و جل فرموده و هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی خدای عز و جل قبول توبه بندکان میکند

و فرموده غافر الذنب و قابل التوب یعنی امرزنده گناه و قبول کننده توبه است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمودند حسنات سیئات را زایل میکرداند چنانچه اب چرک را و فرموده اگر اینقدر گناه بکنید که
باسمان برسد و بعد از ان پشیمان شوید هر اینه خدای عز و جل قبول توبه شما را میکند و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بمحمد بن مسلم فرمودند مومن هرگاه از گناهان توبه نماید امرزیده میشود و بعد
توبه و امرزش عمل را از سر بگیرد که گناهان محو شده و بخدا قسم توبه نمی باشد مگر از برای اهل ایمان
محمد بن مسلم گوید که باآنحضرت گفتم هرگاه بعد از توبه و استغفار رجوع بگناهان نماید و عود کند بتوبه آنحضرت
فرمودند ایا چنان میدانی که بنده مومن پشیمان شود از گناه و طلب امرزش از خدا بکند و توبه نماید
بر خدای عز و جل قبول توبه وی را نکند محمد بن مسلم گوید که گفتم هرگاه مکرر گناه کند و توبه نماید مومن قند
هرگاه مومن عود نماید باستغفار و توبه خدای عز و جل عود میکند بروی بامرزش و خدای عز و جل بسیار
امرزنده و رحم کننده است قبول توبه میکند و عفو از بدیها مینماید پس بپرهیز از اینکه مومنان را از
رحمت خدا ماایوس گردانی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مردی گناه میکند و خدای
عز و جل و برا بان گناه داخل بهشت میکرداند برسیدند بگناه او را داخل بهشت میکرداند فرمودند بلی
گناهی میکند و همیشه از ان ترسان و با خود در غضب میباشد پس خدای عز و جل او را رحم میکند و داخل
بهشت میکرداند **فصل** بدانکه گناهان منقسم میشوند بگناهی که میان بنده و خدا میباشد و گناهی
که تعلق بحق مردمان میدارد و اولین یا امرزیده میشود و یا امید امرزش بان میباشد حضرت امیر المومنین
علی فرمودند گناهان سه قسمند یکی گناهیست که امرزیده میشود دوم گناهیست که امرزیده نمیشود
و سیم گناهیست که امید بامرزش ان و خوف بر نیامرزیدن میباشد جمعی گفتند یا امیر المومنین این را از
برای ما بیان کن فرمودند بلی اما گناهی که امرزیده است انست که بنده را که خدای عز و جل بر گناهی که کرده
در دنیا عقوبت کند و خدا حلیم تر و کریم تر از انست که بنده خود را دو مرتبه عذاب کند و اما گناهی
که امرزیده نمیشود انست که بعضی بر بعضی ظلمی کرده باشند بدرستی که خدای عز و جل قسم خورده
بعزت و جلال خود که هرگاه مردمان محشور شوند ظلم ظالمی را در نگذراند اگرچه زدن بدستی باشد
رسانیدن دست باشد اگرچه شاخی باشد که حیوان شاخ دار بر بی شاخ زده باشد و خدای عز و جل
از برای هر مظلومی از ظالم قصاص خواهد نمود تا انکه هیچ کس را بر کسی مظلمه باقی نماند و بعد از ان
را مبعوث خواهد ساخت از برای حساب و اما گناه سیم گناهیست که خدای عز و جل بر مردم پنهان نساخته

باشد و توبه را روزی ان کرده باشد و ان کس صبح کند در حالتی که از گناه ترسد و بخدا امید داشته باشد
و ما از برای وی چنانیم که او از برای خود نشسته امید امرزش از برای وی داریم و بیم عقاب نیز داریم و شاید
که مراد انحضرت از توبه که در قسم سیم فرمودند توبه باشد که شاید در تحقق شرایطان باشد از برای انکه
دانستی که توبه جامع شرایط مقبولست و هرگاه مقبول باشد البته گناه امرزیده شده خواهد بود و بدانکه
گناه نیز منقسم میشود بصغیره و کبیره خدای عز و جل در قران مجید فرموده ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه نکفر عنکم سیاتکم یعنی اگر اجتناب کنید از گناهان کبیره که منهی شده اید از انها گناهان صغیره
شما را می امرزیم و نیز فرموده والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم یعنی مومنان کسانی اند
که اجتناب میکنند از گناهان کبیره و از قبایح مگر انچه کم و صغیره باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند نماز پنجگانه و نماز جمعه تا نماز جمعه موجب کفاره گناهانیست که در ان میان کرده شده
گاه از کبیره اجتناب شده باشد و قولها در تعیین کبیرها بسیار و روایتها مختلفست از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که در ایه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم فرمودند که مراد
از کبایر گناهانیست که خدای عز و جل واجب کرداینده بر انها اتش جهنم را و نیز از انحضرت پرسیدند
از گناهان کبیره فرمودند که هفتست کفر بخدا و کشتن ادمی و عقوق پدر و مادر و خوردن ربا بعد از
انکه حرمت او را دانسته باشد و خوردن مال یتیم از روی ظلم و گریختن از جهاد و بعد از انکه برگردد
اسلام بهجرت شده باشد از میان ایشان بیرون رفتن و با کفار محشور شدن شخصی با انحضرت گفت
مال یتیم را بنا حق خوردن بزرگتر است یا ترک نماز کردن فرمودند ترک نماز پرسیدند پس چون بوده که
ترک نماز را از کبیره نشمردید فرمودند چه چیز بود که اول گفتیم گفت کفر باشد و فرمودند تارک الصلوة
کافر است و مراد انحضرت کسیست که ترک نماز بدون عذری کرده باشد و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام پرسیدند از عدد کبیره در جواب نوشتند کبایر انست که خدای عز و جل بران وعده جهنم
فرموده هر که از ان اجتناب کند صغیره اش امرزیده خواهد بود و هفت گناهست که موجب اتش
جهنم است نفسی را بحرام کشتن و عقوق پدر و مادر و خوردن ربا و بعد از هجرت بدار الشرک بیان
کفار رفتن و زن پاکدامنی را تهمت زنا زدن و مال یتیم خوردن و از جهاد گریختن و از حضرت امام
محمد تقی علیه السلام مرویست که فرمودند از پدر خود شنیدم که فرمودند از پدر خود موسی بن جعفر
شنیدم که میفرمودند که عمرو بن عبید بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد و نشست و این

ایدا خواهد الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و بعد از ان ساکت شد پس حضرت امام جعفر
فرمودند چرا ساکت شدی گفت میخواهم که کبیرها را از قران بشناسم انحضرت فرمودند بلی ای عمرو
بزرگترین کبیرها شرک بخدا آوردنست خدای عز و جل میفرماید و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه
مرکس الجنة یعنی شرک بخدا بیاورد خدای عز و جل بتحقیق حرام میکند بروی بهشت را و بعد ازین از رحمت
خدا مایوس بودنست از برای انکه خدای عز و جل فرموده انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون
یعنی بدرستی که مایوس نمی باشد از رحمت خدا مگر قوم کافران و بعد ازین از عذاب خدا ایمن بودنست
خدای عز و جل فرموده فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمی باشد از مکر و عذاب
خدا مگر قوم زیان کاران و از جمله گناهان کبیره عقوق پدر و مادرست از برای انکه خدای کسی را که عاق
کرده باشد در قران مجید سرکش و شقی نامیده و دیگر کشتن نفسیست که خدای عز و جل
حرام گردانیده باشد مگر بحق مانند قصاص و غیره از برای انکه خدا وند عالم فرموده فجزاؤه جهنم خالدا
فیها تا اخر ایه یعنی جزای قاتل جهنمست در حالتی که همیشه در ان خواهد بود و دیگر از کبیره تهمت زدن
زن عفیفه است از برای انکه خدای عز و جل فرموده لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم یعنی
تهمت زنندگان زنان ملعونند در دنیا و اخرت و از برای ایشان حاصلست عذاب عظیم و از جمله کبیره
خوردن مال یتیمست در قران واقع شده انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی جز این
نیست که خورندگان مال یتیم میخورند اتشی را در اندرون ایشان و زود در داخل جهنم خواهند
شد و دیگر از کبیره گریختن از جهادست از برای انکه خدای عز و جل میفرماید و من یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم و بئس المصیر یعنی هر کس که
پشت کند بجهاد و فرار نماید بغضب خدا در می اید و جای او جهنمست و جهنم بد جاییست مگر
که قصد او از گریختن ان باشد که باز رجوع کند در ان اثنا از برای صلاح جنگ یا انکه برود بمدد
دیگری که اعانت وی بکند و از کبیره خوردن رباست در قران واقع شده الذین یاکلون الربوا لا
یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی انکه ربا میخورند از قبور برنخواهند
خواست مگر مانند برخاستن کسی که از راه شیطان مخبط دماغ و پریشان شده باشد و از
جمله کبیره سحر هست از برای انکه خدای تعالی میفرماید و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من
خلاق یعنی بتحقیق دانستند کسانی که سحر میکنند اینکه در اخرت نصیبی نخواهند داشت و دیگر

کبیره زناست از برای انکه خدای فرموده و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه
مهانا یعنی هر که زنا کند گناه عظیم کرده و عذاب ان در روز قیامت مضاعف خواهد گردید و همیشه خوار در
عذاب خواهد بود و از جمله کبیره قسم دروغست که صاحبش در گناه غرق میسازد در قران وارد شده الذین
یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة یعنی ان کسانی که بعهد خدا و قسمها متاع وابابانم
دنیا را میخرند ان جماعت در اخرت نصیبی نخواهند داشت و دیگر خیانتست از برای انکه خدای فرموده و من
یغلل یات بما غل یوم القیمة یعنی هر که خیانت کند روز قیامت خواهد امد با انچه خیانت کرده و غل در
او خواهد بود و دیگر از کبیره منع زکوة واجبست از برای انکه خدای عز و جل فرموده فتکوی بها جباههم
و جنوبهم و ظهورهم یعنی جماعتی که منع زکوة نمایند در قیامت این مال رویها و پهلوها و پشتهای ایشان
را داغ خواهند کرد و دیگر شهادت ناحق دادنست و پنهان کردن شهادتست در قران واقع شده و من یکتمها
فانه اثم قلبه یعنی هر که پنهان کند شهادت را گناه کار خواهد بود و از جمله کبیره شراب خوردنست از برای
انکه خدای عز و جل نهی از ان کرده چنانچه نهی از بت پرستی نموده و دیگر ترک نمازست از روی عمد و ترک
هر چیزی که خدا واجب کرده از برای انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند هر که ترک نماز کند
از روی عمدا بتحقیق که خدا و رسول خدا از وی بیزار خواهد بود و دیگر نقض عهد و قطع رحمست از
برای انکه خدای تعالی میفرماید لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی از برای این جماعت لعنت و بدترین جای
که جهنمست حاصلست راوی گوید که عمرو از خدمت انحضرت بیرون رفت و از گریه او بلند شده و میگفت
هلاک شد و هر که برای خود سخنی گوید و هر کسی که با شما اهل بیت در فضل و علم منازعه نماید اگر کسی گوید
چون در شرع چیزی وارد شده که حد ان بیان نشده هر جواب گوییم هر چه در دنیا حکمی بان تعلق نگیرد
زیراکه جایزست که مبهم باشد و خصوص کبیره ازین حیثیت که کبیره است در دنیا حکمی ندارد هر چه موجب حد است معلوم
از وی اسمی که دارد نه از راه کبیره بودن و انچه حکم کبیره است اینست که اجتناب از انها کفاره صغیره
و نمازهای یومیه کفاره کبیره نمیشود و این امریست متعلق باخرت و مبهم بودن این چیز نیست تا مردم
و اجتناب باشند و جرات بصغیرها ننمایند از ان راه که پنج نماز یومیه و اجتناب کبیره کفاره صغیرها میشود
و نیز اجتناب کبیره وقتی کفاره صغیره میشود که اجتناب باقدرت و اراده باشد مثل انکه مردی دست
رس بزنی داشته باشد و قادر باشد بر جماع با ان و خود را از جماع باز دارد و اکتفا کند بنظر یا بلمس
زیرا که درین مقام جهادی که با خود نموده در باز داشتن نفس از جماع تاثیر ان در نورانی گردانیدن دل

بیش تر است از تاثیر اقدام بر نظر و ملامسه در تیره کردانیدن دل و معنی کفاره شدن اینست و هر کاه کراهت متاع
از جماع از راه ترس یا عجز یا مانعی باشد کفاره نمیشود و همچنین کسی که بالطبع رغبت بشراب نداشته باشد
واکر جایز و مباح میبود باز نمیخورد اجتناب نمودن وی کفاره صغیره نمیشود مانند شنیدن آواز ساز هم اکر
از مقدمات شراب است **فصل** بدانکه صغیره باسبابی چند کبیره میشود از جمله اسباب اصرار و مواظبت
بران نمودنست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند صغیره نمی باشد با اصرار و کبیره نمی باشد با استغفار
ومثال این قطرهای آبیست که پی در پی بسنکی چکد و در ان اثر کند و ان قدر اب اکر دفعه بران ریزد
اثری نخواهد کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ایه ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون یعنی اصرار
نمیکردند بر انچه میکردند و ایشان عالم بودند فرمودند اصرار انست که کناهی بکند و استغفار نکند و
در خاطر توبه نکذراند و اصرار اینست و از جمله اسباب انست که کناه را کم شمارد زیرا که هر چه را بنده
عظیم میشمرد در نزد خدا صغیرست و هر چه را بنده صغیر میشمرد در نزد خدا عظیمست از برای انکه عظیم
شمردن کناه از راه نفرت قلب و کراهت او میباشد و این مانع ان میشود که قلب متاثر شود بکناه و کم شمردن
کناه از راه الفت با ان میباشد و این موجب انست که دل بسیار متاثر شود و انچه مطلوبست انست که دل
نور طاعتها نورانی شود و انچه محذورست سیاه شدن انست بظلمت معصیتها و از برای اینست که
انچه بغفلت واقع شود مواخذه ندارد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند بپرهیزید از کناهان حقیر که امرزیده نمیشود کفتند کدامست از کناهان حقیر فرمود
مردی کناهی میکند و میکوید خوشا حال من که غیر این کناهی ندارم و فرمودند دوست میدارد خدای
عز و جل انکه هر کاه بنده جرم عظیمی کرده باشد طلب عفو از خدای عز و جل نماید و دشمن میدارد بنده
را که کناه کم را سهل بشمارد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند کناه بسیار را بسیار مشمرید مبادا از
نا امیدی استغفار نکنید و کناه کم را کم مشمرید مبادا که از غرور و غفلت طلب عفو نکنید از برای انکه کناهان
جمع میشود تا بسیار میشود و بترسید از خدا در نهانی تا انچه باید بجای آورده باشید و از جمله اسبابها
انست که خوشنود باشد از صغیره و شکفتکی نماید بان و قدرت بران را نعمتی شمارد و غفلت از ان
سبب شقاوت داند پس هر چند حلاوت صغیره در نزد بنده غالب میکردد صغیره کبیره میشود و تاثیر ان
در تیره ساختن دل عظیم تر میکردد زیرا که کناهان مهلکند و هر کاه بنده در انها بیفتد و ظفر یابد شیطان
بشعف ناک بودن بنده بکناه پس سزاوار انست که در مصیبتی و تاسفی باشد بسبب غالب شدن دشمن

ردی

بروی و بسبب دور شدن از درکاه خداوند بی نیاز و از جمله اسباب انست که سهل شمارد این را که خدای
عز و جل کناه او را پنهان ساخته و تحمل نموده از وی و او را مهلت داده و نفهمد که خدای عز و جل از راه غضب مهلت
میدهد و وا میکذارد تا کناه وی زیاد شود و کمان کند که قدرت داشتن او بر معصیت عنایتیست از
خدای عز و جل بوی و این از ان جهتست که ایمن باشد از مکر و عذاب خدا و جاهل باشد بمرتبه شکر و بخدا
جاهل خدای عز و جل فرموده و یقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها
فبئس المصیر یعنی منافقان در دل خود میکویند که چرا خدای عز و جل ما را عذاب نمیکند بانچه ما میکوییم
بس است ایشان را جهنم که بان سوخته شوند و بد جای کاهیست جهنم و از اسباب انست که ایشان
بکناهی نماید بعد از ان اظهار ان را کند یا در مجلسی دیکرانرا بان نماید و این از برای انست که
خدای عز و جل بروی پوشیده و او پرده خود را درید و دیکر انکه باعث ان میشود که هر کسی که شنود
بر میل و رغبت شر کند و این دو جنایتیست که ضم میشود بجنایتی که کرده و غلیظ میشود و هر کاه ضم شود
ترغیب نمودن و واداشتن دیکری را بران و سر انجام دادن اسباب از برای غیر جنایت چهارم میشود و در
یکی م تر میکردد و این از برای انست که از صفات خدا و نعمتهای او انست که جمیل را ظاهر میکرداند و قبیح
را پنهان میکند و پرده دری نمی نماید پس اظهار کردن کفران نعمتست حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که کناه خود پنهان کند برابری با هفتاد حسنه میکند و
هر که کناه خود را فاش کند هیچ کس اعانت وی نمیکند و هر که پنهان کند کناهش آمرزیده میشود و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که نزد ما آید و سوال از فقه و قران و تفسیر ان کند او را واکذارید
و هر که بیاید و عیبی را که خدا بروی پوشیده اظهار کند او را دور کردانید و از جمله اسباب انست که
کناه کار دانشمند باشد و بوی اقتدا شود و هر کاه دانشمند کناهی کند بحیثیتی که دیده شود کبیره میشود
مثل انکه عالم ابریشم محض و طلا بپوشد و مال شبهه ناک اخذ نماید و زبان بهتک عرض مردمان دراز کند
واین م و مانند اینها کناهانیست که عالم اینها متابعت کرده میشود و میمیرد و شر ان در عالم باقی میماند و منتشر
میکردد و خوشا حال کسی که هر کاه بمیرد کناهان وی باوی بمیرد پس بر دانشمند دو وظیفه است یکی
ترک کناهان و دیکری پنهان داشتن ان و همچنانکه کناه مضاعف میشود بفاش کردن همچنین ثواب
میشود م طاعتها مضاعف هر کاه متابعت ان کرده شود **فصل** در حدیث نبوی مرویست هیچ روزی نیست
که صبح طلوع کند و هیچ شبی نیست که شفق غایب شود مکر انکه دو فرشته بجهار او از جواب یکدیکر ندا

میرهند یکی میکوید کاشکی این مردم را فریب نمیشدند و دیکری میکوید هرکاه که او فریب شده اند کاشکی میدانستند که از برای چه فریب شده اند پس اولین میکوید هرکاه نمیدانستند که از برای چه او فریب شده اند کاشکی عمل میکردند با نچه دانسته اند پس دیکری میکوید هرکاه عمل نکرده اند با نچه دانسته اند کاشکی توبه میکردند از انچه عمل کرده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند خنده مکن بحیثیتی که فاش باشد و حال انکه کارهای رسوا کرده باشی و ایمن مباشی در شب از انکه حادثه شود و هلاک در حالتی که کناهان کرده باشی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند خدای عز و جل حکم کرده حکم واجبی که سلب نماید نعمتی را که ببنده داده مکر انکه کناهی کرده باشد که بان مستحق عقوبت شده باشد و فرمودند هیچ چیز فاسدتر بر دل نیست از کناه نیست که بدرستی که دل مرتکب کناه میشود و همیشه بران حالت میباشد تا غالب میشود بر دل و بالای ان پایین میشود و فرمودند بدرستی که بنده کناهی میکند پس روزی از روزی دور میکردد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند اکاه باش هیچ رکی مضطرب نمیشود و هیچ کمی بر نمی اید و درد سر نمیکند و مرضی بهم نمیرساند مکر بسبب کناهی و اینست که در قران مجید واقع شده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی انچه بشما میرسد از مصیبت بسبب کناهانی که خود کرده اید و از بسیاری از کناهان خدای عز و جل عفو میکند و انحضرت فرمودند انچه را خدای عز و جل عفو میکند بیش از انست که مواخذه بان میکند و فرمودند مردی کناهی میکند و از نماز محروم میشود و تاثیر عمل بد در صاحبش زودتر از تاثیر کارد است در کوشت و فرمودند خدای عز و جل میفرماید هرکاه بنده خواهش خود را بر طاعت من اختیار نماید ادنی کاری که با وی میکنم انست که از لذت مناجات خود او را محروم میسازم و فرمودند هر که قصد کناهی بکند باید که نکند زیرا که بسیار میباشد که بنده کناهی میکند و خدای عز و جل او را می بیند و میکوید بعزت و جلال خودم قسم که هرکز بعد از این ترا نخواهم امرزید و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند بر خدای عز و جل لازم است که هرکاه در خانه معصیتی بشود او را خراب سازد تا افتاب بران بتابد و او را پاک کرداند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستی که بنده بسبب یک کناهی صد سال محبوس میشود و نظر میکند بازواج خود که در بهشت تنعم میکنند و شخصی در حضور حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه کفت استغفر الله انحضرت فرمودند مادرت بر تو بکرید ایا میدانی استغفار کدامست بدرستی که استغفار مرتبه معتبر انست و شش معنی دارد اول پشیمان شدن بر کذشته دوم همیشه عزم داشتن بر ترک عود

بار

بان سیم ادا کردن بردم ان حقهای ایشان را تا ملاقات کنی با خدا در حالتی که ساده باشی و هیچ کناهی بر تو باقی نمانده باشد چهارم قصد کردن باداء هر واجبی که ضایع ساخته باشی و ادای حق ان نمائی پنجم قصد کردن بکوشتی که بحرام رویده باشد و کداختن ان بغم و اندوه تا پوست باستخوان چسبد و در میانه کوشت تازه بروید ششم الم طاعت را بجسد چشانیدن چنانچه لذت معصیت را بان چشانیده و بعد از اتیان باین شش بکو استغفر الله و فرمودند ترک کناه اسان تر از طلب توبه است و بسا شهوت ساعتی که مورث حزن طولانی شود و مرک دنیا را رسوا کرده و از برای هیچ عاقلی خوشی نکذاشته

فصل در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که توبه رشته خداوند و مدد عنایت اوست و ناچار است از برای بنده مداومت نمودن بر توبه در هر حالی و هر طایفه از مردم توبه دارند و توبه پیغمبران از اضطراب روح و باطن است و توبه اولیاء از خاطرهاییست که تازه بتازه در دل خطور کند و توبه برکزیدکان از نفس کشیدن بخوشیست و توبه خاصان از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از کناهانست و هر یک از اینها را معرفتی و دانشیست در اصل توبه و در منتهای امر و شرح این دو دور و دراز است اما توبه عوام انست که بشوید باطن خود را از کناهان با حسرت و اعتراف بجنایت در تمامی عمر و اعتقاد بپشیمانی بر کذشته و خوف بر باقی مانده عمر و کناهان خود را صغیر نشمرد مبادا او را بکاهلی بکشاند و همیشه کریان باشد و تاسف بخورد بر انچه از طاعت خدا فوت شده و حبس کند نفس خود را از شهوتها و بخدا استغاثه نماید تا محافظت کند او را و وفا کردن بتوبه و معصوم دارد او را از عود بکناه و در میدان جهاد و عبادت نفس خود را ریاضت نماید و انچه از واجبات از وی فوت شده قضا کند و رد مظلمها بکند و از هم نشینان بد کناره کند و شبها بیخوابی بکذراند و روز را بتشنکی که کنایه است از روزه داشتن و همیشه در فکر عاقبت باشد و از خدای عز و جل استعانت نماید در حالتی که سؤال کند از خدا استقامت را در خوشی و ناخوشی و در وقت محنت و بلا ثابت قدم باشد تا از درجه توبه کنندکان تنزل نکند زیرا که اینها منشا پاک شدن از کناهان و زیاد شدن عمل و بلند کردیدن درجاتست خدای عز و جل فرموده فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین یعنی امتحان نمودیم جماعتی را که پیشتر بودند تا راست کو و دروغ کو را خدا بشناسد و حال ایشان ظاهر کردد

باب دوم در محاسبه و مراقبت است

خدای عز و جل در قران مجید فرموده و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان

مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین یعنی از برای روز قیامت میزانها وضع خواهیم
کرد تا بر هیچ نفسی ستمی نشده باشد واگر هم وزن دانه از خردل که ثلث دو کوچکی عملی
کرده باشد آنرا حاضر خواهیم کرد وما از برای حساب کردن کافییم و فرموده و وضع الکتاب
فتری المشفقین المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة
ولا کبیرة الا احصاها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا یعنی در قیامت نامه
عملها وضع شود وگنه کاران را می بینی که ترسان خواهند بود از آنچه کرده اند و خواهند گفت
عجب است این کتاب که هیچ صغیره وکبیره را وانگذاشته مگر آنکه ضبط آنها کرده و آنچه کرده
اند حاضر خواهند یافت و ستم نخواهد کرد خدای بر احدی و فرموده یوم یبعثهم الله جمیعا
فینبئهم بما عملوا احصاه الله ونسوه والله علی کل شیء قدیر یعنی روزی که خدای عز و جل
مردمان را مبعوث خواهد ساخت و آگاه خواهد کرد ایشان را بآنچه کرده اند و خدای عز و جل
هرچه را کرده اند ضبط نموده و ایشان فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی قادر است و فرموده
یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة
شرا یره یعنی در روز قیامت مردمان محشور خواهند شد پراکنده تا عملهای ایشان دیده
شود پس هر که هم وزن ذره عمل خوبی بکند آنرا خواهد دید و هر که هم وزن ذره عمل بدی بکند
آنرا خواهد دید و فرموده یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو
ان بینها وبینه امدا بعیدا یعنی روزی که هر نفسی آنچه را کرده حاضر خواهد یافت و هر عمل بدی
که کرده آرزو خواهد کرد که میان آن و میان عملش دوری بسیاری باشد و فرموده واعلموا
ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه یعنی بدانید که خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست
پس از وی بترسید و در میان مردمان صاحبان معرفت ببصیرت باطن دانسته اند که خدای عز و جل
در پل صراط مترصد ایشانست و با ایشان در حساب مناقشه خواهد شد و مطالبه کرده
خواهند شد هم وزن ذره که در خاطرها گذرانیده یا بدیدها دیده اند و یقین ایشان شده
که چیزی ایشانرا ازین خطرها نجات نخواهد داد مگر حساب خود را کردن و ملاحظه احوال
خود نمودن و در نفسها و حرکتها از نفس بازخواست نمودن و در خاطرها و لحظها حساب
آنرا کردن و هر کسی که حساب خود را بکند پیش از آنکه حساب او را بکنند در قیامت حساب

فصل

ان سبک شود و در وقت سؤال جوابش حاضر و بازگشت و محل آرامش آن نیکوئی خواهد بود و هر کسی
که حساب خود را نکند حسرتهای آن دائمی خواهد بود و ایستادن آن در عرصات قیامت بطول
خواهد انجامید و گناهانش او را بجهت خواهد کشانید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده اند هرگاه احدی از شما خواسته باشد که هیچ چیز از خدا نطلبد مگر آنکه بوی عطا کند
باید که از همه مردمان مایوس باشد و امید هیچ چیز نداشته باشد مگر بخدا و هرگاه خدای عز و جل
این را از دل وی بیابد هیچ چیز را سؤال نمیکند مگر آنکه بوی عطا میکند پس حساب خود را
بکنید پیش از آنکه حساب شما کرده شود از برای آنکه قیامت را پنجاه موقف خواهد بود و در
هر موقفی بقدر هزار سال توقف خواهد شد بعد از آن این را تلاوت فرمودند فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة و درین حدیث متفرع ساخت محاسبه را بر امر بیأس از مردم و
امید بخدا داشتن و این تفریع دلالت میکند بر اینکه آدمی در اکثر کارها امید بمردم دارد
و بخدا و ازین معنی غافل میباشد و دلالت میکند بر اینکه اکثر محاسبه نفس باین برگردد و ذکر
کردن وقوف در مواقف قیامت بعد از امر بمحاسبه دلالت میکند بر اینکه وقوف در آن مقام
از برای حسابست پس هر که در دنیا روز بروز حساب نفس خود را بکند در آن روز محتاج بآن
وقوفها نخواهد بود خدای عز و جل فرموده و لتنظر نفس ما قدمت لغد یعنی باید که هر نفسی
نظر کند در آنچه پیش فرستاده از برای فردای قیامت و در حدیث وارد شده سزاوار آنست
که از برای عاقل چهار ساعت باشد یکی از آنها ساعتیست که در آن حساب نفس خود بکند
و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند اگر از برای جواب
هیچ هولی نباشد سوای عرض بر خدا و رسوائی و پرده دری بر مخفیات سزاوار است از برای
آدمی که از سر کوهها پایین نیاید و در آبادانی ماوی نکند و آب نخورد و خواب نکند مگر از
راه اضطراری که نزدیک بهلاک باشد و این چنین میکند کسی که در هر نفسی قیامت را بنظر
بیند با هولها و شدتها و معاینه میکند بدل ایستادن در برابر خدا را در آن زمان و بطریق
محاسبه نفس را میکند که گویا بعرصات قیامت خوانده شده و در آن بحثها سؤال کرده
شود خدای عز و جل فرموده و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
فصل معنی محاسبه آنست که اولا مطالبه کند از خود واجبات را که بمنزله راس المال است

حاشیه

پس اگر ادای انها چنانچه باید نموده باشد شکر خدای عز و جل را بجای آورد و ترغیب نماید نفس را بمثل
ان و اگر انها را در اصل فوت ساخته باشد مطالبه کند از نفس قضای انها و اگر ناقص ادا نموده
باشد تکلیف کند نفس را که جبر نقصان را بنافلها بکند و اگر مرتکب معصیتی شده باشد مشغول
شود بعتاب نفس و عذاب کردن و معاقب ساختن ان و استیفا نماید از نفس انچه بان تدارک
تقصیرات تواند شد چنانچه تاجر با شریک خود میکند و چنانچه در حساب دنیا تفتیش میکند از
حبه و قیراط و محافظت مینماید مداخل کم و زیاد را تا در هیچ چیز مغبون نباشد و سزاوارتر است
که پرهیز کند از مکرهای عظیم نفس زیرا که ان فریب دهنده تلبیس کننده و مکر نماینده است پس
اول مطالبه کند از وی تصحیح جواب انچه در ان روز گفته متکفل حساب خود شود تا دیگری
را دیگری در روز قیامت متولی ان خواهد شد و همچنین مطالبه نماید از نگاه کردن بلکه از خاطرها
و فکرها و ایستادن و نشستن و خوردن و اشامیدن و خوابیدن حتی از ساکت شدن که چرا
ساکت شده و از ارامیدن که چرا ارمیده شده و هرگاه بداند مجموع انچه را بر نفس واجب و لازم
شود در نزد وی قدری که ادای حق ان نموده ان قدر از برای ان حساب خواهد بود و باقی
که اتیان بان نموده ظاهر میشود پس ان را ثبت کند و بر صحیفه دل قلب بنویسد چنانچه باقی
شریک را بر دل و تخته مینویسد و باز نفس قرض دار یست که ممکنست استیفای قرضهای ان
از نمودن بعضی را تاوان کشیدن و ضامن شدن و بعضی را برد عین ان و بعضی را بعفو
فرمودن از ان و هیچ یک از اینها ممکن نیست مگر بعد از تحقیق حساب و تمیز باقی حق که
واجبست بر ان و هرگاه این شخص شد مشغول شود بعد از ان بمطالبه و استیفا حضرت
امام موسی کاظم علیه السلم فرمودند از ما نیست هر که هر روز حساب خود را نکند پس اگر حسنه
کرده باشد از خدا طلب زیادتی بکند و اگر سیئه کرده باشد طلب امرزش بکند و توبه نماید
و حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند باید که مردم فریب تواند دهند زیرا که کار بتو خواهد
بود نه با ایشان و روز خود را طی مکن باین و ان زیرا که با تو کسی هست که حفظ عمل ترا میکند
پس نیکی بکن زیرا که ندیده ام چیزی را که تدارک نمودن بان بهتر باشد و طلب امرزش کردن
ان زودتر یابد از حسنه تازه از برای گناه قدیم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند
که مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امد و گفت یا رسول الله وصیت کن مرا

فرمودند ایا تو قبول میکنی اگر ترا وصیت کنم و این سخن را سه مرتبه فرمودند و در هر مرتبه ان مرد
میگفت بلی یا رسول الله پس حضرت فرمودند وصیت میکنم ترا که هرگاه اراده امری کنی تامل
در عاقبت ان بکن اگر موجب نجات دانی امضا کن و اگر موجب هلاک دانی از ان باز ایست و
این وصیت از جمله محاسبه نفس است بلکه اصل در محاسبه همین است فصل سزاوار از
برای بنده انست که مراقبه نفس خود را در وقت کارها بکند و بدیده دور بینی ملاحظه انها
را بکند زیرا که نفس هرگاه واگذاشته شود سرکش و فاسد میشود و بعد از ان ملاحظه جناب
عز و جل در هر حرکتی و سکونی بکند و این بان میشود که بداند که خدای عز و جل بر باطنها
مطلع و بر بینهانیها دانا است و ملاحظه عملهای بندگان را مینماید و مسلطست بر هر نفسی
کرده باشد و اسرار قلب در حق خدا ظاهر است همچنانکه ظاهر پوست از برای مردم ظاهر و
پیداست بلکه از برای خدا واضح ترست و خدای عز و جل فرموده الم یعلم بان الله یری یعنی
ایا نمیداند که خدا می بیند و فرموده ان الله کان علیکم رقیبا یعنی بدرستی که خدا بر شما مطلعست
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند احسان انست که خدا را بپرستی چنانچه گویا او
را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و حکایت شده که زلیخا وقتی با یوسف خلوت کرد
ایستاد و روی بت خود را پوشید پس یوسف گفت چه حالت است ایا از ملاحظه جمادی شرم
میکنی و از ملاحظه پادشاه جباری شرم نمیکنی و در حدیث قدسی وارد شده جز این نیست که
ساکن بهشت عدن میشوند کسانی که هرگاه قصد معصیت نمودند متذکر عظمت من میشوند
و ملاحظه مرا مینمایند و کسانی که پشتهای ایشان از ترس من خمیده شده بحق عزت و بزرگواری
خودم قسم میخورم که قصد عذاب مردم روی زمین را میکنم و هرگاه نظر کردم بقوم که تشنه
گرسنه من روزه داشته اند عذاب را از مردم میگردانم و این معرفت هرگاه یقین شود
یعنی خالی از شک باشد و بعد از ان بر قلب مستولی شود دل را بنزد خود میکشد و جبر
از او بملاحظه و مراعات جانب کسی که بروی مطلعست و تمامی همت را صرف ان میکند و
صاحبان یقین دو درجه دارند یکی مراقبه مقربانست و این ملاحظه تعظیم و جلالست و ان
عبارتست از انکه دل مستغرق ملاحظه ان عظمت باشد و در تحت هیبت ان شکسته و افتاده
باشد و گنجایش التفات بغیر نداشته باشد و این کسیست که همت ان یک همت شده باشد

خدای عز و جل سایر همتهای وی را کفایت نموده باشد و هم مراقبه پرهیزکاران است که امتحان میکنند
و اینها قومیند که یقین اطلاع خدا بر ظاهرها و باطنها بر ایشان غالب است اما ملاحظه جلال و جمال
خدا ایشان را مدهوش نساخته بلکه دلهای ایشان بحد اعتدال است و وسعت التفات باحوال
و اعمال و ملاحظه آنها میدارد و حیای از خدا بر ایشان غالب گردیده و اقدام بر طاعتی و امتناع از
معصیتی نمیکنند مگر بعد از توقف و تامل و از هر چه موجب رسوائی باشد در قیامت امتناع مینمایند
از برای آنکه خدا را بر خود مطلع میدانند و محتاج نمیباشند بانتظار قیامت زیرا که آدمی خالی
نمیباشد از اینکه یا در طاعت است و یا در معصیت و یا در مباح و مراقبه در طاعت باخلاص
و اکمال و مراعات ادب و حراست آن از آفات است و مراقبه در معصیت بتوبه و پشیمانی و
کنده شدن و حیا داشتن و مشغول بکفاره آن شدنست و مراقبه در مباح بمراعات ادبست
باینکه رو بقبله بنشیند و بر دست راست بخوابد در حالتی که رو بقبله باشد و امثال اینها و
تمامی اینها داخلست در مراقبه و از جمله مراقبه در مباح در نعمت و مشاهده منعم نمودنست و
شکر نعمت کردن و صبر بر بلا نمودن زیرا که هر یک از اینها را حدود بسیار است و چاره نیست از
مراعات اینها بدون مراقبه خدای تعالی میسر نباید و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه یعنی
هر که از حدود خدا تجاوز نماید ستم بخود کرده

باب سیم

در تفکر و تدبر بدانکه
خدای عز و جل فرموده و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی تفکر
میکنند در آفرینش آسمانها و زمین در حالتی که میگویند خداوندا این را باطل نیافریدی و فرموده
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا تامل در قرآن نمیکنند یا آنکه قفلها
دلهای ایشانست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند تفکر یک ساعت بهتر است از
عبادت یک سال و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرموده اند تفکر دعوت میکند بنیکی
و عمل بآن کردن و نیز فرموده اند آگاه ساز بتفکر دل خود را و دور گردان پهلو را در شب از بستر
خواب و از خدا پرهیز کن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند بهترین عبادتها مداومت
نمودنست بر فکر در خدا و در قدرت او و مراد آنحضرت از تفکر در خدا تفکر در ذات خدا نیست
از برای آنکه منع از این شده زیرا که مورث حیرت و دهشت و اضطراب عقلست بلکه مراد از
نظر کردنست بافعال خدا و عجایب صنع و بدایع امر او در مخلوقات چرا که اینها دلالت بر وجود

بزرگواری

بزرگواری و عظمت و تقدس و علو او میکنند و دلالت میکنند بر کمال علم و حکمت او و بر جاری
بودن مشیت و قدرت و احاطه وی بر اشیا و معیت او با آنها و این تفکر صاحبان عقلست خدای
عز و جل فرموده ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما
خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی در آفرینش آسمانها و زمین و آمد شد شب و روز
در عقب یکدیگر آیا بینیست از برای صاحبان عقل آن کسانی که در حالت ایستادن و نشستن و در
حالتی که بر پهلوها غلطند ذکر خدا را میکنند و تفکر در آفرینش آسمانها و زمین مینمایند در
حالتی که میگویند خداوندا این را باطل نیافریدی و منزهی از آفریدن باطل پس ما را از آتش
جهنم نگاه دار و در بسیاری از مواضع قرآن فرموده و من آیاته و من آیاته و امثال اینها از برای صاحبان
علم مجاری فکر هست در خدا و قدرت او نه در ذات او و در حدیث مشهور از حضرت پیغمبر مرویست که
تفکر در نعمتهای خدا بکنید و تفکر در ذات خدا مکنید که قدرت بر این ندارید و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرموده اند بپرهیزید از اینکه تفکر در ذات خدا کنید اما اگر خواسته باشید که نظر در عظمت
او بکنید نظر بعظمت خلق کنید او و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هر که نظر در
ذات خدا کند که چونست هلاک میشود و اما تفکری که بنیکی و بعمل بنیکی دعوت میکند اعم
از نعمت است زیرا که شامل تفکر در حسنات و سیئات نیز هست زیرا که هر گاه بنده تفکر کند در
حسنات خود که آیا تمام است یا ناقص موافق سنت است یا مخالف آن خالص است از شرک و شک
یا مشوب است با آنها البته این تفکر دعوت میکند باصلاح آنها و تدارک خللی که در آنها واقع شده
باشد و همچنین هر گاه تفکر کند در سیئات خود و بخبرهای مترتب میشود از عقوبات و دوری
از خدا دعوت میکند او را باز ایستادن از آنها و تدارک آنها کرده بتوبه و پشیمانی و هر گاه
تفکر کند در صفات و افعال خدا از لطفی که بجا آورده نموده و احسانی که بایشان کرده بنعمتهای
رسا و شفقتهای بی پایان و تکلیف بادون طاقت و از برای عمل قلیل وعده ثواب جزیل فرموده
و مسخر ساختن آنچه در آسمانها و زمین و هر چه در میان آنهاست و امثال این نوع فکرها البته
دعوت میکند او را بمحبت او و عمل بآنها و برغبت در طاعت و باز ایستادن از معصیت و
این تفکر متوسط آنست و اشاره باین شده در قول حضرت امام رضا علیه السلام که فرموده اند

گنیده

عبادت بسیار نماز کردن و روزه داشتن نیست بلکه عبادت فکر در امر خدا کردنست و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از انچه مردم روایت میکنند که تفکر یک ساعت بهترست از
ایستادن یک شب بعبادت تا یا چگونه تفکر کنیم فرمودند بخرابه یا خانه که میگذری بگو کجا رفتند
ساکنان تو چه شدند بنا کنندگان تو چرا چیزی نمیگوئی که بکجا رفتند و این نوع تفکر کردن است
نبوی بان تفسیر شده در فضیلت وا بسترا زد و تفکر اولست و شاید حدیث نبوی اعم از این
باشد و تخصیص انحضرت باین فرموده اند بقدر مرتبه مخاطب باشد از برای انکه تفکر هر کسی
بقدر فهم و رتبه او می باشد مولف حقایق گوید که تفصیل مجاری فکرها را در کتاب علم الیقین
ایراد کرده ایم و هر که اراده ان داشته بکتاب مذکور رجوع کند **فصل** در مصباح الشریعه از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که فرمودند عبرت بگیرید از انچه از دنیا گذشته
بکسی باقی مانده و ایا کسی در ان باقیست از شریف و دنی و غنی و فقیر و دوست و دشمن و ایندو
دنیا بکسی نشسته شبیه ترست از آب باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که کافیست مرگ
در وعظ کردن و عقل در راهنمائی نمودن و تقوی در توشه بودن و عبادت در مشغول شدن
و خدای عز و جل در مونس بودن و قران در بیان کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
باقی نماند از دنیا مگر بلا و فتنه و هر که نجات یافت نجات نیافته مگر بصدق التجا بخدا و حضرت
نوح علیه السلم فرمودند دنیا را مانند خانه یافتم که دو در داشته باشد از دری داخل شوی
و از دری دیگر بیرون روی و این حال پیغمبر خداست پس چگونه خواهد بود حال کسی که
آرمیده باشد بدنیا و میل بان کرده باشد و عمر خود را در آبادی ان ضایع ساخته باشد و دین
خود را در طلب ان باطل کرده باشد و فکر آیینه حسناتست و کفاره سیئات و روشنی دلها
و وسعتیست از برای مردم و وسائلیست بصالح آخرت و اطلاعیست بر عاقبتها و موجب
زیادتی علمست و خصلتیست که بمثل ان عبادت خدا نشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
فکر یکساعت بهترست از عبادت یکسال و نمیرسد بمرتبه فکر مگر کسی که خدای عز و جل خصیصه داده
باشد او را بنور توحید و معرفت **فصل** حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند ای
فرزند آدم اگر دل ترا مرغی بخورد سیر نمیشود و چشم تو اگر بقدر سوراخ سوزنی بر بالای آن
گذاشته از آب نمی پوشانند و میخواهی که باین دو باطن اسمانها و زمین را بدانی اگر راستی میگوئی

ابن افتاب

مرك

این آفتاب مخلوقیست از مخلوقات خدا اگر قدرت داری چشم نظر کنی بان همچنین خواهد بود که تو
میگوئی و مراد انحضرت از دل پاره گوشتیست که دو گوشه دارد و معروفست و از برای اینست او را گوش
قرار دادند و ظاهرست که باین باطن اسمانها و زمین را نمیتوان دانست همچنانکه بچشم نمیتوان دانست زیرا
که این دو از عالم شهادتند و چون باینها عالم غیب را نتوان دانست پس خطاب درین حدیث مخصوص
کسیست که از حد حس و محسوس تجاوز نموده باشد و اشاره باین طایفه است انچه خدای عز و جل
فرموده لهم قلوب لا یفقهون بها یعنی دلها دارند که بان چیزی نمی فهمند اما کسی که از درجه محسوسات
تجاوز نموده باشد و بمرتبه عقل و معقول رسیده باشد که صاحبان دلهای باطنی باشند و
اشاره باین شده در ایه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی درین تذکریست از برای کسی که
دلی داشته باشد البته اینچنین طایفه را میرسد که بدلهای باطن اسمانها و زمین را بشناسند
و ای انکه دلهای ایشان از عالم غیب است و از برای اینست که خدای عز و جل در بسیار مواضع
از قرآن ترغیب بنظر در ملکوت نموده چنانچه فرموده افلم ینظروا فی ملکوت السموات والارض
وما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون یعنی ایا
نظر و تامل نمیکنند در باطن اسمانها و زمین و انچه خدا افریده از چیزها و نظر نمیکنند درین که
گاه باشد اجل ایشان رسیده باشد و هرگاه باین قران ایمان نیاورند پس بچه سخنی بعد از ان
ایمان خواهند آورد و فرموده وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
یعنی همچنین مینمائیم بابرهیم باطن اسمانها و زمین را و از برای انکه از جمله صاحبان یقین باشد و
دیگر ایها درین معنی وارد شده بلی بلا احاطه بذات خدا نمیتوان نمود همچنانکه بچشم ادراک
ان نمیتوان کرد بلکه بدل قدری از عظمت او را مطلع میتوان شد و بس **باب چهارم**
در ذکر مرگ و کوتاه کردن امید در آرزو است خدای عز و جل فرموده کل نفس ذائقة الموت وانما توفون
اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
یعنی هر نفسی مرگ را میچشد و اجرهای شما را در قیامت تمام و کمال بشما خواهد رسید و هر کسی که
از جهنم دور کرده و داخل بهشت شود رستگار خواهد بود و نیست حیات دنیا مگر متاع فریب و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بسیار یاد کنید در هم شکننده لذتها را پرسیدند یا رسول
الله ان چیست فرمودند مرگست و هیچ بنده که در خوشی و وسعت باشد چنانچه باید مرگ را یاد

نکرده مگر آنکه دنیا بروی تنگ شده و در سختی و شدت یاد او نکرده مگر آنکه بروی وسیع گردید
و فرمودند مرگ کفاره ایست از برای هر مسلمانی و فرمودند تحفه مؤمن مرگست و فرمودند
مرگ را مدام بخاطر آگاه باشید که چاره از آن نیست آمده است مرگ با آنچه در آنست آمده است بجهت
و راحت و بار جمع فرمودن خوبی بسوی بهشت عالی و این از برای مردم آخرتست که همیشه از
برای آن سعی نموده اند و رغبت بآن داشته اند و فرمودند هر گاه در یابی کسی را محبت خدا و
سعادت مرگ در برابر چشمهای آید و مرگ بی سر میبرد و نیستی ندارند مؤمنان کیست که
زیرک ترست فرمودند کسی که مرگ را بیشتر یاد میکند و استعداد او را بیشتر میگیرد و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند که فردا را از عمر خود میشمرد مرگ را دیده باید
نداشته و هیچ بنده آرزو را طول نمیدهد مگر آنکه عمل بد میکند و آنحضرت میفرمودند که
پرهیز بنده اجل خود را و سرعت نمودن او را هرآینه دشمن خواهد داشت عملی را که متعلق بطالب
دنیا باشد و شخصی بحضرت امام محمد باقر علیه السلم گفت که حدیثی کن مرا بچیزی که از آن منتفع شوم
فرمودند بسیار ذکر مرگ بکن زیرا که هیچ آدمی ذکر آنرا بسیار نمیکند مگر آنکه زاهد میشود در
دنیا و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمودند هر گاه جنازه را برداری تصور کن که گویا تو آن
داشته اند و گویا از خدا سؤال کرده که بازگشت نمائی بدنیا و خدای عز و جل ترا رجوع فرموده
باشد پس ملاحظه کن که چه عملها از سر خواهی گرفت و بعد از آن فرمودند عجبست از قومی که
اولین و آخرین ایشان محبوس شده باشند و ندای کوچ کردن بگوش ایشان رسیده باشد و
مع هذا مشغول بلهو و لعب باشند و فرمودند خدای عز و جل دنیا فریبست یعنی دلگشا که
در آن نباشد و شباهت داشته باشد بشکی که یقین در آن نباشد مانند مرگ و در مصباح
الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که فرمودند ذکر مرگ شهوتها را در نفس
میرانند و درختهای غفلت را از بیخ میکنند و دل را بوعدهای خدا قوی میگردانند و طبع را
نازک میسازد و علمهای هوا میشکنند و آتش حرص را فرو مینشانند و دنیا را در نظر حقیر میگرداند
و اینست معنی آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده فکر یکساعت بهتر است از عبادت
یکسال و این در وقتیست که طنابهای خیمه دنیا را بگشایی و بآخرت ببندد و شک نیست در
نازل شدن رحمت بر کسی که یاد مرگ کند باین وصف که مذکور شد و خبری نیست در کسی که

عبرت نگیرد بمرگ و بقلت تدبیر و کثرت عجز و طول مقام در قبر و حیرت در قیامت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند بسیار یاد کنید شکننده لذتها را و بعد از آن تمام حدیث چنانکه گذشت ایراد
نمودند و فرمودند مرگ اول منزلیست از منازل آخرت و آخر منزلیست از منازل دنیا پس خوشا
حال کسی که در آخر منزل دنیا مشایعت خوبی از مرگ بکنند و مرگ نزدیکترین چیزهاست بفرزند
آدم اما از او دور میشمرد و چه جراتیست که آدمی بر نفس خود دارد و چه ضعیفست از آن خلقت
و مرگ نجاتیست از برای مخلصان و هلاکیست از برای گناهکاران و از برای اینست که مشتاقند
مشتاقان و کراهت دارند کارهان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که محبت دارد
بلقای خدا خدای عز و جل محبت میدارد بلقای او و هر که کراهت داشته باشد از لقای خدا
خدای عز و جل کراهت میدارد از لقای او **فصل** بدانکه مردم بر سه قسمند یا کسیست
که حریصست بر دنیا و فریفته مکر آن شده و محبت شهوتها دارد و یا توبه کننده ایست که کار از سر
گرفته و یا عارفیست که بنهایت رسیده اما حریص بر دنیا یاد مرگ نمیکند و اگر یاد آن کند از
برای آن یاد میکند که تأسف بر دنیا بخورد و مشغول مذمت مرگ شده از آن فرار نماید و اینها
کسانند که خدای عز و جل در شان ایشان فرموده قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم
ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون یعنی بگو ای محمد که آن مرگی که میگریزید
شما بر خواهد خورد و بعد از آن برخواهید گردانید شما را بسوی خدائی که عالمست بغیب و
شهادت و خدای عز و جل آگاه خواهد ساخت شما را بآنچه میکنید و این چنین کسی یاد
مرگ را نخواهد و دورتر میگردد مگر آنکه از یاد مرگ استفاده آن نماید که از دنیا و لهو عیش او
بروی منغص گردد و صافی لذتها بروی مکدر گردد و اما توبه کننده ذکر مرگ را بسیار میکند تا
خوفی و هیبتی در دل آن پیدا شود و وفا کند بتمامی توبه و بسیار باشد که از مرگ کراهت داشته
باشد از ترس آنکه مبادا در پایه وسط بعضی از تمامی توبه و بعضی اصلاح زاد آخرت و اینچنین کسی
معذورست در کراهت داشتن و این داخل در تحت قول حضرت پیغمبر نیست که فرمودند هر که کراهت
از لقای خدا دارد خدا کراهت از لقای وی دارد زیرا که چنین کسی کراهت از موت و
لقای خدا ندارد بلکه از فوت لقای خدا میترسد از راه قصور و تقصیر و این مانند کسیست
که لقای محبوب را تأخیر نماید از برای استعداد ملاقات او را بگیرد و بر وجهی که پسندیده باشد

آکرام کرده شود در وقت نزول بمنزل اول آخرت و خوشا حال کسی

او را بر پایه

وهمچنین کسی را نیکو نبینید که از ملاقات کراهت دارد و علامتش اینست که همیشه استعداد کند
و شغلی بغیر ان نداشته باشد و الا ملحق خواهد شد بکسی که حریص در دنیا باشد و اما عارف
همیشه در یاد مرگ می باشد از برای آنکه وعده گاه لقای محبوبست و محب وعده لقای محبوب را
فراموش نمیکند بلکه در غالب اوقات آمدن مرگ را دیر میشمارد و خواهش یافتن آن میدارد
تا از دار عاصیان خلاص شود و بجوار رب العالمین منتقل شود و عالی مرتبه تر ازین دو کسیست
که کار خود را بخدا واگذارد و از برای خود نه مرگ را طلب کند و نه حیات را بلکه محبوب ترین
چیزها در نزد وی آنست که در نزد صاحبش محبوب ترست و این چنین کسی از راه فرط محبت و اخلاص
بمرتبه تسلیم و رضا منتهی شده **فصل** بدانکه مرگ هولناکست و خطران عظیمست و غفلت
مردم از راه قلت فکر در آن و کم یاد کردنست و هر کسی که یاد میکند بدل فارغی یاد نمیکند بلکه
دل او مشغول شهوتهای دنیا میباشد و یاد مرگ در آن نفعی نمی بخشد پس طریقش آنست که دل را
فارغ گرداند از هر چیزی بغیر از یاد مرگ که در پیش روی اوست مانند کسی که اراده سفر بیابان
هولناکی یا نشستن کشتی دارد زیرا که چنین کسی فکری دیگر نمیدارد و هر گاه مباشر یاد
مرگ شود نزدیک میشود که اثری در قلب بکند و در آن وقت فرح و سرور دان بدنیا کم میشود
و دل شکسته میشود و بهترین راهها آنست که هم سالهای خود را که فوت شده اند بسیار یاد کند
و متذکر شود مرگ ایشان را و افتادن ایشان را در زیر خاک و متذکر صورتهای ایشان شود که در
ایام منصبها و احوالها چگونه بودند و چون در قبر اجزای ایشان از هم پاشیده و چون زنان را بی شوهر
و فرزندان را یتیم و مالها را ضایع کرده اند و مسجدها و مجلسها از ایشان خالی شده و اثرهای
ایشان منقطع و خانهای ایشان موحش شده و هر گاه یک یک از اینها را متذکر شود و تفصیل نماید
در احوال هر یک را و کیفیت زندگانی او را و صورت او را بخیال در آورد و متذکر شود نشاط
و امیدها او را و امید او را بعیش و زندگانی و فراموش کردن مرگ و فریب خوردن او را باسباب
و میل کردن بقوت و جوانی و رغبت داشتن بخنده و لهو و غافل بودن از آنچه در پیش روی وی
بوده از مرگ سریع و هلاک معجل را و آنکه بیشتر بچه کیفیت تردد مینمود و الحال پاهای او
از هم پاشیده و چون حکایت میکرد و الحال کرم زبان او را خورده و چون خنده میکرد و الحال
خاک دندانهای وی را خورده و اینکه چه تدبیرها از برای خود میکرد که تا ده سال بان محتاج

نبود.

نبود و حال آنکه تمام کردنش پیش از یکماه نمانده بود و غافل بود از آنکه از برای چه آفریده شده تا آنکه مرگ
بروی وارد شد در وقتی که گمان نداشت و صورت ملک الموت از برای وی ظاهر شد و نداء بهشت یا
جهنم بگوشش رسید پس در آن وقت نظری بخود میکند که او نیز مثل رفتههاست و غفلت ایشان بعینه غفلت
اوهاست و سعادتمند کسیست که پند بگیرد بدیگران و مداومت نمودن برین فکرها و امثال اینها
با داخل شدن مقبرهها و مشاهده بیماران موجب آن میشود که یاد مرگ در دل تازه شود تا آنکه غالب
شود بحیثیتی که مرگ در برابر چشمها باشد و در آن حالت امید هست که مستعد آن شود و پهلو
از دار غرور تهی سازد و اگر نه یاد مرگ کردن بظاهر دل و زبان کم فایده است در ترسانیدن و آگاه
ساختن و هر گاه دل خوش گردد بچیزی از دنیا باید که متذکر آن شود که چاره از مفارقت آن نیست
فصل و اما حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر گاه صبح کنی در خاطر مگذران
که بشب خواهی رسید و هر گاه شام کنی در خاطر مگذران که بصباح خواهی رسید و توشه آخرت را
از دنیا بردار و از زندگی بهره از برای مردن بگیر و در حالت تندرستی فکر حالت بیماری بکن زیرا که
نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت یعنی نام مرده بر تو صادق خواهد بود یا زنده و تندرست خواهی
بود یا بیمار و فرمودند بدترین چیزی که بر شما میترسم دو خصلتست یکی متابعت هوا و هوس و دوم
طول امل اما متابعت هوا آدمی را از حق میگرداند و اما طول امل باعث آن میشود که دنیا را
محبوب بدارد و بعد از آن فرمودند خدای عز و جل دنیا را عطا میکند بکسی که او را دوست داشته
باشد و بکسی که او را دشمن داشته باشد و هر گاه بنده را دوست داشته باشد ایمان بوی عطا
میکند آگاه باشید که دین فرزندان دارد و دنیا فرزندان دارد و شما از فرزندان دین باشید نه
از فرزندان دنیا آگاه باشید که دنیا کوچ نموده و پشت بشما کرده آگاه باشید که آخرت آمده
و رو بشما کرده آگاه باشید که امروز در روز عملید و در آن حسابی نیست آگاه باشید که نزدیکست
که در روز حساب باشید و در آن عملی نباشد و روایت شده که شبی آنحضرت بمردم مشرف شدند
و فرمودند ای گروه مردمان آیا از خدا حیا نمیکنید گفتند چیست یا رسول الله فرمودند که جمع
میکنید چیزی را که نخواهید خورد و امید دارید بچیزی که بآن نخواهید رسید و بنا میکنید
جائی را که در آن ساکن نخواهید شد و روایت شده که اسامه پسر زید از زید پسر ثابت کنیزی
خرید بصد دینار بوعده یکماه آنحضرت فرمودند آیا تعجب نمیکنید از اسامه که بوعده یکماه

خریداری نموده بدرستی که اساس طول الامل است بحق آنکسی که نفس من در دست اوست قسم
که چشمهای من گشوده نمیشود مگر آنکه گمان میکنم که دیگر بهم نخواهد آمد و قبض روح من خواهد شد
و هرگز چشم بالا نمیکنم که گمان کنم که بپایین نظر خواهم کرد و هرگز لقمه بر نمیدارم که
گمان میکنم که فرو نخواهم برد و در گلوی من خواهد شکست و خواهم مرد بعد از آن فرمود که ای فرزندان
آدم اگر عقل دارید خود را از مردها بشمارید بحق آنکسی که جان من در دست اوست که آنچه
بشما وعده شده آمدنی است و شما از آن خلاصی ندارید **فصل** بدانکه طول امل دو سبب دارد
یکی جهل و دیگری محبت دنیا اما سبب بودن محبت دنیا آنست که هرگاه آدمی انس بآن و بشهوتها
و لذتها و علاقهای آن گرفت بعد آن گران میشود بر دل مفارقت آن پس باز می ایستد از فکر
کردن در مرگ که سبب مفارقت است و هر چه را آدمی کراهت میدارد از خود دفع میکند و مشغول
میباشد بآرزوهای باطل و همیشه آرزوی چیزی میکند که موافق مراد او باشد و آنچه موافق مراد
اوست باقی ماندن در دنیاست و همیشه تصور این را میکند و در نفس خود قرار اینرا میدهد و فرض
مینماید توابع بقا را و آنچه از آن محتاج است از مال و اهل و خانه و دوستان و چهارپایان و اسباب
دنیا پس دل آن در این فکرها وقوف مینماید و بر اینها می ایستد و از یاد مرگ غافل میشود و تصور
نزدیکی آن نمیکند و هرگاه خطور کند در خاطر آن در بعضی حالتها امر مرگ و احتیاج باستعداد
گرفتن از برای آن این را پس می اندازد و بخود وعده میدهد و میگوید بعد روزگار دراز است صبر کن
تا بزرگ شوی و بعد از آن توبه کنی و هرگاه بزرگ شد میگوید صبر کن تا پیر شوی و وقتی که
پیر شد میگوید صبر کن تا از ساختن این خانه و آبادان کردن این کاروانسرا فارغ شوی
یا از این سفر که کردی یا از تدبیر این فرزند و جهیز او و تدبیر خانه اش فارغ کردی یا از غالب شدن
بر این دشمن که شماتت میکند فارغ شوی و همچنین همیشه از پس می اندازد و در هیچ خوض نمیکند
مگر آنکه چندین شغل دیگر بآن وابسته میشود و بتدریج روز بروز را تاخیر میکند و هر شغلی
او را بشغلی دیگر بلکه بچندین شغل میکشاند تا آنکه مرگ او را در می یابد در وقتی که گمان نداشت
و در آن وقت حسرتش زیاد میشود و بیشتر فریاد اهل جهنم از پس انداختن خواهد بود و همه
گفت واحزناه از پس انداختن و بیچاره که کار خود را پس می اندازد نمیداند که آنچه امروز
ویرا دعوت بپس انداختن میکند فردا نیز دعوت خواهد کرد و هر چند طول میکشد

حالت فوت

حالت فوت میگیرد و بیشتر در دل جا میکند و گمان میکند که از برای کسی که در دنیا خوض میکند
و محافظت آن نماید فارغ بودنی متصور میتوان کرد هیهات هیهات هیچ کس از دنیا فارغ نشد
مگر کسی که طرح آن کرده از آن بدر رفت و چه باشد شاعری گفته فما قضی احد منها لبانته وما انتهى ارب
الا الى ارب یعنی هیچ کس قضای حاجت خود را از دنیا ننموده و هیچ حاجتی نیست مگر آنکه منتهی میشود
بحاجت دیگر و اصل تمام این آرزوها محبت دنیاست و انس بآن گرفتن و غافل از قول حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بودن که فرموده دوست بدار هر چه را دوست میداری که بتحقیق از آن مفارقت خواهی
کرد یعنی هرگاه مفارقت ضرور باشد نباید این چنین چیزی را دوست داشتن و اما سبب بودن جهل
آنست که آدمی گاهی تکیه بر جوانی میکند و دور میشمرد که با جوانی مرگ نزدیک باشد و این بیچاره
فکر نمیکند که اگر پیرهای شهر را بشمارد کمتر از ده یک مردم شهر نخواهد بود از برای اینکه چون اکثر
مرده اند و تا یکی پیر میمیرد هزار طفل و جوان میمیرد و گاهی میباشد که از راه تندرستی مرگ را دور
میشمارد و مرگ ناگهان را استبعاد میکند و نمیداند که این دور نیست و اگر فرض که این دور باشد
ناگهان بیمار شدن دور نیست و هر بیماری ناگهان می باشد و هرگاه بیمار شود مردن بعد از آن
دور نمی باشد و اگر این مرد عاقل فکر کند و بداند که مرگ وقت مخصوصی ندارد که در جوانی یا پیری
یا در میانه باشد و یا آنکه در تابستان یا زمستان و در پاییز یا بهار باشد و یا در شب یا روز
باشد هر اینه شغل وی باستعداد گرفتن از برای مرگ و بیاد آن بودن عظیم خواهد گردید اما
جهل باین امور و محبت دنیا دعوت نموده اند وی را بطول امل و غافل بودن از نزدیکی مرگ
و نزدیک فرا نمیدهد و همیشه گمان کند که مرگ در برابر چشم ویست اما تصور نمیکند که بر وی جاری
شود و همیشه تشییع جنازه مینماید و تصور نمیکند که تشییع جنازه آن نموده شود و این از
برای آنست که مکرر دیده و الفت بآن گرفته و مشاهده مرگ غیر کرده اما مرگ خود را مشاهده
نکرده و تصور نمیتوان کرد که باین الفت بگیرد از برای آنکه واقع نشده و هرگاه واقع شود دیگر
یکبار دیگر واقع نخواهد شد و مرگ اول و آخر هست نه بیشتر بوده و نه بعد از وقوع دیگر
خواهد بود و هرگاه دانستی که سبب طول امل جهل و محبت دنیاست پس علاج دفع اسباب آن
اما دفع جهل بفکر صافی و دل حاضر و شنیدن حکمتهای نافعه از دلهای پاکیزه و اما دفع
کردن محبت دنیا از دل کاریست دشوار و مرضیست عظیم و اولین و آخرین از علاج این عاجز

وعلاجي ندارد بغير از ايمان آوردن بروز اخرت وانچه دران روز خواهد بود از عقاب عظيم
وثواب جزيل وهر كاه يقين باين حاصل شود محبت دنيا از دل رحلت مينمايد از براي انكه محبت امر
خطير محو ميسازد از دل محبت امر حقير را وهر كاه حقارت دنيا ونفاست اخرت را ملاحظه كند عار
خواهد داشت كه ملتفت تمام دنيا شود چه جاي انكه نصيبه هر كسي از دنيا قدر كيست با كدورت
وناكواري پس چه كونه بان فرحناك شود ومحبت ان در دل راسخ كردد با وجود ايمان باخرت
واز خداي عز وجل سوال ميكنيم كه حقيقت دنيا را بما بنمايد چنانچه بنمايد بندكان صالح خود **باب**
پنجم در برادر كرفتن وبا مومنان الفت نمودن خداي عز وجل در مقام منت
كذاري فرموده انه لو انفقت ما في الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم يعني اكر
تمام انچه در روي زمين است انفاق نمائي در الفت دادن ميان دلهاي ايشان نميتواني الفت داد
وليكن خداي عز وجل درميان ايشان الفت داده وفرموده فاصبحتم بنعمته اخوانا يعني بنعمت
الفت صباح كرده ايد وبا يكديكر برادريد وبعد از ان حق تعالي امر فرموده ومنع از ان كرده
وفرموده واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا يعني همكي چنك اعتصام بر رشته الهي زنيد و
متفرق مشويد وفرموده ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا يعني مباشيد كساني كه از يكديكر
جدا شدند الفت ميانه ايشان نباشد وحضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله فرموده اند نزديكترين شما بمجلس
من در روز قيامت خوش خلق ترين شماست انچنان كساني كه بردبار باشند وايشان با مردم الفت
كيرند ومردم با ايشان الفت كيرند وفرموده اند مومن بسيار الفت ميكيرد ومردم با ان الفت ميكيرند
وخيري نيست در كسي كه الفت نكيرد وكسي با وي الفت نكيرد ودر مقام ثنا بر اخوت در دين فرموده مح
اند هر كسي كه خداي عز وجل بان اراده خيري داشته باشد روزي وي ميكرداند دوست صالحي
اكر غافل كردد ويرا متذكر سازد واكر متذكر باشد اعانت وي نمايد وفرموده اند هر كه اخوي را دري
بنمايد در راه خدا خداي عز وجل درجه او را در بهشت بلند ميكرداند انچنان درجه كه هيچ عملي
بان درجه نتواند رسيد وفرموده اند خداي عز وجل ميفرمايد واجب شده محبت من باكساني
كه از براي رضاي من زيارت يكديكر ميكنند وواجب شده محبت من باكساني
كه از براي رضاي من ياري يكديكر را ميكنند وواجب شده محبت من باكساني كه از براي رضاي
من با يكديكر دوستي ميكنند وواجب شده محبت من باكساني كه از براي رضاي من الخ ودرا

صرف يكديكر ميكنند وفرموده اند با يكديكر دشمني مكنيد وحسد مبريد وپشت بيكديكر مكنيد و
همكي بندكان خداي برادر يكديكر باشيد وحلال نيست از براي مسلمان كه ترك برادر خود نمايد زياده
از سه روز بكند وفرموده اند مومنان هموار ونرم ميباشند مانند شتر رام بهر جانب كه كشيده
شود فرمان برد وهر سنكي كه او را بخوابانند بخوابد وحضرت امير المومنين سلام الله عليه فرموده اند
عاجزترين مردم كسيست كه عاجز باشد از كسب نمودن برادران وعاجزتر از ان كسيست كه برادري
بهم رسانيده وانرا ضايع كرداند وحضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله فرموده اند محكم ترين اسباب ايمان
محبت داشتن در راه خدا وبغض داشتن در راه خدا ودوستي كردن با دوستان خدا
وبيزاري جستن از دشمنان خدا وحضرت امام زين العابدين عليه السلام فرموده اند هر كاه خداي
عز وجل جمع كند اولين واخرين را منادي خواهد ايستاد وندائي خواهد كرد كه هر كس بشنود
وخواهد كفت در كدام موضعند كساني كه در راه خدا با يكديكر دوستي كرده اند پس جماعتي
خواهد — از مردم برپا خواهند ايستاد وندا بايشان شود كه برويد بسوي بهشت بيرون حساب پس فرشتها
بايشان برخواهند خورد وخواهند كفت بكجا ميرويد در جواب خواهند كفت بسوي بهشت
ميرويم بيرون حساب پس فرشتها خواهند كفت شما چه كسانيد خواهند كفت ما كسانيم كه
با يكديكر در راه خدا دوستي كرده ايم پس فرشتها خواهند كفت چه عمل ميكرديد خواهند كفت
دوستي در راه خدا ميكرديم پس فرشتها خواهند كفت خوشا اجر عاملان وحضرت امام محمد باقر
عليه السلام فرموده اند هر كاه خواسته باشي كه بداني كه در تو خيري هست وخدا ترا دوست ميدارد
نظر بدل خود كن اكر محبت با اهل طاعت وعداوت با اهل معصيت داري بدان كه در تو خيري هست — اكر عداوت با اهل طاعت ومحبت با اهل معصيت داري بدان كه در تو خيري نيست وخدا ترا دشمن
ميدارد وهر كسي محشور خواهد شد با انكه او را دوست ميدارد وحضرت امام جعفر صادق عليه السلام
فرموده اند هر كاه دو مرد با يكديكر ملاقات نمي كنند مكر انكه افضل ان دو كسيست كه برادر خود را محبت
بيشتر دارد وفرموده اند هر كه در راه دين محبت نكند وبر سر دين دشمني نكند دين ندارد
فصل بدانكه محبت در راه خدا ودشمني در راه خدا بسيار امر پنهاني است وپرده از روي
اين باين برداشته ميشود كه بداني كه صحبت منقسم ميشود بصحبتي كه باتفاق باشد مانند صحبت
از راه همسايكي يا از راه اجتماع در مدرسه يا بازاري يا سفري يا در در خانه پادشاهي يا مانند
اينها وبصحبتي كه باختيار وقصد باشد واين انست كه باعث بر اخوت در دين ميشود زيرا كه

ثوابی نمی باشد مگر بر افعال اختیاری و ترغیبی نشده مگر برین و صحبت عبارتست از هم نشینی و اختلاط
و مجاورت نمودن و در برین امور ادمی قصد عزی نمینماید مگر انکه او را دوست داشته باشد زیرا که از
غیر محبوب اجتناب میکند و دوری مینماید و قصد اختلاط نمیکند و کسی را که دوست میدارد یا
لذاته او را دوست میدارد نه از برای انکه وسیله محبوبی و مقصودی دیگر گردد و یا انست که او را
دوست میدارد از برای انکه وسیله مقصودی گردد و ان مقصود یا مقصود دنیا و حظها
انست و یا متعلق با خرتست و یا متعلق بخداست و این چهار قسم شد اما قسم اول که عبارتست
محبت داشتن با کسی لذاته و این چنانست و چنان میباشد که ان کس بالذات در نزد تو محبوب باشد
باین معنی که از دیدن او و با او بودن و مشاهده اخلاق او لذت بری از ان راه که او را
مستحسن یابی از برای انکه هر صاحب جمالی لذیذ می باشد در حق کسی که ادراک جمال او کند
و هر لذیذی محبوب می باشد و لذت تابع مستحسن شمردنست و این تابع مناسبت و ملایمت
و موافقت میان طبعها می باشد و یا امر مستحسن یا صورت ظاهر است که عبارتست از خلقت
و یا صورت باطنیست که عبارتست از کمال عقل و حسن خلقت و حسن خلق البته تابع حسن افعالست
و کمال عقل تابع وفور علمست و هر یک ازینها در نزد صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم مستحسن
میباشد و هر چه مستحسن است لذیذ و محبوب می باشد بلکه میتوان گفت که در الفت و محبت امری
هست ازین خفی تر از برای انکه گاه می باشد که محبت میان دو کس محکم میگردد و بدون ملاحت صورت
و حسن صورت و سیرت بلکه از راه مناسبت باطنی می باشد که موجب الفت و موافقت میگردد
زیرا که هر چه بالطبع بچیزی شبیه باشد البته بسوی ان کشیده میشود و شباهتهای باطنی خفی
می باشد و سببهای ان دقیق میباشد و ادمی را قدرت اطلاع بران نمی باشد و حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله تعبیر ازین نموده در کلامی که فرموده اند ارواح مانند لشکریست که بهشت
هم داده باشد و هر چه از ارواح یکدیگر را در ان عالم شناسند درین عالم الفت با هم میگیرند
و هر چه هم را نشناسند با هم مخالفت مینمایند پس یکدیگر را شناختن نتیجه مناسبت است و
الفت نتیجه مناسبتست که در حدیث تعبیر از ان بشناختن شده است و داخلست درین
قسم محبت جمال هر گاه مقصود در ان قضای شهوت نباشد از برای انکه صورت با جمال فی
نفسه لذیذ نیست و اگر فرض کنیم که اصل شهوت نباشد باز لذت میباشد مثل لذت بردن از دیدن

از ملاحظه میوها و نورها و شکوفها و شیئی که مخلوط برنگ سرخی باشد و از ملاحظه اب و سبزه و دیگرها
غرضی سوی عین انها نیست اما محبت داشتن از برای خدا داخل این قسم نیست بلکه این محبت از راه
طبع و شهوت نفس است و تصور این را میتوان نمود از کسی که ایمان بخدا نداشته باشد غرض فاسدی اما اگر
با ان ضم شده باشد مذموم خواهد بود و الا محبت مباح خواهد بود و موصوف بمدح و ذمی نخواهد
شد اما قسم دوم از اقسام محبت انست که ذات ان چیز محبوب نباشد بلکه محبت از برای ان باشد
که وسیله محبوبی دیگر شود و وسیله محبوب محبوب می باشد از برای این جهت است که مردم طلا و نقره را
دوست میدارند از این راه که وسیله مقصودها میشوند همچنانکه مردی پادشاه را دوست میدارد
از برای انکه از ان منتفع میشود و خاصان پادشاه را دوست میدارد از برای انکه مدح او را
در نزد پادشاه بکنند و عنوانی نمایند که بزودی کارسازی وی را بکنند پس اگر مقصود در این چیزی که
منشا انست از برای انکه فایده دنیوی باشد ان از جمله محبت در راه خدا نخواهد بود و ان نیز منقسم
میشود بمذموم و مباح و اما قسم سیم انست که محبت بچیزی داشته باشد و بالذات نباشد بلکه نظر
بغیر باشد و ان غیر راجع بحظهای دنیوی نشود بلکه راجع بحظهای اخروی شود و این نیز ظاهر
و خفائی ندارد و این مثل انست که شخصی استاد و پیر خود را دوست داشته باشد از برای انکه
وسیله تحصیل علم و نیکو کردن عمل شود و مقصود از علم و عمل نجات در اخرتست پس این از جمله محبان تحصیل
از برای خدا خواهد بود و همچنین کسی که محبت بشاگرد خود داشته باشد از برای انکه علم را از وی
فرا میگیرد و بواسطه ان برتبه تعلیم دادن میرسد و ترقی میکند برتبه تعظیم در عالم ارواح
حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند هر که بیاموزد و عمل کند و تعلیم نماید او را در عالم ارواح عظیم
مینامند و درجه تعلیم تمام نمیشود مگر بمتعلم پس درین مقام متعلم آلت تحصیل این کمالست و هر گاه
او را دوست داشته باشد از برای انکه سینه متعلم مزرعه زراعت معلمست پس محبت او از برای
خداست بلکه زیاده برین میگوییم هر که جمع کند مهمانها را و طعامهای لذیذ از برای ایشان
مهیا کند از برای رضای خدا و محبت بطباخی داشته باشد که طعام را خوب بپزد از جمله محبان
از برای خدا خواهد بود و همچنین هر گاه محبت بکسی داشته باشد که متولی رسانیدن صدقات
بمستحقان شود البته که محبت ان در راه خدا خواهد بود بلکه زیاده برین میگوییم هر که خادمی
داشته باشد که متوجه شستن جامه و جاروب کردن خانه و پختن طعام شود از ان راه

که بوسیله آن فارغ خواهد بود از برای علم و عمل و مقصود او از تحصیل خادم فارغ بودن از
برای عبادت باشد البته که محبتان در راه خدا خواهد بود و اما قسم چهارم آنست که محبت از برای
خدا و در راه خدا باشد نه از برای آنکه بعلم و عملی برسد یا آنکه از او بسیله امری بیابد سوای ذات
آن و این عالی ترین درجهاست و دقیق تر و خفی تر از همه است و این قسم نیز ممکن است زیرا که از آثار
غلبه محبت آنست که تعدّی کند از محبوب بهر چه متعلق بمحبوب و مناسب او باشد اگرچه دور
باشد پس هر که محبت شدیدی بکسی داشته باشد دوست خواهد داشت دوست او را و محبوب
او را و خادم او را و کسی را که محبوب او مدح او را کند و کسی را که مسارعت برضای محبوب او
کند مجنون عامری گفته • امر علی الدیار دیار لیلی • اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا • وما حب الدیار
شغفن قلبی • ولکن حب من سکن الدیارا • یعنی میگذرم بر خانهای لیلی و این دیوار و آن دیوار
را می بوسم و محبت خانها در دل من جا نگرفته بلکه محبت کسی که در خانه ساکن بوده پس در هنگام
مشاهده و تجربه دلالت میکند باینکه محبت تعدّی میکند از ذات محبوب بچیزی که تعلق با آن
داشته باشد اگرچه دور باشد اما این خاصیت فرط محبت است و اصل محبت در این کافی نیست
تمامی کلام درین در باب محبت گذشت و بعد از این بدان که کسی که محبت در راه خدا داشته باشد
بغض و عداوت در راه خدا نیز میدارد زیرا که هرگاه محبت با انسانی داشته باشی از برای
آنکه عاصی خداست و مبغوض است در نزد وی و این لازم یکدیگرند و هر یک از اینها مخفی است در دل و
بافعال محبان و مبغضان در نزدیکی و دوری کردن و موافقت و مخالفت نمودن ظاهر میشود
و هرگاه بفعل ظاهر شود آنرا دوستی و دشمنی مینامند و روایت شده که خدای عز و جل وحی
ببعضی از پیغمبران نمود که اما زهد و ورزیدن تو در دنیا از برای تعجیل راحت است و اما انقطاع
تو بمن از برای آنست که بسبب من عزیز باشی اما هرگز با دشمن من دشمنی کرده یا با دوست من دوستی
نموده و حضرت عیسی علیه السلام فرمودند خود را بخدا محبوب گردانید بدشمنی اهل معاصی
تقرب بجوئید بخدا بدوری از ایشان و تحصیل رضای خدا بکنید بخشمناک بودن از ایشان
جمعی گفتند یا روح الله با که هم نشینی کنیم فرمودند با کسی هم نشینی کنید که شما را بیاد خدا آورد
و کلام او موجب زیادتی علم شما شود و عمل او باعث رغبت شما در آخرت گردد فصل حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمودند مردی در بصره بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین

مطیع خداست و محبوب در نزد خدا پس اگر معصیت خدا کند ناچار که او را دشمن داشته باشی از برای آنکه

داشتن

و اعتماد نمود و دیگری برادران ظاهرند که رو برو شکفتگی میکنند اما برادران وثوق

خبر ده ما را از برادران فرمودند که برادران بر دو قسمند یکی برادران وثوق و اعتماد جمعیند که گذشت و دیگر
و مال و اهل و مال اند و هرگاه ببرادر خود اعتماد داشته باشی مال و بدن را از برای وی بذل کن و دوستی
کن با دوست وی و دشمنی کن با دشمن او و راز و عیب او را پنهان کن و نیکی او را اظهار نما و بدان ای
سؤال کننده که این جماعت کمترند از کبریت سرخ و اما برادران ظاهری کسانیند که منتفع از ایشان
میداری پس ترک اینها را مکن و از باطن ایشان طمع مدار و آن مقدار که ایشان با تو شکفتگی و خوش
زبانی میکنند تو با ایشان شکفتگی و خوش زبانی کن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند باکی نیست بر تو اگر با عاقلی صحبت بداری اگرچه کریم نباشد
و باید که از عقل وی منتفع شوی و از خلق بد آن اجتناب کنی و وا مگذار صحبت کریم را اگرچه عاقل
نباشد از منتفع نشوی بلکه بعقل خود از کرم وی منتفع شو و بگریز نهایت گریختن از دنی نادان و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند ملازم دوست قدیمی باش و بپرهیز از دوست تازه که عهدی
و امانی و رعایتی و پیمانی نداشته باشد و از هر کسی که اعتماد بر وی بیشتر داری که بر او و احتیاط
باش که مردم دشمن نعمتند و نیز فرمودند دوستی واقعی نمی باشد مگر با حدود آن و هر که در وی این
حدود یا بعضی از آن باشد او را دوست خود دان و هر که هیچ یک از اینها را نداشته باشد وی
را دوست خود مدان اما حد اول آنست که ظاهر و باطن او یکی باشد دوم زینت ترا زینت خود
داند و عیب ترا عیب خود داند سیم آنکه منصب و مال دوستی و سلوک وی را تغییر ندهد چهارم آنکه هر چه
دست رس داشته باشد از تو مضایقه نکند پنجم و این جامع همه خصلتهاست آنست که در وقت بلا و محنت
ترا وا نگذارد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند
سه چیز است که در هر زمانی کمیاب است یکی برادری که در راه خدا برادری کند دوم زن صالحه که در
دین الفت با شوهر نماید سیم فرزند رشید است و هر کسی که یکی از این سه را بیابد بخیر دنیا و آخرت را
یافته و نصیب وافری در دنیا خواهد داشت و بپرهیز کن از برادری کسی که از برای طمع یا ترس
ضرر یا از راه بخل یا از برای خوردن و آشامیدن باشد و طلب کن برادری پرهیزکاران را اگر
چه در ظلمات ارض باشند اگرچه عمر خود را در طلب ایشان صرف نمائی از برای آنکه خدای عز و جل بعد
پیغمبران در روی زمین چیزی بهتر از ایشان نیافریده و هیچ نعمتی ببنده نداده مانند نعمت صحبت
ایشان خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین

زمین

دوستان در روز قیامت دشمن یکدیگر خواهند بود مگر پرهیزکاران و گمان اینست که اگر کسی درین
زمان طلب دوستی عیب نماید چه دوست میماند یا نمی بینی که اول اصحابی که خدای عز و جل
بپیغمبر ارزانی کرده در وقت اظهار دعوت آشنایی امین است یا دوست واقعی که عبارتست از ولی
و همچنین عظیم ترین چیزی که با شناختن و دوستان و امینان خود احسان نموده مصاحبت پیغمبر است
و این دلیلیست بر اینکه در دنیا و آخرت نعمتی عظیم تر و پاکیزه تر نیست از صحبت داشتن در راه خدا
و برادری کردن از برای تحصیل رضای خدا

خاتمه کتاب

مؤلف حقایق گوید بدانکه آنچه ما درین کتاب ایراد نموده ایم و درین مقالها و بابها از اسرار دینی و معارف یقینی
تحقیق کرده ایم و آنچه از رموز اعتقادات اشاره بان کرده ایم و آنچه بسط کلام دران نموده ایم
بیان اخلاق و شیم پسندیده و ناپسندیده و از اظهار اسرار عملهای حسنه و سیئه که اینها
در غیر این کتاب باین تنقیح و پاکیزگی و باین توضیح و ترتیب یافت نمیشود با آنکه بنای ماخذ مجمل
آنها بر اصلهای اصیل است که اعتمادی نمیباشد مگر بر آنها و وثوقی نیست مگر بانها مانند قرآن و
سنت پیغمبر و احادیث اهل بیت نبوت سلام الله علیهم نه مانند رایهای مردمی که صاحبان هوا و
شیطانند [illegible] شیطانی که در دلهای مردم وسوسه میکند خواه شیطان جن و خواه شیطان
انس و خدای عز و جل توفیق داد مرا از برای جمع کردن و تالیف نمودن در چند ماهی از سال نود و
هزار هجری در زمانی که مشرف بر رحیل بودم و از عمر من هشتاد و سه سال و دو سه ماه گذشته
بود و احاطه نموده بود بر من اسباب اختلال احوال و پریشانی خاطر از مرضها و علتهای جسمانی
که امید زوال آنها نبود و این توفیق را که خدای عز و جل بمن داده بسبب چیزی بود که بمن انعام
نموده بود از اعتقادهای حق و بسبب آنچه تفضل کرده بود بر من از محبت اولیای خود و
عداوت اعدای خود بعد از آنکه اولیای او و اعدای خود را بمن شناسانیده بود از راه حق
که پیغمبران خود نموده بود و پیغمبر خبر کار رسانیده بود و باعانت و رهنمائی خدا من تسلیم پیغمبر
را نموده بودم هرچه تبلیغ نموده بود و اما فایده این جمع و تالیف و منفعت آن اینست که مطلع
شود بر آن هر کسی که اهل آن باشد و از جانب خدا این توفیق روزی او شده باشد و وقت وی
قوی و صحیح او بنهایت رسیده باشد تا عمل کند بمقتضای آن و رستگار شود بانچه مطلب اوست از
آن و هر کسی که در آن درجه نباشد عمل نماید بقدر مقدور و وارد مقدار که ویرا میسر شود و محسنین

تا برسد

تا برسد بکسی که بالغ گردد از آن منتفع شود و نصیب ایشان ازین کتاب مثل نصیب خوشه چین باشد از
خرمن عظیم و اما امثال ما جماعت از کسانی که چیزی چند میگویند و عمل بان نمیکنند و امرهای حروف
و خود را فراموش مینمایند فایده این کتاب در حق ایشان اینست که بصیرت ایشان در تقصیر و قصور
زیاده شود تا آنکه این سبب آن گردد که خود را دشمن داشته باشند و سبب خواری و شکستگی و اطلاع
بر باطنهای عیبناک و رسوائیهای پنهانی و منزجر شدن ایشان شود زیرا که ایمان مقتضی آنست که
بنده مومن نه پسندد از خود چیزی را که خدای عز و جل از وی نمی پسندد و هرگاه از خود راضی نباشد
البته که همیشه اندوهگین و پشیمان و بسیار غمگین و متالم خواهد بود و هرگاه این حالت داشته
باشد امید آن می باشد که رحمت و مغفرت خدای عز و جل او را دریابد زیرا که خدای عز و جل
بسیار آمرزنده و بسیار رحم کننده است و در حدیث وارد شده که بنده گناهی میکند و همیشه از
آن ترسان میباشد و خود را دشمن میدارد پس خدای عز و جل وی را رحم میکند و او را داخل
بهشت میکند و همیشه هیچ بنده از گناه بیرون نمیاید مگر باقرار و اعتراف بگناه کردن که مراد
اینست و هر کسی که گناهی بکند و بداند که خدای عز و جل بر وی مطلع است و هرگاه خدا خواهد او
را عذاب میکند و اگر خواهد او را می آمرزد البته خدای عز و جل او را می آمرزد اگر چه طلب آمرزش
نکرده باشد و خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله
یجد الله غفورا رحیما یعنی هر کسی که عمل بدی بکند یا بر خود ستمی نماید و بعد از آن از خدای
عز و جل طلب آمرزش کند خدای عز و جل را بسیار آمرزنده و بسیار رحم کننده خواهد یافت
و ما درین هنگام استغفار میکنیم از هر چه بسبب آن پای ما لغزیده باشد یا قلم سرکشی نموده
باشد و از هر قولی که گفته باشیم و عملهای ما موافق آن نباشد و آنچه را دعوی کرده و اظهار
نموده باشیم از علم و بصیرت داشتن بدین خدا با آنکه در آن مقصر باشیم و از هر عملی که
قصد ما بان رضای خدای عز و جل بوده باشد و بعد از آن چیزی دیگر بان ضم شده باشد و از هر
وعده که داده باشیم و بعد از آن در وفا بان تقصیر کرده باشیم و از هر نعمتی که خدای عز و جل بما
انعام نموده باشد و ما آن را در معصیت صرف کرده باشیم و از هر تصریح و کنایه که بنقصان یا عیب
و تقصیر تقصیر کننده کرده باشیم و خود بان متصف باشیم و از هر خاطری که خوانده باشد ما را
و تکلف کردن با آنچه تکلیفی که خود را آراسته سازیم بان از برای مردم در هر کتابی که نوشته ایم

هر کلامی که بنظم درآورده ایم یا علمی که افاده یا استفاده کرده ایم و بعد از استغفار نمودن از جمیع اینها
بازگشت میکنیم بسوی خدا و مسئلت مینمائیم از برای خود و از برای هر کسی که این کتاب را مطالعه کند
یا بنویسد یا بشنود اینکه تفضل کند بر ما بمغفرت و رحمت و تجاوز کردن از جمیع گناهان از برای
آنکه کرم او عام و رحمت او واسع و جود او بر اصناف خلایق کایست و ما آفریده از آفریدهای
اوئیم و وسیله نیست ما را بسوی او غیر از فضل و کرم او و بتحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده اند بدرستی که خدای عز و جل را صد رحمتست و یکی از آنها را نازل ساخته در میان جن و
انس و مرغان و چرندگان و جنبندگان و اینها همگی بسبب آن یک رحمت در میان خود مهربانی میکنند
و بآن رحم میکنند یکدیگر و نود و نه رحمت را پس انداخته که با آنها در قیامت بندگان
رحم خواهد کرد خداوندا آرزوها منعدم شده اند و حالها متغیر گردیده و زبانها دروغ گفته
اند و وعدها خلاف شده مگر وعده تو زیرا که تو وعده آمرزش و تفضل کرده بار خدایا درود
بفرست بر محمد و آل محمد و عطا کن بمن از فضل خود و در پناه دار مرا از شیطان رانده شده از
رحمت خداوندا تو منزهی و بحمد تو مشغولم و چه عظیم و حلیم و کریمی تو حلم تو واسع تمرد مستکبران
را و نعمت تو مستغرق است شکر شکرگزاران را و حلم تو عظیم تر است از آنکه شمردن شمارندگان
شماره او بکنند و احسان تو عظیم تر است از آنکه وصف وصف کنندگان وصف او بکنند و اگر
فضل تو نبود چون حلم میکردی از کسی که او را از نطفه آفریده و چیزی نبود پس تربیت کرده او
را بروزی پاکیزه خود و نشو و نما فرموده او را و در میان نعمتهای پی درپی جا داده او را و در
زمین و دعوت کرده او را بطاعت خود پس استعانت جسته باحسان تو بر معصیت و در سلطنت
گر تو است دیگری را پرستش نموده و اگر حلم تو نمی بود چون مهلت میدادی مرا و حال آنکه تو
مرا در زیر پرده خود و احسان کرده بمن بمعرفت خود و زبان مرا گشوده بشکر خود و راه طاعت
خود را بمن هدایت کرده و آسان کرده بر من سلوک بسوی کرامت خود را و حاضر گردانیده در
نزد من راه نزدیکی بخود را پس جزای من تو از جانب من آن بود که در برابر احسان تو معصیت کرده ام
در حالتی که حریصم بر هر چه ترا بغضب در آورد و بجائی منتقل میشوم که مستحق زیادتی غضب
کردم و مسارعت میکنم بچیزی که دور سازد مرا از رضای تو و خوشنودم بعقب آرزوها و اعراض
کرده ام از نعمتهای عام و حلم تو مرا قانع ساخته در حالتی که هدیه تو بر لیل(?) گردانیدن من

رسیده تا آنکه با گناهان عظیم ترا میخوانم و طلب زیادتی نعمت میکنم و تهیه میکنم [illegible]
نشده ام از عذاب تو و در میشمارم زیادتی نعمت ترا و خشم آلوده ام از روزی کم و توقع احسانها دارم با
عملی که فاجران کسب نمایند توقع رحمتی که نیکوکاران بعملهای خوب خود میدارند در حالتی که سعی
میکنم و آرزوهای چیزهای عظیم مینمایم مانند کسی که اعتماد بر محبت تو کرده باشد و ایمن باشد از
قصاص جرمها پس انا لله و انا الیه راجعون این مصیبتیست که سختی آن عظیمست و عقاب آن بزرگ
بلکه اگر آرزوهای من و وعده عفو تو از تقصیرات من نمی بود چون امید میداشتم بدبختی
تو و حال آنکه فاش در برابر تو گناهان کبیره کرده ام و از کمترین خلق تو پنهان داشته ام و هیچ عظیم
ترا نکردم در حالتی که تو با منی و هیچ رعایت حرمت پرده پوشی ترا نموده ام آیا بچه روی بتو خواهم
و بچه زبانی با تو مناجات کنم و حال آنکه نقض کرده ام عهدها و قسمها را بعد از آنکه آنها را
موکد ساخته ام و ترا ضامن خود کرده ام و بعد از این در حالتی که در گناهان فرو رفته ام ترا
خوانده ام پس اجابت من کرده و مرا بخود خوانده و حال آنکه من بتو محتاجم پس اجابت تو نکرده ام
پس وای بر بدی و درشتی کردار من این چه جرأتست که من کرده ام و چه فریبست که خود را بآن فریب
داده ام خداوندا منزهی تو پس بتو تمسک میجویم و بحق تو قسم بتو میدهم و از تو بسوی تو میگریزم در
وقت معصیت خفت بخود رسانیده ام نزد تو و بجهل خود فریفته شده ام نزد حلم تو و حق خود را
ضایع ساخته ام نزد عظیم حق تو و بخود ستم کرده ام و برحمت تو امیدوارم و بتو ایمان آورده ام و
و بازگشت و تضرع و زاری بتو کرده ام پس رحم کن در حالتی که بسوی تو آمده ام بر پریشانی و بی
چیزی و خواری و سرگردانی من در میان بدیهای گناهان بدرستی که تو رحم کننده‌تر رحم
کنندگانی و باید که ختم کنیم سخن را در حالتی که شکر خدا را بجای آوردیم و درود بر پیغمبر و اهل بیت
پیغمبر فرستیم و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

تام شد کتاب ترجمة الحقایق بعون الله و توفیقه
در شب بیست و چهارم شهر ربیع الاول سنه
هزار و نود و هشت از هجرت مصطفویه
علی صاحبها و آله و اهل بیته الصلوة و السلام

قد وقع الفراغ من تسویده یوم السادس من شهر ذی الحجة الحرام سنه ١١١١ احدی عشر و مائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة